

هکایزنامه



3799

2195

8316



Süleymaniye	chanesi
Kısmi	İzmir
Yeni	
Es	345

هکایزنامه

هکایزنامه

2195

Superiority of the  
Seyyid

2195

هکایزنامه

هکایزنامه























































فرغ

[illegible]

تکون



























چون اسل غایت سلطان اکل عقد حکم کون لاجرم لطایف الحیل تحقیق بی حمت و بهر بیان  
قرینة قصد این لفظ و اصطلاحی و تفصیلی و موزنه کلمات و کین خرمند الی غایب حسد امن عند  
انفسهم جواهر حسن ترینه سبانه نظم ادب و پادشاهی اکل عقد متغیر لفظ و اکل فتنه لایرک  
مفاهیدی حاصل اولوب مراد فاسد نر و اصل اولوبیت متبوعین هر کس و متبوعین من  
کار باب غرض راست بهر باب سخا اکیچی و صیت اولر که بیست تمام و غارون تمام  
اوزن اولر که بر نرفته اکلر و لیم در و عاقبتی نهایت و خم چون بر شخص صفت یا متصف کون  
لازمه که فی الحال انش سابق اب شمشیر سلسله سوزید و خشاک و چون انش اهل کلا کو بند  
نادود و وجود و عرصه جهان نیز و دیده جهان نیز اولوبیت انشی اگر سوخت خلقی ازان  
جز یک شق علا و توان کرد اوجی و صیت اولر که ارکان دولت و ایان ملکات شرط توان  
مرعی طوره که صفات امور و اتمات نهات دستان بکل معاد متبله حاصل از و معاصیان بکل بیت  
نظا بر تلمشی بولور معراج اری اتفاق جهانی توان گرفت معراج التبع مع الوفاق توام در دخی  
و صیت اولر که لطف و تلقی و غمزه معز و اولوب و هر چه که عد و دل بیت و مکتب شاهه ایلیم  
شرط حرم و احتیاطی مرعی طوره بیت اکل خونی و داد و ادای اخوانه که غنی بکل یکمایی یا اسکا  
زینهار افتاد و اعطاء و انیکه دشمن هیچ و جهل دست اولر و عد و دل و جهل صراف کلمه بیت  
از دشمن خشک بر عجز چون بهر خشک از انش نیز کاشی بکل جوده نایم خوش خوش  
در جمله کینه بدینی و صیت اولر که چون نقد مرادی الف بهر که گفته که کوز می فتنه نرین  
و کمال کوز کوز و غلبه بی ایضا بهر طوب الدن کبر ریه که حکم ندر اکل کبر و نراست دولت  
فاین امر بیت نیاید کیف بر زنده زشت و کور بهر بدندان کوزی بیت است انشی و صیت  
اولر که جمع امور و خفت و شادمان نوز و احتیاط بر و صیت نامل و نامل که بکل متفرق غایب  
و بهر و کمال منفعت نهات بود و نظم مکن در حکمی دار کتب ذرا و نانی غایب و صیت

ورگت

کنا کرد

کنا کرد رانی توان کرد زود چونه کرد انک ملامت چود بدینی و صیت اولر که بهر حال غایب  
الرن قویه اگر اعدا انظار اکل قصد این لفظ و اصطلاحی و تفصیلی و موزنه کلمات و کین خرمند الی غایب حسد امن عند  
مستور این فی الحال اکل اقدام این و حکم الحرب خدعه اکلر که بیانی کوزی بر افرای زود بر ایلیم  
عقلا و غلور در بیت از دلم کو ختم بکلیت توان کریمت قد بصل الحیدر کما قبل الجید بر سکرانی و صیت  
اولر که کین ارباب کین دن امین اولوب خوش آمد و لطفانه و در ناله نهال کینه دن زمین سینه  
نشو و نما و طش اولر بر ازار و غرزدن غیری غمزه اولر بیت مکر و غمزه دن صفت اولر امین و صیت  
نما که سکا ایلیم کین نظم کینه بهر چه چونه دخت و دل شوکش از بی از دخت بیت و جرب زده  
کنه بر که زده نقد نهانی کینه طغوز بدینی و صیت اولر که غفور و صنی که در پشاور و داریا و صیت  
عنه دینی ادنی جرم اولر بهر تر غیب و غایب ایلیم که سموان اکل براب غفور و غلور احوال  
اصاوی و نس کیم بر و صغیر دن پاک ایلیم و جود جرات و بهر ادب حرکت لردن و اشل غایب  
ستر این کلمه در نظم نایه ای عهد دم نایم و پادشاه از بزرگان غفور و صیت از فرود کینا  
چون بعضی متولد و بعضی ضایع و جنت نظام اولوب مظهر عواطف و غلور طایان اولر که لایق بود که  
بودند و افی انری مشرب لطف و احسانه ریان الیه نایم بان حوامن سرشته و حوران قالمه بر بیت  
انرا که بیت لطف بود انکه بنوازی کیم و صغیر بر خشاک اوجی و صیت اولر که کینه با غلور دارا  
قصد ایلیم تا حکم خواجه سینه سینه مشاهیر اکل مرتب اولوب بیت جود کوزی متواضع زافات  
که واجب شد طبیعت و امکانات بلکه لایم که نایم انام و احسانی کلزار احوال عالیه مستقیم  
ان احسنتم احسنتم لا نفسکم روضه سنده غلور و کوز و معقودی مستقیم و لا نظم مکل اکل کینا  
نیک کینه باز و در کین کینا تواریخ بر کینه احوال نیست از بزرگیت خبر و دوزی بود که از بزرگیت خبر  
آون برینی و صیت اولر که طوره لایق و حاله موافق اولیان امور میل ایلیم که کینه که در کین کین  
تواریخ نظم نظامه اقدام انکی اطلدن عیبت تمام ایلیم بهر طوب که کوز و کار نرین دانی و نظم ندر

کنا کرد

صغیر و صغیر



























اسماء بود کویار خوار از اسماء **زاد** که یکم و نیم خوار از خوار با لاله اول و دوم  
 بگوشه **م** و نیم و نیم غنیمت بلور بود و حضور در روز کار کجور در **بیت**  
 غنیمت بر حضور و ستاد **و** فامزور و فامزور **که** بر فامزور غنیمت با زمان  
 بر یکم از زلزله بیرون بکام **اولادنا اکبادنا** که شغف و شغف از زلزله بیرون که شغف  
 غزاطیه که در **و** و جگر گوشه از یکم که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 کندی و از قوت قوت قوت از زلزله بیرون که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 و کله در و کله در زلزله بیرون که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 و میریانه میریانه در زلزله بیرون که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 زمین از جگر خلیج و زغنی که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 صیص مرقعه اولوب طوطی کور در زلزله بیرون که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 کله در خیال از زلزله بیرون که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 خیال در وین **م** که تا شمع **م** در وین که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 کور وین **و** و حدت بول و حدت بول در وین که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 مرغانه کله در حدت بول که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 بود و شغف ظاهر بود **و** و کور وین که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 و حکمت و شغف **و** که کور وین که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 بود وین **و** و کور وین که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 رسید و شغف **و** و کور وین که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 و شغف **و** که کور وین که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت  
 شریک **و** بلکه زلزله که کور وین که کوه طوطی کور در بیرون با قوت قوت

[illegible]















۱۰۰























تخت واریش ستم وین کاه ریخت و در پیش تخت رسید کاه وین راجون صیان  
مشقت وین بقدر لغز **نظم** ای خوشتر این جهان و زین • ملک بین کوه ناله و زین  
بنی های که تو این وین • موی شختن بنو وین **نظم** و حکیم زر کار سرور  
روداری اجدی و در شاهوار حکمتی فرق نمیشد شهریار کامکان صاحبی و بر قاف کوه ناله  
فرغت قلندر و تخت خوان حکله صیانت همام مشول لولندر و در بلبل زنده صاحبی  
و قیامت اندوه شکی یار ابروین و صاحب یار حکیم و فی ابروین برین و فی رازی رازی  
اوله با صاحب نهای و موافق ابروین و در بلبل نایم خال و اینو به ناکر که تو و قیامت  
ثبت قیامت کتاب حکله و وفه ناله و جواب رازی و در معنی لولندر و بنه وین  
روزر که قیامت کتاب لای ناطق در لولندر وین یار لولندر منطوق و در لولندر من لای  
و هو حیث و علی لکله **باب اول بیای و نامل کلام نقای انجامن استماع**  
**و راجب ابروین بیان ابروین** رازی رازی و بلبل بیدار حکیم این و مشول لولندر  
بر که شوق تویش لطافه اختصای بود بر این و محو و مع و فی رازی و محو و انتفی فاخته  
و من عرضه می ابروین کلمات ماکر ابروین غیر لطافه لولندر متو و متغیر و لولندر ابروین  
کلام صاحب غوغه نام بر بود چون بله که ابروین و لولندر خای و کله و سر و قیامت  
**نظم** مدد و صاحب و فی پیش خویش • که رنجت بر که گزینش • بصورت و سر و  
و باری که • بمعنی زنده ریش و خاری که **نظم** و برین حکمت مشاوه الکاس ابروین بویاب  
و کسان بیون و شول که گزینش که بر بارش حضورین و بر قیامت اختصای  
لولندر و ابروین و فی قیامت لولندر و فی خلیفه بر ابروین و لولندر و قیامت  
فخالتة میل لولندر و فی وجه التفسیر به بر برین ابروین بی مدد رازی  
و قیامت لولندر و که لولندر حضورین کلام نقای انجامن استماع و موافق

[illegible]



















































میں نے قیام رکھوں  
رکھوں























































[illegible][illegible]



























[illegible]







[illegible][illegible]











[illegible][illegible]







[illegible][illegible]







مذکور متصور و نه چاره میسر **ن**زایدی بن کار انهم که موج دریا بوجهای این یله و بر ناله وادی  
 مقرر قله و بر بوا هاست و اساق بجایز کوره شویله که اندن بی سبب بقوله حرکت کلاه و را کوره  
 بریم بچه لری من غرق بحر هلاک و لال اندن انصاف می الیه بلورین و تیغ انتقام الیه حقد  
 کلاه بلوریم **بیت** چرخ بر زمین از غیر هادم کرد منم که زبون کشم از چرخ فلک **شماره** آیت  
 کند و حدود ندن تقدی اهل خرد و لایق دکلند و طور ندن زیاده لاف و کفایت ادب انصافه  
 مواضع دکلند صور مقعوب و مسون سینه قوت و قدرت الیه موج دریای انتقام کلاه تهذیب  
 آیدین و نه شکو شوکت الیه مقابله و مجادله مقدمان تمهید آیدین بوفکر قی  
 هان بیضه ایچون بر محل رسیدن و موضع حصین اختیار ایل و استماع نصیحت ایشاع  
 ایل که هر کسه که خیر خواهر الیه سوزن اویمیر و نامحکم کلان قولا غنه قویه اکا اول  
 بلا بشت که اول سنگ بشته بشدی **ن**زایدی بخیر اول سنگ اول **حکایت** ماه آیت  
 مکرر آید که ابی صفای صیدون اینک عکس و نیرایوی و لطافت و علاوتن عین حیات  
 و سبیل نظیر آیدی **ا**یک بیط و بر سنگ بشت ساکن اول سنگ آیدی و مجاورت سبیل **شماره**  
 مصادقه بشتن و همسایه لک خطاه لکه و بیگانه لکه بیکان لکه بشتیدی **بیت**  
 خوشیت کمر آیدی دوستان کندی خوشاد می که بیاران دلستان کندی **شماره** دست روزگار  
 جفا پیشه ناخن هر آنکه رخساره حال لرین خراش و تخنیش با شلدی و سپهر مینا فام  
 مرآت اوقات لرند اظهار و اغار قلدی **وای نعیم لایکدن الدهر** **بیت** خوشیت  
 ارجام و ضلایران می ولی هستش خوار مجروری **و** آن خوان کس خاید لکه بان که سنگی بیدش  
**ن**زایدی اول آید که انکه کناد و حیات و مدد معانی آیدی روز بروز تفاوت ظاهر و نقصان  
 فاحش و زائدی بطر چون مالی حال و حال آل و افاق اولوب بلدل و وطن آیدن فراغت  
 آیدوب عزیت جلای معتم قد **بیت** سفره تران را که در جای خوشی دلش از غم این وان  
 ابرست که هر چند ریغ سفر دیو ولی از جلاله مل بهترست **شماره** بیدل نکلین و بدین نکلین ایل  
 سنگ بشت قاتل کله و سخن و داغ و کلام هجرانی در میان آیدوب آیدل **بیت** اما از تو  
 چشم بدایام جدا کرد چشم بدایام چه گویم که چها کرد **شماره** بشت چون سان مسافر بیایان

[illegible]







**بیت** اکادیر عاقل اولنلر خرد سندن کوش خوشه اصفا ایندینک و مثلك نتیجه ی اولد که  
کله اخیانک نصیحتی مع قبوله اصفا ائمه کند و هلاکنه سلی عشق اولور و جهره و قاحت  
و قاحتدن نقاب فغیبتی کتور مشا اولور **بیت** انگس که عزیزان سخفای نکند کوش بسیار  
نجاید مرکب نداشت **بیت** نرایتدی بوشلی استماع قللم و مضوننه مطلع اولدم اما خوفاته  
یرک بکله که وهام عالمه الامدن غیری نشنه کور مر و بیدل و ترسند هرگز مراندا مر  
سوز همان بود که موج دریا بزم جانیم ری رعایت قلور و بر طرفه عایفی کند و لوازمندن  
بلور بالضروره ماده اکا اتباع ایوب مهم بیضه اول مقام دما قامه بتفقد دی بر زماندن  
صکر چون پیر پیراهن بیاخذ بیضه چاک ایوب کویان حیاتدن باغ چو در دریا توج  
ایوب اندری زبیرا من هلاک کردی ماده چون بواقعه می مشاهده اتیدی غرقا خطرا به  
دو خوب ایتدی ای خاکسار تبه روزگار بن بلور دم که ابراعتماد و هوا یا استناد جایز کار  
ایشتمد کی که دیشلر **بیت** بر عمر و روز بازو بیایانم بهما الدن و صوبیر جانی  
نیم چون جانم غارتش بمرانم کونیده ک و خانام غری سیلاب غنا بله خرابا ایوب چو رخ  
عمر می ادهلا کله سویندر ک ماری بر اندیشه ایله که انکه سبیل دل دیشد بر مر  
ادیشه **بیت** نرایتدی سوزک بلوب سوله بن همان اول عهد دونه مقررم و قولک عهد شد  
کلوب موج دریا دن انصاف الی بلورم برنی فلان دیری و سایر طیور حضوره واردی و هر یک  
رئیس و پیشوا سر جمایدوب قضیه غصه سن انلر شرح ایتدی و انلردن معاونت و مساعدت  
التماس قلدی و زبان نیارلر و ترنمه افلاز ایدوب ایتدی **بیت** احوال در مدی و قنات  
هکام دستگیری و وقت غایتست **بیت** اگر عزیزلر بواقعه هم پشت و یک جهتا دلیله و ان  
ایوب بنم جادوی موج دریا دن المیله انکه جرق زیاد اولوب من بعد سارلرله بچر سندن قصد  
اتسکرک چون بکسها وزر و فقر و بوقله مستمرا لا لاید توالد و تناسلدن قطع ایدانک  
کک یا با شمر آوب هر بریز بجایه کک که **بیت** یا بصد خواری بیاید سلخیا خاش  
یلقم و محنت آباد عدم باید نهاده طیور مختلفه الطباع **بیت** او را جنته منی فلان و رباع  
بواقعه فجیعه استماع ایدیمک شکسته دل و پریشان حال اولدر عاقبت براندر

سراندر سر ستر ملازمت حضرت سیمرغ عزیمت ائتدی و صورت حادثه یی عیون عینه  
بتشدید ایدرلر اگر عایا غنندن پروا بر سک و ستم دیدلرک ستم کارلردن حقن آلی  
و بر ر سک فرمان فرمای مرغان و قهرمان جنود سلیمان اولمعه اذنان سن اگر مظلوملر  
حالتدن فانغ البال اولوب دفع ظالم و رفع مظالم ایهال و اهل داکو در سک محقق بل که  
رقم سلطنت سلیمانی صحیفه دو لنگدن سترده اولوب منشور سلطانی ویرلیج قهرمانی  
غیر ذمت همت حواله اولسر **بیت** غم زبردستان بخود زینهار بترس از زبردستی  
رو نکا **بیت** سیمرغ انلر استمال و بر وب خلم و خشمه دارا سلطنت دن اول غنا لکه دفعنه  
توجه ایدوب و مرغان انکه معاونت و مظاهر تله جری بلخان اولوب ساحل دریاهندن  
روان اولدر چون سیمرغ بر سپاهله که حد و عدت هیچ برستوفی نلک حوصله حساب و قاتر  
و اعدا صغوفی میزان کان و مکان امکانه صغری **بیت** چه مبارز و تند و دیو و خون اشام  
عهد لاور و زرم از ملی و کینه کفان نکند در بر خود دین جوش از پر و بال کشید نیز و خنجر  
نم بچه و منقار حواله درایه بشتلر برید صبا که سلسله جنبان موج در اول خبری درایه  
بتشدیدی چون کند و حوصله سندن سیمرغ و لشکر طورله طاقت مقاومت کور مدی  
ضروری طلیطوب بچلرین بینه ویدی و افسانه یی کلم و تانیه یی ترندن غرض بود که دشمنی که  
بقای حقیقه یی اولور سه خلد اتمک کوله که سوزن کوتاه قامت و ضعیف بنیت در اشلانکر  
نیرة درانقد و قوی خلقت اندک عاجز در حکا بیور شلر که هزارلر صد اقتی بر فردک  
علاوتن مقابله اتمک غیر جائن در **بیت** دوستی هزار شخص کر است دشمنی یک بود  
بسیار **بیت** شتر نبایندی چنکه بن بادی اولوب حضورته بن باعث اولرن تا کفران نعمت  
و عدم مروتله موسوم اولیم اما چون شیو کا قصد اید صیانت نفس و محافظت سندن مقدار  
مقدور می رنج قلزن و تاحالی رقم خشیتله مرقوم و موسو غیرت و عدم حیت ایلد موسوم  
قلیم **بیت** دمنه ایتدی چون شیو کوه سن که یا قور که او تور و کاه قانق و کاه او تور  
و پنج سیله روی خاک خراش ایدوب و بنال زمین اورد و غیری و شخیری فلان انی جفتش  
و شعله خفتی آتش که علی کیش بدس که قصد ایشدر و سونک قتلو که بیل بفلش **بیت** شتر نیر



ایندی مقول بود که اگر بر عاقلانک برسی ظاهر اولور سه هراته رخسار یقین دن جابطن  
و تخمین مرتفع اولوب شیرک قصد عذرین شک و شبهه منع اولور که چون آتش فتنه  
بوجاییدن اشتعال بودی **دمنه** خندان و شادمان کلیله جانبیه روان اولدی **بیت**  
نی خجری که شاد یس از غم دیگران برده صدق و وفای مجاور و کفری بر کران بون کلیله ایندی کار نه  
مرتبه واروی و مهم نه درجه بر ایردی **دمنه** جواب ویردی که **تج** از غمت شکر دارم و از  
روزگار **فهم** عدا که اسباب حضور مکل و فراغت تمام محض دره و کار دشوار کالد فیه و  
سهولت مینور لری **دمنه** لوفی دیدی و روزگار زمان کافاته بویستک موضوع کوثری خجری  
مخل بصیرت یثدی **بیت** خوشی کوشت حریفان سر زلف سانی کوفله شان نگذازند که  
قرار یکیم **نک** پس ای کسی خدی خدمت شیر و وارده اتفاق کاودخی انک عقبی کلدی شیر چو  
از اقدن کوردی دمنه در کار اولوب غرغه آغاز قلدی و چشم چشمتی مشعل اولوب  
هم استیلا روی دمنه اوردی و غایت غضبند چنگالین نیایدوب دندان بر بر نه  
سوروی **بیت** صیوب او که از نین آتش غضبند اولدی آتش که سرکش یا نیایدوب  
ایچی حار دندی کوزی خشمه زکین جامه دندی **نک** شیر یقین واری حق عین الیقین  
بودی که شیل کا بر قصدی راست اندی کند و کوزی استی حکا راست دینش که خدشکا  
ملوک خوف و حیرت و ملازم سلاطین بیم و دهشتن هم خانه مار و هم خانه شیر  
بکوز که اگر چه شیر غایب و مار خواب اوله نایک خرخرتن رها مینور و نه بونک ضرر خلاص  
منصور در که گفته اند **بیت** مکن ملازمت پادشاه کران ترسم که چو محبت منک و بسو شود  
**نک** ناچار اسباب کار زاری در کانا اندی **جواب** جانبیه دن اوله علام که دمنه نشان در مشدی معاینه  
اولدی میان نیند انشجبال اشتعال اولوب حریب و قتال اشتعال اندوز و خروشی و افغانی عرصه  
زمین دن کوثری آمل یثدی **بیت** اولور دی زهر بیکان او غریب آتش که کافاته دیوی  
**نک** کلیله چون طلی بنموال او زره کوردی دمنه توجیه اولوب ایستی **بیت** صدیله بونک و  
برافروخته توانم کار بیکر خسته **نک** ای ناکی و خات ماقبتکی کوردی و ای ناکی شانت  
خاتنکه نظر فلور من **دمنه** ایستی نه خصوصه عاقبت و نیمه ملاحظه قلدی **ایندی** بوقتمه در که



سناوینده ک و بواسطه یلان ک سن یلانده ک نو کرده بیدی ضرر ظاهر وارده **بیت** بودی که پی  
ضرورت ولی نعمتی و رطبه زحمته اندک و نفس ملکی بلای عظیمه مبتلا اندک **ایکجی** بخد و مکی  
و وفای و نقض عهد لم موسوم قلدی و بوبد نام لکی کار واکوردن **اوجخی** بیست لک و  
سعی اندک وانی و رطبه هلاک اندک **در** دخی اول بی کنا هله خوشی کوردنک لک **بشخی**  
جمع سپاه باجی پادشاه حقتن بدکان اندک **یک** کرانک خوفند ترک دیبا یا بدوب  
منزله دخی اشتغال قلله و خاغاندن اواره اولوب بخت غریب و بلا جلاده حرفه اندک **نک**  
التجی سپه سالارک و لانی هلاک اندک **لاجرم** او نلرک عند جمیتی من بعد نا منتظم  
کوردی **یدجی** کند و مجز و ضعفکی اظهار اندک **اول** دعوای که بوکار عذقی و تطفله نام ایتم  
درک **ایا** نه یثدی مدک **غایت** غیاب و غیابت عوایکی کوردی **الفتنه** **نایقه** **لعن** **الله**  
**لمن** **بقضی** و عید و یثدی نین **نک** **دمنه** ایستی مکرش شکرک اوله دینش  
**بیت** کاری که بقتل در نیاید دیوانه کوردی و بایک کلیله ایستی سبب یاید و ستور خج  
اوزره نه وضع اندک که وقع بولدی و دستیار می مولد کلمه طرح ایلم که راست کلدی **نک**  
رفق و لطیف بر طرف قلدن و خشونت و غنقه محتاج اولاسی بلزول که رأی داست و ایست  
درست جرات و شجاعتن مقدم **در** **بصرع** **الرای** قبل شجاعة الشجاعت **بیت** کارها راست  
کند عاقل و نا بختی که بعد کجزار بستر نشود **نک** **کاهشته** سنک **عجایک** و غرور رای  
ناصوابک و بود نیای غدارک جاء و دولته که عشق سرایکی ناپیداد **مفتون** اولور ک  
معلوم ایستی اما فی سکا اظهارده تا مل ایدرم که شاید کیدرک کندک متنبه اولایدرک و  
خلیغ و غفلت خاریندار و جهالندن دور اولوب افاقه بولایدرک **چون** اولادیب قدم  
با صبرک و دایم بادیه ضلالت و هاویر غوایتد حایر و هاویم س **دمد** که کلا خرقه جاک  
و غلام حق و غیا و نکدن برشته اظهار ایتم و قبا عاقل و معایب افعالک دن بعضی اگر که  
بجودن قظر و هاموندن **نک** **الشمس** **وسط** **النهار** اشکار ایتم **نظم** تا یلانی که چها  
کرده **نک** غایت مخطا کرده **از** **محمد** **میر** **خاری** **نک** **در** **مستند** **توباری** **نک** **دمنه**  
ایستکای براده **بیت** عروین تاب غایت ک کان انهم که بندن بر قول مقبول دج **کلیله** **اولا**



شود که بر قیامت کوره سن و بر ناستوده صفت کوره سن مقتضای مروت و اخوت بود که لذت  
تنبیه و تقصیر بپوریه سن و حسن نصیحت و مسامحه را کوریه سن کلیله ایست  
سنونک معایب ذات و قیام صفات اول قدر چقدر که نفاق حصر و ضبط و بسط باطل  
یوقدر آفرین که کز و کز بی عیب تصور آید سن بروی بود که گفتار که داد که اوزر راجع طورین  
بلد شاه بوزن ضرر واضح نشه یوقدر که وزیرنک قوی خلقی یوقدر که بر بریدن راجع اولاد  
دیشلر که اهل عالم قول و فعل در مرتبه منفرد اول اول مایند که ایلیم سولیم  
بوشیم منافقان و صفت بخیلان در انجمنی اولدر که سولیدن ایلیم عادت جوانان  
و خلعت ارباب مروت احسان در ادب چنی اولدر که سولیم اذن ایلیم بوسیرت  
اهل معاش و سمع اشخاص نوع انسان در در چنی اولدر که نه ایلیم نه سولیم و خلعت  
دونان در و صفت دون همان سول اول مایندون سک که در اقول ارباب زبور افعاله  
ارایش قلم در بن هراری که سنک احوالکی نفس و اوضاعکی تفرق قدم قوکی فله اوزر راجع  
و جهلکی ضلک اوزر غالب بولم شیر سنونک قو که بوفلر خطیر مباشر اولمشد شویله  
که عبادا با الله اکبر آفت یشفه بولایت هرج و مرج ظهور ایدوب شورش واضطرار بن  
رعایا نلر حضور و جبر و تمام نفوس و اموال مخاطره تلف و ورطه تا راجع دوشوب کلیا  
بر افعاله و بالی طوق لعنت اولوب که دنکه کچر **نظم** هر که بدکار یا بداندیشست  
روی نکم که کجا بیند هر که شاخ منفرق کاره میوه منفعت کجا بیند **دست** ایستدی وزیر راجع  
ایوم ملک بستان حاله نفل نصیحتدن عزیزی نشه دکم و تخم اندیشد منفعت  
عزیزی جبه اهدم کلیله ایستدی بر نفل که اندن بونوع غره ظهور کله که کور سن بیخی بر کند اولوق  
یکدر و بردها که بوقوله نصیحت قلا که نتیجی سر شاهان قلو سن خاکله طو لوق یک اول سنک  
قولکدن بجه منفعت حاصل اولور که حلیه علل و عاظم در و علم بی عارف المثل موم بی عمل در  
و گفتار بود که در دخت بی پرله و بار کجه لایق نارد **نظم** علم کز اعمال نشایش نیست  
کلبیدی دارد و جانیش نیست خامه زبیر غرآمد شجر علم درخت و عمل او را غر شاخ  
که میوه بود ناخوشست مطبعا نماید دانش است اگر برضا بل شیم صفت دفا توه

قلم کرم برله دم بپور مثل که بشویننه دن فایده میسر و کلدر و زلی عمل و مال بخرد و علم بی  
صلاح و صدق بی نیت و زنگانی بی نصیحت **باده** شاه اگر چه فی حد ذاته عاد و کمر آزار اولاد  
و وزیر بد نیت و ناپاک طینت او نلر منافع عدل و رافتن رعایا دن منقطع قلو و انوک  
خوفدن مظلوملر قصه پر غصه سی عرصه مرضه سلطان به یثیم اولور نشه که بر  
چشمه پاک و آب تابناک صورت نهنگه معاینه اولوننه هیچ برشا و رشتنه فضا که  
انش عطفی خفاک وجوده یثنه اکال او را تر بیت رسید ام مرتبه جگر بخت **باده**  
ولچه سود که یارای اب خوردن نیست **نظم** ایستدی بنم بوطر قه سلوکدن مقصودم شرف خلدت  
ملوک ایدی بجه الله که مانول احسن و اوزر حصول بولدی بعد بندیه لایق اولان حسن  
خدمت و حسن استقامت و صیانت حق و بی نیت ایدی اولوق بقدر الطافه در بی اولور  
کلیله ایستدی ارکان کار و وزیرا و اوقو کار گزار زیب و زینت بازگاه ملوک در انا سن  
در سن که غیر ملازمت ملوک در دور و محصور اولاد و سن مطر علیه سلطنت و مشار ایلیم  
ملکت اولوب تقریب حضرت سکا محصور اولاد بو خلعت غایت غیاوت و فوطا حقدن  
ناخیدر که سلاطین هیچ بر نشه ایلیم و برکت مایله مقتدا و لوق ممکن دکلر مرتبه سلطنت  
مشایر حسن و جلالر نشه که بر محبوب دلاویزک عاشق افتاده سی زیاده اولد بجه طو لوق طرات  
حسن افزون اولور سلطانک دخی هر چند که اعوان و انصاری و خدمت کار کار گزار بچوق  
اولا کثوت خدم و وفرت چشمه میلی متر اید اولور بر سودای خام که عرصه دماغ کدن  
مقام امتداد امارت نهایت بلاعت در و علامت غایت سفاهت نشه که حکام بپور لدر که  
علامت حق بشویننه در غیرک مفر تندن کذویه منفعت تصور قلو و بی ریاضت و عبادت  
نواب عزت رجا اتمک و خشونت و خصومت ایلیم معاشقت نسایه مباشرت اتمک و راحت  
و حضور دقایق علو و وقوف و وصول هدا اتمک و تقص حقوق و بغض عقوبه ناسدن  
صداقت توقع اتمک ای دنه بن بوسوزری سکا فوط شفق و وفور محبت دن  
سولیم عین الیقین بلورم سنک شبیه شفا اتمک بنم ضیا شمع موعظه روضه لوق ممکن  
دکلر و ظلمت جهل و کدورت حقد و حسد طینت کدن مرشده اولمشد بنم بر توان نصیحت



مرتفع اولی متع در بیت باب کوثر و زمزم سفید فغان کردیم بخت کسی یافته اند  
سیاه شعله سوزن مثلک همان اول شخص مثلی که اول مرغ ایندی ریخ بیهوده چکه و نم نصیحت  
زین شورده آکه و صد استماع اولیا نلر کائناتک ضایع آتیه اول قبول اتدی و عاقبت  
انک سراسر بولوی دمنه ایتدی بنجه اولشده اول حکایت کلیله ایتدی و ایتاید که  
پوزینه جفتند بر کوره بر کوره اولور لردی و انک میاه و کیا هیله و ذرکار کچور لردی  
فضای الهی بر شب تیره ده که جز در بصیرت نون خیره ایدی لکرم با اول میولرک ارام  
و سکون یفا و کشور درون بیرونه استیلا قلدی و صدمت صهر زهر پریدن و کلر ده  
قان لری و تن لرد جان لری افسرد ما اولدی بیت الی شمشدی سرمدان چنارک ایانی  
طو کشدی چشم سارل اولوب بردن شان بخوابه بو قور قور دن هوا کیمشدی مضاجک بچار  
شده هوا و قوت سرمدان زیاده آزرده اولدر و آسیب و فتنه باران و تکرک و طوفان دن پناه  
طلبایدب اطراف کوی طواف ایدر کن ناکا بر طرف بر میسپاره سن بولدر و بریق و لعلان  
سپینه آتی انش کان قلدر و حاله الخطب دار هیزم جمع ایدوب انک کردنه آورد لرد  
و تغزیر یله دمیدم او فوردلر مکر اول حوالید بر دخت او مستند بر مرغ بو احوال مشا  
ایده ی فریاد اتدی که یاران بواشش کلر رکچک بو هوادن دم سرد لری کر ایدن مر سوز  
صوق و مورد و کوسر ریخ و درد لاول سنک سختی نم ایدن مر سوز انلر بونک کلان بیتاع اقلر  
ولول کار بی فایده دن امتناع کوسم مدیر اتفاق بواشاده برآمد بجه کلدی انلری بو حال آوزو  
و حال لری بونوال آوزو مشاهده ایدیلر مرغ بند و نصیحت و صد ایدوب ایتدی ای میکن  
دخت بکه و نم نصیحتکی بیهوده بر آکه و نفسکه غذا با تکه کوبولر سنک نصیحتکلر مستضع  
اولدر و سنک گفتار کله بو کار بی اختیار دن خواست قلدر سوز ریخ بیهوده چکر سن و نفسک قلیب  
خیولن بلا فایده ایدن بیت چو سنلر زیادن میز اول دره نهطکلر دو کوسن آهن سرد  
بو مقولک سنک تربیت و تقویت سنی ایلک و انلر دن رشد صلاح و فوز و طالع بجا ایلک  
اکابر که تخم خنظلدن فی شکر اومده سن و زمر هلاهلر خاصیت تریاق فاروق طلب ایلک  
بیت هر که دل بدهاد افتاد هیچ نیکی از و مدار امید را که هر که بجهد نتوان ساخت

از لای سیاه باز سفید ریخ انک کائناتک المقات اتدی کلامی بعد سا فدن استماع ایدر  
صوب غایت شفقت دن بالای درخت دن اشعه انوب تا مضرب نصیحتی المره تفهیم  
زیاده اهتمام ایلیه و انلر اول ریخ بیهوده دن خلاص ده سنی تمام کوسر فی الحال میولر مرک  
اطرافه جمع اولدر و یاغنی بر با صدر یوب باشن تنندن جدا قلدر بنله سنک حالک  
همان اول سوال آوزو هر که بکند واد قاتی ضایع ایلر و بی فایده کلام سولریم با وجود که  
سکا منتفی یوق بکا مضرت احتمالی وارد رخسار کوسم قول نصیحت نیکنده بیهوده بار بر دل  
نارک چرا که کفتی که بر براق سعادت سوار شو تا در سی بنزل لقا ریخ واری نشیند و همچنان  
بر مغیوش میبرد بکند زکما پیاده بماند زابلدی دمنه ایتدی ای برادر اکابر فضیلت کسوه و عظم  
و نصیحت بایند شرط اما فی بر نکور مثلر و میل داشتند احتیاج کوسر مشا اهل  
فضله اقامت مراسم و مواعظ لادند خواه مستمع سمع قبول الله اصفا ایدن و خواه ابا ایلیه  
نظم مدار بند خود از هیچ کس ریخ و بکو اگر از طرف مستمع بود تقصیر سحاب قطره باران زکوه  
و انکرفت اگر چه در لقا فانی کند تا نینر کلیله ایتدی بن منافع نصیحتی سندن دین الیم  
امانه فایده که سن اساس کار کی مکر و حیل و آوزو بنا قلوب در بر سن و افکار کن استقلال و استیاده  
پیش نهاد ایدد و در سن پیش لا سقداد الاستیاده بروقت نادم اولسن که نطمت  
فایده و بر میه و طاعت لرد و کوب نلر ملامتله روی سینه کی خراش ایدن سود مند اولیه  
هر که که تعات مکردن اندیشه انیوب حیل و غدری کند و بر پیشه ایلیه عاقبتی رخاسته و  
خانی شامته بنش و آخر الامر کرباب ملامت و غرقاب ندامت دوشه نه که اول شرایع مقلد و  
و جاله حیل سنی حلقه حلقه دام بلا اولی شریک غافل صدق و استقامت و کایتله مراد و تصور  
بستدی دمنه ایتدی بنجه اولشده اول حکایت کلیله ایتدی روایت ایدر که ای شریک  
و ایدر بری مقل و بری غافل بری فطر زکا و کمال فهمله بر مرتبه ایدر که سحر قیبر و مکر  
و تزویر لری جربایند و مرغی پلراندن قور و و دیر عقله صحیفه امروزدن احوال  
فوزی بر بوا و قور دی اکا نیز هوش در لردی و بری بی کمال نقصان و غایت نادانلغدن  
سود و زیان میاندن قیزدن عاجز ایدر اکا حانم در لردی بونلر سیاحت خود اسی و تجارت



مواضع و شوب مراقت و موافقتله سفر قبحه انداز و مراحل و منازل قطع ایدوب کند لقصای  
الحی که در کون بود بر دهر دینار خالص بود لاری وانی غنیمت غنم و نعت مستوفی بلوب توقف  
اولد لوز شریک وانا ایتدی ای رفیق نکسار **مصراع** سود ناکرده دی جهان بسیار **اول** بود که  
سودای سفر دن فراغت ایدوب بود زریله قناعت این وز و بونوق غنیمت بلوب تحت  
وسلامتله کوشه کاشانه مرز کند **وز بیت** چند کردی که عالم بهر زده پیش کرد غم شود  
هم بیتن کاسه چشم حیران بر نشسته ناصدق قانع نشد بر نشسته **بسر** کرد و دندیل  
و شهر قریب بر نزل انداز شریک غافل ایتدی ای برادر کل بر غنیمتی برابر قسمت این لوم  
و دغدغه شرکت دن خلاص لوب حصه لوزی مصارفه شرکته صرف ایدوب شریک لک  
بلا سندن قوت تلام شریک عاقل بلک تزویری اتقیند بیله قانیدب جواب ووردی که حالیا  
فکر قسمت سمت استقامتدن منحرف در بودید رای صواب بود که خرج ایچون محتاج  
اولد و غم قدر اخراج ایدوب باقیسن احتیاط غاسله بر جاهد و دیمت قیودن بر قاج  
کوند و کلوب بو سوال اوزر و مقدارن اوب بقیه سنان محفوظ قلاوز تا افت دن  
بسیه و سلامته قریب اولا شریک غافل بواضوئله غنیمت اولوب افشاء سوسین  
قبول الله تلقی قلدی و وجه مذکور اوزر بقدر الاحتیاج بر مقدارن اخراج ایدوب  
باقیسن بر درخت دیند و فی اندیل و شهر و کلوب هر بیسی مقابلنه کند **شعر** بر بحر  
که برنج شصید بان حیلله صند و قن ایلدی سر **باز** اول شریک که دعوی زکاوت حسن تدبیر و لطف  
تزویله بیتن اقامت ایدوب اول درخت طرفه وادی و اول دینه بی تمامها قبضه نقر قلدی  
شریکه اخر بوالدین و خبر الله اولن نقد خربزه مشغول اولوب کدر اخر خربزه جلعن تلام ایتدی  
مزور و اولوب شریک غافل قنعه وادی حال لایلام ایدوب ایتدی ای برادر کل اول دینه دن  
خرج ایچون حصه اخراج این لوم که ضرورت جانده ایتدی تیغ خوش چاهل ایدوب بر محل ضرورت  
و نه محل منت در یکا کیم و دی ای کسی غمی معیتله موضع مهوره وادی **اول** قدر  
بختس و تحضیر لک کج دن زبندن غیری عین واز کور مدله تیغ خوش خوش اتری و کربا  
حانی حکم طوئی که بوزری بالتمس الدن سندن غیری بر فرد که مطلع دکلدی بچاره

برود و بیکس

مرچنکه فریاد ایدوب ایمان غلاظ و شدا و ایلدی مفید و لادی القصه قصیه مجادله دن  
محاکمه و منازعه دن مراغه بریتندی شریک غافل غافل حکم قاضیه کتوری حازم  
معاذ الله دیکله قاضی تیغ خوش دن صدق دعوا و تحت مدعا سنده بین طلب اتری  
ایتدی ایها القاضی **بیت** بر خوردن غم خوش که در سندن قضا احکام عمر قیوداری  
سجل است **بیت** اول درختدن غیری که در انک دیند مدفون ایدی شاهد بود قدر امیدوارم که  
لوقا قدر کال اول درختکه حافظ مال در اتم مامرند کجایم لالایکن شجر حکیم انکه قوت منطق  
و بحال اقلاد و بویان بی انصاف که مجموع دینه فی اوب تیغ خوش و ایدی خیانتنه اقامت  
شهادت قلا قاضی بوسوزن متعجب ایلدی و قلا قیل بسیار دن صکر بونک اوزر  
قرار قدر که علی الصباح قاضی بالذات پای درخت حاضری اوب درختدن اقامت شهادته  
ناظر اولا و شهادت دهای تیغ خوشه موافق واقع اولورمه سوچیفه حکم ایدوب قضیه قبول  
**بسر** شریک غافل خانه منه کلوب قضیه بدنه نام غافل ایدی و روی کار دن رخ حجاب ایدوب ایتدی  
ای پهمین سکا اعتقاد ایدوب خیال شهادت درخت اتم و موافقتک امیدیله بونفال حیلله  
بوستان قضاده دکم و بومتمله اقای سنک حسن اتمامه وابسته در اکو مراقت بیور  
بو قدر دینار و بوندن غیری بر مقدار دخیاله کتور و ز و بقیه الیری فراغت و دفا هیتله  
بکوره و قدر ایتدی بوازم بکا متعلق خدمت نند و بنم اتمامه وابسته نمنده در **بسر**  
ایتدی اول درخت معتدل خلال اجوف مثال عجوف در و تجوین حروف بر مشایره در که  
میاند ایکی شخص همان اولق مقدره بو کجی لارند که وارس اول درختله در و نند کون  
یازن کقاضی کله درختدن شهادت طلب قله سورسم شهادت کابینغی پر کتور کون بدل ایتدی  
ای پهم حیلله و مکرون و ازل و زمانه خلق و بقیه قلده خالق نیلرسن و بر تقدیر که سحر و تزویر  
قاضی شهر تاثیر این محاکمه در هر حیلله تدبیر ایلرسن **رباعی** سوره دارای قله میدانه کو  
سوی بوی دیک برک میدانه کیم برزق خلق را بغیر بی با او چکنی که بیک میدانه کو بسانکر  
و حیلله که ینه صاحبنه و بال اولمشده و جزای بیه اکا فایدا لوب افر سوار برده درین قلشده  
برخو فایدم که سنک مرک هان اول فون کرکی کج اول اولمشده استغفار ایتدی که بخدا اولمشده اول



**حکایت** پورایندی درایت ایدر که بر غوک بر مار جوارین وطن طوشتی و اول انقی خوار  
مسکن دیند نشین امشدی هرگاه که غوک بچه پیدا قلعه مار بچه لرین بر بر شکار ایدری  
و دل غوک آتش حرمانه بریان و خنجر هرازه افکار قلشدی مگر بوغولا بر خرچند میاند  
سر رشته مصداقت مبرم و مستحکم املشدی بر کدن غوک خرچند قاتنه کلویا یتدی  
ای رفیق موافق بکار بدی لایق کزایه که ختم قوی دشمن غالبم دارد نه انکه مقاومت  
ایوب بومقام ده اقامت متصور و نه بود یار دن فراغت ایوب بر جانیه رحلت میسر  
زیرا که ساکن اولدغم فعلی فرح بخش و مافای دلکش بر مرغزار که سواد مینارنگی  
روشنه سینه کبود افرا ده و بر چشمه سار در که نسیم نکشای طر حوراکه عنبر بوی  
و عطر سالی **بیت** حوالیسی سر کستان اند کستان جا عجا اب روانده اولوب رشکلام  
هر کستان موبینه تشنه اب زندگانی هیچ عاقل اختیار یله بونله کوی نزل بهشت آینی قوی بکتمز  
واراد تیله قلبی بوغوز فردوس بریدن تیزو انتر **بیت** جلوه بر کوی غناست چدر با جاست  
هیچ عاقل بجان ترک چنین چنانکه خنجر چنک ایتدی غمیده خشم با توفی کند جله ایل به بندتک میسر  
و دشمن غالی دانه فکر دام مکر چکله مکن **بیت** که هیچ دنیا ده بر بتمز ایش اولم نوکم کم  
اکاچاره بولم غوک ایتدی شک بواید کتاب حیلدن نه یار د اشتک دار و بو خشم  
بباند شک دفع غاله سند نه چاره فکر ایدرس خنجر چنک ایتدی فلان محل ده بر افرد جا  
کردار بر سوسمار مار خار داره کوکدر که بر فاج مای طوته سن و سوراخ سوسمار دن منزل  
مار مدک بر باد سن مقرر در که سوسمار مای لری بر بر افطار ایشه کرله و چون  
سوراخ مار یتنه اولدخی بن دندان سوسمار اولسه کرله و سنی انک شره شردن  
و ضرر زهر دن خلاص قلعه کرله غوک بوید بیل که موافق تقدیر ایدی ماری حلاله ایتدی  
و چون بر قضیه اوزر برایکی کون بکری سوسمار بوداعیه دشدی که طلب مای اجوت  
حرکت کله و اول صورتی که عادت قلشدی اعاده قله پس جان اول طریقه که بوندن سابق قدم  
مراده اکاسلک اولمشدی روانه اولدی و چون مار و مای دن اثر بولیدی عاقبت غوک  
جمع بچسایله افطار ایتدی **بیت** توان بیکال کوکم در بودی جویدیم عاقبت کم قوی دی

تر بویشی کوکم تا بله سکه سر انجام حیله گرفتار لک نه و عاقبت مکرند و خاکسار لک **بیت** قوسکه  
مکر و حیله وادینه کام بلا دامینه دوشرس سر انجام **بیت** پورایندی ای پد سوزک اوزنه و دوی  
دور از اندیشه اقد که بوکار انکه موت و منفعت بسیار **بیت** عاقبت پین بجا دی حرم مال  
و حب عیال سر منزل دین و دیانتدن بادیه جور و جنایت چکدی بحکم قوله تعالی  
**انما ابوالکم و اولادکم فتنة** ظهور یتشدی طریق مروتی بر طرف قلوب بساط فتون پاکله  
دوی و بوقوله امر که شرع و عرفد غلط و منکر ایدی از کافور و اکوردی و اول شب مظلوم اول  
پیر ظالم پای درخته وار دی و میامن جوف بولوب جوفته کردی علی الصبح که قاضی کشتن  
وای افتاب محکمه آسمانه بیدار اولدی و خیانت صبح کاذب روز روشن کوی المیانه  
اشکار اولدی قاضی و سایر مشاهیر شهر پای درخته حاضر اولد و خلق انبوه کوه کرد  
صفت بغلیوب دینک تجبله طورد **بیت** قاضی جانب درخته خطاب ایوب صورت دعای  
مذعی و انکار مدعی علیه شح اندک انصکر کیفیت حالی استفسار قلدی در درخت  
دن بر آواز کلدی که مال حارم ایدی و اول ظالم تیر هوشه ظلم صریح ایلدی قاضی مختیر  
اولوب بر رخان تا تل ایدی و فراستله جزم ایدک میان درخت ده بر شخص پنهان اید  
ای اخراج تدبیر صایبه محتاج **بیت** رتر نقش کما چشم خرد پنهانست جزیر  
اینه تدبیر نکره دظالم **بیت** فرات ایدی تا هیله فراوان اوردر و اطرافه آتش سوزان  
در در پر بر بر زمان غیر جانگی چون کوردی که کار جانه و کار استخوان یتدی مان طلب  
ایتدی قاضی امان و پر و بطشه حقیق استالت و روی و حقیقت عالی صورتی پر نیم سوخته صورت  
و اصدی کامی عرض ایدی قاضی کیفیت قضیه به واقعه اولوب خرم دلک برات حاجت ذمت  
صدق و امانتی و نیز هوشله جور و جنایت و غدر و خیانتی خلاصه اعلا نا اهل ایدی  
اتفاق بوانشاده پیر باتر ویر در درخته تحمل این میوب رخت جانی جان فایند کتور بر برای  
جاودانی رحلت قلدی و حرارت نایزه دنیا یله شربت شراره عقی بر اتصال بولدی پسرد کهر  
ام ببلنج کوب و زجر عنیف چکد کو شکن بده رده سن کردن مالوب کندی خرم دل بکت صدق  
وامانت و میامن استقامت ایل اولد الله حصه ایوب سر انجام مهلکه قیام کوستردی بوشی











قالهيب د هقان سكينك باشنه اوردی مكسله نهيب سكينك اسيب سيني امار باغبان  
پریشان اولوب خاك بكسان اولدی بولاجانلار كه دشمنان با بهر حال دوست نادانك  
اولوب **بیت** دشمنانك غم جان بود بهتر از آن دوستك نادان بود **بیت** اغال عربك كمشد كه  
**عدو و عاتل خبر من حدیث اول** بومنی كوتدم تا بله سكه مصاحبت و صداقت جان  
بولی تیغ اولور كه سر و من تلف و سینه خدنگ بلایه همد خا دلور **بیت** صحبت ابلهان چو ديك  
نهیبست كز درون خلق از برون سیهیت **دمنه** ایتدی بول اولور كه دوستك  
تعم و ضربن بلم و خیرن شدن تغییر قلم كلیله ایتدی بول سحر حاقده اول قیاده و كلن انا غبار  
غرض بد بختك تیر و خیر قلمش یك كبر غرضه بنا دوستك جانبدن و از كبر بعد  
اعتذار بچون هزار توجیهات تا موجه نشین قلمش نه كبر مشر و شتر بهابند انواع قلمش لر پیدا  
قلبك و هنوز دین و دینت و صدق و صداقت دعوی ایتدی دوستك سلك اول بارك  
تخلی كرایتدی بر مشردن موش صند من آهن بیه جمعی كه موش كبر كودك كوتر **دمنه** ایتدی  
غنه اولشدر اول **بیت** كلیله ایتدی روایت ایتدی كبر بازگان اندك مایه تجارت بچون  
سفر نیت ایتدی و دور اندیشك یوزدن بر دوستنده صدم آهن و دیعت قوی كندی تا وقت  
مزورنده افراشد و زكار قله و رشتنه معاشی انكلا استقام بول بازگان چو خنده دار و مقصود  
ایروب دونی كبر مقام معهودنك بزم اندك صكر اول آهسته محتاج اولدی كبر امین  
ستین آهنی تام صاعش و غنن لوانته صراف عشق دی بازگان كلوب و دیق مودع طلب  
ایدیلد مرد امین ایتدی ای خواهر من اولما ایتدی صیانت بچون غمزد قیتم بوزن غافل ایدم  
اول كوشه بر موش اشیاء خلقش و اقف اولیجه موش فرقی غنیمت بلوب اهلی مقام دشت و كوش  
بازگان حقیقت حال معلوم تدی اما غافل ایددی بولدی راست بوی بول موش اكل اهندن قوت  
خطایده و اول قله تر و شیرینی صابونی حلو الیجه **بیت** موش الله علی آهن هست بولور  
راسته الحلقوم مرد امین بازگان دین بوسوزی ایتدی بول ناد اولدی و كوشدن ایتدی بازگان  
نادانی كور كفتار وار بول كشتار فریته اولدی و اهندن با كلیله با ایدوب مطالبه دن فراغت  
قلدی بولدی بولدی كه اتی حرم دعوی ایدوب دم كلفانی و نكوتورم تابو واسطه ایل بر است

دتم موكذ و بنای دعوی صدق و امانتم شیدا دل **بیت** خواجه و خانه نشین دعوت ایتدی و صلاهی  
ضیافتی صبح بازگان بشد و ایتدی **بیت** كز هماغی قدم در كلیله مایه بلی لطفی فریاده و چشم  
ما باحی **بیت** خواجه ایتدی معذور بویور كه بكون بام بر تم ضروری واقع اولدی اما ان شاء الله علی  
الصباح كز خدیق در میات ایدم چون همان منزل بیز باندن طشر جندی قابوی او كود اندك  
بملزندن بر مین او بیز كور و عیال مال زبده امنه الو ب خانه سنا ایتدی و علی السحر خانه  
میز باندن حلقه كوشه اولدی و میزبان پریشان حال كورب سبب تفرقه خاطرن صورتی میزبان  
دختر بان و غریبان جواب ووردی كه دونه كون بند واد ملر كز بر سیغایه لوی بختیبت  
شرفی كوپه لون كوشه بکوشه ایدم اول كوشه بولیدم و بختیبت شانه جسته و جوی ایل  
هر كوی دهر كناری طر یار و کیسوی نكاز كی طرام حاندن خبر بیدم **بیت** بختیبت صفت  
نازگهان سلكم افغان كایا خبر بول سلكم كشته كه فادك بازگان ایتدی دن كبر بوزن كیدم بول  
صفتك بویور كبر و كوك مشاهد ایدم كبر موش كبر كوتور ب كیدم و هواده بوزان ایددی  
مرد امین لواز خزینه ایتدی كه ای بختیبت بچون نامقول بولرس و حال كات ایلرس و بول كذب  
صریح كز و كبر نسبت ایدم كبر بختیبت و استهزا ایلرس بول موش كبر و جسته صغیر ایدم نصف من  
انجی بکر و جسم كبر كه اون مودن زیاده اولیجه كوتور ب هواده او بچر بازگان تبسم  
ایتدی بول عمل بختیبت اولدی كه موش بوزن آهن بید موش كبر ایدم من جسته بول بچون هواده كوتور بید  
مرد امین بولدی كه حال ایتدی غم بیه كبر موش آهنك بختیبت خواجم جواب ووردی كه موش كبر بول  
كوتور عتد آهنی كوز كودك كوتور بول موش كوتورم تا بله سكه بول موش كودك و ایتدی عتد ایتدی  
جایزاد لا طاهر كبر غیر له نسبت خیر اندیشه قله چو من ولی غم كبر بولدی و اكدن من  
بعد كشته سندن اسید و فای و سكالن و صفایه قالدی و بكار و شن اولدی كه سلك ظلمت  
مجتهدن بر هیولانده و خست طبیعت و لوث عقیدت كدك اعتبار واجب **بیت** پیوند دولت  
آمد از چو توی بریدن سرایه سعادت روی تر اندیدن **بیت** چون كلیله و دمنه بول مقامه  
میشدی شیخار شتر بدن قانع اولدی و لوی بختیبت سلك قتل ایدوب آلودن خاك و خون فکری  
اما چون كراوی بول فکری و قوت خشی ساکن اولوب حوت غضب نكین بولدی بوزن باطن



اشعه اندی و تاقل بجزه توغل ایوب کند و کند و استدی درین شتر به بریال و بال و حتی حاله  
و بهیتر و کاله بلزم بویاید اصاحی اندم و یاره جوارق و یورین خطابه می کندم و انک حقدن کا  
انکلی کله بهت مانتدی ناختی و یا طریق خیانتدی ممتدی بادی بنقد می کند و المله باد تاراج  
ویردم و یار و فاداره کند و المله شرب هلاک ایچوردم **سبت** یار بایار خود افراین کند کافرم  
کریج کافرین کند **الفقه** شهر سزناستی زانوی ملائکه قیوب کند و زبان ملائکه دلتا اندی  
و نفسنک تلون و تهور و خفت و شتاب زده لکن تمام کوهش قلدی و خیال شتر به لسان حاله  
بوریاغ جان کدازی سامعه شیر و میشه دی **بابی** ای دو سکتی ای صبی بار کنده و انکه چوینی  
یار و فادار کنده تو دوست مگو دشمنی مگو کرم غمی خویش با چنین زار کنده شیرین شدن  
دایمی بوقا قدمقا و نندن کریمه مبتلا و لدی و تب لازمی بونا و حرارتند تزیاید  
بولدی **سبت** دست عزانت مرادینه خار غم نشاند تا ازین خار غم دیگر چکل خواهد شکفت  
**دمنه** چون آثار ملائکه جبین شیر و ظاهر و مارت ملائکه سیای حالند با هر کوردی کلمه مایه کلاف  
قلع اندی و فی الحال حضور شهر و دار و بایستی **سبت** شها اقبال یخت و لوسون سکایان همیشه  
دشمنک و لوسون نکوسن **سبت** و سبب فکر و تاقل نشسته بودن خرم زبان و بون  
فرخنده اوان اهوری ملک میدان فرصت و ضررین خرامان و شوی به بدسکال خان هوان  
صوت مذلت غلط اند **سبت** صبح امید تیغ ظفر بر کشیده بین روز عدد و بنام هلاکت رسیده بین  
**سبت** شرب ایستی هر کاه که آداب خدمت و اطوار محبت و آثار دانش کفایت شغله یاد مده که وقت طبعه  
غلاب و نور و لشکر اذن و حیره کشور شکلی صبری غلوت قلعه الحق پشت پناه سپاه ایری و ضابط  
کشور و قاید لشکر و اتباع و اشیا ام آنکه زور بازو سیل استظلام ایدر دی **سبت** رفاه که داشت  
کادها و قارداران رفاه آنکه بود خانه و استوار **سبت** دمنه استدی ملک اول کافر نعمت ایچو قوت  
و رحمت آنکه علی کلمه بلکه بوظو مقابل سده که میلو لدی و ظالم کفر الهی قیام قلمی کرت  
و بوضوح سبیل که الی ویدی ساسه لدی ابواب سرجه کشاده اولی که **سبت** صبح ظفر  
از مشرق آمد بر آمد امهار غرض اشیاء بود **سبت** بوفع هایوفی که روز نامه دولت انکه ریب  
وزینت بولود و بوظو مبارک و میوفی که کا نامه سعادت انکه مطر زرد و موج اطوار صفات آیات

دیباچه معلی و عنوان مفاخر ملک کوله **سبت** او و بخت نیک بشارت رسان باسته اقبال بپرده  
امید و نواست و روزیست این که دل بفران و دعای هست و عدیست این که دل بفران از روش خواست  
**سبت** ای پادشاه عالمنا برکت به معنوا احسان که احتمال خطر جان اولاه خطا و خشم بداندیشی محسوس کرده  
محبوب قلوب کار عقل در انگشت زینت دست و آلت قبض و بسط در هر ابی که اکارا رفت طاری اولاه  
بقای جنة باقی ایچون قطع ایدر **سبت** دندان که ریب و زیور دهان و آرایش صورت انسان در هر کاه که اکار  
عائنه جان کاه راه بوله زحمت جراحت عین راحت بلوب قطع ایدر **سبت** عدد یکم که انی قلعه  
هلاکیده نیچون اهلایین شاد **سبت** که که شیرین کلامه فی الجمله ایام اندی اما کوردن کا و کداد فی عاقبت  
دمنه و الوب سرانجام کاری فضیخته بند و غم گفتار دروغی بوبری و نهال کرد ایدر بولود  
و پردی که قصاص کا و لم قتل و لدی **سبت** فلک استدی کو ستره کینین مصفی قله کینه دن سینه  
**سبت** معلوم اولدی که عواقب حیل و غدر همیشه مذموم اشد و خواتیم خدعه و مکر مبارک و غم اوله  
کشد **سبت** بداندیشی هم در سرش شون چون کرم که با خانه کتوشون اگر بکافی چشم بکیر او که غفل  
نماید انکور بانه مینداری در قران کشته جو که کدم ستانی بوقت در و مثل ایچنین گفتار کار  
مکونید که بدین از روزگار کسی بک بیند بود و سرای که یکی بماند بخل و خدای **باب دوم**  
بکار لک بکار لری مقتضای حیل و شر و جزا لدی بولوب شامت عاقبت و و غامت خاقتل و بیان  
ایدر ای ایستد استان ساع و نامه اطلاع تمام حاصل اولدی که حیل و مکر به حال یقینی حجاب شبهه  
ایله سترایوب ولی فتن جاده حرقیدن خوف و وفا و بدعهدی صفتیه متصف قلدی  
و کلام فیما یوز و فتنه انکیزی و اثر واقع اولوب بکا باغ اولدی که شیر کند و کن دوتی همدنه  
و پنج شوکو قطع سحر ایدر **سبت** حالیا حکیم سخن دانند متوقع در که احسان ایدوب بیان  
بیور که عاقبت کا و دمنه نه مرتبه بر وادی و شعلول جاده نیک و وقوعدن صکر چون  
کند و عقلنه رجوع ایدوب دمنه حقدن بدکان اولدی انک امرن نوبه به نزارک قلدی  
و حقیقت غلنه نه طریق و خوف بولدی و دمنه نه بختله متفک اولوب نه جهندن کذب  
غلط تصور اندی و سرانجام حالی نه مرتبه بریتی حکیم ایدر **سبت** شها لطف خدا و لوسون پاهان  
چراغ عقل و لوسون شمع ذاهل **سبت** حقیقت ختم و عاقبت اندیشی مقتضای بود که سلاطین



عظام مجرد عذوبت کلام و ظرافت متکلم اقتضای ادب بر فعله اقدام ایلیم و تا دلیل قاطع و برهان  
نا طالع بر امر حقیقت مطلق اولیه انک با بند بر یکی اضای پیش رویه بیت ز صاحب  
عزیز تا سخن نشوی که کار سبزی پنهان شوی **آنا شوی که** اتفاق کلام اهل اتفاق مومن قبول  
واقع اول و عمل ناپسندین و قول ناسود و وجود کله انک قلدی و تلافی بیرون کله میفر اولدی که  
صاحب غریز و جمل کوشال بود که سائر و سبب صبر اول و واد اعقوبت و همدن هر احوال  
فعل بد و ناشایسته حرکت امتناع قله بیت بر اندازد و حق که خاز آورده دخی پر و رک بار  
آورد جهان سوزدا گشته بهر چراغ یکی بهر دانش خلق بر آفریند و قلم مصداق حکایت مشیر و  
دمنه دگر چون حبله و غدره واقعا اولوب افشا و مکر مطلق اولدی اکابر و جمل سیاه  
بیوردی که سائر لک دیدن اعتباری روشن اولوب **فاغیر وایا اولی البصار** آیتنی  
نگار انداز و صورت واقعه بوصف اوزره واقع اولدی که چون شیر کار کاوی بهر طرف قلدی  
وانک لمرین تعجیلان پیشمان اولوب انکشت ندانم مع ندان ملا متله بیت دی و دیک  
غیر قاتش حسرت و حیرت **تله قشیت** می کشید از صورت و غم سره کاخه می کردم درین عالم که  
**کله هوار** کذویه عتاب ایدری که بچون عقاب شتر بوده شتاب ایدرم و بومتم خطیر و بچون  
تانی و تدبیر یوز زند نظر اقدم بیت عنان نفس بدست هوارا کردم خلاف عقل و خرد  
کردم و خطا کردم کون بدام و دانستم بنار رسیده چه سود گفتن بسیار کین چرا کردم **ج**  
**شیر بر مرت** بومثال اوزره غصه و ملال و بکدی و توجع خاطر و توزع ضری سببیه  
عیش چشم و سیاه منقش و تبا اولدی و صلح رعیت مهمل و مطلق قلدی **تر انا شوی که**  
اولدیشه اهل سنه سرت قلدی و جمله سی شکسته بال و پر کند حال اولدی **بیت**  
دل هجر لاله سوخته و ز سوزاه من در هر کبریکر بهمین داغ مبتلاست **هر باری که** حقوق  
خدمت و سوابق ملازمت شایسته یاد ایلدی ندانم اشتداد و ملائمت از یاد بولور دی  
و شب و روز انک حدیثی اینجور دل و ذکرین سمر ضری قلور دی **بیت** از یاد تو نیستم  
زمانی غافل یای کیم نام تو یای شنوم **و** نوشند هر بیسلا سلو تملر ایدوب تملر ایچون  
انکون کام حکایت و کاه نصیحت طلبا ایلدی بر کجی پلنکه دخی بوقوله کلام سولدی

و سوز سینه و درد دوزخ اعلام ایلدی **پلنکه** استغای ملک افکار بسیار بر کار و دست  
تدبیر انک دامن توان کردند قاصد و جنون مزیدید **و بر منله** تلافی منه قصه کله مقولع ایل  
دافل اولد جانیه و دوش عقل و دانشدن خارج **در بیت** انراخته تیر را بدشخت آوردن  
بتوان نتوان تراب دست آوردن **هر کسه که** جمل انک حصوله که عدم حصول ظاهر و غالب  
اولا ساعی و طالب اولایکن که مطلوبه واصل و لمیدن غیری حاصل اولد دخی منای قله منه که  
اولد و باه قصد صید مرغ اندی اول پوست پاری که انکله استظها را ایدری الدن جزوی  
شیر ایتدی بنجه اولدند اول **حکایت** پلنکه ایتدی مکر و باه کرسنه طوطه طلبسته  
سوراخدن چقوب جانیب دشتی کشت ایدری و لوقه کسینه اطراف بیابانی قدم حرص  
و شر ایلد طواف ایدوب کز دی ناکاه بر جانیدن بر ریحه که مدد قوت جسم و ماده فتوح  
روح ایدری مشامنه بشوی ایتدی **بیت** بوی کباب میرسد از مطبخ بدل پیغام آشنانفس  
روح پرورست **پس اول** جانبیه و قبحه اندی که لکد بر پوست پاری می کوردی که ساعدن سیری  
انک یسوب بوستان انرا فوسن کیش ایدری چشمه دبا به چاره اول پوست پاره بر رات کلچک  
جستند حیات تان ظاهر اولدی و اول قدر قوت ایل انرا مندر قوت تمام مشاهده قلدی **بیت**  
مردم بودم بوی باره لنوان آمد بچون یاد کرجای که انین رفت باز آمد **پس** بچون جماعتی از انی  
ایدوب اول پوست پاره دی در انغور اندی و غام و سالم دونوب ما و استیجانبه کندی  
و ایتدی **چون** یار بدست ایدخلوت ذوق خوشتر اتفاق میان راه گزارده بوده کنار نه  
کلدی کوردی که فربه ماکیا لمر طایر حیوان که در منقضا و منقضا صحراده جلوه کلش و زبرک  
نام بر غلام انکله نگهبان فندکرا اقامت میانه انش لاجرم عرق اشتهای روبا حرکت کلدی  
و انکله خیال غری و کوفت نفی ذوقیله پوست پاری فراموش قلدی و بحال انرا سندن ناکاه  
بر شغال کلور دبا به مرجبا اندی و بشیریند علامت حیرت مشاهده ایدوب ایتدی ای یار دخی  
غایت اندیشه مند کورم سببی **پس** روبا ایتدی ای غریز و شکار لری کورنر مسکه هر برینک زبا به  
حالی **خاطر** می آیشتمون مناسنک تکرار جاری و برایت **و که** فها ما نشدنی **انفک** سزا پا  
انک اعضا و اجزاسنک ماری **بیت** سزا پای او روح مجتهد روح بدین لطافت و



با کز کلم است و رفت متادی بلیه مجامعتن طاقت طاق اولش کن اتفاق کجوز خراب از راق بو تو  
 پاد و یکا از راق بو ری حایا جاذبه اشتها به بود عید و شد که بو مرغان کیک خرامک برین  
 دلم چنگه الم و کام از روی نکه کوشی لذتی و خوشی شریقه شیرین قلم بیت عیش من غنست  
 کو بار از لب شکر فشان شریقه بخشد مرا کام دلم شیرین کند شغال ایتدی هیاهات هیاهات  
 مدت مدید صک کینه بو مرغ لک کینند او نورم و اندرون بر نکه صیدی کانی تو در خضدی  
 تیغ و اورم فاما اول غلام زبیرک نام کما نلک پاسبان در طریق محافظه ده بر وجهه جزو اهتمام  
 اید که نقاشی تخمینه انکه حراستی خوفدن انلک قصدی مثالن لوح تفکر چکه مر و دهقان  
 متفکره انکه سیاستی دهند انلک صیدی مثالن زمین خیاله دگر برین بو حاله ده نقد عمر  
 صرف ایدوب بو از زوده روزگار کچورم و مجرور بالیا بله کجبتی کوندوز و کوندوزی  
 کچریتورم سکر و تعب بین دی و در جبین برین ستاره الکتور شمس غنیمت بل و بو رقا  
 فی سود و طم خامدن فراغت قل بیت دلادی که داری لب و بند دگر چشم از عالم فرو بند  
 رو باه ایتدی ای برادر تا اوج مراد کام دله عروج مقبوله خفیف خست و دنانی نامر اولی  
 غیور فاحش در بیت تا توان بر مست عزت نهادن بای خویشم از جهای بد که بر خاله منزلت پای  
 خویشم هفت عالی کما مانع در که بو محقر قانع اولم و لذت کوشش قرب دن فراغت ایدوب بو پوست  
 لاغری غنیمت بل شغال ایتدی ای خام طم صهر من مود علو قوت نام و بریش سن و شر نامحرمه  
 علامت دولت لقب قوش سن برندن فافل سن که حضور فراغت و راحت قناعت در بیت  
 درین باز که سودست باد و بشن خورندست خدا یا منم که دایم و بشن و خورندست  
 شایب بود که اول نصیب بله که انزق مستوم دیواندن نامر داولش سن خورندست اولین  
 و تعب و فایده طلبیدن که نتیجه من طلب بله یغنیه فاما یغنیه اکامرتیه اجتناب و انتفاع  
 قله سن بیت رزق مقسوم است و روزان مفر کرده اند پیش ازین پیش ازان حاصلی که کفایت  
 سنگین طمعدن تو رقم که اول پوست پارتی و خالی بدن جگر من و خایب و خالو و در بعضی محرم  
 رقیله ناصیه طامع رقم قله سن خوش مشایه در سنگ حاله اوله از کوشش حسب حاله که مراد  
 قلعتن جقدی قویق استرین ان کثر العی و طلب العزین وضع الاذین رو باه ایتدی نکفیتله

۹۵  
 اولش در اول حکایت شغال چون حیوانات مجنون ایدی نبات مجرور به بو حکایت سلک دواست نظم  
 ایدوب ایتدی مشغول بر دست خری که دم نبود غم روزی غم بودی فرو دخی مردم طلبه قوم می زده  
 دم می طلبید و دم می زد ناکاه زواه اختیاری بگذشت میان کشته ناری دهقان مکرر زگوشت  
 دیدن بر جسته و از دود و کوشی برید بهچار و خرازدی دم کرده نایافته دم دو کوکم کرد بیت  
 هر که که زرد برون نه کام اینست عزای و سرانجام رو باه غایت حرص و طمعدن یوزی در هم  
 و شغال و هم ایدوب ایتدی بیت من خیال یار دارم کوکسی در دست کز خیال او شوخ خالی  
 خیال باطلت من تا شا ایله که لطف جله ایله یونلک برف جباله صید بجه کورم کرک و کند  
 بند اول صید میاوی دام قید بجه جکسم کرکد بوزدی و همان تیر پرباب کوی جانب مرغانه  
 شتاب ایتدی و پوست پاره فی اوله قامله طوری کندی شغال چون کوردی که انکه نصیحت  
 به غرض خود لستین رو باه ده تاثیر ایتدی انده اعراض ایدوب دوندی ماوی سده متوجه  
 اولدی قضای کور که بواشاده بر زغن فضای هوا به پرواز ایدر کین نظری اول پوسته  
 داشت کلدی انی جانور مرده خیال ایدوب نشاط عامله حوزة تلکه کوردی و اوج  
 هوا به کوردی اول جانبندن رو باه و انتباه هنوز مرغلر قریبه وارندن زیر کلبین  
 کاهدن جقوب بر سنگ سنگینه رو باه مسکینک باشنه بر زغن بشند روی که بیچار  
 بیم جانندن صحبت مرغانی اوستدی و تعجیل قامله افتان و خیزان پوست پاره جانبند توجه  
 ایتدی چون موضع معهود کلدی پوستدن اثر بولیدی و دوشندن خبر بلیدی پس قله  
 کاه دعایه متوجه اولوب دلادی که بر سبیل بضرع حاله ادا ایلیه جانب اسامه نظر ایدر که  
 کوردی که زغن بر پوست بردوست دیوب کلبه و پوست پاره فی چنگالند طوی تیران حاله  
 بو اییا نکه معافی من جمع رو باه ایتدی قطع مدق بام جم بدست تو بود چون بیندا ختی  
 کس چه کند که هر شب چراغ بودت لیک چون تو شناختی کی چه کند برده بودی و داد تو آید  
 چون تو کج باختی کی چه کند رو باه الم مرغان و حصه نقدان پوست حیواندن اول قدر باشنه  
 طائر و روی که مرغی پریشان اولدی بو شالی ایراددن مراد اولدی که ملک کذوالیله انکان دولشد  
 بر کتی خراب ایدوب باقی ارکانک تمیزندن و از کلدی متران دکاه و سر داران سپاه و سروران











بهت راه نجات بخواست جام می و گفت راز پوشیدن پادشاه عالم را که داری فاش کن عیب تمام در  
 واقفای اسرار نفیض الاکلام علامت نصیب بخصیصه است اجتناب از تأکیدات و تعدد برات بی  
 حساب بود مشروط و الا بتمامه سحر نیز انکار کردم و عکس از دوجو سینه فزود بپندیدن کردیم  
 شیرازی بود باید تا قبل از عاقل بود و اقا و احوال حکایت بوقت بعضی که افشای رازدن احتواز  
 بود مشروط قائلان صلاح حلال و ملامت فاشه نظر قائلان و بعضی از مصلحت کلیه بنا که اند  
 نفع عام مقصود اول اظهار اسرار رخصت و بر مشروط و در خاک بر آستان ناحیه بر سلامت  
 قلعه قصد استه و بوسه بر عهد می محرم ایدوب که مانند پیمان و ایامی حدود بحدود اول  
 محرم اول سلامت حیانت نفسی می همچون اول رازی اظهار ایدوب اول مردن خبر دار ایست ظاهر  
 بود که بحسب الشریع مواظب اولوب عداوت معاویه و لباس کردن بکدر صورت مثلند که تان راز  
 اهل ضد و مشا و کنند و یکی که بوجوه مخفی سکا اظهار انکله کند و می مانند بقتار بی شک  
 چون اتمام که حواله افشای اول و یا بپند دهمشاید و بیخی بوسه از افشاسته واسطه انشای اول  
 توقع ایدم که بوقوع بی بود مردن خبر دار ایست و شفقت و نجیب که لایق اول و لایق بود بپوشیدن  
**نیت** رازت بیان که محرم رازیم بکنند راز که ما اهل بناییم **ماده** بیایستی بواشانت که  
 بپوشد که بیایست سوره و بومانی که بیان قلعه زیاده بپندید در فاش اظهار سرده یکی از عظیم تر  
 اول او که سینه بد که اقامه ایدوب محرم اسرار ایدوب عداوت لازم کلوز تا بنای خلق انداختند  
 بدکان اولوبانی محرم رازت در احتراز ایدوب محرم احباب نظر بپند مرد و مطرود اولور و معطر طین  
 لغز و گرفتار طین محرم اولور کلمات حکمت کلامه کلوز که **نیت** سر قیاسه سر یقین  
 که که خنجره کوه اسرار اسرار ایدوبه لایحوم سرائیک قصد سرائیک بر میان ایدوب عالم  
 سلامت یوزن کورینه اگر چه که خنجره در قیاسان ایلان اولور اما بپندید که **مصرع** سرور که اولور  
 سرائیکان ایلان اولور که که ملک اول و بار حکایت استماع بیور و مشا و لا چون ناشی فاشه  
 عهد و بیانی طریقی ایدوب سرائیک فاشی اندی دست و زکار سرور و ولتی تیغ خون پاشی بوار که در  
 خاواقی شد اسفاسرائیک که بخدا بلند را و **حکایت** مادر شیرایتی سوا الفان و اند  
 بر پادشاه عظیم انسان واردی که مسند تخت سلطنت زیور بیدل و معد لقیله زینب و

و بهای پوشیدی و اطرافه اکناف ملک ششمه تیغ سیاست به روز و ضیا ایدوب **نیت**  
 نیتی پوشیدی عدلی محرم رمانی ایدوب بدلی سرور **ماده** بر کون اتفاق غم شکایتی و قصد  
 صید ایدوب جانب مرز و راز کندی اول بکل که اشیاء هوا انواع طيور و طولی و عرصه  
 محراب اجناس و حوشل خودار عرصات اولدی ملانمان رکاب سعادت انسابله هریری  
 بسط و قبض و جزو رکض و فک و فک و طمع و سکه مشغول اولوب پادشاه خشمیدن رکابند  
 مزید اختصاص ایلان ممتاز اولان خواص خدمتله قالدی رکابداره تشریف خطاب بود بیایستی  
 کل سکه سوار اولد و غم خیل سیل رفتار لوه بر مقدار عنان و یوب میدان کوشه که **ماده** بپوشیدن  
 دشمنی که بزم زیر عنان اولان و خشم می بند و یا سکه زیر را که اولان ابروی سبک خیز  
 رکابدار فرزان جهان مطامع سعاد و طاعت و یوب باره باد بجای میدانه سوردی پادشاه  
 دخی سمنه اتی سر عتبه عنان و سوردی چون بر مقدار نجیب که اهدن مفارقت اندی  
 عنان باره اتش باره حکوب رکابدار ایدوب بومانی مساحتدن غایت فرض بود که  
 حالیا غلظه بر خاطر خطراتی تند باد خردی بنیاد خود و بنیان سروریه ها مشروط اندی  
 ساید و اصل بوسه بر مشیله اختصاص ایلان و غی ایدوب دلم که بویانه ایلان خلوت مبستر اول  
 و بر وجه که کسه گان نایقه بورانی اظهار ایدوب رکابدار چون شاهدن بوکالی ایستند  
 زمین خدایتی اب عبودیتله تقبیل اندی و شرط مدحت و عذوق تقدیم ایدوب ایدوب **نیت**  
 خسر و هر خله تا بند اولسون دایم روز کارک فرخ فرخند اولسون **ماده** اگر چه بود زبانیاب  
 کند و ده مظهر انوار تشریف خطاب و لغه لیاقت بلندی اتا چون بر توانا بی عنایت شاه  
 کامیاب التفات ارزانی بپوردی ایدوب که کوشش نسیم صبا که محرم اسرار حقایق بهار در  
 بوجون ازهار نندن شمه رنگ و بویا بشتمیه و دل که بپوشد خرابین جواهر اسرار در بوران که سرحد  
 اظهار نغمه درازا نغمه **نیت** صفت بیان که بپوشد **ماده** دیم کیه بپوشد ان پادشاه چون  
 رکابداردن بونوع کلمات استماع اندی تحسین و آفرین ایدوب ایدوب اگاه اول که بر براند که  
 باد غمخیز و اتش کینشدن بر آردیم غم کون ایدوب که احوال درون و بیرون ترن ایدوب  
 بوکون صفات حرکات و سکناشدن در سوزی سلطنت و نیزه هوا ایلان مشاهده قلدیم



دینم هلاک قصد و کین و مکر و کین عین الیقین بدم پس بجا بود اعیه دوشد که اندک آسیب  
مضرت یستمدت خرمه و جردن شاه راه سلطنت **کامانه لادنی** کو تو دم و چون زار و لایق  
لو بخار دل ریشدن پاک و جنبه سارایا خاشاک تشویشدن صافی و تابان ایدم ایلا دل سه  
کالانم اولد که دایم انکه احوال دین خیر دار اولوب بخاک طاعت خدمتند قائم اولد سن ایشا افه  
مثالی چون مانول حصول موصول اوله استانه کردون رفعت در طر افتاب دولته بمرتبه  
ارتقاء بود که پای مباحاتی فوق فرقدانه قویسن رکابدار فرمان بردارم دیو خدمت  
اندی و اول عهدی عهد سنه الوب او مهمتی منت حتمه حواله قلدی وایان فوا و انله مبهم  
و ناکیدان و پایانه بنی که المدی هنوز مغول معبوده و اصل اولما مشدی که جریه احوال بی  
و فاتی رقی جلدی و زمین عصیان غدر و نقصان تخمین اگدی و رشتنه مبتانی تو افراغ  
و شتاقله کسادی و بوجده عهد و حقوقی قدم عقوبله بصدی القصد رکابدار فرصت رکوز  
برادر شاه ماجرای علی جاری حکایت اندی برادر پادشاه چون کیفیت حالن اگاه ایدم  
منت پذیر اولوب رکابداری موا عید بسیار تسل قلدی و تدابیر صیایه ایدم کندی اول  
در طردن خلاص ایدم اتفاق از دمانده نکه عادت انقلابات دوران و تحولات احوال  
حرفان در بادشاهک بهادر دولتی نکبایا نکبتله خزان و نهال زندگانی دن شکوفه کارهای یزان  
اولدی **بیت** قویس بر لیرین زخمت و غمی دکنش تخته تابوته غمی **نظم** کدام باد بهاری وزید  
در افای که باز غمش کشته خزان نیست دوام پرورش اندکنا یاد و دلم می که در وی بوی مرغانی  
نزد چون سند نام شکوه برادر مهتر دین خالی قلدی برادر که پادشاهت سلطنته قدم بصدی و شهریار  
تا بن کاکارای فرقه امدی **بیت** در دیان ملکه دولت غنچه شادی شکفت بوستان طاعت  
ناتازه شد از سر **افکار** فرمان واجب الاذعان که زبان پادشاه جریان قلدی قل رکابدار  
اولدی بجایه زبان تضرع و نظم ایلد فریاد و فغان ایدوب ایددی ای معدن مروت وجود  
وای سایه واجب الوجود **بیت** کناه من بجز اخلاص نیست جلایا غم چون کردم زبان بود **نظم**  
پادشاه ایددی رکابدار اعظم جرایم خدمتکار افشای اسرار در برادر ملک پرورده لغتی  
و بر آورد دست همتی لکن بوسری که جلوه خالصان اکبر متله سکا اختصاص ویر مشدی فاش

انکیر را کرد که فی سینه حق با سندن عقودن غیره میسر و من بعد سکا بجا اعتماد  
ایروب اخلاص که بجا اعتقاد ایلان متصور **مصرع** از عدم و در فاجای خوشتر رکابدار اول قدیم  
استغفا و استغفار ایروب جرع و زادی اندی کار ایتوب بردار اولدی و عاقبت مرغ جلای  
دلم سیاست طالع بکوفتار اولدی **بیت** کوربان تو را زده اربود تیغ دابر سرت چر کار  
نوشیدن ظاهر اولد که افشای اسرار مورث شرور بسیار در و ارغاء عنان زبان من  
مضاری شمار در بومغنی اشعار ده بواشعار کافی و بود عوای ایتان بولیات وافی  
**نظم** بلورین سر که در صقله آبی که جقایه الکنن رایحانی صقیر سوزن اظهار اقمه و پاک  
کادور کوه اظهاری خطر ناله نهان ایت سینه اصدا فندانی دکره اکا الماسی بانی غمخیز  
کشف سر درون جگر دی بجز بر داری افسردن جگر دی شویا ایددی ای مادر مهر بان سرن  
آفره اعلان ایدن غرضی غنچه ایت سینه انک شیوع ایلدی کک والا کمر کردی که محرم اسراری  
حما کند و اولیدی چون کوه غم اظهاری ایت کجای کوردی اولدی اغواشکار ایتسه معذور طوق  
کک زیرا که کشتی کند و باره متحمل اولیجی آخر تحمل ایتسه بجمی در نتم که دیشلور **بیت**  
را ز خود را چون تو خود محرم نمره دیگری خود محرم ان چون بود غمی بکه کشف سر اگر چه  
افشای را ز اولد و غمی جهنتن معیوبدر اما اظهار حق متضن اولد و غمی سبب تضایلین  
محبوبدر جناب شفقت ماب مادر کامیاب دین تضرع ایدم که بوسرله افشای اظهار  
حق غیب ایتله کردن حمامه جانی طوق منت جاودانیه مطوق ایروب و بار کرائی دل  
نا تواندن کتوره اگر صریحه قادر اولرنه کنایتله اعلام بویه اگر عبارت کتور مزه باری  
اشادق دین بودیمه **بیت** دکل اظهار لازم عبارت کتور فادله بسدر اشارت **نظم**  
مادر غیر ایددی فرمان بردارم اما بشرط انکه کناها کنا بکریار که بوفتنه ضارن قویار مشد  
جرا در اسن بره و جمال غنچه جیل انک دیدن علیلندن که رؤیت طریق صدق و مروتدن  
دور در مستور قله اگر چه علمای دین وایه حق الیقین صفحات دفا و تاملی فضیلت  
منح و منقبت عفوای مشهور قلند و شیوه اغضا و اغماضه تخضیص و تخریص بوی مشد  
اما اولچایم ده که انک انشا اهل اهل سائر و ساری در و ضرری نهاد بی آینه ضایع و طاری



مقرب مغرور اولد و بکنه مقابله سنده که مناسدی فی الحقیقه نفس پادشاه عابد و اگر عباد  
و انتقام ظهور از منزه و پادشاه بپاید طریق مساحق و قیاب شاه راه سیاسته کفر نه سار  
منعدره دخی موجب جرات و اقدام اولد و ستمکار لر که حقوق انکار قوت بولور و هر برسی دل  
از ارفاق و بکر دار لوده ای دستور معتقد و وثیقه معتبر بولور پس این عفو و اغماض راه  
بحال اولم و کرم و نفع قاطع و **که فی القصر حیوة** موجب بزرگ تدارک کند ساهل و احوال  
قلمی که **بیت** هر آن کست که بازار خلق فرایند مددی ملکست از بختش فرما که بختش  
غرض بود که دمنه عذار و نگاره ملک روزگاری بکار عزیز اتزی بغایت غم و فغان و شریک  
فته سازد و شریک بوی خاطر خاطر فانی و خلی زمانه که خلیان ایندای ابد غمخوار **الحارث**  
**بکفیه الاشارة** سر فایغ اولد که بورد و تأمل تمام انشم کرد و بوقضیه تحقیق و طریق  
نالی اوزد انشم کرد که مادر بنبر منزه کندی و غیر فکر بسیار دن صکر صناد و کبار  
حشمت دن کم واریسه احضار اتمک امر اید و بامرا و ارکان و وزیرا و میانی دیوانه  
دعوت اتزی امتثال الامر العالی رعایا و اشرف و اعلی درگاه شیرد و مجمع اولی و مقتضا  
فرمان دمنه و یکشان کشان دیوانه کتور دیل چون دمنه کلدی شیرانک جان بندن  
اعراض انیوب فکر و دراز طالیدی **دمنه** کوردی که در بلا کشاده و راه رهاست  
و اسید خلاص منقطع و رشتنا غاف کست **دمنه** آهسته خواص ملک دن برین صوره که  
بوجاهتک اجتماعه حکمت **دمنه** و ملک که بای تفکر و دمنه که با غش و علت **دمنه** بنبر ایندی  
سنگ قید میاتک متفکر کشتند و کتب انکبت و جودک ای که بای جبره صامت **دمنه** چون سنگ  
غدر خیانتک ظاهر و جراتک واضح اولدی و اول افرا و بهت انک که انک وزیر  
مهربانی حقند سندن وقوع بولشدی عرض خضاعت منصفه ظهوره کلدی و روی حیل و بکر  
و جهر خیانت و غدر کردن برده غفلت مرتفع اولدی جایز دکلر که سنگ اتش تویر  
و سبایتک آب شمشیر سیاهه سویند لویه و سنجین مظهر شری **الوجود خیر محض**  
فضا سنده قوی بکنای عدده کوندر لویه **دمنه** ایستدی ای کافله دولت و عاقله ملک اکابر و مقربین  
حکمتک بر دقیه ممل قما مشرقه و سایش متاخرین ایچون مسائل واضح و مضاعف مسای

جمله دن در رخ بیور ما مشرقه **انک** جمله کلمات دلاویز و حکمت ایندن برسی بود که هر  
کسه که خدمت پادشاهد یکدل و یکجهت اولد مرتبه تقریبی و مصلوب اولد و اول کسه که مقرب  
سلطان اولد محمود جهان ناز اولد **ملک** دوستی و دشمنی اکامالات قله دوستلری اقله  
جاء و منزلت محمد قله **دمنه** دشمنی مصالح ملک دن انکه تدبیر و مناصحت دن و حضور  
اولم **بیت** هر که نزد یکدیگر بولیش **خطر** وی غلیم تر باشد **و الخلفون علی خطر عظیم**  
نوبت دند که اهل حقیقت و پوار امن و راحت بهشت و ربوب دینای پایدار غدار دن یوز دکلر  
در وضعت مخلوق دند فراز و بقدرت ملک کندن عار ایدوب عبادت خالق و اطاعت مالک اذمنه  
خلایق اختیار مختلر که اولد کاهدن ظلم و ستم و سهر و غفلت اولد و اول استانه جزا حسنه  
ستیه و پادشاه طاعت عقوبت و **دمنه** ای ان عدل الهیست که بریک خط است باقی همه که رضا  
و کام عطا است ما بخاستی نیست که ایجا ستمت و ایجا غلطی نیست که ایجا غلط است **دمنه** اگر  
خلایق خلاصه صانع خالق اوزر مفلوراه لوب جاده عدالت دن که رعایت حاق و سطر دن  
عبادت **دمنه** دور **دمنه** و عین اعتبار لر ملاحظه جانب احقاق دن محجوب و مستور **دمنه**  
بجهان لازم العقوبه اخلاص مخلصینه لایق جزا کور و کاه نایمان و احبب التقریب رباب  
خیانتک جنایتنه مناسب عذابله مواظف قلوب لر زک که در جلالی لوت هو الیها لوده کالای  
افعال لر دست خبط و خطایله فرسوده **دمنه** غان و غفلت عارض اقول لر ملک کون و کون  
ریایله جهه اعالی لر که کوندر **بیت** مساوی قنبردن خیر شر و ابوبکه یکدر نفعدن **دمنه**  
**دمنه** بوی که بوی ملک ملوک طریق ملازمت ملک که رغبت انیوب گوشه عزلت و کاشانه خلوت  
عالم و بر میدی و خدمت سلطانده که غور اتش سوزاند **دمنه** احترام ایدوب کند و یا عیله  
بوجاه بلایر کومیدی هر کسه که قدر فراغتی ملدی و خدمت مخلوق اوزر طاعت خالق اختیار  
قلدی **دمنه** اول بلایشده که اول ناهد گوشه نشین ابرشدی **دمنه** بنبر ایندی که قیام اولد اول  
**حکایت** **دمنه** ایستدی روایت اید که بزرگوار اید که اعیان تکلفات دنیاد قیا  
عیاله کفای انیوب و مشتهیات نفسانه دن گوشه و توشه ایله فراغت و کشکینه و بشینه  
ایله قناعت ایشدی **بیت** هر کاکم بویای فرایر کسوف **دمنه** اطلاق نیتدن حلیه ایما خلوت **دمنه**

کشفیه اید و لا بوجاهتک  
نور کوندر



اول بر صلاح شمار کال زهد و تقوا و به بین الناس اشتها بولج و وصیت و صدای دروغ مسامح  
جهان ساز و اصل اولجی اطراف عالم در اصناف بنی آدم قدم غزله جنایا ببارشاد مایه متوجه  
اولور چون نورانیت عبادت جبینند لایع و روحانیت صلاح و طاعت ضرر خیر بینند  
واضح ایدی انک سقند معتقد لک اعتقادی کوند که متزاید اولدی اول و لایک بر شاه  
صورت درویش سیرت پادشاهی و ایدی که طلب رضای الهی متابعت هوای پادشاهیدن  
نقیم ایدی و احوال ان کلنا منهج اخلاق انبیا و مذهب سیرت اولیا اوزره کوردی  
**بیت** که عیالک سپهر سلطنت علم ایدی شاهلور ویشی و درویشلر شاهی ایدی چون پیر کوشه نشین  
لحالند خبر اولدی **نعم الامیر علی باب الفقیر** کویان ملازمت خدمت پر و میل غلدری  
واحوال عاقبت و احوال آخری آکوب زار و نازار غلدری و انفس مبرکه سندن استمداد ایدوب  
ملوک لایق ضایع الناس ایدی **بیت** که اهدایت عای ملک خوتعالی تک ایکی بر او وارده بریسی فانی در که  
اول بنیاد و برود غی باق حرکت اول عبادت مقتضای حق علی الله که چون سلطنت جهان  
فانی ان بویس سر بر سلطنت عالم باقی بر قدم قیسن **بیت** ملک عقبی خواه کانا خرم  
بود ذره ذره ان ملک صد عالم بود **بیت** که تاد مران این نشست ذره ذره عالم تاد بدست  
پادشاه ایدی ای بر صافی صیر نه چار و تیرله اول ملک تی تسخیر میسر نه اهدایتی بیچاره  
چاره ساز و مظلوم سوز و مظلوم نواز اول ملک مستور حر پادشاه که اخرین حضور وجود  
درست و رفاهیت دلیه و اجید که دنیا ده آسایش رعیت کوشش اولیه **بیت** که خیر است  
در زیر کله که خیدار مردم اسوده دل کسان بر خورند از جوانی و بخت کم بر زودستان گیرند  
**بیت** که چون زاهد فیض صمد فارغ اولدی و خزانه دل پادشاه جواهر و اهر و اهر اولدی  
ضایع دلیز بر صافی صیر قلش لعل بر مشابده تانیر ایدی که دست ادا دتله دامن فتنه نشین  
ایدوب شرف عجب که دایم مشرق و مقم اولور دی و تمام کلام نصیحت انجایله توسن  
هولی بد فرجای ایدم قلور دی اتفاق بر کون پادشاه مصاحبت درویش کا اهل مشرق ایکن ناکاه  
داد خواهر دن بر جمع کثیر و جم غفیر فریاد آتش نایبی کره فلک انیر **بیت** که در زاهد چون  
بوی کوردی انک حضور دعوت ایدوب هر بیکه حالی علی من صورتی و پادشاه

انک هاسته مناسب احکام تلقین میوردی پادشاه بودند زیاد حظ ایدوب انک بعضی  
وقته دیوان مظالم رعیت انک نظرنده عزیز اولنه ذاهد غنی مهمات رجا یا و مصالح بر ایا علی  
و انصاف فیصل بود و اکاد غنی **الذال علی الخیر کف اعلاه** مفهومی موجب غنی و ثوابت خیره عاید  
اولا دیو مسؤل قبول و ملتسمی بدو کوردی و دفع مظالم موجب الدوال اوزره زیارت  
زاهد هر زمان که جریان بولور دی پادشاه طبع و رغبتله اصفا و استماع ایدوب تنفید و امضا  
قلور دی ناقضیه بر مرتبه و داردی که اکثر مهمات ولایت بلکه کلی مهمات سلطنت اول پر صاحب  
کرامتک کف کفایتنه مفوض اولدی عاقبت سودای حب مال و طول رشته آمال سوادای  
دل زاهد یول بولدی و دیوار زهد شیخ صلاح شمارده رخنه بدیدار اولدی و سرور ویش  
هولی نکدن فارغ اولوب تشویش تنای اسباب تجل ایل طولدی و **هذا الی فی کاف و ذکره الاله**  
بونک اشالی ان هذا الان هزاره اولدی **بیت** پیران هر که مفتون و سحر اولدی بر عین اید  
کم مست و محو اولدی **بیت** که دنیا پر زان کاره در که بجه شیر مردی کند محنت محنت کوفتا راقتند  
و برزاق تاد در که بجه تمتم لری پیرن وار چاه بلا و غار عنایه انشد **نظم** رستی نال ستم  
دستند انشد زبون پیش چاه الم قهرند کلمش بر کون **طالعک** هر طایع با سندیار کاشی  
بر سیاوشک هراق **بیت** که کوزونک یا شی در لایسی بر یوسفک پیرا هر خوش نیوی در بزیانک کل  
رخسار ارنکی **بیت** که چوت زاهد شور بخت شویا پر ریاضت روز شوربای ریاست و شربان  
سیات فوختی **بیت** که ذوق عاشق عبادی بالکلیه فراموش ایدوب **حب الدنار اکر خطبه**  
**بیت** که **حب الدنار اکر خطبه** حلقه سخن در کوش ایدی پادشاه کوردی که زاهد که نظر فانی موجب  
صلاح ملک و تدبیر اقیسب نظام مصالح سلطنت دن زمام مهام انای علی التمام انک کف اهتمامه  
تغییر ایدی درویشی که سابقاناه غنی پردی حالیا جهان غنی اولدی و خیا انک تحصیل کلام ایدون  
تدبیر تسخیر ایدم اولدی **بیت** جهل بر خانه دار ایشی چوقه ایچین کونک آسایشی یوق  
دو شرم و توبه تشویش زان و کسلان کجه **بیت** که اتفاق بر کون اولور ویشلردن بریسی احیاناً حد  
زاهد کلور کوردی و انفس نیستند استمداد ایدور دی زاهدی تار تکلدی چون اوضاع  
و احوال سابقه بر ناموافق کوردی زیاد تعجب ایدی و انش حیرت قبلت مشتعل



اولوب کند و به ابتدای بیت آب جوی از تیر کون شد خضر فرخ بی کاست منور چکید از  
شاخ کل باد بهار از چاه شد چون زاهد غبار عیب به گوشه افتدن بدیدار اولدی و ناسک  
قوا و حواسی کویان خواب با شوکوب غوغا و حرکتی سکون اولدی زاهد زبان اعتراض دراز  
اید و بابتی بیت دران چو که تو بودی کل بار غانه خزان در آمد و سر سوزی بهار غانا ای  
طاووس سدره مقام خضار قدس و فرادیس انس خرام اید کن غایت الحبت خنجره دو شکله  
نیوسین وای شاه باز بلند پرواز اوج هوای استغناء و فتقای قاف قناعت شکار اید کن  
بغات الطیور دنیا دونه بوج طلبه بیت مجموع روزگار تو روز امید بود اید و خوش  
کجا شد و آن روزگار کور زاهد و لغت زبان اعتداری بر کار اتدی بر کلامه که محله اعتبارده  
قام عیار واقع اولا قادر اولدی مهمان اتدی ای زاهد فرزان بوفسون و فضا یل هو  
نفسه محض بهانه در محض کلام و خلاصه مافی المقام اولدی که خاطر مبارک دام دنیا به مبتلا  
اولوب خبر اثرن چنگال حرم جاد و آله گرفتار اولمشد بیت های چون تو عالی قدر و طریح سخنان  
سهلست در بیاسایه فیت که بر مراد افکندی کل کرم ایله دامن تجریدی غبار اغیار مغیر  
و مشرب تجریدی خسرو خاردنیای غداره مکره اتمه و تمان نفسی بسته هوا به ویرمه و  
ناله زهرالود علاقی تمام دله بشده بیت و خزان دهر و شدادون کن دراز که الوده  
کرده ندین هر این ناله زاهد اتدی ای مرید مقتدا شد خلق توجه حقه چندان  
مانع اولادی اگر چنانچه هر اوج هم جاب نفس و مصلح انسه در اما معنی مقام انسه  
و جناب قدسه در قلم اول شغل اوزن در که بشر ایدک و عالم اول سوال از در در که مشاهده  
قلمشد مهمان اتدی ای سلیم دل سوز جالیا حال کدن غافل سن و شراب غرور است  
ولا یعقل سن بصیرتک پرده غفلت به بسته و مزاج طبیعتک امر از اغراض خبیثه ایله  
خته در بیت چکلی چه که چون من غفلت دلو که طواری می جاد و دولت طوبی غفلت او نوی  
کوزکی اکنون اگر من کوز و زوی آاد ایدمان که غار غفلت باشکدن کرب غرض من غرضدن  
افاقت بولسن حقیقت حال مطلع اولوب اندو که افعاله پیشان اولسن یکن پیشانلق  
فایه ویرمه و ضایع اندو که کجینه هر چند که ال کورمک دلیه سن ال کرمیه نظم

کارها کوزه و آخر کار چون پیشان شوی ندارد سوختن سنک مثلک همان اول کور شلید که اولان تازیه  
تصور ایدوب کوزدن در اندک سبدن ضیح حفزه کوز و طعمه مار و مود ایدوب زاهد اتدی  
نه کیفیتله واقع اولمشد اول حکایت مهمان اتدی بر کور و بر بینا مرفعتله سوز  
نیستاید و ب بر طره کدلو و وقت شام قریب و لیجی بر مقام نزل اید و بر اول کجبه اند  
یاند بلر چو زو قش شکیرو اولدی و تبا شیو صبح طلوع ایدوب کاروان صبا آمد شده اغاز  
قلدی حله ریدی غنی به مقتضای شعر بکر اصاحی قبل المجهیر مان ذالک البخاخ فی التکیید  
اولن نزلدن در طئه ساق جندی تنه و اندل اعلی نکه بر تازیانه سی واریتی اتفاق اول حاله  
یعنی انشاء سطوت طالع الذنن دوشمردی چون سوار اولد و غی مرکب محرکین و کاه کاه لای  
کو مثال و تفریکن اکا احتیاجی و ایدوبی باب تفحصه مبالغه قلدی قضای الهی مکر که  
بر مار زشت دیدار نقیان کور دار برودن هوان او شمش و انور مرادن صای بوسی  
کیمی منجه اولوب ان دوشمشی ایدی الله داشت قلدی تازیانه سق تصور ایدوب اولدی  
کوردی که کند و مرقعه سندن نرم و استحکام اندن محکم شاد و خرم اولدی و حق تعالی جلال  
علا به شکر و ثنا ایدوب بیو که کودی رفیق بر بر یله مصاحبت ایدوب کید کن و خفت سمجمله  
شدا بطریق تخفیف اید کن ناکاه مرد بینا نگاه ایدوب کوردی که اعلی الله بر ملا از در سیما طوب  
کید که اعلی الله که انی مرقعه سن خیال ایدوب فریاد اتدی که ای رفیق اول تازیانه تصور اندو که انی  
ندم زهر زبانندن عینری کما فنی ندی زهر دها سندن ضرر کورمدن بت ندانندن  
جاشنی میدن الکدن کده اعلی چون بوموزی ایدوبی جزم اتدی که بصیر طایع الجیل ایله  
مقرع سن الماده غم اتدی ایدوبی ای بار جلاله کار حصول دولت و جود جود مدخل اول  
طالع و تخت کد کبار حضرت پروردگار مقرع مقابل سندن غم الیدل تازیانه اندل بیوردی  
منافع می اولوسن اگر طالع مساعدت و نجات موافقت قلور سه سندن بولوسن بیت طبع مستق  
کم قل ایله کوتا سکا فنی بکت سن ویره الله سن که حدت ذهن و ضکت صبرده فخره النمان  
الی العلای ضرر بدن دعوی تقاض ایدرم نمکند که ضنون و ف نیرله خراة غیبیدن حواله  
اولان تازیانه المدن کیدرم بینا اتدی ای عدم بین ال تازیانه که طبع ایدوب ندیم



اما مقتضای حق مراقت بود که سنی و عوام و دین اهل ایدم ای پادشاه کرم ایله تو باک نصیحت کار کرد  
و داور و من عظمیون تا بر میسر آیدن اولیاد و زهر ناک الکلون کدر **تألیف** گویدی که ابراهیم زیاده  
اهتمام اندی اند اعراف اید و بایستی **بیت** اید و بی باغ از حد می روی این نکته گوشه دار کرد و روز  
مقرر شد **نصیر** هر چند که باب بلاغه نقیصه ایوب سرحد مبالغه در طش و کندی و بدعاس  
ایمان و اوان و تائیدات و پایان ایله مؤکد و مؤید ایدی اصلا فایده ویرمیدی اعلی نگ  
نصیحت و التفات ما کوسترمیدی چون تف و تاب قناب عالم تاب دن کوره هر کرم اولدی  
و افسوس که نهاده مار دن کید و درشت یکن تمام نرم اولدی اثنای هر کندن دندان زهر ناکه اعلای  
باد را کل الله بر زم اوروب فی الحال هلاک اندی بو منی اول ابدن کوردیم که سوح خنی دنیا به  
اعتمادی جایز کور میه سن و انک صورتی که مار منقش هیتی هر کول و بریده سن و انک  
ملایت و ملاطفه میل و محبت کور میه سن که زخمی قاتل هر دهری هلاک **نظم** شربت  
انکین مجری از هر که بر این نیست شهد و هر تو تصور که آه است **ان** اصل شربت باجل  
است **نظم** زاهد چون درویش خیر اندیشد بو کافا شندی زمان تجرد و فراغی نگر ایوب  
و بوده اعتسافی عین انصاف دن کتور و احواله نظر اتی کوردی که واقعا دامن حالی هارت  
اصلی دن خلق و لوت تعلقات جاه و مالله مالی بلی که اول دوستک نصیحتی محض شفقند ن ناشی  
و عین محبت دن منبعث ایش قواری دیدن سندن اشک ندامت متواتر و توره سینه سندن  
شماره ملامت متطایر اولدی و اول کجه شمع سوزان که زار و زار اغلری و کار و بار خلائق  
قیوسه محبت خالق بلبلدی چو زاهد سفید بیا بر صبح سجاده خدای شعاعی **و التبعی اذا اتبع**  
محاربه یادی و راهب سیاه پلاس و **البیاد اسم** صومعه سندن ستواری اولدی **نظم**  
چون چو چون زاهد خورشید اولدی نورانی کسوتیله بدید نورایان که چون اندی ظهور کفر  
دیگورن ایلدی ستون **نظم** وضع سابق اوزره صومعه زاهد سابق که مزله علایق و عوایق ایدی  
ارزاق خلائق ایل طوری شوره زار قلبندینه عواصف غوغت و عواصر کبر و عورت سادی  
و تیشه هوای محرکاهی پنج دخت اندیشه شبانه کسری و احکام قبض و بسطی و جیجی کوهی  
کوه صیدی **بیت** هر که دردم که بارک ترک ایدم سوداخی صبح اولجی تازه عشقانه غوغا

ت

**نظم** هر شمی کرم که فدا ترل این سودا کرم تازه میکرد هوایش هر حکام **نظم** زاهد  
جان و دل ایلد حب ریاسته مایل و عرصه قلب حکم سیاسته قایلی اولدی و امور ملکدن  
استقلال قصدا یدوب امر او وزیرای عظمیون حرفل و کدره فصل قضایا دجاده عدالت  
عدول ایدر اولدی اتفاق رعایا دن بغی نک قتل که بحسب الشریع ممنوع و حرام ایدی اقدام  
ایلدی و رتبه مقتول دیا و پادشاه **نظم** زاهد کرامت نظام اندول پادشاه حضور دن  
اول معلومه حالی معلوم الحق قضیه لری دارا قضایه حواله اولدی و حکم قضایا قضات  
بو منوال اوزر نفاذ بولدی زاهد طریق قصاص ایل قتل اولدی بولدی اول قدر که شفعا  
کوردی و مال و مالله و عن لوی و یری مفید و لمادی خدمت خالق محبت مخلوقه فدا اتمک  
شامتیله و رطه هلاک کوفتار اولدی نعمت دنیا دن یار لری دولت عینی دخی میر اولدی  
بو منوال ابدن کوردیم که چون بن دخی جناب محراب المودن یوز دوند و روب جانب بارگاه  
پادشاهی قبله کاه ایدند و خط فزبان خالقدن باش چکوب خدمت استانه مخلوقه باش  
اندر دم هر عقاب و عنایه لایتم و هر بلا و عنایه مستحق **بیت** هر بلا که دیسک سزاوارم  
هر نرسک یوز اول قدر دارم **نظم** چون بوفصل باصلی تقریر ایدی حصار مجلس نک بلاغت  
بیان و فصاحت اسان دن متعجب اولد لر شیر دخی سر تا علی زانوی تفکر و قیوسه خیر اولدی  
که دمنه بهر نه وجه جواب و یر و ابواب و بجز مودن شروع سوره سیاه کوش که جمله طایفه و شو  
مزید تقریر به اختصاص بولشدی چون اهل مجلسی متعجب و مدح و ستایش کوردی دمنه به  
متوجه اولوب ایتدی ای مفلوک خدمت زمره ملوک ستنک نه صد کدر **نظم** بلغمسک الملک  
فوق قدیم **السلطان ظل الله فی الارضین** تاج کرامتیه افزا زور و اول پادشاه که داد کسرت  
در عیش پرور اولد بر ساعت عی القش بلق عبادت بر ابر و سجاده نشینان محراب عبادت  
و اجداران و لایست کشف و کرامتدن چو کسرت بر مقتضای خدمه **الملوک نصف السلوک**  
خدمت ملاطفت بل غفلت لرد وانی بسبب طمع خالت و وسیله فلاح عاقبت اکلام مشر و اول  
جمله دن حکایت پیور روشن صبر و حاشا همدل **نظم** دمنه استفسار اتدی که بجز و لایست اول  
**حکایت** سیاه کوش ایدی روایت ایدر که شهر فارس بر شیخ و اردی که میان فارس



میدان ولایت آن کوی کشف و کرامتی چون هفت کور مشدی و کوشه ترک تاج ترک  
تلك شهر برینہ در قق ظک هفتینہ سقر مشدی بیت پشای اور مش عالم خاک  
ترک تاجی تیوش افلاک کما پور و دشمن خبر دیر رایدی چون طنطنه کرامتی اطراف روم  
قشام و حلیه منتشر و دبیده مقامی انکان دیار ترک و غم و غریه مشتعل و دی بیت  
کون کج طوئی و هر شهرن شیخ نور و پروردی جهان طلعت شیخ عزای عراق طر فای خراسان کج  
خط محبت به باغ این دل و صادقان ترکستان عاشقان هندوستان کج صدق و اخلاصه با من  
اختصاصه اورد و اتفاق ماوراء النهر در و در ویش غریب احرام زیارت جری تصیم  
ایوب محنت عظیم و بلاه الیم ایله نواختی سمرقند در دار الملک فارسه کلدی لاجرم حرکت  
بای طلبنی خار تعبیه افکار اتمیه دست امیدی کل مراده یمیه بیت جو در خان فقی بلیک  
تحمل اتمیه که لازمه کسب محبت کلا اتمیه در ویش ساق قطع بادیه حرا از صحر کبشای امان  
یتشوبلید ایله خاک استانه شیخی تقییل ایوب دست طلبیه حلقه باب کرامت مائینی تحریک اتدی  
خادم خاتمه و جعوب کوردی که در ویش غریبه ابتدی بر لحظه تحمل ایله که حضرت شیخ  
ملازمت سلطانه کندی قدیمی و قق قریبه در ویش چون ملازمت سلطانی استدی ایندی  
بیت در باغ بوخده دور و دشوار در باغ بوخده در ویش بسیار و شیخ که اهل دنیا  
سلک نه سلوک ایوب هوای صاحب طوک اید و مسجد و خانقاهی شی عبادت خانه الهی  
قوی خدمت استانه باد شاه کین بکا اندن نه فتح الباب میرام لوب و وجوای طویرو بیت  
از و بود که میرم چو مکان در قدس خاک شدان همه امید یکبار در ویش شیخ انقلادی اب  
بازاره فارسی و کدورت قلب مغشوشندن که کورده ریاضه تاب و غمشدی کم عیار لکرسکه  
شیخ نقد و قشقه اوردی و سوزنی بسيله کوکلان انک حاله اعراض و شرف ملاقاتدن  
ابا و اعراض کوستودی بیت احمدی یکدزی بر کنار ابه مارا غرقه ایم چه دانی که حاله  
حیت اتفاق در ویش سواق شهرد کوزکن و هشامه بازارده کشت و گذار ایدکن ناکاه  
شخصه شهرک کوزی کار است کدی قضای کور که مکرانله شکلدن بر دزد اولکجه زندانی  
اجوب قاچش ایدی و پادشاهک چاشنی غضندن شمعنه و عسلک جانی اجش ایدی



خطا که گفتند و باهام الهی اقدام انتم کرد و دامن حقارت مطلقا اغراض نفسانی به الود قیامت  
در و لکن بر پایه ای که بر او پایه چون بر سر در و بر مرتبه ای که بر او پایه چون بر سر در و بر مرتبه  
پادشاه ظل الله در دکل مقدمه دخی مسلم اما اول پادشاه حقیقت در که ناظم مصالح خلایق  
اوله و احوال و افعال احکام حقه مطابق و رضای خالق موافق اوله نه کسبه و مستحق تربیت  
بیوره و نه بیب عقوبت و داکوره و ملازمان ستوده خصالی مقرب و مقبول و در مقام  
بوسکالی غل ذلله مقید و مغلول قله **نظم** کلین حال نیک مردانی ایلیه تاز  
آب رحمت اوله که غدار اوله و دل آزار و کینه قاز شیخ هیبت **نظم** یاد شیر ایتدی و  
سوز که سوز لر سن حقد اما سنک خفکن فایده سی بوقدن زیرا که جل عالم بلور که شریه  
ملک ستوده سیرت مقرب لرندن و پسندین سریرت مصاحبه لرندن ادی و مرتبه رفیع  
ادی که خرمن خانان سنک اشق سقایتنک باد فزایم و ردی و شامت غده و مکر کلاه  
قواعد عهد و مواعید ملک ده رخنه ظاهر اودی **نظم** دمنه ایتدی ضمیمه منیر ملک شمشیر  
دکدر که بنده شریه میاننک اسباب منازعت و دواعی غاصت دن جری و کلی بنده  
واقع اولما ایتدی با وجو که آنک با قصد قدری و درگاه پادشاه دن رتانه که دستک  
وادی بنم حقد لطف و مردن و کمال شفقت و مروت غیری سنه کوردی غیر دخی بمراته  
نظر ملکن اول قدر خوار و بی اعتبار دکلیم که آنک حاله حسد اید و بانک دضنه مشغول (اولیم)  
لکن ملکه خیر خواهی اید و بحق حق بریز کوردم و اول کلمات که اذن ایدم ایدی بعد  
تاری دن مشاهده ایدم ایدی بی عرضانه ملکه سمع اشرافه بنشدردم با واجب ایدی که  
حق نفی ملکی لم و کاول صورت غر و خیانتی بلکم اوزن ملکه بلدرم و ملکه دخی لازم ایدی  
که استماع کلام ناصحی کند و واجب به و تصدیق و تحقیق آنک نصاح مقتضای مصلحت عمل قله چون  
ملکه بنم کلام نصیحت انجامه شرفا صفا بیوردی و صدق دعوا و برهان مدعی عین یقینیه  
مشاهده قلدی مقتضای بای شریفی اوزر فدا شد ردی فرمان پادشاه کدر بنده  
دولت خواه قلدن غیری نکاه و ارم اما ارکان و اعیان دن نفی لخصاص ملکه کتب س حاله  
عیان لولندن و قریب و بیددن دعوی اخلاص و یاده فرید بکلردن بوق کسه ل

کلوه و خاوده شریک لر در حال با بندن که تمام صدق و کمال استقامت شبار حسب حالدر و هم  
ایدوب با ختم اولمشور و علی الانتاق نفاقله بکایاق طویلاب باشه قصد انشور در  
بن کان انهم که بنم نصیحت مکافاتی و استقامتله خدمت نتیجه سی و اوله که ملکی بنم قید  
و بقاء دائم مقید و مستقر قله چون دمنه کلامی بو مقام تمام ایدی شیر ایتدی  
بونک حالی قضا حواله اونی کله تا که امر دن تخلص تمام اید و شرع و عرفه نفیست ایدی  
انهم حقد کا بنم ایتام اید لر زیرا که امور میاستند و فور فراسته اعتماد آنک خلاصه  
و احکام رعیتله الهام حجت و ایضاح بنیت بر کلی امضا ایلک و بانک دمنه ایتدی بخاکد که  
پادشاه عادلله دل بی غلندن منصف اوله و بجه قاضی در که فرات ملکن مزید صدق و استقامت  
منصف اوله بحمد الله تعالی ضمیمه منیر پادشاه بر آینه بر صفا بلکه بر جام جهان نادر که نظام  
سنه قله احتشامندن هر بنک صورت حال اونی اند هویدا **بیت** تکلم کرد و دفتر  
امر که کن فکان رأی تواز و رای و قهای و ذکار **نظم** چون رأی عالم آرانک ریب و ریا و ترک  
افک و افترا دن مفر و مبرادر و انهم که بنم حقیق اید و نفیست و نقیرون تقصیر و اوردی  
و آجال مساعده بر بحال و رخصت و ولیمه تا بنم برات ساحت دمنه دلیل قاطعه ثابت و  
بهرن و منافق کاکا ذی بی تابشیر صبح صادق کی عالمیانه روشن و معاین اوله **نظم**  
راکس بنم غایب و فرغ رأی **نظم** شیر ایتدی ای منه غمیده که بو منی غنچه مبالغه جزا ایلد  
یتد کرک و بو خصوص بر وجهه تدقیق اولسه کون که حق کند و کون کی بلور سنه  
کون **بیت** سعی خواهم کوان کا و کوا و این سخن تابان غایت که چون سوز خیر ایدم برون  
خود می یابی که من سربنجان سپهر جلک اید و تو نور خیر ایدم برون **نظم** دمنه ایتدی پادشاه  
فلا بد که بویاید بن بندگی کناه اولدیم سیدن الحاح و ارام دمنه ایتام ایدم والا  
عبد ملکه ده روز و شب طاعت لوب خدی کند و ملازم قلدرم و پای شکسته یله منتفی بلا  
و دست بسته یله متعوض قضا اولدیم بلکه **نظم** فی الارض مضوی موجب صفا بانم لوب  
بر طر فکدرم و رخت اقامتی بو منزلدن کو تو رب بر قلبه دخی نرفل ایدم که عرض ایدی و برین  
الساحه و میدان خلاصی تمنع الساسه **نظم** یاد شیر ایتدی ای دمنه دلرس که زبان آور کله



بهره بدین کند و کی در خبر جز سن و بی عقل و قضا و بوردن خلاص او را سن هیاهات هیاهات  
سنگ حالک نقر و قطیر تفتیش و تنقیر او بدین بواجتمالی فکر محال و طیف خیال در دهنه آید  
بیاستان در بنم دشمن چو و بجا حداید صاحب غرض غایت و قدر نفع ایدم که بویکنند  
امری بر ایند حواله بپور که دیدن حالی در منزل و عرض غرض خالی اوله و بوقضیه فی تفتیش  
و تفحص بدوب کوره و کیفیت واقعه فی علی اهو الیهم مسامع جلالة اذ کوره و مکر داخلی اف  
رأی شکل کشاسته آینه کیتی نادر عرض ایدوب هر نه قضایه که رضایه و تنفیذ و امضا بپور  
تا بویکنه مجر د شک و اشتباه له تبا و اولوب یوم عیشره و روز مکافات خیر خرده  
**اقتلت نفا زکبة بغیر نفس** خطای موجب بنم ایچون ملک مستحق عقاب بلکه مستحق  
عقاب و عقاب اولیه **بیت** مزان کشان فی رسم و لیکن مبادا خون دامن بکیر **فکر شایسته**  
مکر بد که بن جاده اضاعت بر ذره اغراضم یا میسر مدد که منجی عدالتدن و قدم طشو  
کدم انا فکر بر بود که شویله که سندن بر خیانت صلوات الله علیه سنی عبرت نای دوران  
ادم **دمنه** ابتدای ملک بخیا ننه سبب اقدام یا شنز بر قصد انتقام و یا کتب مبدا  
زیاده اهتمام اولو کر کجمله انا م و کافه خواص و عوامه معلومد که کاوله بنم بنمید بر  
انتقام ننه مواضع اولما مشدرا کچه منصبم اندودون و مرتیم دیادی انا کلام خرف  
تقریب ملکه جمیع مناصبدن مستغنی بیدی با وجود که عدل ملکی بشدم و انا انا صافی  
کواکبه مشاهد نشدم معلوم بخیرم ایدی که بخود عالم را سندن مردم قافری ورشته  
ایدم میا بر حمت داد کست نندت منقطع اولدی **بیت** ترا از دانه عدل ازین ستم  
نا اید از شاه عادل بدین **اهل مجلسدن** برسی ابتدای ای ملک دمنه نکه بولای ملکی تنظیم و احکام  
بجستند و کلاز بکدر که بوسر ضمیمه ملکی تضییع ایدوب بوفساز به بود بطن کواکبه  
**دمنه** ابتدای صنعت تفاوت ماهر و حرفت شفاقه ثانی سامری ساحر حضور خم و درایت که  
کلام نا تمامک دلیل ظاهر و وفور و جلال و غایت که سوادای خا ملک برهان باهر ملک سنگ که  
بوی کوی بلز و آسمان رسلان فرق ایلمر کلا که مدحی قلع دن و بیعتی فیضتدن و بند  
بنددن تمیزه نادر اولیه کام بود که فکر شاهانه و تمیز ملک آله حالیا سنگ فیم سیمکه و نیم

بهره

طبع مستقیم و واقعه لمشد و سنک خرافات غرض امیزکی جنم کلمات نعت بیرون فوری  
و تمیز ایلمشدر که فکر کشور کشای شمع شبستان سلطنته و رأی علم اراسی جلالة شکلات ملک  
**بیت** حالم بلز می ماندک دی عالم کیوله عالمی تخیر ایدن سرخیه تدبیر **کیمیا** کوی ایدی  
سنگ سوابق جنایت و خیانتکدن اول قدر منجبت کلم که بومضیق محضه ده بلاغت اقا لکدن  
وضاحت موعظت و ضرب لغت لکدن شجیم **دمنه** ایدی بی مقام پند در مقام ریش  
دکله اگر حرف حسن قبول بود و رسته و سنگم شله محل کسل دکله اگر سحر رضایله اصفا  
بپور و رسته مادریه ایدی ای غدار هنوز امید واری می که شعیده و مکرله بودام  
بلاد خلاص او را سن **دمنه** ایدی اگر احسانه اسانه مجازات و خیره شره مکافات  
روا کور و رسته الدن ز کور **لاراد افغانه و لا مانع حکمه** انا مکر و اقتدر که  
عزایم **لغاف غایف** صفتیه شصت در بجه خایین زهر می وارد که ملک حضورند  
تکلم جراف اوله شویله که بنم حق بدکان اولوب باب سیاست شتاباده فواید فکر و تامل  
و میا بر صبر و تحمل و محروم اولوب خانه عقل خرابیده و عاقبت نادم اوله نمانت فایده  
درمیه و روز کار اوله بخلین بر جا کوجان سپار سینه الله کوبیه **بیت** هر که در کارها  
شتاب کند خانه عقل و خراب کند هر کسه که امور ندن تعجیل اده فضیلت تحملدن دور  
اولوب انا اول فیضیت یثقه که اول دن باز کار نه یثقی شید دمنه میر متوجه  
ایدی چون بونکه استماع اتدی صورتی که بخدا و لمشد اول **حکایت** **دمنه** ایدی  
روایت ایدر که شمشیر برده بوزکان وارد که مال و مال کثیر و ثروت و یسار له شهیر  
ادی خرشید طلعت تاهید صورت بر زن نازنینی واردی که نه چشم سپهر مدور  
انک نظیر می نور کور شدی و نه آینه دهره انک عیالی بر بیک کور نشدی رخ  
زیبا بی روز و سال که تابان **بیت** زلف چلیپا شب همچون بکی پایان ایدی **نظم**  
طوبیامش دی مثلن مادر دهر یوزی آینه واله کچه و شهر که خادم اولیدر دشارینه  
قوالش مرو قدی مرعینه اولوب عشیره کل فکر لینه قهرم شهر سیدی غیبیه  
جوارخانه بان کاند بونقانی واردی که چایک دستکدن اکشت نای جهان و نقشند لکدن نایف







شده ملتزم است و قاطب را از او ملزم برادر رسد و در هر غباری بوار رسد بدین شهر را نیز  
ساقی در آن المذبح یکم چرخ حیات تو را اندک عاقبت **کل من علیها فان** جانمند قایم چندی  
و خیاط روزگار که خلق بپا کرد یکی که آخر قاشق فسادن اکا قبا چندی **بیت** کردن در افتاب  
سلامت کرافتانه کاخر چرخ اول غر نفا کرد خیاط روزگار با لای هیچ کس پیراهن بدوخت  
کانوا قبا نکرد **بیت** اگر نه بر یک یک جام اولسه و بلبسم جلمین ملکه فدا انکه اکابر فانی مرتب  
اوله با کلبه جلمین ترک قلیدم و آن سعادت و جفا و سلامت جاوای قلیدم **بیت** جان شیرین  
کرتوبی چون تو جانی بودی که با فانی ماند هر که را جانی بودی اما ملکه بوارک طول و عرضند نظر  
فرض عین بر عین فرض کرد که کسب و لشکر ضبط اولنم و خدام کافی و کافی خیال باطله قصد ایامک  
اولن و هر وقت کنایت مهمانک عهد سندن کاور و بار خرد متکدر بولنم و بر چاکر محل اعتماد  
اولوب لایق تربیت و شرافت اوله اندک **بیت** سالها بایک نایک سنا اصل از افتا  
لعل کرد در بدخشان یا قیق اندرین **بیت** مادر غریب کوردی که ملک کلام دمنه و سم رضا چون  
اصفایله استماع ایله اکابر اندیشه شدی که ناکه شیران خرافات تر ویرین متاثر اوله  
و فضاحت لسان و بلاغت بیای فی غیری بوقضیه و تحقیق قانع قله **بیت** جانی منته  
اوله بایستی ای پسر ای پاره جگر سنا سکوت و سکون کردن و ظاهر از درون و بیرون **بیت**  
بمنظم و لور که دمنه و اولد صادق و سایر لور و کذب و زور متفق اوله **بیت** کس و قتل  
متین و بود هنر دور بینله غث و سمین فرق اتمین و بفهم نی و طبع کوه ریزلم در زخم مهر  
دن تیر اتمین چون کمان صادق دن متاثر اتمین هدایات فریبند بر میل الم باری **بیت**  
نوی بلیت آخر کجا پسنداید چو کوش هو غوغا هرزه کور **بیت** بخششم تمامه مجلسدن قلقوب  
مقاسنه کنده بولکلام طبع شیر و تانیر تمام ایدر بلماندی تادمنه و قضیه و جید و بند زانو الله  
داره قضات امرین کاسنی تقیض ایدوب کوره حق ظاهر ابلق امر شرع شریف نه ایسه یز کوره  
چون مجلس اخرا ولوب شیرک دیوانی صاولدی مادر شیرینه ملکان خلوتنه فارویا بایستی  
ای فرزند بیدم دایمادمنه نه لحوال عجیبین و اوضاع غریبین اشدرم حایا جزم اندم که  
انچه رمان و نادره دوران اینی که بوار احیف اکاذیب بجه آب و تاب و روز و هر سوا له

سکون

لا

صورت صواب بخوری جواب دیروز بر منق محضه بود قیق مخلصین فم اولور که  
اگر مقامه و سعت اولیدی و کلامه ملک جانیندن فی الحاله رخصت و فرصت بولیدی  
بر حقه کندوسن بود رای ژرفدن خلاص قلیدی ای پسر محقق و مقرر در که انکه قتلند  
ملکه و ملکه و کشور و لشکر و نفع عظیم وارد اولی بود که اکا کلامه فرصت و جواب رخصت  
ورلیه و انکه قتل بایند تردد و توقف جایز کورلیه **بیت** شیرایندی ای مادر خرم ملک حالی  
حد و حسد دن خالی کدر علی الخصوص انکه عاقل خرمند و کامل و هنرمند اوله و هنر لری  
وسيله سیله در جزیره یثیب کالدری سبیل شرف تربت بولر که اهل هونک حوری چوق  
و هنرمند سیله یوق **بیت** ان العرا این تلقاها عتده و لن تری لایام الناس حساد **بیت**  
دمنه نه دخیضه لایق **بیت** مادر هنر و کالایله سرافراز و جناب کامیابمه تقرب و انتساب  
اقرای میاند نماز **بیت** کن کار باب حسد انش میانه خافان ترقی کویند که قصد ایدر ملکه  
ای غنی و سیاسته انش حرارت غریبین سوزند که جهل ایدر **بیت** نظم حسد اهلین بود رسم  
عادت کور لک و وارر مند و سعادت طورت **بیت** حسد ایدر لری **بیت** یز لرشک او دینه سینه کور  
اولور دولت سینه حوری حسد دخت و دولت او دی و دنی **بیت** مادر شیرایندی ای پسر  
بود چه حسد که بر فکنا هک اتلافد باعث اوله **بیت** شیرایندی حسد بر انش چون  
شتم اوله خشک و تزی یز و بر سیرل کچون متقدر اوله بنای صبر و فکری یز بلکه انکه سبیل  
کش ایزه دین و دیانت و غایت حسد لایقتضای اندک کنی کند و به نسبت احساندن غنی  
تجز اوله اوج نوز سوزد قصه می جهه مقصود دن نقاب خضای آجر مادر شیر القاسم ایدر که  
ملک بوشک یوزندن برقع احتیاج کورتو بوقصه نک عروس و منم خندان منته ظهور کتور  
**حکایت** شیرایندی و ایستاید که اوج رفیق بر طریقه کور لری و مراقت الم بیا بانی قطع  
ایدر لری ناکاه اشاء راهند او چندین بری اوله ایستاید ترک یار و دیار الگوز سبیل در  
و مشقت سوزی راحت حضار و ز اختیار الگوزه موجب **بیت** الله بر می ایستی بم ترک و جلای  
و طریوب منلق فواید حضور منلق شایده سوزی ترجیح اندک بایست اولد که ساکن اولد و غم  
شهره بعضی اوضاع که حادث اولور و حسد دم و هر حسد خرم صبری بر یاد اولد و پشنگ

وصف او باب حسد







دسته نك سياحتي از منته نشايدن اجتناب ياد كنم كه سباده اغيره منفعت ايجون كند و مفرقه هفتاد  
اولم و رضاي خلق ايجون العياذ بالله غضب جعدن كوزيوم مژاوم چون حقيقت حال هنوز نكشيد اولم  
انكه ايجون تاخير اتك عذر مفرغ خلايق قول انمزي و بوباب شتر يامري به اسو حسنه  
بتمزي صواب اولدركه كان مجرده هنرمند و اهل كفايت صنایع ايتيم و تاجال عين نقابان و عین  
دين و زكوسه سیه هیچ رامي و هیچ بر قضا و ضایر بشدريم و بوبكلام مضمون مندن كه بعض  
اكاره **سبت** كه در ياد اديك لطيف با كيد زاده طبع شريف و خاطر و كيد در خاوار كوستريم  
**نظم** جو چشم افتد بر كناه كسي تا كل كن الله عقوبت بسي كه سهلت لعل بر نشان شكست  
شكسته نشايد دكوبار بست **نظم** و مادر ميانك كلام بوجان تمام اولوب هر يكي كند و مقابل  
كند اما چون دمنه قید و بند انداره و غل ذلله زندانه اندلر و كليله ميانلرن اولان علاقه  
اخوت و شفقت قرابت و حقوق صحت مقتضای او زره دمنه كورمه و خاوار فانون  
صومعه زنده كلدي و همان كه افي اول حاله كوردی باران سرشك حصار دید سندن غیری  
و دود سیاه آتش کانون در و سندن آسمان اغدی و كویان صبری چان اندی و لوا ز در نكاه  
نوحیه آغاز ادب ایتدی **سبت** بوبكه كورمكدن سنی محرم اولدم كاشكي كليله علمه صددم اولدم  
دمنه دخی كرمیان و غریوان اولب ایتدی **سبت** مره وری دوستان عزیزه جگر خسته دارد  
دل آزرده **نظم** كه چك عنت و شفت قید بلای غلبه اماره دخت فراقك و رنج حشر و اشتياك  
بكانت الم **سبت** وقت شمع زكوله وارده بر كی كیم انش غم دل بر یام اولما كیاب و ارده  
بر كیم هر جان كدان یار له چهره زرد من خون دید اولما به خطاب كليله ایتدی ای باره  
برایت حال حقیقت ماله واقعا یدم هر ايكه بند و نصیحت ده مبالغه ادرم اصلا التفات  
انمرك و رای ضعیف فكر خف و تدبیر خائب و تامل غیره صایكه استظهار ادرمك ای دمنه  
بنما حالك بوبله اولاجن كادرم اخي **نظم** بوبلا ایدیم كیم بكد بری در خي اگر  
سادی احوالكن سكا نصیحت احوال ایدیم سكه بوخیاشدن شريك اولوب حالیا سكه و كلامه  
اقدام اندیم ای غافل بلمشك كك تمام اچلن اولدن تلم اولورید و كرنه نكته ندر اندن مراد صلی  
ملك و مات و طول ادم اللذات و كلمه بلكه بر رنج كوفتار اولور كه هر كز حیاتدن حظ انم

و چاشنك كام ارزو سندن كتمر دمنه نكده كس حالیا بوبلا به مبتلا سنی لاجرم ماز بوجايد  
سكاهاران بار اولی **سبت** چنین كه هست دلت داز غصه فرموده هزار بار به استناب بود  
از بوند **نظم** دمنه ایتدی ای باره فی الواقع كلام حق تبلیغه تفصیر و اعتدك و شرا بخت و حق  
انوق اداد و نقاون بوبد مدك و لكن شرم نفس و غلبه حرص و تمنا ید جا و عقله غالب اولوب  
فكر عواقب كار كرو امدی و پرد غفلت و حجاب غیرت بصیرتی ستر ایدوب و زواج بختك  
قبل از قلدي بن بوامك و صامت عاقبت و شامت خاتمه جازم ایكن اكازم و ایتیم  
و جیب خن و ضرر یقول ایدوب بوبطریق كدم اول بیمار كیه كم مخالف عدانك ضرره واقف ایكن  
اشتهای مقتضای او زره عمل ایدوب بوبمقوله كسیر كه متابعت هوا و مطاوعت اشتها  
ایا و انتهای اله هر نادبار كه اقبال قله و هر زبلا یك كه مبتلا اولر عمل لازمدر كه اگر شكایت  
انده همان كند و دمنه انش اولور **سبت** من الرزیکانه نازم كدم له هر غم كرسیدست  
هم از خویش رسیدست **نظم** ایتدی عاقل اولدركه هرامله فاعله سندن خاتمه سندن ناز اولر  
و بر تخی اكدن برن و بر نهالی كند غمزن ملاحظه قله تا اول خلدن پشیمان و اول غلدن  
پشیمان اولدركه اول پشیمانلق موجب ملالت خاطر اجنا و اول پشیمانلق سبب جمعیت  
دل اعداد **نظم** ایتدی ای برادری خصم اولق دون مختلر صغیر و دهنه دلت و  
رفاهیت سقله و بر مختلر حالی دمنه صاحب قوت عالی اكث صغیر طرادن و كلی ضرر لر دن  
خالی اولور **سبت** كی بچوكان هوس بوند توان كوی مراد بادر بن میدك نهوا دل سر اید كند  
كلیله ایتدی و لت و ثبات و جاه بی بقا اندن بوقدر درد و بلا و بیج عنایه دكوی و فی الجمله عقلی  
اول كشته حجاب عبادت خانه و حافی قیوب خدمت استاز سلطانه باش كری دنیای فساد و  
دولت ناپایدار اعتنا و اعتبار اقمه سكه حالیا خلاب غلاب و كرواب عتاب كرفزار اولدرك  
دون حقد و حسد بزدن ككه سكه بكون بر حمت و نمر بخت حاصل كوتور مژك دمنه ایتدی  
دانت و بولرس و زهری بوشتر بون نصیه ایتیم عاقبتانی اچسم كرك و بونیم بلای زینین  
حاله كند المله ایدم ظاهر بود كیه زانف بچسم كرك **سبت** دهقان سال خور و چو خور كفت با بزم  
كه ای نور چشم من بجز از كشته ندر و كك كك كه اكدی زهر كیا و بذر ملاء اهل دره اذن كل انكین



ویشکر تو حق آنکه غنای باطل در محقق در رشته صلاح حال منقطع در سرانگشت تدبیر و کوه  
تقدیر منحل نه ایند اندیشه در جهل خلاص کورنگ محقق بلدم و عین الیقین مشا  
قدم کوه شاهوار دولت محاطه درای محنته دگر ایست **بیت** بسایمانی بود اول غم دریا  
بیوی بود غلط کردم که یک موجش و صد کوه غم اندر **کلیله** ایستد حال باور و طبع ندید و دن  
نه شرط تدبیر خلاص فکر لیس و بزم مردن راه بخانه ظفر ملا خطه المرس و نه ایستد **بیت**  
در تنگدلی عشق تو جستن در خلوص مشکل توان که رخنه تدبیر بسته اندر اگر بود که کشتی  
حیات کرد آب هلاکت غرق و کار و بار بقا ناربوار و فدا و حرق اوله بسوگر که زبون اوله  
ضعف کلب کوستی **بیم** و بویاد مکن اوله و غم قدر حیل و مکر تدبیر فکری در غم قلیتم  
بکا اصل خوف کلی سنگ جهنم که مبادا سن بکله ششم اوله سن و ما بینم چه اوله لاله  
انقوت سبیل و ورطه محنته دوشه سن اگر عیاد ایا الله سکا تکلیف این که کیفیت  
حالی بلد که که تعریف این سن اوله وقت بکا الی نوع بلا و شفت متوجه اوله اوله اوله  
بنم جهنم سکا زحمت متفرق اوله و اسباب حضور ک خوشه و وین که بجمع ایکن بنات الغش  
وار متفرق اوله و نیا بکرم بعد بکا اسید خلاص قالمز زی که سنگ صدق کلامه خلوص عام  
و کافه انام میانند روشن و هویداد و سندن ک بنای افعال و افعال قواعد صدق  
عیانت و دیام دین و دیانت او دره بستی در کمان شهادت احتمال حاله بود تدبیر بزم  
جانبزده ملاقات یوم مکافات میسر اوله و مصاحبت عرصه عرصات وجود بولور **کلیله**  
ایستد ای دمنه دکل بکرم و اقصای عقابین عقاب صلید و بکشمیله پنجه طوطه مرز  
و حیرت بکرم برب خانه خبانی تیر و دیوار صدق و استقامتی هدم اید مرز صور و دن  
دخی واقع عالم بزم مذهب اعلایم آنکه لا وندر بوقدر که مناقشه و معادله احتمال اوله صلاح  
بود که کنا که اعترازا بدوب صادر اوله جرایم اقرار این سن و نشکی شرطه و نه و انابت که کرد  
غذاب اخرون خلاص قلمز که عین الیقین معلوم که بوقضیه سنگ سرانجام هلاک اوله  
کر که چون چنگال کال دنیا دن و ها محال در مایه کند و کی چنگل عقاب عقاب عقی که گرفتار آمد  
و چون نمخانه فدا غراب تلخ غراب بخرم آنکه معز درباری دار الملک بقاده شورا بر عقابان

باشو طمعه و نه ایستد بوضوحه تا مثل بدیم ان شاء الله خاطر خطور این فی تصور  
حضور و نور المور که عرض اید و بویا بدین هرزه حیل به تسکاید سنک اشان کز انیم و بوی  
میتون خلاصه هرزه طریقه کدم سنک اجازت کز کیم **کلیله** غم و هم و دین کندی و تف  
قناب تسلط و هله عجم اوله بالین ملالت باثقی و بیکندی او کیم صبا کد قتل و اضطراب  
ایوب علی الحریقه متقاضی اهل روان اندک رفت چندین ارز و باغاک برده اما اول  
زمانه **کلیله** و دمنه میانند بوقدر باخته و محاور واقع اوله سابع دن برسی زندان  
محموس اوله بر کشته ده یا توردی جاری اوله ماجرایی بغیر و قلیرا اشتدی و وقت  
و صد کر شاد اید و واقع اوله کلماتی و خط و خط حفظ و ضبط اندک هر سخن فقی و هر  
نکته زمانی دارد **بیت** چون میاج اوله شیخه زین چنک شاه سیارکان پیشه زمره دنک آماندن  
نایان اوله و دمنه تیز روی و سیاه نامرغیب چاه زندان غفاده متواری و پنهان اوله  
**بیت** کورندی طرشدن رخ روزه جالی اوله آفاقه لغز و بند مجلس نظام قائم اوله قضای  
احضار اوله و مامر شیو طیف دمنه و عاده ادب ایستد ای جان مله ظالمی ایتسا  
مظلمی قلمز بدت و بدکاره لوه احسان شکو کاره و اسامه باره **بیت** و وضع الله  
فی موضع السیف الجلی مضرک وضع السیف فی موضع الندی **بیت** کوی بلبلان کرم از چنانست  
که بد کون بجای نماند مردان هر کس که قادر اوله و فاعری مجرور دن زجر و بر ظالمی قلمز عجلت  
فوق ظلم المله شریک و عقاب عقید المله مشار اوله و **بیت** ان ظالم سلطه الله علیه  
و عیدم آنک خند ظهور که **بیت** بدکن و یاریدان مملو و زید کوشش و لغز مشهور  
شیر قضای بویده تاده نه که قضیه سی فضل اتم و جمیل اید و خیانت و دیانت هر کون  
ظاهر اوله و سی الفضیل پایه اعلی برضایان که پس از افانام و قضات و حکام و خواسم  
اوله محاسن و محض اماند سامر اوله قاضی القضاات حضار مجلسه متوجه اوله ایستد  
ملک دمنه که حلقی تقیض و تجسده و اوله متهم اوله و فی خصوصیت تقیر و تخفیف و حدود  
نایاب مانه لاید و بویردی که تابو مملو کجهره سی غبار بشهدت معرا اولیه متهم آخره قرض  
اولیه و آنک خند امضا اوله ان حکم لا رفقه که شرطه اتمی مرطوب جاده انصاف







نیز شریک مکر و دغری دارد که مطلع ملاحظه کند آنکه که بافتن در طبع انتم کل ایدی  
و عاقل بسیارین زلف شکباری که برافه صحرای کور منی انتم کل بیت فرشته خود پری و دوش  
تدو آیش و طایوس جلوه اول و ازاده و کندونک برافه زلفه نه نام زلف ایدوب این شاه  
و آذین خسروانه اوز و عقد و نکاح و سود و زفاف بیورب بیت ماه اندک انقباض همان  
زهره ایله مشرقی قدری قران اول یکی اختراست که مقدار نقد در سدف و سحر و کوه شاهوار  
منقذ اولوب اول و درختار و منکر کنار هنگام وضع حمل بر عارضه دشوار گرفتار اوردی  
ناچار معالجه ایچون اطباء مراجعت ایدوب اول طبیب دانای پناه شاه دعوت اندر و در  
مرضی کاغذ ایدوب بر موجب **اذا لم یلبک المرض فاما لاجله فی المعالجة** معالجه ده معالجه  
التماس اندر طبیب حاذق دخی مزاج مریضه موافق علاج تدبیر ایدوب ایدوب بودایز و دار و دار  
مستحکم که اکامه در در شوبله که اندر بر دانی مقداری سحر ایدوب جوردن بکوه و در مشکبختی  
و عود قدری خلط ایدوب فایده شربت ایدوب بر دلال مریضه بر داند زایل اولوب شفای  
کلی حاصل اول بودار و اگر چه که قلیل الوجود اما شربت خانه هایون بالفلج مریضه در فقره خانه  
بر طرف اجزه نقیه اولفند و اگر در خالصه در فصل اول و شربت لیکن کاغذ بصیرت ایدوب  
بلکه بیشتر کل اول داند طبیب نادان دخی حاضر ایدی ایدوب اول دارونک ای و دخی و دخی  
و ظرفیت معلومده و اول خلط ترکیب و ترتیب خیرک نظری مد و مد پس بر موجب  
فوان شامی غریب خانه و در بختی بوری صفت مذکوره اوز و تحقیق قدری چون اول وضع  
لوز مصلحت معقد ایدی داروی مذکور قیود عاجز قدری و تشخیص ایدی اول حشرک برفی  
الذی انقلب اول مهره دکل یار و دکل ی که بر مقدار زهر هلاهل ایدی که شاید هم اولاد و  
اول طرف محفوظ ایدی خیر ایچون اولان زهری باطل خلط ایدوب وصف مذکور اوز و  
شربت ایدوب مریضه بود و دخی چون اول زهر تلخی و زهر ایدی جان شیریندن ال یوب  
تکلیف ایدوب کوز یوب غوغای جهاف فراموش ایدی **بیت** کوزین و دوی تاشلی جهاندن و فراغت  
بولی غوغای زماند **نکته** اول حال شاه و جک سوز و از اشتراک ایدوب شعله ایدوب که شربت  
یشند دخی بیورد قیود شربت اول طبیب نادان ایدوب که در دخی حیات کوزین در بیج و دخی

سوزید و سوزید و جوردن و ایدی عده که چرد **بیت** نکوشلیت ایدوب هر کس بکشد بدایدی کرد  
هم خود که **نکته** اول و دخی که هر یک عمل که نین جهل اوز و دخی اول و برادر و برادر و هر  
یوقضا که کان بوردن کشا جوده صدق صواب ایدوب **نکته** حصار مجلسدن و بی ایدی آی و منه سنگ  
خیش سیرتک خاصه و ایدوب و لوت سیرتک عوامه ظاهره و سقامت طبع و ایدوب فراج که  
شکل و قیافتک بطلان باهره **نکته** قاضی القضاات ایدی بوجلی تفصیل ایدوب و عواید اقامت  
دلیل ایدوب که بلاینه کلام و فروغ و دخی ایدوب که اگزری و دخی اول کسب ایدی علمای  
قوات شعار و حکایت اشتها بیورب شربت که هر شخص که قاضی قضاات و عین بنویسی عین  
بسی سندن صغیر اولب کوز لوزدن حرکت و اختلاج دائم و بوردن غراف و ایدوب لازم  
اولا کوز لوز ایدوب که و ایدی طش و حنه و شمل قلب حدقه ایدوب عوار و شربت البته  
انک ذات نامبارکی بجم فساد و مکر و منبج حیل و فقه اول و مقرر در علامات مریضه و تمام ایدوب  
موجوده و اما رات رشت و خیر خاصه حال و منقود دخی ایدی احکام الهی و اما کان سیل  
و مده است منبج ده و اول خیرک افانده کان سهو و غفلت و خطا و ذلت حال **بیت** غلط  
و سهو و من و تور و است و بر جهان افزین غلط ز و **نکته** بود و دکل غلام دلیل حق و برهان صدق  
اولی سیرتک و آنگاه صدق کندین و صواب خطا و فرق ادب حق باطلدن تیر انک شعور  
اوله خلق علم اظهار حق شاهد وینه محتاج اول ایدی قضات دخی محکمه و مراغه ایدوب  
اولوب غوغای خصایل با شلین اغری ایدی و دخی غیری لازم کلور که هیچ و نیکو کار نشا و حنه  
لایق و بر بدکار قطع و مذمت مستحق اولیه زیرا که بالضرورت معلومده که اول مخلوق که  
بر علامت حین آفریننده انک صفات فطرتی مرقوم ده و عیالیک و ازی و کند و دخی دفعه  
قدرت نهاد خلق کنند معلوم ده پس و حکله که سن بیور رسن لازم کلور که اصحاب خیر و حسنات  
و ایدوب عیالیک و ارباب شریکات عقابله مکافات اولی صفات احکام شرع و عدلدن بخواد  
و بوجبات که نفوذ بالله بکاهمت اولور بر علامت مقتضای اولوب دخی حین از کان اوله  
انک سبیل بکاهمت عقابله و ایدوب که دکل که مصادر و عقابله اوله **بیت** ممکن  
حین چشم سرنش و دخی و دخی چنانچه بر و دخی میدهند بیوریم **نکته** بن سنگ فتوا کله



بویاده قوتندم و بومقدّمات معجبه بوردن و در خلا اولدم جماعتی بران باهر و حاجت  
ذیل ظاهر بکفایتی که بواسطه فاضل بیند که هر یوم جمع فضایل و بویالین امانت  
که هر یوم عقل کامل و رای شامله میان حق و باطلی سیف سالم که قاطع و فاضل در دعوی  
دروغ و کلام بی فروغ و قول و بخت و مقدماتی بی پشت جرات اعتکاف غایت جمل و نهایت حق  
و غایت آن اظهار ایدک بیت پوزخه از طبع سخن بانی که دانست که تکلیف است نادانی و نه پوزخه  
دسته کلان به بوجه آفتاب و تاب و رب کلام خصمه و نطق اوز و جواب و بر روی حقل مجلس  
هر یوم صحت کالوت درج و جانانه مهر کوی او و قیام مقابله ده بر روی کلام اقام این مدله  
قضات دفع مجلس ایدب امر اندر ماه منه و قد و بند و نه زمانه التذیل و اجرائی فقی  
و قلی حضرت شیره تفرات در بیت ایدب دسته و زندان اچنه و قوی و کلمه اخرا اچنه و پوزخه  
دسته زندان کوی کلید ملک برده و سی و داری اکا و دوز به هر داری زندان لوکده یکب یکد کن  
اتفاق دسته نیک کوی کوی که راست کلدی حضور دعوت ایدب ایدب ای یار غریز خلی زمان  
در که احوال کلیده دن خبر دار دکنر امید و دکنر ایام محنت احسانا بری کوییدی و بویید جا  
و مشکالیک بریشان خاطر نورییدی بیت یار محنت دسته یار کوی غصه و قند  
عکس کوی و سر سوزان نه خبر بلور ص و کلد کن نه و بویید توجیه ایدب احواله نظر قیله اعتبار  
قلوبین و قد چون کلید نامی اشتدی درون دلدن راه جانگاه اندی و فواره دین کرماند  
سیلاب انگی روان ایدب ایدب بیت دل بشنازدت دوست رابعه جویم نطق فریست  
حال که کوی و دسته زویر ملک طباطباض و اضطر ایندن بر القاب اول کیفیت حال و سبب ملال و  
انتقال صورتی و وزیر ایدب قطع حاکمان با سوختن عجم و عجم حینام غایم مرغی  
چین شمع سوختن رشته جلم زبانه و نوز سینه می توانم زدن و ای دسته اول کوی مرز دل  
فناوند طرالمالک بنایه رحلت اندی و قلی باخوان و باران داغ عجمان قریب کندی قطع  
ای و ستان که بی یار باندیم محنت غم جگر کفایت باندیم دسته چون کلید ملک و فانی جبران اشتدی  
بهر و ثواب کندی و کندی نه زبان مدح و شایسته قد و نکر عقلی باشد کوی بحر که جوش  
و کوی و نوز اندی و ضلالت سران و محاجات عبرت اخوان از الدن من الغیر و تعاقب الوب علی الذریع

چهره نه روان ایدب سوز و نیاز و ناله جان کزانه بر نوحه و مرغان ایدب ایدب قطع  
در که کوی کلین شادی برین کشت و احسرت که شاخ طرب بار و روانی ایدب افغان براد که آرام  
جای برفت ای دین خون بیا که نوز بصیرت و نکر و منه چون جرج و زاری و فرغ و سوکندی  
مرتبه افراطه بیشتر دی و دوز به بند و نصیصه و تسلیم و تعزیه با غلب ایدب ای  
دسته معلوم کدی که موقع دیوان ازل افراد آوید دن هر فانی منشور حیات طرای  
اجل ایدب مرقوم باشند و نقاشی صورت کائنات نقش ثبات صفات کائنات کمالی حال الاوجه  
کلید سلک خرمود چکشند استاد کار خانه قدّم هر احد ک قیای بقاس طراز عدله  
مطرز باشند معارف معور جهان هر موجود بنیان وجود اساس فنا و زره بنا  
اور شدند نظم تا فلك معارفین معور شد بخار غم یک کل شادی بیایغ زندگانی کس  
نیافت کستان عمر را در غزلار روزگار و زیاری خالی از باد خرافی کس نیافت نوز و برشت  
در که قوز ایدب لاوتند و بار محنت که جمله نوز چکک واجب و زخمه صبر زدن غیر پله  
مرحمت هستند و بوجاع عضاله داروی تحملدن غیر پله دوا حال بیت صیوری ضرورت  
کین طرا و بجزان صوری دوا بی باشند دسته بکلمات ایلله فی الجمله متعق و تفرات ایدب  
ای دوز به بماندن نه قدر کوی جرج و فرغ ایدم و فغان و فریادی مرتبه افراطه بیشتر دن هنوز حق ادا  
واجب مقصود که کلیده بنم مشفق بایم و نایم برادیم ایدب هیچ حوادث اکا پناه ایدم و  
نمات روزگار و اندک رانی و تبیین و نصیحت دل پذیر پله استظهار ایدم و دل هشیاری  
بو خزان ایدب که هر نقد اسرا که اند و دیت قوتله دست و زدن و زکار غیا را کا و صول  
بولری و جاسوس و فغان چندانکه اندک پیرامند و دوران قله شسته مطلع اولدی  
دین هزار دین که اولایه بران سایه شفق و بیکت دور اندی و صیف خراب حیف که زندان  
خایه دنیا بی رفیق و بی هم و بی انیس و محرم بی قوی کندی بیت با کویم راز دل  
چون محرم رانم فغان چاره ساز چرخ چرخه سازم نماند نوز به کلفت حیاتدن نه لذت  
و چاشنی نماند کوی در حلاوت بیشتر اگر و حکام ده اقام عجم ایدب که اول ملک الانعام  
مهری از حسیط طایفه بعضی خیالات و اوهام خطرات آن احتمالی اولدنه هماندم کندی



نیروم و بیخ الم ایلر اوردردم. و تنهالک و رغبتدن و لی کس لک دردندن قورتلوردم. زیرا که بوی و ط  
عحتدن کبر کن گرفتار اولدم. برابر صافی و قشادق عیندنک شعله مظاهره و رهبر معا و نقی  
اولما چکنار خلاصه کور لک بحالدر. و ما حل غایبنا لک نه افعال **سبب** ایخدم که از کوی امیدواره  
می باید شدن. **سبب** چون از دستم گرفت بجای می باید شدن **روز** به ایستدای دمنه اگر کلیده نك  
شمع بقای باد فایله مرد. و کلبرک حیات حوای ها و نه مرکله بزمرده. اولدیسه. بخورده که سائر  
یارانک نال اختصاصی ازده و سر سبز در **سبب** غم بخورنک زین چون شایع کلید زمرده. شندای منتر  
تازه است و جد سبیل تابان **روز** دمنه ایستدی راست سویلر سن بقایات شریفکله هر خللک تدارک  
میسره و وجود بنیه لطیفکله هر ذلکک تلافی میفرمده. من بعد کلیده که بنی صادق یارک و مشفق  
برادرک بل. لطف ایدب سند بنی خدمت اخوت قبول قل **روز** به نشاط تام و انبساط الام  
لاله قدم خدمت ازده قیام ایدب ایستدی بنی بوقلمه رهین منت ادب لولای قدری  
ضروه رخصت یتشندردک. بللم که بودل وفادارم. بوعنایتک عذبتک عهد سندن بجه کلیده  
و بنم زبان شاکستم. بونفتک شکر بجه شکر باراله. پس بر بریله مصافحه ادب خلوص نیت  
و صفای طریقه صفتک عهد و صداقتی عهدید. و بیان و ایمانله قاعد عقد اخوتی تأکید و تشدید  
اندک **بعد** دمنه ایستدی فلان موضوعه کلیده لاله برد فینه مزاورده. اگر طلب کجه قدم  
رجه بیورب افی بول سن امید که دنیا ده سعیك مشکور. و عقید. مثاب و ما جور  
اولاس. **روز** به نشان ویر دکی کانه وارب د فینه بی بول کوردی. دمنه کذ و حصد سن  
افزار ایدب کلیده نك نصیب. **روز** به و روی. و التماس ادی که هرگاه. بارگاه. شیر و ادب  
لوله که اهد اسرار و اخبار دن هر نودن خبر دار اولورسه افی کا. اده. **روز** به دمنه نك  
ملکوتی قبول ده مجبور ذی بدول قلب. تا دمنه نك و فلق و مانند دك شرط مهوری می و عهد و  
بقول طو ندی **ع** شرط که شرط را بپایان بر نند. و کون علی السحر و زین کلوب پسریدن مجلس  
گذشته دن خبر صودی. شیر خیم غور قضاة اول و جمله که قضات عرضه یتشند مشردی.  
حسن تقریر لایحه صبر و ادب بقول بر اندی. ماد مشیر دمنه نك هر و اله صورت صواب و جزو  
و کما تنک آب و تابه نشیر لدا نجا باندن حباب و اریلا و اضطراب و سر مثال انشای القها به.

و شب ابتدای آنروز باین کلام راست اقدام آدم سخن درست درشت اولدوغی اجلت بکلم **للمعتر**  
کام بای ملکرای مکر تلخ کله کرد. و اگر احوال و اغاضه رخت ویرم جابت شفقت و حفاظت  
مادرانه مهمل و نامرعی فلسه کرد. غیر ابتدای قریع ابواب مناصحت و میل و محابا و ستودن و دراز رخت  
بودند. سنک کلام نصیحت اجماع و بشبهه شایسته نیت و مطلق نیت دن دور و دور و کلام  
ناجی شفقت درست اولدوغی جهنت دن هیز قدر درشت اولور سه معذره مادر ابتدای  
حال و سوال اوزره اولیجی. ملاک کذب صدقیت و باطل حجت دن فرق اینه. و کذب و جبری شردن  
و نفوذ نون نیز قلیه. دمنه فرصت بول فتدیل پیدا قله که افهام ناقیه انک تدارک کنن قاصر  
و ادای صایبه آنله تلافی سندن عاجز قله. غیر ابتدای مادر مهربان دن دلرم که بکون بوز حاضر  
اولم و احوال دمنه یه عین وقتله ناظر اوله که شاید مهم دمنه انک حضور دن فیصل بولم بس  
ضمان شیر بونک اوزره جاری اولدو که رسم سابق اوزره حکام بنه جم اولدیلر و جمع عاده دمنه  
تفتیشی نده اهتمام قله. بر وجیه زبان اشرف و اعیان و اکابر و ارکان دیوان شیرد.  
مجمع اول قضات همان فضل و زربانی مکر قلب حضان مجلس دن دمنه حقتن شهادت  
طلب اندیلر هیچ کس انک بایند بر کله سوبلدی. و خیر و شر دن بر نکه در میان ایلدی. قاضی الوقت  
دمنه یر متوجه اولیا ایتی اگر چه که حاضر و ک ظاهر حالی سنک استقامتک دالله. اما باطن اجماع  
خیانتک متفق المعالده. بوحاله سکا و طایفه میاند. احتمال زندکانی تصور محالدر. حال سنک صلاح  
حال و ملاک الحق و اذوق بود که کما هک افوان و جرم که اغراض و بد شرطه توبه و تابنا نله نفسکی و طر  
عقوبت آفریدن خلاص قله سن و سکا مکردن احدی از اجتن حاصل اولو یا یکی مرادک بر سنه و اصل  
اولا سن یا بود که خلق محنت شرکت دن خلاص قله سن یا بود که سن بوزندان محنت دن خلاص بول  
**نظم** زیر کان گویند کاندن مراد نومی راحتست و وزیران این سخن بر خلق منت می نهند  
گفته اند انکس کیر دازد و بیرون نیست حال یا بدی باشد که خلق از جور کتی می چسند یا که اراد  
نکو خلق کما اهل و زکار عمراد و زنده او را در دل خود جادهند که نکو کارست این زنانه  
محنت دار هد و در بداندیش است خلق از محنت او را نه هند **نظم** بوزدن غیرای دمنه شویم که  
کما هکما عارفان کورده سن یکی فضیلت عظمی دخی فایز اولاسن اولعقاب عقی خوفدن عذاب دنیا یر







غریب نبیره اول برتی دایره تسخیر دعوت اندی منبدا دلمادی و هر چند که اول مرغ ها و ک  
صیدی هوا سیله باز جلیلی پرواز کندی شکار وصال کاره مجال بولادی بیت بر جان  
دام بر مرغ دگر نه کم عنقا را بلند است آشیانه چون بوطیخ خامدن یا شقام کلدی و نوید  
وصال حالدن نا امید اودی سخت طینی و کثافت طبعی متعنا سجنه عرف شرق حرکت  
کلب قصد اودی که اندک خشن تر غدری حیران ایدب فضیلتی باینده کمر مری بر میان  
این پس بر صیاده دن اکی لوطی الب زبان بلخیه بر بنو الفاطمی او کندی که بن کد با نوله  
در یاف هم معلوم کوردم بر منه دخی بو کالی غایم اندی بند کوردم غیر بدن هلاک  
اولم بر قی کون اول ابر در سر ادب اول لا یغمره بواکی کله از بر اندی بو کون مرزبان  
بر من شل را رسته ایدب مجلس عشق او تر مشدی باز دان کلب هدیه بر من طوطی کندی  
طوطی غریب گفتار شکر افشان لغز افان ایدب ملک اول کله و حکم عادت تکرار ایدب  
مریان زبان طوطی بلخی آبا انروک لطافت آواز و تامل الفاظیله استلوا ایدب و نفحات  
دلاوری و ترنات عشره انگیزه مستأنس لب طوطی حرمه کندی و خاقان سپارش  
اندیکه انروک تیار ایدب و انروک نقد حاله مقتدا لب کورب کوزد بیچاره خاقان زبان  
بلخی بلوب روز و شب المری پر ورشه و اول دست روی و دخی خویلی و از من مشغول  
اولدی بیت نفس پروردم و آخر ندیم رسوا انروم مرچید دانستم که خیم خویش را ی پروردم  
القضه مرزبان طوطی شلما نل و مهریان اولدی که بران انروک دلیندا و از من و نظر  
الحاقی اشتیاقه نه غم بر شراب و نه میل آرام و خواب قلودی و پر دم انروک صورت  
خوب و حیثیت مرغوب ثناء القسه و تکلم دلکش و ترنم فوج خوش اشتیاقه نه از من عشره صورت  
لذت کوردی و نه شراب صحبت کیفیت راحت بولور دی بر زماندن صکر اشتاق بلخیه دن  
بر طایفه خانه مرزبان مهران اولدی مرزبان میر باه دخی مهران ایچون بر مجلس خاص طیار ایدب  
طوطی دخی انرا خضار اندی انرو خیم طریقه اول اکی کله و غلام بلخیه نعم اقتلور دی  
تکلمه آغاز آیدب مهران بوالفاطی استماع ایدب که حقیر ادب بر بر نه باقتلور اخر حجابلر دن باقتلور  
اشاعت ادب اول طوطی استغراب ایدب شدلر مرزبان کوردی که یازانک آتش نشاطی سوزیدی



و انشراح و انبساطی آسباب و آبد و توی انقلاب حاله و فوجدن زحمت اشتاقه باعث نید و کن  
موردی مهران هر بار که زبان اعتداری بر کار ایدب حصاران کان تختی اندیکه کار کلدی  
و مرزبانک اینده خاطری غبار نشویش و زنگار دغدغه دن جلا بولدی آخر انلر دن بری که  
اظهار حقد جری و واقع حال کلدی میل و محابادن بری ادی اشدی ای امیر کبریا مکر و مکر و طوطی  
مفهوم کلدی معلوم خبر منیر کلدی مرزبان اشدی بلخی بیت مریدم شعی سیمان را چه شاسم  
زبان مهران را کتب و نثر اند معنای کلامن بلز اما انروزه دلاویز و مرزبان شورا انگیز لوند  
زیاده قلند ایدب رز ستر که مضمون کلاملر به سزا میزد و ارد که بره دخی اعلام ایدب ستر انلر دخی  
حق فیر له طوطی لک خوی کلام مرزبان تقریر ایدب مرزبان چون اهل بلخ دن بوجای  
اشتیاق بنم سرودی تلخ و بر حوض کلب اولب اشدی ای عزیز لر معدود سورک که بو خبر شنیدی  
بره و اصل اولدی حالیا چون حقیقت حاله و قوف حاصل اولدی دخی مهران بهانه به حال قلدی  
بر من آیمیز و رسم دکلر که اول خانه دگر بر عودتدن صلح امر مدد بولر اند اقامت جائز  
اولب خورد و خواب و اکل طعام و شراب شراب حلال اولدی بو کفت و کواشامدن غلام بازدار  
آواز بلدی ایدب ای خواجه برز کوار بوجیک حقیقتنه بند مطلعدر و اول کافر بقتل  
حقتن طوطی لک مضمون کلاملر مطابق الواقع بیت مکر بر کون یوزی آیوز مهران کوز  
اولدی فتوح سینه قریب قلبی کنندن گرفتار بوی و رینه اولمشدر هوادان کور بختلر دن  
اشتیاق اولدی و دما فی و دسودا میل طوطی سحر ایدی عاقبت و ز وصاله ارشدی  
وصلی اتصاله تر مرزبان هاندم مجلس دن طوطی عورتک قتلدن فرمان اندی خلوق دخی  
اکاد و کورده ریاضتیکه ای قهرمان کاران بیت کرد و کورسک هلاک کورسک امان  
تج و فایانک مضاده نقره طوطی مهران اما با برده تاقل و تاقی واجبه و تعجیل و شتاب غیر غایت  
ع متشابقتلر که در دست توام را با بشرع و ملک و اصحاب علم کله جمیع افعال و عوناو  
سک دمانه خصوصاً تاقی و مرغی و واجب کور شرک که اگر قتل اشتقاق اولد وقت باقیدر  
و کویا ایا الله و سبیل تعجیل و کنا هک قباله قلبی تسجیل اولدنه نه سیف جیف و تیغ درخ  
ذره دماست تا نیر قلور و نه امان تبارک و ستر انگشت سیمه کور ملاست اغلال بدرا اولدی بیت



والتكثير من آياته تا بهمان كره آخر **مرزبان** عورق اول و الید دعوت ایست برده التمدت  
مورث حلی بر منوال اوزره بیان اندی که ای شور بخت طیلور بخشی انسان نوعند و کلد که انزل  
کلامی غریب از اولی اقلی انرا آینه یکی جزیه معاینه ادرسه الحکایت صمدیه باز دار  
دخی انلر وک مدعاسنه موافق شهادت ایده **بواول** بقوله کار د کلد که زبان آور لکله  
اندر اعتدال منیر اول **مصرع** کمر کناه ایست نتوان کرد استغفار از **فرخاوند** ایستد امیر  
لطفاً به بواوری تمیشت و تنفیذ و تصدیق و ابیورمه که موجب تأسف و مورث تلفت  
اما بعد التفتیق شبیه که قتل فی الجمله استقام اول نه محل تردد در مقام توقف **مصرع**  
بندن فرزند جانانه تکلف **مرزبان** ایستد بومهی تحقیق نه طریقله میسر ایستد  
بلخبلون استفسار اولشون که بوطویلر لغت بلندن کلام معبوده دن غیر کلامه  
قادر میدند شویله که بوایکی که دن غیریدن عاجز اولر لمحقق اولر که اول نا حفاظی  
دین مرادی بزدن حاصل اولیست غرض فاسد واصل اولدی علی اجلدن انلر و کلاقی تلقین انشد  
و کراول لغت بواکلندن غیر کلامه قادر اولر **بویچار** انک قلای کلا حلال و شراب زندگانی  
بکاحرام اولسون **مرزبان** چون خاوندن بواکلای استدی حقیقت حلی تخلف شرط احتیاطی  
مرتبه افراطه بشددی و همانله منت اندی تا بر هفت اند اقامت ایستد بکمدیلر و اولر  
زمانه چندنگه سعی اندیلر بوطیلر زبانندن بواکی که دن غیری بر حرف استماع اندیلر چون  
مقرره لد که عورت اول نمشدن بتر و باز دارک انکه حقتن شهادتی بموافقت بویور  
باز داری کورک باز دارانده باز دندن نیاز تعجیل فاعله کلدی مکر ترفیع و انعام امتنان  
وردی خاقون ایستد ای کلان که اگر بیرون طفری سویله کوردی که بر محراب رضای الهی دین  
پوز دندرم و غنائن نفسی و معاشی و مناهی الله و ردم **بیت** هوا غریبه لوسیم بولدن از دم  
و فاسر نامه سینی اگر یازدم **مایدی** بی کند و کوزله کرانه کوردم چون بواکلای تمام اندی  
فلما انزل اولان باز نیز چنگال صحرایب منقاد خون خوار به چشم جهان بین جقوری  
خاقون ایستد اگر لاجرم کوردم و کوف کوردم دینک سزای بود که کورد **و مرزبان**  
**سینه شادان** **بیت** بکنده بآن چشم کبیرین باشد بدین هر جا در خورین باشد

بند فرمان مرزبان بونکه اوزره جاری اولدی که باز دار غدا ری بر دار ایوب عبرت نای جهان  
اندری بومگی کوردم تا معلوم اولر که بر کسته بلر وکی سنه بله نعمته جرأت و کورد وکی سنه  
علی العیاشه اهدات موجب نجات دنیا و فضاحت آخرت **چون** دمنه کلام تمام اندی تا کلامن  
علی التفصیل تعجیل ایستد صورت حلی علی ما هو الواقع حضرت شیر اعلام اندیلر **مادر** شایان  
توقف ایستد کیفیت حاله واقف اولی ایستد ایستد بویور کواهمه امک غرضی همان بواولدی  
که بوملورن بدکان اولدی **مقرر** که بعد الیوم انک حیل و مکر زوال ملک و هلاک ملک  
مقصود اولر و بویور حال شاه و سپاه شاه اولی شنای حقتن که وزیر بخلص و مرزبان  
مشقادی اندن نه ظلم و کلدیه سایه ارکان حقتن دخی اول صدد و بولر زبیر که نفس  
خسیر و ن فعل خبیث صادر اولر و طینت بد سرشتدن خوی بد و خصلت زشت وجود  
کلور **بیت** زبوم شوم توقع بدایرین های طمع مسند که کفشتن فعل باز کنده سینه که بانه مسند  
بلند شد چه عجب که دست فتنه بد جانن روز کنده بواکلای ضعیف شیره تا بایر تمام ایستد دور  
و دراز اندیشه لره دوشدی و ایستد ایستد بواکلای که بویورین بلر و قصه دمنه کی  
کلک زبانندن استماع قلادوک **بیت** بکا بوقصه نک سرتن عیان آیت بواقع اولان اولر  
بیان آیت **تا** بون خنی مننه بکلندن فی الجمله معذون اولی دوست و دشمن میانند ظلم مذکور  
و غدر معروف و شهور اولیم ایستد ایستد بکلر که سکا اعتماد و ب سق عمر اسرار  
انقر اولر سوانک سرختر اسرار تمییب اظهار ایلک مذ هبت شرع مروت حرامده و نقد باری  
که خزانة دله امانت قونله صیانت اتمک خلاف شمه کینه کرامده اما بوقدر قادریم که اول  
کشدن اجلدن دلم اگر جایز کورده واقع حلی خلا بایانها ایلم شیر بواکلای ضروری  
مادی دخی طور دی کند و منزله کندی و بکنک عورت ایستد شاننه لایق مراسم تعظیم و تکریم تنیم  
اتکا فصل ایستد **بیت** ایستد چون روز کار قدر نور از مای وی شد چون اقتضای صیت  
و کشور کشای انواع تربیت و استطاع که ملک سیاح سنک بکلر بویور شده نه مرتبه در پیدار  
و افار تمشیت و تقویت سلاطین پیشانی حال و ما کلدن روز نورانی که ظاهر هویدا کور  
بوم مقابله سنک شکر کاران کافور و اجبالا داده تا بر موجب **شکر** **لا زید** **نک** روز برون











بیت کوسه و بلاد لیر بوده و ناگه از غریب سیر **بیت** مطوقه محقق بلدی که اول کراخان بادیده  
حرفی کند بند نصیحتی طریق صلاحه کتوبه مک متعسر و در سن پنج و ملا متله جاه غفلت و جهالت  
خلاص ایلک مسعود **بیت** هر که صیبت کی خرافانه مشعل از بند غم خدای از آرد و هفتاد و هشتاد  
هر چند که زمین دلت اندک صحتند عزت خالان دگر **بیت** قاید تقدیر بر سن بدیر کسب  
زنجیر تشبیه و کام ناکام جانب دامه جگر **بیت** ای بی بصر من یوم او می کشد قلاب **بیت**  
و کل کبوتر ترک خرم ادب بی اختیار دام هر جزه اندک **بیت** هاندم که شتر قامله دانه او شند لر  
کرداب دام شکار بلایه دوشده **بیت** مطوقه فریاد اندک که بن سرحد می که نهیل و شتاب عاقبت  
خراپد و قاتل و تانی برادر کتاب خلاف نای صواب **بیت** طریق عشق پر آشوب و آفت  
ای دل **بیت** یفتد انکه درین راه با شتاب **بیت** چون شتر منوی که کلو کوز یول ویرد و کوزه بخون  
بی تحقیق طریق بومضیق عمیق کوزه کبوتره صیوت و خجلت سواد لب هر چند که کند و لای  
ملاست و انکار نه نداشت اندک **بیت** فایده مند اولد لر **بیت** و دام کی جسمی سر سار چشم لب چندا نک  
خلاص کوز تیر چاره بولد لر **بیت** بواشاده همان صیاد و امان کاندن تیر چرخ که یکیدن جتبیغ فراوان  
دام طرفه دان اولدی تا صید لر یقید ضبطه چک غنیمت کرانه فرحان و شادمان منزلی جانیه  
روان اولد کبوتر چون صیاد جلادی بوشایله کورد لر طبطاب واضطراب آغاز ایدب هر ی  
برجیل استقلال کند و خلاص چون پروبال آورد **بیت** مطوقه استادی عزیز لر هر کوز علی حده کند  
خلاص کنه هفتاید **بیت** هر که حالند ز حال و غفلت ایلر **بیت** بومضیق طریق **بیت** وین  
چنین نه شطایار است **بیت** مذهب فتوت و آیین رفعت صدق صادق اکادم که محبت خلصند  
استخلاص کند و خلاصند **بیت** احم به و هدم قدینک مطوقه کند و مهند مقدم کوزه نه که  
لول که رفیق بر کشتی روی درای کشتاد بکند لر **بیت** و بر بر به صدق و داد و کلا الله و  
ایند لر **بیت** ناگاه ساحله قریب بریده کشتی لر نکست اولد **بیت** کوی غی جاب کوی روی آب دوشده  
کند در یاد و شاد و کصفت سباحه در سرائندی نیل و کوه اندر میان آید کوه کوه طالع  
فوق ماکر کون دریا به اندی و اول غریق لر استخلاص هفت یکدن اوج هر قفسه که خلاص منی  
طوقه اندی فریاد اید بایندی **بیت** و کراب بلاد قوی زار خلاص ایتار روی ای خضر **بیت** کراکری

سره و وقت یوغنه که غمات یارای کند و حیالت کنون ترجیح ایدوب احباب قیدی کند و نفس کردن  
تقدیم این سربازی واجبدم که نوکر معاونت و موافقتله قوت این سز که شاید و حرکت بکشد  
دای پزند قلاب جله کوز خلاص او لر **بیت** کبوتر لر فرمان مطوقه سما و طاعه دیوب  
علی الجله بقدر الاستطاعه قوت ایدب جله قلدیلر **بیت** اول جله یله دای کتوب پرواز  
کوب رجایه متوجه اولد لر **بیت** صیاد بوحالی کور جک فریاد ایدب یلر یلر سکرندی و عاقبت  
درماند اولب بر کوشده دوشده لر دیو کوزن هوا به دکوب عقبلر غبه کندی **بیت** زاع و بلوالی  
اول کوشه دن تا نا ایدب کند و یله انیسنه ایدوب ایتدی **بیت** عهد صید و مده تدید کر کر  
تا ب صورت عجیب کم عدم مد عرصه وجود **بیت** بن دخی و واقعه اشدان این کوم  
اولی بود که انک عقبه دوشب عاقبت حالدی نه منتهی اولد لر **بیت** و بویزه سرباز کار و  
ذخیره و ذر کار دین وقت احتیاج بنای مورده دستور العاقل **بیت** بروی تجربه  
روزگار بهر بکیر **بیت** که بهر رخ حوادث و اکار **بیت** پس انک پیند و شب پرواز کوی مطوقه  
اصحاب یله دای کوز باج هوا بال استیجی الیما و حبب صل کردی **بیت** صیاد هر یلر شمع چشم غی  
طبع خام و الم خندان دامه عقبلر نه دوشب یلر تفقد له حالدر و تصدایدی **بیت** مطوقه  
کوردی که هنوز صیاد انک صیدی صددن در **بیت** وقت طامعه سی اقتضایله که هیچ  
بر حلقه طور میه او ترمیه تا انک غرق کن کند لر سه بولیا له کتور میه **بیت** یارانه متوجه  
اول ایتدی بو سینه روی و جفا خوی طبع خام و جهد قامله بری صید ایچون کر قصدی  
میان جان شویله بنداشد که دایر شفت و مر جندن هزار حله طشر کمتند تا انک  
شخص خیشدن بعید و چشم بریضدن نایدید و لیا فز بزدن نا امید و لمر صواب بود که  
ابا دالقل طرفه اوچه و زو محای قوی با غل جان بن بال و پراجه **بیت** و تا انک بزدن منقطع اولب  
قطع امید اید **بیت** و غایب و خاسر و غفلت و سکر دیو منزله کن کبوتر مطوقه نه استازنه موافق حرکت  
اغانا اندر و کشت شت و صای مجردن و از کلب باغات و عارات طرفه پرواز ایدل صیاد چار چون  
الری کوز را و لدی کبوتر اواریکه بر زمان حیران و سرگردان اولب عاقبت خیف و دروغ و خزن  
بلوغ و صر و اندوه و خیمت اینو حله و غنیمت نه کلدی **بیت** زاع همچنان کبوتر لر عقیده روان



اولی تا انکه کیفیت خلاصی معلوم ادب بحکم **السید المظفر** آن اول نوع واقعه نک  
دفعه و انجلیان غایله هایله نک رفعت ذخیره قله **بیت** عاقل آنست که در بحر نفع  
و ضرر زحرفان دگر بهر خود بر دارد هر چه دانست که آن نفع رسد بستاند آنجا زوی  
ضرری هم کند بکار **بیت** کبوتر تو لیکن کین صیاد دن امین اولحق رفته دامن رقیه لیرین  
استقامت مطوقه مرا جفت اندل اول خردمند است تدبیر مسبار فکر اول امر غوری  
خود و تدبیر ایدت سوری که بی معاونت یار و قادر بی مظاهر صدق حق کار بگرفت  
دشوار دن قصد کار خیال بحال و کار نا هنجار در **مصرع** بی مرغی این کار بفرمان **بیت** بخت  
قریب زین نام بر موی تو خوش دارد که بنظر صدق و صدا دعوی ادن خواصن مزید حسن  
و فایله اختصاص بولشد و چاره ساز و منبر بران نقد سائر خلایق دوست نواز دن فرط  
امتیاز ممتاز اولشد **بیت** رفیق غلص و یار وفادار و قادر اولق اولشد اما کار **بیت**  
لاوند که انک جنبانه شایان وز و قایم بینه یوز سوز و ز که شاید انک مدد کار غنیمت  
بنیاد دن رها ال ویر و بگو کار با غلظت دن احسن جو او زو خلاص بود کسرت یس اول  
و یارینه که مشک خانه می انک حال سندی نوز اول تدبیر مطوقه سوراخی قننه کلک سرخ افر  
حلقه خیر ادا تی خیر ایلدی موشی تو خوش اول مطوقه کوش ایچک خوش اید و بید اختیار  
کلدی چون یار کدین بسته بند لاکوردی جوی خوانا به دین کویانندن روان اندی و دود  
آدمه و آلودی جگر بیا نندن آسمان کورد و ایندی **بیت** چه طالت این که بی بیم چه حالت  
در بر حالت سکیای حالت موی ایدان چه سان فارغ نشیم مویا خوشی یاد بنیم مای یاد  
و قادر وای رفیق عسار بجهیل به بود در مبتلا و ز وسیله به بود گرفتار اولد وک مطوقه  
بویا ویردی که چون انواع خیر و شر و اضافی و ضرر احکام بالاحکام قضا و قدر و فرمان و آت  
لاذعان خالق القوی و القدر منوط و مربوط و شادی و غم و صحبت المدن هارم که کاتب  
قدرت دن دیوان خانه از لد جفا اعلی و اتم اولمش اولد لابد در که عرصه عدم دن منقعه و جبه  
کله لاجرم انده احترام نه فایده و در و اجتناب بی نفع اولور **بیت** چون قضا لویچه  
چکله قلم سبک یازدی بیچ میر علم کاه اولور که حوادث تقدیر سر و آزاد کن او در زنجیر **بیت**

بختیاری قضا و بانی و تقدیر یزدانی و نور طبع اغویب ای کوی ستر سیوب و ای کوی ز من جلوه کن  
قلدی با وجود که انری تانی و تأمل و تصیر و تحلیما را شاد ادب تعجیل و تشا بدن زجر و تهتک  
اضطرابدن بحر المدم مفید اولیوب دست تقدیر دین عقل و بصیرت میل غفلتله خبر و شتر  
رای و رفیق کدجهالتله تیر قلبا آخر کار جمله نری بند بخت و دام بلیته گرفتار اندی  
موت ایدتی ای عجب که سن تو کم کنه بر حسن و راسته و بوحس و کیاستله ناز لا قضایا بقاء  
قلیه و تیر تقدیری سپر تدبیر له باشند ما و میده مطوقه تقدیری ای دیرک بوسوز دن  
فارغ اولد که بن کل انکه زور قوت و عقل و بصیرت و جاه و دولت و هنر و فضیلت و یسار  
و ثروت و مکنات و غناده و الما اصل جمع اسباب دولت و امور دنیا و هزار بار بندن  
و سندن زیاده اوله از پیشانی احکام از لویه دست رقا و زمره و معاد تقدیری پنجه  
تدبیر له بود و مزل **لاداد لقضائهم ولا معقب حکم** چون قاضی نافذ الامر قضا قبالة ادادق  
قم مشیتله امضا الیه فرمانده مای بی سیمایه ایر کرده واجب هوان مرغی ها و تیر تیریه  
انور و افراد آفرین دن هر احد مجتمع اولسه امر قضائی دست تصرف له رد و حکم قدری و یار  
عقلله سدایمک منع در **نظم** انکه هر نیازی دست تقدیر اولنم تا ابد بر نقطه تغییر  
اولا حق نشنه اولور داد و میداد کرد که کو کوکی غلج و و ت کرد خاد در لسه برار به علم عالم  
ایچنه این مزبور حرفی که نه سوزینه ایله صا و لور اولد نه آتین ایله محو اولور اولد نه یار و نه  
قلور که زیاتلری نه نه باد آه ادر او افری **بیت** شویله بل که جریان فرمان قضا و دانای  
کامل امان جاهل ایله یکسانند و میدان تقدیر که کای خیر ایشان سلطان جهانله هم  
عناندر **بیت** بزور و زور شاید رذا حکام قضا کردن بی زبکسی و ادر قضایون و چرا  
کردن **بیت** اندک ای مطوقه ملول اولمه کوکل خوش طریقه که هر خلعت خلق که خیاط قدرت  
مقراض ادا تله ملازمان عتبه عبودیتدن بزنک قاضیه راست بجه کر که کوی باقی زر نشنه  
دولتله راسته و کر کهسه دامافران بختله پیراسته اولو بی شبهه محض عنایت و عین کرامت  
اولمکر که غایت مافی الباب کسه انکه کند و حقیقتنه واقف اولیه و آنک ضمندن  
اولن لطیفه خفیه عارف و لویه بو معنی بود شلر **بیت** بدر و صاف تو کار نیست



خوشتر کش که هر چه باقی نماند برین الطافست و سرکشش که نظر حلیله اند و صفت اول و حسن  
نظم و قیاس صلاح حال باقی اند و در سن که در مشرق و مغرب خاتیش جفاست بر مشرق کلام و کل  
راحت خار بخشش صورت و کل **مصراع** بسامد که در حق نامراد بها است **نظم** چون ریزش  
و فضل بر اصل بقید لید بر آن تقریر اندی دامک شول بند لوی که مطلقه آفکله بقید ایدی  
کتمک مشغول اودی مطلقه ایدی ای و مهر بان اول یار اندن بویار کراخی و غایله و خاطرک  
انگروک همندن جمع ایدوب بعد بنم بند می قطع ایله **مثنوی** انک کلامه التفات القیوب کارنه  
شغول اودی مطلقه بنه تضرع اندی که ای نهرک اگر بنم رضام طلب ایدمک و حقوق مودت  
و سابقه الخوف کوزم مکر شرط بود که اول یارانی بندن نور تو سن و بوکر هله داع مستان  
نن جانم اودا سن **مثنوی** ایدی ای بارم بود بنم مکر اندک و بویار بنم سالتی سر جزا و امله  
یوتوک مکر سنک کدو و نفسک حاجتک و قد اول یوقه دمتک نفسک حقی قلب  
**ایله نفسک** نکه سندن غافل سن مطلقه ایدی بویار بنم ملاستایلم که بویار و طوری حایه  
مشغول بنم نامه یار لوبانلر و کتفه حال ایدی دمت اقامه تعویض اولمشه اول جنتدن که  
بویار بنم نغیمم بنم اوسته حقلی غایتند **اول** سیدن کمن انک مقتدا و سر ادریم بنم دخی  
انگروک دمت حقم وارم بعد که امر غیبتک حقی رعایت بدب اللروک معاونت و مظا هر بینه  
میلاد صباد جلا ددن آزاد اولدم بکادخی انک لوازم حقوقه التزام ادب مهتر لک امر اسمن ادا  
انک لازمه هر پادشاه کندی آسایش طلب ایدب رعایای بسته بند بلا قومی و راکور از زبان  
مشرقی تیر و دیده دولت و سلطنتی خیر **اول بیت** نیاساید ایدم دیار تو کسی که آسایش  
خویش خواهی **نظم** خوشتر اندی پادشاه رعیت بینند جان مثابه سنده در بینه و دک  
مژله سنده در و نر تندن پس اولی بود که اولانک حال تدارک اولنه زیرا که اگر دل صلاح  
اوزره اولافساد اعضاء چندان ضرر از فاکر عیانا با بنه فساد مایل اوله سلامت اخراص  
فایده ویرم نه که صاحب نبوت کبری که خوب عیب کذبیت معرا و بترا در بورد مشه **الان**  
**و الجسد مضطرب اذا لحبت صلب الجسد کله فسادت فساد الجسد کله الا وهو القلب**  
**بیت** چاکران که اگر شوند چه غم از سر به مباد موی که **نظم** مطلقه ایدی احتمال در که اول اول بنم

بند لوی قطعه اشتغال اید سن آینه خاطر که رنگ ملال و تیغ دندان که شایسته کلان متطرق  
اولیت یارانک خلاصی بایند کمال و احوال اید سن اما چون بن بسته اولم بیشه  
دندانک نقد شکسته اولور سه و ملالک نر کلور کال بولور سه مقرر هر که بنم جاننده  
تغافل و کمال قلبک کرم و ضحیکه بنی قید و بند و قومه جوار و خصلت و لیسک  
کرم و دخی چون حکام بلاد بر بر مرله مشار که و موافقت واقع اولدی شرط حقیقت  
و فطرت و وقت بود که وقت خلاصه دخی موافقت اوزره اولوب حق مرا فقی رعایت **نظم**  
کشیک لوی غمخواری کرم **نظم** بلای غصه دخی یاری کرمه صفا و وقت چوقه بولور کشی **نظم**  
بابا اولم کرم اولم وفادار **نظم** خوشتر اندی بی عانت اهل کمیت و عقیده ارباب ثقت بود که سیر کرم  
بو خصلت حمید و سیرت پسندیده نکه فایده سی غایت چوق و غمراشته نهایت یوقه  
جمله دن برسی بود که خلقک سنک حقله اعتقادی اشتداد و از یاد بولور و رعایا کرم  
کرم و مرد که اعتقادی بهر و مستحکم اولور **بیت** دوستی را چنین کوی باید که اند  
کار بسته بکشایلم **نظم** بسوزن یک جتمام و جهد مالا کلامه اولای بیشه دندانک بتدیا را فقل  
ایوب بعد کرم مطلقه دخی بکراخی ایدی چون موشک کاری تمام اولدی و مثنوی  
مرایم اولدی مطلقه جمع کورت لره **مصراع** ده خوشک و لب شمشیر چشم تر **نظم** ایدی  
و شهر سلامت و هر لایم و مطمن اشیانه کدول موشی سوراخه کردی چون ناع  
زیرک و جان کوردی و بند دای بیشه دندانک کسب جبابله اشتغال و ایند حسو اقامن  
مظاهر قلدی عن صم القلب انک محبت و مودت و غیبت اندی و انکله صلاقت موافق  
نعت جسیمه و غیبت غلیظه بلوی کند ویر استدی بنا و لک بورتله واقع اولان و قایم دایم  
کلم لاجرم بوجلیان پر صافی غیر و صاحب بی که وقت بلاد ظهور و حکام بخشش و کلم  
اولا مصادقتن تا کرم **بیت** که فتنه بولور یار وفادار **نظم** بولور که کز لدار فخور  
چون دارن کرم چه جود در یار **نظم** یارک چکله در نکایا **نظم** چون کافور در دشت و آرزو کی  
جوشه اغا ایدی آهسته در حوایخ موشه **نظم** لایب زبان نیازم اول ایدی مثنوی ایدی  
یکدم ناع ایدی بن کرم کرمی نعم میا سنده مهتم بر مهم ضروری سبیل خاک پای







و بزم اول و نظم یا و کجا بد چو زبانی بایده باری که کوه ز کار مر کشاید هر که چال خویش  
بناید ز این دل غبار غم بزدایم **بیت** پس آهسته جانیک که دیوان اولی کبک ناتوان باری کور جان  
عذر کنان بر سنگ شکافه بپای اولی بار اول و باغ فرسوده نواله ای و زبان نیاز که کیفیت عالی  
فرموده اغراید بایندی ای کبک سوا تو از ما رفتی این سنگ خضای کدن غافلدم و سنگ  
و نور کالامک کا مستور دل و غی اهل در غم و ده و آه اولان تقصیرت معذروادم **بیت** لاله صند  
اوانه قهقهه واسطه سینه کولک نشاط تازه و روحه بایناطی انار حاصل اولوب خرام  
دل فری که صمیم جان و دلایل مایل اولدم سدن التماسه برین کمن بعد بندت و تو فری ایتیب  
بنالاستینا این سن و وحشت و خشیق قریب کمال اخلاصه استانه اشیا نه اخلاصه این سن  
که برکت معاصیه بیکار که بکار که بیدل اولور و شجره و دانه مراد و در **بیت** غلظت  
محبت که از ویوه مقصود هر چند کسی پیشو بر آید **بیت** زبان نضغ و اعتداری در کار ایدوب  
ایندی ای قهرمان کامکار لطفا یدوب و غلظت کوی غفوک بشارتیه شاد ایدوب و بن سکنه دین  
هر چند نظر ایدوب **بیت** هم التماسه جانین یا دایله و کبک اخرو غی شکار ایدوب فرض ایت باشک  
صدقه تو شجره جانی از ایدوب **بیت** مزد دیدار تو بهیات چه فکریت خطا و وصل  
تو منال الله چه خیالست **بیت** هر که که اتق و اب بر یله اعتراض کله بخله سنگ میانکن معصیت  
اول زمان بیلور و هر که سایه افتاب بیند اقتران و ازدواج اوله سنگه بنم مایه بیند  
مراقت اول وقت و جو و بولور **بیت** مصلح این فکر کرد که بجای غی **بیت** آنا یتدی ای عزیزم سدن  
انصاف ایدوب که بوم برانلق نه غرضیم و لا که سنگه تطفه و مدارای مستلزم اوله نه چکالک کلال  
و انقلا و ایدوب سنگه مثالی که سندن عاجز اولم نه مقام من کسور و انگسار و ایدوب که کندی که  
شکاریدن و زمان قلم هان بود یوزن فیر ککله سنگه مناسبت و صاحب سوا غی موافقت  
و جمالت غنائی کامه و محبت با غنله ایدوب و سنگه ترغبات جمیلک و حرکات دلفریبک  
نماشایله و دل بی غلظت عییا و محابا حاد و اولدی اگر چه که با سنگه معاصیه بنم فواید بسیار  
حاصل رسکا دخی غلظت سندن شافع و شاعر و اولوب که چون بنم ابناء جنم سدی که در که  
زیرال حیایند و در غم و دامنک و دست تقدیر و کوتاه ادیب برانکه قدم تنی در از ایدوب و کاکا

دیده حوله نظر ایدوب چشم ریاقت سندن پریشک طوبه و سن و بیک و غم فراغت خاطر ایدوب  
اطراف کوی طواف و اکثاف غشی کشتاب سن تا نیا سنی انیا منه التلب شاهانه و کوسم تا باجگاه  
منج و آیدوب که و فغده ماکن اولوب غی نو عکله حیثیه سرفراز و اولانکدن رفت در جاتله  
ممتاز اوله **بیت** سن تا لثاسک قیلکدن شانکه لایق بر محبوب صورت موافق جفت بای  
سکا تو بیچ ادم ناهسته معاشره در اغوش و محنت غریبی فراغی ایدوب روزگار کی حضور و زایل  
چکوره **بیت** نه از زمانه جفا و نه از سپهر دلال ایدوب حاصل و جام مراد مالامال **بیت** کبک ایتدی  
سوا یدوب غلظت غلظت اختیار بطور سنگ قبضه اقتدار کدن **بیت** سنگه و بایا و خراج کدار کدن  
برین **بیت** سن تا لثاسک قیلکدن شانکه لایق بر محبوب صورت موافق جفت بای  
معالله اول وقتکه بن سنگه حسن اتفاق که استظلال ایدوب سنگه لطف و عنایت که ایدوب دار  
اولم یکن که بزدن بر نادره صاده ایدوب که خاطر عاظم مخالف و مناج مبارکه تا اعلام کله لاجرم بر خیز  
غضب غنا و ندی ساعد عهد سابق پورسه کدن و تیغ خنده کدن رفیق موافق ایدوب سدن کدن هان  
اولی بود که **بیت** قلی به سندن قناعت بر یاس کبک دنیا که غزلت بلا سنی **بیت** غلظت خلق و بن نشد  
غزلت اختیار ایدوب ملازمت بارگاه حکامدن که متغی خطرات کلامه فر ایدوب **بیت** تماشا ای  
یع خورشید خند و غی بنیم **بیت** ایدوب که چون سایه پس یوار بنشینم **بیت** اولی سدن کدن و بولور  
دین دوست شاهان عیدن نایباده و هر زشت که دوستدن صادر اوله نایب و معانوا  
در **بیت** زهر قنادوست چه ماند **بیت** عیب قنادوست چه ند **بیت** کبک **بیت** هر که زبان اغنای  
بر کاز و ذکر بهانیه کک ایتدی **بیت** بان قنایله ده شافی جوابله و دلیر و فیض قتل و مشغول اوله و خجانه  
قیاس و عهد و بیان و وعد و ایامه مژده نضغ و التماسه اول مرغ و عیدین و دم صحت  
نام ادب محصل کلام کبک عشق قلیندن مرغ و حشوا غجاج و خواه و ناخواه خیردن قلی کک  
سوا بخت اول ساده دلی ایدوب چون طشر کدی ایدوب برین کنار ادب تکرار بنای سنگه  
سوکند بسیار **بیت** فنا کیدایتی غلظت حکم و استوار ایدوب پس یازانی غزوات و اکرام و اعزاز له  
اول مقامدن کتوب اشیا نه که کتوب اول سکرت فاق و بنشین و ختم ایدوب کمال اخلاص  
و تقصیر بر بر یله الفت و استینا سدن **بیت** چه حال بیج کدن و سوال ایدوب و بخت کدله در یازدن















مصلح سلطان نیست بآن که کوم حال **خوار** را بدی باشد حکایت حال کافاک اشتدک و منبر میاند  
احسان مقابله سند اسات لانم ایدوی اسماع انک همان و توقف زخمه اماده اولی عهد و فایده  
مهوری ادا انک کرکس سوار ایتدی بنیم شریفم ساهدا واحد حکم تابدا و مزو شهادت حقیقتا  
و اینجبه قضا میا بولمز مارینه افاده نظر ایدوی اتفاق کوزی درخته راست کلدی ایتدی  
کل بود خندد دخی کیفیت عالی سور لم بواب اولدخی در کور لم بسن معیتله اول افاج دینه  
وارد بولز مارانند دخی صورت یک مکافات احسان **نور** ایتدی منبر میا اسانند جزای احسان  
اسانند و منبر میا دمیاند پاداش منفعت مضرتد بوجاهانکه کورن و بیایانند بر درخت  
سایه دارم و لیل و نهار برایع اوزره طور آیند و در وند به خط نکام بنی اسانند هر که از  
و در اندک بویایانند تا بافتاب بدین جگر بویان اول کور سایه دولتم بر ساعت آسوده اول  
راختد اولد چون شتاید راهدن فراغت و نکایت هوان افادت بولوز کوزلرین اچب زیر  
و بالامه بقر ایدک بونک هر شاخند بود کل خوب دسته و بود بوجای و اوزد کندن  
بومقدار تخمه اندن بوقدر عدد قلی جگر شیکه یانند تبویانند یا کسر فطال جفت خاطر یک  
برق کسر بونک بر که بونکر بند صفا بولوز جفا قورل و با وجود که بند مراحت کور و زرت  
و در **لبیت** می داند شیکه چون بر سر سایه کم اودلان هم چه سان بر کدم ارنیاد  
مار ایتدی سوان شاهدهاری غی بر طراددی خنداک دخی به نهانک اولد البت شرط میوی  
اذا انک کرکد و زخم نیشمه رضا و بر مک کرک سوار تولا ایوب ایتدی قبول نهود لانم ادی  
اولندی و بواب و کیه واجیادی بولندی ناحیه قلن دکل عدالتک لایق کلدی و نیست  
قضا رضای خد موافق دکل با وجود معلومه کجان بغایت عزیز و موه زنگانی زیاده اوزید  
قلی قلی دینان قلی ملک صعب کاد و ظلت حیاتی بدندن خطرا ملک امر خوارچ اما من بعد  
نظر بونک اوزره اولسونک اگر بوقضیه بر کواه دخی بولمز بیضاقت قضا اید رضا ورم و شرط میوی  
تقدیم ایدم و بلا یکنم تسلیم ادم بواشاده بر رویه اول فاحید کرکدن انکری بوناظرده کوز  
مشکلی را یکی بیجان و دلدن قلی اوزر تفصیل حال واقعا اولد و روری چون مارا کی کوردی  
سوان ایتدی کل ایدی قضیت و پوریا هندن صور لم بواب اولدخی جلی ویر کور لم سواد

هنوز تفصیل حال اعلام و جواب دخواست اتمام اتمین رویه پراغباه آواز بلند ایتدی ای مرد  
بزمکه مکافات یک بد و جزای احسان اسانند اما شس مار خندد نه احسان انک اوله مستحق  
پاداش اسات اول سن سوار چون حقیقت عالی حکایت ایتدی رویه ایتدی میوی در عاقل بکر  
نچون یهوده سوز سوزلرین و حق تصحیح میتراید کتب صریحی کفوه نسبت ایدرین **مصراع**  
ز عاقل کرد و باشد منهای خطا گفت **نور** مارا ایتدی بی سوار راست سوزلر اشد اول تو بر که بنی  
و رطفا اسندن خلاص ایتدی رویه نخب صورتی کسری ایتدی بولکلامه باور غبه متصور در که  
بوقدر جسات هیکل و ضحامت بیکره دت اکبر بکر بر اوزره بوقدر بیکره اکا نصیب دایره  
عیوانوردن اصغر در صحنه ملک غبه مکی و میسر **نور** مارا ایتدی بوجلی شاهک ایله بیای سوزلر  
بود عیای بوجان عیالها ثبات آسان و لماصل اکر اعتقاد تمسک اشد خراشد نردبان  
رو با ایتدی کربوضیه و علم البقین لم و بوقدر قلی عینله مشاهده قلم ایدد که بوقدر قلی  
لطیفه جله یله حل و بوجنوبتی کلدی اوزره فضل ایدم بسن کتیک دعوا و تصدیق ندی اچو  
خوار تو بر بونک اغری بویوروی مار کلام رویا هله مغرور اولد تو بر بونک اچنه کردی رویا  
چون انک کوردی آهسته سوان ددی ای جوان چون همیشه دشمنک نذران کوردی و همک  
خطر جانی بولک دخی غیبت بل و مجال و روم امری نذارک قیل **بیت** دشمنه کرفت ال و  
هان قیدی کور بر نفس و به امان **نور** سوار تو بر بونک اغری بونک طوبی سنک خاریه شویله  
اوردیکه مارک زهر میچال اولد کشته زهر هلاک اولدی و بی آدم انک شر شر ضرر زهرند قیل  
روی عالم اکل خبث خبثیدن پاکیز و پاک اولدی **مصراع** این چنین بد زنگانی کشته **نور**  
حکایتک فایده بود که خردمند لارند که طریق حریفی نامری قویه و خصم قنده انکیرک رای قویه  
آیزر مغرور اولیه و هم و جهالانک عهد شاعتاد و قول باور قلیه تا انک دلم بلاشد در اندن  
قالیه **بیت** اولد که قول خصله مغرور اولد غیبتی تیره و بی و زو او و شتالوق شوی اولوقن اولد که  
قوالق شب یوزندن دورا و **نور** ایتدی بولکلام لای انشای که عیون کتد و محض نصیحتد قبول  
سابقه سیلما شندم و بوجا هر زو اهر باشی که معدن عقل و کان خرد دن مستخر جدر اوزره  
کوفه و شواتیم اما سنک که ذات و مکان صفا که لایق بود که بویاین کور و احق قی اید



در عهد عاقبت مداد من و نیم کلامه باور قلب احکام و حیرت بر این عقلیه را در این سخن بگویند  
بویزدی که بپور مشاعر اینم صاحب چندین قناری بوی که بر بلبلان استیاضا را ناله که که گوش شو که  
بنیاد من که کیم بر ماعت معاجات انواع شفقت و ملاطفت بیور و رعوت و خشنود  
احترام از ادب بیکانه که که بکاز که مبدل قلوب **اما لیم ق محبت** قدیمت اغماض ادب اذنی بهانه به  
یوز بلور و خند اعراف ایل بر باطل در که ازاده لک صدیقی نیز و عداوتی بر واقع اولور  
کوزه زین کوی که شکست اولت نیز صلاح بولور و لیم طبع و سفله مزاج لک بنای صدیقی  
الافدام اولد قند غری اصلا اصلاح بیز اولور کوز مسالین که تین شکست اولور و هیچ جمل  
صلاح بولور **بیت** بینار ماغ حکمتدیشله بر معیند بغایت خرمشدر **نظم** دوستی باید  
ازان کونه **بیت** مکان ابدال هر با ندرست خانه کا ساسن بر باز خشت خام **بیت** شود از دور  
باران تمام **بیت** زبک بدی اول قیلدیم که دیانتیه اعتقاد قلعه و صداقتیه اعتماد اولور باوچی  
که بر صدیق صادق محتاج و بر رفیق موافقه کیم طوق ایسه بن اجم بور جاده بر جنبه انچه ادب  
هیچ بر طریقه بویورن دورم و بومادی بر محراب توجه ادب هیچ بر محرابه بر بیل مدین روز خرم  
و اصلا طماطم نام نانق نعت ملاقات شریک بشرفا غیبت و قطعا ادم انتمه ناکوش جانیه  
مقالات لطیفه مفرق و مشفق المیه **بیت** دلم چون توکاری رکن آسان ندیم که بخزایه  
بسیار بخت آمدن **نظم** خورشیدی سکه مولات و مراعاته خریدارم و صدیق صادق و یار موافقه  
احتیاجه بن خیم سقده و ادم موافقتک بوقدر کرمیز و بحال استکد بود کلو بر هیتم  
اول اجله نند که اگر بنم حقد مکر و غدر فکر این سن عقل قلعه عذرم واقع اولور و کلامیه سکه  
بوست غناه دوست بولدم و بر هین ولین نرم خلقت و ضعیف حقیقت شخصه اشنا اولدم  
ولا اول کلامکدن سکه دعوی صداقت صدق کلیدم و سکه محبتک جان و دلله یار اولدم  
**بیت** چون دیز دل برق هر دست جنت اندران طردستی میدا که هست هیچ عاشق  
خود نباشد وصل جو که ز معشوقش بود جویای او **نظم** طشیر کلون جورانی قاپوسند طوری  
قانع صوری که بخون ایلر و جبه کلید بر مشاقله و انست ادب خرف بحال استکله مشرق قیلرس  
مکر خاشاکه هنوز خلیان خرق شاه ادب خفقان بیم معاینه امین توغرایدی هر که که

بو که کند نفس نفیس صدیق صادق بر لطف اقله و وقت مضایقه و نقد جان لذت بار غریب  
دیو واجب الادب انکه که صدیق محبت صادق و براد موافق که لایق و مرا فی صداقتی انکه که  
عالی و قدر و مقام و کرامان امور و معنویه یا بنده ملاطفت بیور مال و مثال ایلر بواسات  
قه انکه دو سلفی متوسط حال اول مقام کنه نه نقای صدیقی حقا عتدا انکه که مشتمل هر که  
اول کنه که دو سینه ماعت وقت سلطنت حال ایچون جاه و مال و بواسات ایلر شول میاده  
بکر که کند و سوچون دانه صابر بر و بر حق طبع و مقصودی کلید چون بواسات صداقت عرض  
آینور بر یکی که عاقبت عداوت انگیز اول **بیت** هر خشی کان غرض میوشد دوستی دشمنی انگیز  
شد **نظم** اما سول کنه که جام محبت خویله خوش ایلر که یاری بولند و لطف و لطف ایلر که اکبر اکبر و  
کبریت احمد صد مرتبه اولور و میدان محبت جان فدا قلیق پیدا که مال ادا انکه که هزار  
اعلی **نظم** بالانفس اقصی غایت **بیت** بیت هست جو اندر در صد هزار کار و بوجان قد  
کار بر پوشید که در که شک شرط موالاتی بولور و بابیلاق که دخول بولور که که کمال جان و  
در زبده لک بنای صداقت بر درجه استوار که طریقی یارین بدل نفس و فک جان کا آسان  
کار در **نظم** کور سدا کار جان از سر جان بر خیزم **نظم** کور سدا کافیه موطن اولیدی مصاحبتک بل اولور  
و کوشه کاشانه دما و تو رب کج اشیاء دن قدم بیرون قلمزم قلم سکه صداقتک تمام و انق رجم  
سکه مصاحبتک تمام عاشق و طلب محبت صدق نیت و خلوص طریق شایه شبهه دن  
بریده و جله بنم جانین اولی خلوص و خصوص سیکل بریده ای نایغ اگر چه سکه بنم میانه بنیاد  
عهد و بیان پایدار و بیان امر و امان استوار در اما سکه بنی و عکدن بعضی یارانک و ار که  
بنم انکه که بنم بنم بنم بنم و شطرنج عداوت قائم و محملد که انکه که بر بنم و یک  
با قصاده و بیشتر چنک خون فشانلر رک خیر اندن قصاده نایغ استی بنم یارانم میانشن  
نظم بر که بنم دوست و سلف و دشمنان دشمن اولور **نظم** میوشد با هر که که دوست دشمن یار  
دشمن دوسته صا دار اولور احیانن سندن مردود و اعدا اعدا نندن **بیت**  
روی دار و طایفه برداشتن نکوست از دوستان دشمن و از دشمنان دوست **نظم** بر اجله نند که از با  
حکمت اجاب و وجه شفقت انکه که دوست خالص دست دوست دشمن دشمن دشمن



اوچه تقسیم المثلث در دشمن ظاهر دشمن دوست دوست دشمن بویاید میور مشهور **بیت**  
 از دشمن خود چنانم ترسم کرد دشمن یار و یار دشمن **زاع** ایستد از بزرگ سخن کلام معلوم  
 اولدی شویله بل که بنله سنک میانکن ارکان مودت بر مرتبه معوگد و بنیان محبت  
 بر مشایده مشید اولمشده که من بعد از او کشته یار اولور که فی الحقیقه سکا یار اولور و بنله  
 مصادق اول کشته سزاوار اولور که سنک رضاکی طلب کار اولور هر کسه که صاحب اولور  
 اکا محبت بکا واجبه اگر چه که بکا اغیار اولور و اول کشته که سعاد و اوله اکا عدوت  
 بکا لادنور اگر چه که بکا خویش و یار اولور **بیت** برین هر کس نیست دلغ غلاست یار کوبد  
 من بود دشمن و اغیار ماست **مخلوص** محبتک صدق نیت و خصوص مودتک عقد غریتم  
 اول مینا ده در که اگر چشم و زیل که دیدن قلعه جان و ترجمان بیان جنازند سکا  
 خایر و مخالف و بیاین کورم برایشان رتبه اکسین غی ساعل وجود دن کرد اب عدم کوندور  
**بیت** عضوی ز تو کرد و ست شود باد دشمن دشمن و دشمن رخ دوکش زخم دوزن **مثنوی**  
 موش بولماتک استماعدن قوی دل اولب الرو کلدی و زاغله حاله و خاطر صودی  
 و لامل اول ایکی یار بر یارین کنار ادب مشاهد جلاله خوش جلا اولدر و لیل و نهار زیان  
 اشتیاق پر کار ادب مصاحبه اشتغال قدر **مصرع** میان بندید عشر ترا که یار الله کن  
 آید چون موش بر موی **کرمو الحیا فکر** وظایف ضیافتی تقدیم و مراسم تکریم و تعظیمی  
 تکمیل و تجمیع اندکی آید ای یار اگر رختاقاسی سکن اصل دن کو تر ب اهل و عیالک بونول  
 کتوره سن طوق سنک تاقاست کونده بنیاد ب غلامد و اینده دلدن کو تر سن زیار و  
 بقعه بوسکنیک مسکنیده ماوی خوش و موضع دلکشی و مرتفع فرج بخشد **زاع** ایستد  
 بوما و انکه آب و هوایی و فنی بقعه و وسعت رقه می باید سوزی بوقد لیک شایع  
 خانه قریب واقع اولب ترزد کاروان و آمد شد مسخران در حصول خیر انبوه محبتک  
 و وصولا سبب و مکروه متوقعه اما قلان جایگاه که توفیق ابناء السبیل دن دوز در  
 بر مفرار در که غایت صفاده بخور خور کبی نور و لطافت هواده باغ ارم کی مقام **نظم**  
 لبعوی لمر سینه تر صباوی شکوفیل مسطر کار باغ و باغی سنبل کل میان سینه زاری

بر قریب طره و لقه اول نواجید وافر و دست آشوب و فتنه اول حوالیدن قاصره بوجه  
 دن غیری بنم احباب بدت بر کشف اند و طعن ادب اول مقامه شوق و رشتد اگر رغبت یوزد  
 اتفاق اول منزل بهشت آینه وارم و بقیه العز اول مرغزاده کاملان و کامکار روزگار  
 بکودم موش آید **بیت** تادام من کفون کشم زیر پای خاک باور مگر کد دستزد امن یار **مثنوی**  
 او انبیر لافاشادم و جلیس خجسته فرادم شوق مجاورت کدن غریبمیدم و سعادی مصاحبتک  
 غریبمدم بوقدر سن افتاب کبی هر منزله که کن سن بن سایی کبی یار یوز اوزن یوز ورم  
 و اسنین فشان هر چینه که خلام اده سن بن دامن یکار دیکه با سزاوزن سورغم تا کربان جامه  
 حیات چنک هادم الله امله چاک و چشم جان بینم صهر رن و ماله برخان اولیه دست  
 ارادتم داسر محبتکدن ابریه و دین دلم مشاهد شاهد میل و محبتکدن ابریه بوقعه ده  
 که حالیا ساکم و طراصلی و مسقط راسم دکله بلکه تصاریف روزگار بوقعه ده بنیاد اختیار  
 کور مشدیم بنم سرگشتم اوز و نغمه و عجایب و غرایب جز و عددن افزونده انشاء الله اول  
 زمانکه قرارگاه مقرر اولور و خاطر خاطر خندت مسافرت و رحمت مهاجرتدن ایاستن بوله  
 ضعیف جایز اولور سه مهر دن خرد و مجرد قطره روایت اولور چون میانلر دن کلام بو  
 مقام تام اولدی **زاع** ایستد موشه یا پیشبیل غریبه پرواز کلدی و مقصد مهوره  
 موجه اولب بخیر زمان کند که مضمر منزل مقصود اوردی سنک پشت مکر اول مرغزاد میاند  
 اولر چشمه ناله حوالی سندن کشایدی چون ابراقدن صورت زشت زاع ظلت زشتی احساس  
 اندی ترش و هراس انگال اولب فی الحال صوبه طلیدی **زاع** موشی هوادن آهسته اندرب سنک  
 پشت ماوار ایلدی سنک پشت قرا بید صدای آشنای اشیدب شرایط استقبالی مرغ طوطی  
 و دیار یاد کرامی شاد و زندان هم از دن اراد اولب آید **بیت** بخت مکرشتمن با بر  
 پیمان آمد مشاد است کنون کان کل خندان آمد **مثنوی** بر بوله کور غدر و لو پشتد قوجشدلر  
 خاطر این صور مندر کشف استفسار اندکی بوازد که نه حال و نه زمانه دن اشتغال  
 ایدک **زاع** مکرشتمن و کبوتر بیدامه کوفتار اولدی غنی تا اندن بخت بولجته و موش اصاحبت  
 و مصادقت مراد قدرش تا سکن الو فواصل اولجته نقیر قطیر نقیر بر ادب کلک تعبیر له



مهرکشفه بخبر و تقویر اید **کشف** چون به وسیل اهل تفصیل حال معلوم اندی بفرستد بشارت  
تازه و هشاشتی اندان حاصل اولوبایدی **ع** ای مونس خاطر ابرام **ع** خوش آمدی **ع**  
السلام والا اگر **مترجم** بختی که سعادتی که سز که رختی بوجانبه چندی و طالع و قوتی که  
کوکب جاکز افق و صالون طلوع اندی **مترجم** حق لسان اعتدالی بی کار ادبایدی بوالطاف  
بی نهایت معذرتی بجه زبان خامه به تقریر اولی **مترجم** و بوالنفات و حد و بی غایتی که  
محذوقی خامه زبان به تقریر اولی **مترجم** بر افتاب حوادث سز که سز غایتی که پناه  
البیبه در روز و وصول ملای و مالی حصول دولت و صالون **مترجم** اکلیله و در **بیت** ای غایت  
از بی بکره بر میدم وین هدایتی که کشف **مترجم** چون **مترجم** سز که سز سز سز سز  
اولی سز که سز  
اولی سز که سز  
ایندی ای سز که سز  
حضورین حکایتی که تا مابین کرده قاعد و انست استحکام بوله و اولی سز که سز سز سز  
اهل بجله تمام استراحتی که حاصل اولی **بیت** بکتاب و نان حدیث شیرین  
کام دل با برادر شکر **مترجم** موش و طایفه **دیب** بواله جوابی که کشفه خطایید بایندی  
ای برادر بزم منشا مولود دیار دهند بر شهر که اکاماروت در **مترجم** اولی سز که سز سز  
زاویه سز که سز  
ارادته اولی سز که سز  
خدمت ایچون بارگاه کلوب کیدری **مترجم** سز که سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز  
ایچون و سفر طعام اخلاصی **مترجم** زاهدان که بر مقتضای وظیفه جاشته صرخاب باقی سز  
شام ایچون از خوار ایدری **مترجم** سز که سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز  
ایچون آب مزه اولی و غیقه ایچون اولی طعامی که بر دم باقی سز که سز سز سز سز سز  
واحدان ایدری **مترجم** زاهد چندی که حیل به به سز که سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز  
قد و بنادک کلر لایق فلین بولدی اتفاق بیکجه زاویه زاهد و سز سز سز سز سز سز سز سز  
اولی سز که سز

مشرق قلدی چون مراسم سلام و لوازم اطعام و اکرام تمام اولدی مایه بر فائق کلام چکلیت  
حافظه عاوده و سفره سار میا **مترجم** زاهدانای کلامی که مراد و مقصدی صورتی  
و سبب از نگار سز و موجب اجتناب حضور حضری استفسار بیوردی **مترجم** سز که سز سز سز  
همان از نای **مترجم** و بر فردا یری عالمی **بیت** **مترجم** سز که سز سز سز سز سز سز سز سز  
زاهد جوابی که سز  
اصاردن هر فتنه که اندک دیدن شهیدان ارتسام بولشیدی **مترجم** سز که سز سز سز سز  
زاهدانای کلامی که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که  
سفری اولی و از دست کردن قورری **مترجم** سز که سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز  
منفعل و بر کیده که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که  
صفت سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که  
خلقه عوام و ارباب باخ و خرقه خصوصاً زیاد نالاید **نظم** **مترجم** سز که سز سز سز  
که آنها لا یقازادگان نیست کسی که سز و بازی ساعت **بیت** **مترجم** سز که سز سز سز  
زاهدی حاشا که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که  
ایچون اولی **مترجم** سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که  
بزم ملکیت نفقه مستولی اولی خان خانان دست قرضی دوازده **مترجم** سز که سز سز سز  
مترجم نان قور تلو و نه خاندانه دن نشان بولور **بیت** **مترجم** سز که سز سز سز  
کرده ان خطی که دست بیجا بر آورند **مترجم** سز که سز که سز که سز که سز که سز که  
و بعضی بعضی جری و دیو **مترجم** زاهدانای که سز که سز که سز که سز که سز که سز که  
و قهرمان سز  
بولور و جالباریان **مترجم** سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که  
علت لازم در بونک صدق همان اولی که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که  
مترجم سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که  
اولی **حکایت** **مترجم** سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که سز که



طعام شام سبب و طبیعت ضیافت تمام اولدقدنصکر بنچون جامه خواب دوشه دل و ارب یاتن  
هنوز خواب دارم دین مرد اشنا عیالی قاتند کندی و اهلیلک کالیه اغا نادی بنهله اکر میانه  
حجاب همان بروریایدی بوسیدن اندک مفاد ضلوعین اندمدم و مایستلر نه جاری  
اول گفت کونک جمله من کوئی ایدم مرد ایدی ای خاقان عیقم بودم که یارین بواوه نک  
اولدورین دعوت ادب بوم همان غریب حضورند که عالم غیبند بزم برده بودم جمع ادب بنم  
حاله لایق و انارک شانه موافق ضیافت یرا غریبم عورت ایدی ای از عجب بولرسینک  
اولدقدنک بوقلد که مؤنت عیال که کفالت اید بونصب حایه و بومکت و دستکاهله خاطر که  
ضیافت عام خیالی کورسین و دیله دما فکد اطعام و انعام سودای غامی بشر رسین  
صیفات هیات مصراع سودای غامی بخت فکری عالی کرد که کونک آج سدنصکر زن و فرزند  
غیر محتاج اتمه و بکون کجعه قادرسین فردا ایچون ذخیره مهیا قلدین کتمه مرد ایدی ای  
عورت **بیت** نداشت چشم بصیرت که کرد کرد خورد بود کوی سعادت که خرج کرد بداد ترا که  
توفیق بین و سعادت قرین اولب بونیت قوتدن ضله کورسه نه محل نداشت و نه مقام  
ملاصد که فی المصیقه ذخیره آخرتد و جع مالک مالی و بال وادخار و احتکار و انجای ضلال  
در نه تم اول کونک طمع کار که حسب حالی اکا دالدر زن سوال ایدی که بخدا و مستند اول **حکایت**  
مرد ایدی روایت اید که برضیاد وادی هنرمند و صنعت اصطیاد و استاد و یانند  
آهوجیم داندن کتامنند بچه مزنی نخبیر و دم سهندن صحرا بقیه مزنی **بیت** دیدن  
وی برهنی نیز هوش چیل مکی سخت دلی سخت کوشش اتفاق و کتد داس بکوه دامنند  
قودی ویر و کانه کتد و کتد کتد او توری ناکام بر صید اول قیده بند و بر شکار اول جاده  
کرفتار اولدی صیاد یو بر تاب کی کیندن بچقب شتاب نامله دامنه متوججا دلچن آهوجول  
جاند قوت ایدی و دای قریب حواجا بن طرند کندی صیاد صاحب تدبیر بیوفی کدی که  
نی تراخی و ناخبر دستند اولن کانه نخستند اولن تیری نخبیر صیاد ایدی اتفاق پیکان تیر  
نخبیر بچاره نک پانه راست کلیل و ایدی صیاد بشتب امرین تمام ایدی و بشتب البیر و رورور  
و چور ناخبر بود که کندی ناکامانرا اید بزرگان کراه طووش کتب صیاد ک اکا دخی

۱۴۴  
دیکلم و شرقتیدی و چنگند اولن خدنگ الماس نیکی کا حواله ادب تقدیر الیچان یوزیران  
شکاف خنیر برک کاف نافند اویندی خزلدخی الم زخم تیر زهراب داده دن میخ تاب تاب  
داده یله شکم صیاد یچاک ایدن ایکسی دخی طرقة العین الورد خون خالک اولب بر لوریند  
حلال اولدیلر بواوه ما تئنا سندن بر کونک کرسنه اول موضع بشتب کرد بکه اوج کشته خیری  
کرکه صیاد ارنوسند و پیشته **کرک** بوموریند که هنوز آیین خیا الله سمیت ارسام بولشد  
حظ تمام ایدی و کتد قوت و وفرت غنیمتله مستطراولب کتد و کتد و ایدی **بیت** چوبی  
روکار می باید که چنین نفی بدست اید **بیت** بوموریند که هنوز آیین خیا الله سمیت ارسام بولشد  
و اسراف و اتلاف ادرم غفلت و جهالت بوموریند اولم شکم تامل و اعتبارد و ذوق تصرف  
و ادخان حاله اصلا حاله انسیب بود که بکون و از روی کان قناعه کجرب زه کات  
صیاد لکیم و بویج و بدخی محنت ایا م محنت ایچون بر کتد دخی ایدن روز بروز تیر از روی  
هدف مراد بشتدیم که حکما یور مشاور **نظم** بخور جمله ترسم کردی راستی به پیوان سر برید  
نیسقی بخور چیزی از مال و چیزی بنده نامی یکبار اکت من **بیت** کتد غایت حرصند و کاف  
دهاننالب دندان شریله چیفکه اغاز قلدی نیشورند اندک کیش بکان قریب بکوشه سی قوت  
ضربه کرک قلبه طوقن اول دخی خرد اولدردن طوقن عیود سر اولدی **مصراع** اویند  
بندوان ده ناخورد و باندان **بیت** محصل بود که جمیع ماله حریص و ذوق ارنو بر طمع اولب ذخیره  
قومند عاقبت و خیم و خانه می غلاب ایدم **بیت** انجده طاری بخور ارم و زدم دهر بخور چون بخور  
و سمد و زغراب و سدر زنی شور بخت و غریب رخت اول طایفه اول جالده فکمال بلکه خیال  
عالم جمع مال اولد و عاقبت کار حسرت بسیار و ندامت بی شمار اولد **نظم** تلکی خواب  
جم مالک نمک بر بازو باز خواهد ماند که قادر و اگر ذخیره منی همچنان حریف و از خواهد ماند بر  
بفرز آفتی که ازو بتوسوزد که از خواهد ماند **بیت** چون زن میزبان و کلمات حکمت بنیانی استماع ایدی  
و علم سعادت ندرت **الرزق علی الله** کوشه و شسته ایدی شوهر نداشتی غریز اطفال ایچون  
کلان بر مقدار بریغ و کجید افکار اشدیم حاله خاطر اولدیکه جمیع وادخان نامبارک شوم و  
ارباب احتکار میاس نفوس و توکلدن عزم و فاضله سالی رقم شامت و سمت شقاوتله



مرقم و منوم ایش صباغ نام اودن کسبه کنایت ایدر طعام مهیا این بن من کوی لهر سک دعوی  
ایله و مهانک باند خوضیا فی رعایت ایلد الخاصل زن صیم دلدن مرد که نصیحتة قابل اولد  
سحر که سم شعاع مخروطی جانباق شرقی مانل و آب چشمه افتابله آینه دیدن لردن غبار خوا  
نابل اولدی **بیت** سحر که چون چشمه افتاب خوشتر از دین ها کرد خواب **نظم** زن که بختش اینه  
یودی و قورس و پو افتاب خدی و کند و کار اخر مشغول اولدی و شوهر نه تاکید و نه بدایلدی که  
کنک نام ترکی که بدبختله اولجی او مستند حاضر اولد و تا مرد و بطور پای تاراج و دست قرضی باند  
ایته دیدن حفظ و مراستله ناظر اولد اتفاق شوهر که کشور چشمه لشکر خواب غلبه اید بواشاده  
برکب بخیر و خبیر کلوب آب دهلی و لعاب زبانه اول کجی تلویث و تخییر ایلدی زن چون  
و طلی کوردی اندن طعام اخذ انگدن اختار ایدوب کوزب بازاره کوردی بنم خدی بازاره و هم  
ضریم واردی اکایتدم و انک عقبه و منب کیدم کوردم که بر کجی فروش کا انک لوب ای کجی  
غیر مشغول بازار ایدر و مقابله به برار طور بفریاد ایدر که ای زن بوم معامله ده البت برکنکه وار  
و بوم معامله به برجه مقرر که مقشری غیر مقشر صاغا بصاع بیج ایدر من بوم مثل مقشری  
موجبه بنم خدی هان خاطر به خط ایدر که اولد و خرجم نک بود قدرت و جراته البت برکت  
و کت حاجت اشارای غالب بود که خانه سند بر مقدار دیناری واردر که اما استظهار ایدوب  
شجاعت و جرات اظهار ایدر که انک انک خالی خالی افلاسدن خالی و لمسه شاخسار که نازدن بولافه  
طراوت بیدار اولدی نه که مشغول بازار دنیا اولد که بوزر و زردن اولد و بوزر که بی بال و پر  
**نظم** بوزر و زردن کار زردن پیشه اعتبار زردن دزد کیند اختیار از دزد بهتر  
مشغول اختیار زردن زردن ای برادر بوم مقرر که اولد و شک بوزر و زردن باغ زردن  
هان بیل و برکت سوراخنی زردن بر این لم و سراجام کار نه واردر کوردم زاهد چون مهانک  
بواقلم و برام کوردی فی الحال امر باشتال ایدوب بیل و بیک کوردی بن اولدم سوراخ خنده بوما  
جلی علی جاری ایدرم و اقصا ایشاندن زردن سرخ نام عیار هزار عدد دینار واردری هر زن  
الما و زردن فلطان و ماشای ککنا سیله خل و خندان ایدم قلم صیم جانند اکاستلق جانم  
درون دلدن کاستلق و مستحق ایدی نظار سیله چشمه نوز و نور حاصل اولور دی ملاحظه

کوله مردان محصور و اصل اولور دی هاندم همان و زبان و زبانی قازب پایان ایشاندن بر ایدر و خلا  
مع بود اولن یار و معبودی کان موجود بولوبه کوردیلر **نظم** درستی خندان بر بجز خوشیه  
در قشای از صفا چون جام چشمه و جبهی سرخ و قسکه داردی غیری قایل صاحب عیاری  
کوی گرفته خدی از سر دست دی بزمین برانرا کرده با بست فرج بخش در دینای بریشان کلید  
قتل شکل ای دوران **نظم** زاهدان ایدن اول و شک مایه جرات و پیرایه قوی ایدر زرا کوز  
مدد روح و ماده فوج در کورس که سر بعد کوشه خفزی قویوب جانب غم بر کشته کرد و زرد  
آجیمندن نان دکل جانند بیزار اولوب قارت نفته قطع اجرات ایتسه کره چون بن بولکات  
انتم فی الحال کند و ناعنه انا ذل و خسار و ضعف انکار و عیلام افلاسدن افتقار شاهان ایدوب  
ضرب اول سور اخذ انک انک هان اول زبانه که بولای ناکهای بر بچاره بر واصل و بوقضاک  
اسلم بن حشر منزله نازلا اولدی کوردم که بوشل میانند بنم اعتبارم اخطا پذیر اولون تعظیم  
سابق و کرام معبود من تلوت فاحش بدیدار اولدی و وار انک چراغ مهر و شفقتی یاد ابراضه منظر اول  
ایته افتاد و متابعتی چشمه خورشید کی صافی لکن غبار زردن و زکا و انکار اولدی **نظم**  
دلدن کور و وفای نماند باغ مرمر کبابی نماند مایه صبر کور و غبار زردن و زردن و زردن و زردن  
اول و شک کور قدیم ازمانند بنم بوزر و زردن و نام و خوشه چین غریب جام ایدر و بوی کسب کار  
بقیه طعام و لقمه سفره انعام لردن کاک کور لردی هلاک توقع نفوت و طبع دعوت پانیند لقمه  
ایشل چون مقصود لربند حاصل و وظیفه لربند واصل اولدی خدمت ملازمت و با  
ایوب بیک و تنها قریب کتیل و مدحت و حمد و سلاوی و غیبه اعازا اندیلر  
**نظم** کور و کور فلک آمدن پیش چند خسان دیدم در چشم خویش کان هم بود ندید بهلوی من  
بوزر و زردن چو سکه کوی من منظر شهر که السنه نامند کور **نظم** قل دینار **نظم** دلدن کور  
بازار و زردن کورده و زردن بیلد و مالدار و حلال اولور و منفس قهر مستک بر قصدی  
هذم طرد و ایزم من و بوستان خیالند بن حال آرزو مقصود بزمین و بر منوش کات کار و زردن  
هر یک برادر اولیه هر یک کور و زردن بیلد و خویش قریب خای و بزمیه و کک کور و زردن اولیه  
صنعه روزگار و ذکر باقی قالیه و هر که که غفلت و دولت اولد و دولت حریص و عیبت اولیه











با یکشان افتاد و خبر از سوراخه کندم اندول قدر توقف اندم که اول زخم زخمی به بلبله ساکن  
اولی خاطر به جان اول خاطر سابقه خطور ایله دی فی الحال احداث چنوب به اول جانب متوجه  
اولدم مهلبا بونوبت چوبه بونوبت باشد و دست چوبه و بدی که و زمان سلسله اولدم و جان  
چونند کندی سوراخ طرفه اندم اندی چند زمان بچود و لا عقل را بدم بعد زمان غنم باشد  
کلوب کندی تارک اندم چون اول تلخ زخم درون چاشق بچشم جام اجیسندن حلاوت مالی  
و مرارت فزاید الی او اندم و اندم بیت چراغ لکسی از تنک دست چه غمت به دست  
از تندرستی و عین الیقین بدم که بمل بلا لک بدی و دکل جفالک منشای حرو و طبع ایمن  
تا میغ مانع طبع قلدی طلق خلقه دامه گرفتار بولدی و تا آدمی قیای عیای حرو کشته المدی لب  
غریب بلا و فتنه بیدار المدی غریب لک ایمنه به حرو تین اودن تنک طبع در اکابر مقدار وزن  
غریب معیار اعتبار و سبک قل تنک طبع در بیت ابراهیم طبع مکن طبع آدمی را خرابی از و خوا  
دو سخن بشنوا و خواهر که شوی از حیات بخور و پای در امر و قناعت کش طبع از مال و دما  
بر آن مجید و لک لک حال که کثرت مال و فراغ بال و دفاع حال خیال امل و نوبت غافل که  
و حدت و سایش قلند در و جمع دنیا و دولت و عزت کان ایملر بونی بلر که عزت و حریت  
قانع در بیت غرت آن یافت که بکند دل از مهر جهان راحت آن دید که دست طبع  
با کشید پس معاند شدن به عالم بر مرتبه و اردی که خال طبع رفین دلمه با لک قلع ادب لباس  
شرعی قانت طبع در تمامه خلق اندم و قضای خدایه رضای و نوبت قناعت که کشته فراغند  
نیز و کاد لدم و زمان روزگار کندی تسلیم اندم و زبان فکر و لسان عبرتله کندی کندی  
اندم دنیا غدار و روزگار پایدار بود قانع و نوابیک غنم کندی خضای خضای و مقنا  
لقای صحن اظهار ایدر خایچه که بدین عبرت که غفلتله محبوب و مستور اندک به امر اس رفیت  
موبندت و دور و الا بخی در دولت و در که کتاب سنانک نشانه خیل و مکر یا زما شایم  
و یا غنم غرت و اردی که بخی و بیایدی بر قصد غریبه قاندا شایر لاه غنم از نوبت غنم کندی  
عاقبت دست تقدیر به خلق اتدی بجه زمین نال دولت دکل که آخر بخیه غنم کندی قلع اتدی  
کخوان غنم انعام اتدی که جام استقلاله خون از احمدی که خانه دولت بنیاد اتدی که خرابیاد

مختندن اکاهل رخنه اجدی بیت وادم بر خاطر که بر خط اند باری اولیه قاف و بر خ  
که جوادند غباری اولیه بیت زن با حفاظ است دنیا و دن که هرگز از و خور و غور و که  
برای بخت او با نهاده که از دست و تیغ بر سر خور و کوی سپنج اکاد که کوی الی کچون و قدر بچکل  
و از نوبت دل غم غم بود و نوبت و غنم و نوبت و سودن اکاهل نظم و نوبت قدر ندارد که بویک  
برنه یا جود مد من و غم بهود و خورند و افکار در صکن سودای و نوبت و خانه کنار  
ادب مطوق نام حمله لرا بچند بنام و بکوت و دوستم و اردی انک مهر و عقیق و سیله سیله بخله  
نایغ میاندر مصاحبت و مصداقت حاصل اولدی زاغ دخی با خضر تک لطف و مروت حکایت ادب  
نیم شمایک انک بوستان معاوضه سذن مشام سامعه و اصل اولدی و سنک معاوضه ذات  
و کارم صفات که کی مقتضی ارادت و متقاضی صداقت اولی انک مراقت و مراقتیله کلام که  
سنک سادت مصداق قناعت مستعد ادم و شطرا مصاحبت و ربطه کربت غریب و دلندن نجات  
بوم که و سخت و حدت صعب کار در و برای جلا امر و خواهر جهان با حالت اخوان کوی راحت  
روح روان و جهان یاران کیم مورت غم و احزان بعضی و ان بیت و صلت دوست راحت  
دلند وقت دوست زهر قاتل که الشکر که غل و دولت خاندان از نوبت دور تک شب بیری روی  
مخت صبح روشن بای ملاحظه بیدار اولدی نظم و در جهان و شب فرقت یا را خورنده زدم این  
قال کشت اختر و کارا خورند صبح امید که شد معتکف برده غیب کوی و زای که کار شب تار آخر  
شکر بودیم هرگز شتم که بالتمام خاک پایک اعلام اندم و حالیا سنک جواد که القاد و شرف  
مصلحت حق قبول مجای ایدم بیت از تو زبید که مرا از مدد و صیقل لطف از نوبت اند و نایغ  
دل و زان سنک پشت چون بوفصولی بقصور استماع اتدی بسط ملاطفت و طرح ملائمت آفاناید  
ایند بیت بمان که چنین مهلبا فرود آید علی سر و دلت اشیا فرود آید بخت سعادت که  
سنک شرف مجاورت که بر او ادم و بخت دولت که سنک بهجت مجاورت که مقابل قله نته که  
سنم امداد و داد و استیلا ادب بنده مناسبت و مصاحبت اید و ان بر خنی سنک  
مراقت و مواظقت استظهار ادب عریض القلب غنم و مصداق قناعت منت دارم و تا جرایغ  
روم شعله حیات افروز خنده لای پروانه وار شمع جالک عشفقه کوفت ادم بیت چون در بخت



دختره هر بیستم که تنج ز ناز تو نخواهم دید **بیت** بر فضل پادشاه که تقریر یوردرک انواع تجارب  
و موافق عجایب مندیج در بوخاریب جلیل عاقله مناسب بود که حطام دنیا و کفایت  
قلیله اکتفا ایست اول قدر قدرته که غیره عرض احتیاج منتهی اوله قناعت ایلیم هر که  
کوشه و توشه دن قدر کفایت قانع اولوب زیاده بطع قله و حایزه انصافند طشوه  
جقوب بادیه حرم و شرده سرگردان اوله اول کریم خبر کیم پایلا خواب دوران اولوب  
عبرت نای جهان و جهانیان اوله **موش** اسفندار اندک بخدا و لشکر اول **حکایت**  
کشف ایستی بر شعله بر کبر سی وادی هر کون طره و لقه دن اوله مقدار وظیفه که اندک  
اشیو عن تسکین اوییدی اگه مقرر قلمشیدی اما غایت حرصندن که اول خاتم طمعک دنیا  
غالب ایدی و وظیفه مقدره قناعت انیوب زیاده بر طالب ادی **بیت** عزیز من  
در درویشی و قناعت زن که بخوار عیاض طمع و عزت از قناعت زاده اتفاق بر کون بر کون  
خانه سوار سندن بکون کبوتر لک صدای دلاویز و نجات طرب انگیزی که برنگ عرقاشته  
حرکت کتوب با اختیار کند و سون اول برجه پرتاب اندی اول منزلت که همبانی و اول  
برجک حارس که اول میدانک فاسی بلکه ابو الغوار سیادی فی الحال کند حیل یلهانی  
طوبت خار وجود کلشن حیانت کلشن هلاک یتردی و آندن سابق که کبوتر لک مغرور  
و لحم ترندن دماغ اشکهای معطراده باشن تنندن یوزب و خس و خاشاکه برادب  
کبوتر خانه قاب سندن بردار اندی اتفاق صاحب اول موضع دن مرور اید کن که بر سوار اول  
حالت کوری ایتدی ای شوخ چشم و حریص که اول مقدار اقمه یله که سکار و زمره  
و اصل اولور دی قناعت ایدیدک پوستک بدنگدن یوز مزاجی و کاهله براد بی  
عبرت نای دوران اتمردی **نظم** قناعت کنای نفس اندک که از هر خوار و سیدی شکی نیست  
قلودن نمیبست که کج قناعت کج اندر شست کننده و انصافداره خوا و اگر خوشندی عزیز  
مداره و رودام و مرغ هوار اتمام نیندخت بر حرم خوردن بلام چنگی کردن کشد از صوفی  
بلام اقتدار خرم خوردن جویش **بیت** و مشک فانی اولدی که سواد قدرته که انکه سدر می  
حاصل اوله اول سور خله که شد ایدیک ما و سرادان اگه پناه اوله قناعت قلب باضایع ایچون غناک

واند و خاک اولیمن **بیت** غم بخور جان من از فوت شدن مال و مال غدا می باشی این مرده  
نیز بشوین **بیت** بلکه ادمک شرفی هنر و کماله مال و حال کدر که کردن حالی کوه هنر  
اراسته اوله قناعت و انکه بیاعت و اخله میان خلق شای حقیر و همان اولم شیک که با  
و جوج زنجیر بعتیدر شوکت و مهابت نقصان کل و وانکه کجده حالی زبور هنر و کماله خالی  
اوله نقد دارا و لور سه عقلا قناعت ذلیل و بی مقدار اولور سک کج هر چند زور و زور  
و جل طلوع طوق بجه هر راه راسته اوله ارباب اعتبار قناعت همان و خوار اولور **نظم** انکه  
بزرگان جهالت کم است هست کدا که چه در غی صدم است مرده که از علم تو کمر بود که نظرش بر  
زور کوه **بیت** یوزدن غیری کد کربت غزنی ساحه دلکدن کده و مهاجرت وطن و مفارقت  
مسکن اعتبار اقمه که عاقل هر چه هنر و فضیله فرزانه جاهد استقامت استقامت جلیل  
غریب و بیگانه **بیت** صاحب مزاج مکافیر نیست و جهمال اتمدی معجز تفرقه دوی  
دیو ملول اوله دنیا نکه مال و منای چیز زوالند و اقبال و ادباری هر حال انقلاب استقامت  
در حکامور مشرک که لایق نیست دن ثبات و بقا توقع انکه جایز و کلده اول سایه بر  
لحظه د زلزل اولور اگهی محبت ارباب غرض که ادبی بهانه یله شعله برق کج ناپیرو مضی اولور  
اچغنی مشق زان که جزئی نشد یله سکون بولور در دخی سرایه جاک نه قدر کمال اولور سه آخر  
کان لم یکن اولور بشغی ستایش روح که انکه فروغی اولم البقی مال دنیا که بر عروسی  
و فاد بر جوف و نیکدم نامه و بر متاع که عاقبت فرسوده دست خاد **بیت** بریب  
وزینت و مال و متاع دنی چون میباش فرقه که با کس و فائده کرد مرد خردمند لایق بود که  
نه کثرت مالله شاد و فرحناک و نه قلت مالله غمگین و اندوهناک اوله همت عالیه حال  
کاینات چو بر بر کاهه دکن پس اقل اولی بلبل حصوله خرم عزیز یاده وایه و ریز و فکر  
بود و نابودند چندان غم و غصه نرا **بیت** لکله تا شوا علی ما فاکم و لانر جوابا **بیت**  
بقیله کورده لیمند همت این مصلحت میدان قناعت سورد و متاع حیالتین غن قطع علایق  
و قدره خلاصه صابیر صابرم و دیار و دنیا و سقار و افتخار و استقامت ابدل  
و نه عیله ناشق و ملالت و قلق و سائنات امارت ابدل **نظم** نه خوشی عقل بر شوکتی بادی



کمال هر قدر اعتباری کور بر هیچ کردن انقلاص زمانک انقضا واضطران نه انقلاص  
 اولورند سرکش نه ابدانند اور رجا آتش حقیقت مال اول کسه مالک اولور که مال جان فکر  
 ایدب مال خیرات و حسنه مرطایله و شاع دنیا مالک و کسه قیمن بود که ملک له اخرت یا چون فاد  
 و ذخیره نهیا قله و کردارینک و اعمال پسندین بر مالک که اگر زال عکس دکلند و حیات روزگار و  
 نصایف بل و نههارا کادست تصرف در ازانک متع در فایده مطامع دنیا سفر اخرت یا چون قیمنه نادر  
 و سلوک طریق معاد تحصیل اسباب استعداد در که ناکا **فلنناهم بینه** بیک اجل کاور  
 امان ویز و استرا و دیت روح اچون و آن زمان و بر **بیت** باز که از خواب ازانان بوی  
 رننا که عمر میرود چون دور کل اچشم بر هم می زنی ای برون اگر چه بیه بند و نصیحت مدنی  
 نیاز سن و خیری نرود و نفعی ضرورت نیرد. متاز سن اما ملکم که وظایف حق اخوت و شرط محقق  
 ادا ایدب سنی و صاف حمید و اخلاق پسندین به غریک اتکل که خوشی و شکی بر یک ایلیم تا دامن  
 حالک لوت تعلقت پاک و اینک خاطر غش تشویندن صافی و تابناک اوله بلش اولور که بر بعد  
 بنم صادق ارم و موافق بر ادرکیم سنک حاکم میل اولی و اسات و متصور اولی مصافات  
 و موالاتی قصور ظهور بولسه کرک و اگر چه کفر و محال سنک جانکون نه قدر ازار اراض  
 و انقباض معاینه اولسه بنم طرفدن خواهد اخلاص و اختصاص بدی غیری نسته مشاهده  
 اولسه کرک **بیت** که چه تو ترک کن ترک تو نتوان گرفت و چه دم بشکنی عهد تو نتوان شکست  
 چون کشف کلاس تمام اتدی زلف موشن یا بند انک بر ملاطفتت قلبه راحت تاز و نیشلایی  
 اتدی حاصل اولیا صدای براند عمر نرید اولسون که مدتی بخت و سر دم مریدانک و حکام  
 فاکتور بر شمع اظهار ادب محاسنی فکرت بر ذرات کاف و کدک **بیت** ای صفا اول تاب جان فکرت  
 اسد و صفا و اخلاص اجنا اولد که هر که که خواص در کاه حمایت پناه ایدل انلر عین عیال  
 نگاه ایدب مسئول در قبول و قبول و قبول و طبعت فریاد جاننه منتیه که هر کس که در  
 بر لادن درین ایلیم واجب که اولد و ستاندن مفارقه سنی بلخ ایلیم که اولد و ستاندن لایق کلام  
 و کثاری کردار موافق کل اختیار دکلند که ویز و عیال صفا پس بر یک زیارت کلد و قیامت  
 اول غریزی که ادرک بلب ایا انک ناکا کلمه نه باعلا لدی و یکا و بر کتن ایجاب ایدب حقیقت اولد

کتاب

و بود و در دنیا نافرسته بود و شوی اخر الامر یکسند و برین بر که هر و بر جانی عام بود و رسته  
 ادب قاب و اچدی و دوستیل و صاف ادب او پیری قیدی بد ایسی سنک بود وقت کلام و ج  
 حکمت فکرت بری بود که احتمال و بریم که سکار حال اولوب ماله محتاج اول سن ایکنی شاید بود  
 اولر کافصاده سن انک دفتنه مدد طلبه سن اچیقی عقلت کله کله کلدن بعضی متانت  
 مهمل قله انک انا میمون خادم مصلحت کزار التماس لده سن اکاشاد بواج امر مناسب  
 اسباب بهیا اتم اگر ایدمال ایه اشک کیه دنیا و اگر دکلر که اشک شمشیر ایدل اگر  
 خلدن ایه او شد جبار یخند شکار **ع** بهر چه حکم کنی نافذست فرمان اولر دوستی اکاشلر  
 ادب قدر لوی و بر حسن معامله به بنیاد اعتقاد و اعتدای محکم و قواعد متعلق و ارتباطی بهم  
 و مستحکم اولدی **بیت** چو کار تو از حق بر آید چنان کن که یار تو از تو یاری بر آید نظر بر ازان یاران  
 هان به که بر وقت نظاری بر آید بر کیم کرد ایله بخت و دوشه ینه ارباب کرم اکاد سکی  
 اولور که بر پیل خلابه دوشه ینه بنی نوعی معا و نیله خلاص بود بر ازان یاران بهوش  
 تفهید حالند شایسته ملاله بول و بر عک کرک و ناموس و متناظر اولد انک زحمت خاطر عاظم  
 کتر من کرک که عاقل اولد که کسب فریادین راحت فرایندی طرف این و در کار ده نام نیک و  
 دکلر جیل یادگار قوی **بیت** جهان جو کشت بکام تمام نیل اندون که غیر نام نگوینست حاصل  
 جهان هر که خوان فتمد اهل فر و ارباب حاجت تو کنی اولیه توانگر بر اندان محسوب کلد  
 و اول کسه که حالت حیانت بد نام و دشمن کام اوله نای جریین احیاده مکتوب کلد **بیت** سعدیا  
 ماکونام نیرد هر که مود است کنا منی کوئی نیرد نای بوفضا و تکلم و بوتوانی برقم ادرک ناکا  
 کوریلر که با هویت بر تاب کوی حشمت ایل کلد مغنیه میاد اولر و احتمالی و بر لب و طلال کشف صوبه  
 بلندی نای و در خنم جندی موش و سوراخ کردی اهو کتا را به کلوب و رسان و هریان طودی زلف  
 هر جانی نظر قلدی کلد کرد کورده روی سنک پیشه آواز نای تا صودن طشر کلدی موش و خنم طرا اولد  
 سنک پشت کورد که اهو جیان طور کتن و اولر صوبه متصل بقرات اچیز ایدل که شمشیر ایلر و خوف ایه  
 جیم اهو خنم قریب کلچک کوردی که آشنادر استقبال ادب و محبا ایدی و استفسار حال ادب ایدی  
**بیت** ایا که گرامی ز کجا آمدن یکجا جانک اشفا آمدن **بیت** سندی بود و شلی چوقد مله











بوضعند کم و در بدو جهانک و خوشدن رشته طلق ادم بنویسد او او را نام بکنند  
و تیره صد بار که توبه بخند و غفر از ایدوب انداجدی که اگر محله اول بیابانند کنار  
سلامت بکنند بر دخی بقیه العمر اول محله بنیان بر امر خاطر که توبه و مایه صیاد دل دخی  
شفقت و شفقت ادب اول امر طوطی و اول دخی کشیدن معنایه **ع** کاغذ همیشه بادی  
**بیت** دهر چون صیاد کنی یارانینه بریر کدیلر و قانع و این و سرور و مطر و مسکن  
لویه و جوع قلدیلر بوندن صکر نه دست افت انزل داس و در کار نه نشندی و نه تلخی و خفا  
حالی و خراشیدی وین و خاق و حسن اتفاقا به عقد حاضر نری انتظام و اساق براری  
و برکت معاونت و مراقت لری به عقد صاحب و صا قلدی میبرم و مستحکم اول **نظم**  
دشت ناهایت از افروز از کسل **بیت** چون دنا شد بهر آید از کستن نال از کز تنهایی از خنک  
کرد زود باغ و رشک و خنوری هم که کرانج که زین و تنهایی قوت ناید اند جان و دل  
قوت جان از دل کشک و کشک **بیت** بعد از اول و ستانک داستان که زمان دولت و نکبت و طوحت  
و برکت دم آورد و وقت راحت و محنت قدم صدق و اخلاص از زور و طردیلر چون ایام  
نفل از زاده پای صا قلدی و منزل و هنگام طول نویسد حال غلصت و محول اولدی  
لاجرم مایه معاونت و مظاهر تریله بود کلو و رطایط هاله دن غایت بولیلر و عیبات آقا  
در ظاهر ازین قوی و بر سر و معاشرت سرور و فور و اسکن و مسند رفاهیت حضور و محصور  
منکن اولدی عاقل کامل و هوشمند فاضله لاری که بحکایات عجیبه زیور عقل صایب و فکر  
ثاقب ایله تاملی دشته و فرو و واجب که حیوانات ضعیفه که یون مراقت و مراقتند بوقدر  
ثبات ستود و نتایج پسندین حاصل الحق اگر طایفه قتل و خلاصه علیان و نقا و ناد میاند خان  
معاشرتین بوطر از زره آباد ایدب اساس صا قلدی و طرح از زره بنیاد اینل پیدا کرانک  
و این مقام خلوص و عام و اصل اول و آثار منافعی سخات کردار ازین بجای اولوب مایه و کافی  
دفعه کار و صلا و کبان به حاصل اول **نظم** هر که حق صحبت یاران ساخت عمر جز اندر ایشان  
نیافت یا بود که این باشد غم است کار که یار یار آید که است صحبت اگر که صدق و صفات و این  
او که از اهل و طاعت میل که که و فایده کند جان هدف نریلان کند بهر چنان دوست کجای بود و قوتی

جان زکاف بود **باب چهارم** اعیان اظهار تقاضا و تلقی اعتماد اعیان هر زمان که بین  
و که بکنند این اولین جایزه ذکر ایدوب بیا داید **بیت** رای ایشلم و چینه اندی ای حکیم شجر  
وفاق نه غم و درر و مقدمه اتفاق نه منج اولود بلام و اول و ستار و داستان کمال  
لوند صادق و مراقت لری موافق اوله که کوش از عاقله استماع قلدیم و مین ایقانله کوزدم  
و بهان عیانله مطلع اولدم **بیت** کله که یاری طر اند غم اوله انکه که یاری و قد ختم اولدم  
حلیا پرور و رش و خبردن توقیر که عبارت داید بیه تیر و قیبر بیور اول و شمل منک لایسته  
افتاد و دعای اخلاص و اظهار اختصا صا اعتقاد جای اولیه که وصیت چهار من بیور لری یکبار قل  
حازم کالینه و تیغظا و زره اولوب لازمه که علی حال خصم بد سکا لری صداقت احتمال و زینیه که  
هوج و جله دشمن صداقت کند و دشمنی قدر بلاغت و ملاطفت کوستر نه دوست اول **بیت**  
ز دشمنی و دشمنی جنت چنانست که هر که بکشد آید **بیت** یار استی بایم و دشمنی و دشمنی  
توهای دشمنه انفات اعیان متاع تر و بیرون غیل نه خریل اولم که دشمنی حاکم کار کنند و صلاح  
حالی چون کال محبت و موت اظهار ایدب ظاهرین خلاف باطنه اراست قلدی و دقایق ذوق و طایفه حله  
یو پیش نهاد ایدوب و بانک خنک کل فکر و عظیم کر رفیه ایله بر عاقل حار لایم که هر یاری که کشد  
زاده قلق و قلق کوره سوا اعتقادی کا دخی زاده اولم و خصم هر چند که دعای ملائمت دم آورد  
طرح مخالفت دخی ثابت قدم طوره زین که اگر دشمن حله شمس و فاعل از خطه سر نه انکاره اعیان  
بویاید غفلت دفا کوره دشمنی سکا که متر صد احوال نهگاه کین ایدب تیر قلدی هدف نه باشد  
**بیت** مکر دشمن و صفای المایه غدا ایدوب ناک سکا ایدوب **بیت** هر که که وقت فرصت ندادی خوش  
ایه نام اوله اما حشر و فطانت فایه و بریده و هر چند که لیت و طلق به طلق این سوزمند اولیه و اکا  
بلا شکه که خنک بومیشدی رای استفسار از آنکه که بخند اولم **بیت** حکایت بهر ایتدی  
روایت ایدوب که بعضی ولایت چینه بر کو و بر شو و فادی که غایت رفعت و متاعتند تیر شعاع  
بهری کان که نه چینه جوق رحمت چکری و دین بای و هم کوش بام رفته فرد بای و خیال لایه چری  
**بیت** کسبید فو از شکر چشم ضربه کسب رفته نشیبت یکبار بای کان اوله که بلند به بر پشت  
صدور مانند نقش که اصلی تحت مزاج ثابت و نوع فرق سبایه نقش **نظم**



سازاد و لشیدی خواجه شاهی که پیشی بفرورد روز کاخی لباس خضر و غنچه خضر عیثه بپوشید هر  
الذات زخم بپوشید نه اورش را بپوشید و در آن دو کفش یک شاهی بر دهقان **تراول** رختک  
کاخ شاهی غیر متناهی اشیا زاع و اردی و اول زاعلک بر روز نام بر ملک نام و اردی  
که جلدی اند فریاد را می آید بر کعبه شاه بمان که اکاشیا هتک در اردی اول اعدان  
قدیمی بسبب که زاع زاع بمانند قائم آید لشکر جزایر و سپاه خوانوارم زاعلر  
نشیون ادب کشور و لشکرین خراب و اشیا ازین بیاب اندی **بیت** بازوی مردی  
بر آورد دست سر خندان کرد خون خالی پست **تراول** لشکرک و تارده صد هزار زاع  
سپه کرد از اشیا بماند کار زار بریان اولدی و غنای **فاغانوم حین و جد توعم**  
صدوقه حالدی اول چشم دوران ابر بهار که الملك حال زار که بریان اولدی ملک بوم مردم  
مظفر و منصور و مرقه و سرور اول در زند رجوع قلدی چون باز بلند بر واضح بال و پر و حبیب  
و غراب سپه روی شب اشیا فرو بیا و حبیب خیل خیم لشکر بوم که زاویه خفا و ستاری اولدی  
**بیت** تیغ کشید اختر عازل و زون لشکر شکست هزینت نرد **تراول** بر فزید جمع لشکرین جمع اند  
و حکایت هم سپاه بومی در بیان ایدب استدی بونلک شیخون کوند کوزمی و حرات شجاع  
مناهد قلدر و کوزی اشیا که کشیده رسته بپشته هر چه که در دست و بال شکسته و نیم  
کشته در بودند و نمی ستوار بود که بود کردار که کرد و لرد جرات و قوتلرین بدو و بوطان  
یله جنگه جنگ اور منته قدرترین معلوم قلدر و بزم مسکن و ما و امن واقف و خانه و  
اشیا ازین مطلع اولدر ظاهر بود که چون بکر بیکر و فیج منظره بقدر نفوذ و نظر بر دل بود  
جرات و قوتلری زیاد اولدی و اولدی و شویله اکلا ندم و قفا امتیوب بکن درین اقلام  
اقدام او زره کله لور و در فضا و قوتلرین بازو به کتوب دست بود غنیمت کوسره لور و عالم  
که بیاران زخم هزینت اولدی شربت ایمن لور بکن که کو بر نوبت و نمی وضع سابق او زره شیخون  
اول و نیم لشکر هزینت بوی زنده قوم بوب تیغ هلاکت کوره لور بومرده مشهور ده لب  
لازم بود و غنایه فضا و تدبیر مناسبه نایسه فکر ایملک واجب در **بیت** هنوز اول  
آن حله و شخت دگر بارش اغان کرد و فی است کورین میل دارد نبد دکی خراب و بداید

ک  
ر  
د

از وی بسوی نهفته امروز حکم بیکره که فرما باشد تدارک بدین **تراول** چون بیرون کلام تمام اندی  
بشرف نایب میان لشکرین ملک حضور کلوب مراسم دعا و لوازم شایه و ادب **تراول** بونلک بکر و  
طایفه می باشد فضیلت رای و مزیت عقله موصوف و معروف و زانت خیم و متانت  
فکره مشهور و مذکور اولدی هر زمان که اشانت بیور سه لور اسرار فور و بجاج اند و اخادی  
و هر زای که استصواب است لور انا و خیر و صلاح اند **نظم** برای روش و فکر صواب  
بر ندی نردی آینه روزگار نلک خلل و بقتل کامل و نه بر رات کرم ندی هزار مشکل  
دوران بنیم ساعت **تراول** زاعلر جمع بونلرند انلک تدبیر نه اعتماد اولدی و دفع نوبت  
انلک مای احاب پذیر نه استغفار و اعتقاد کوسره لردی ملک انلک فکر فیتن ملوت  
ابواب مشکلات مهمات ملکی انلک کلید اندیشه صواب اندیشه فتح ایلدی چون بپروند  
انلک کدی هر بین عواطف ملکانه لور نوازش قلوب مثالنه لایق خلعت و اهام احسا  
بیور دی فایتدی بو کون زمان امتحان ذهن و عقل و اوان تجربه فهم و فضل هر کور  
که درج صبر کوزده مخوف قلندر لور رسته بیانه چکوب طبق عرضه قویق کر کشر و هر  
نقد که دار القرب قلبکده تمام عیار بولر سکه خانه امتحان بازان طهر و بیانه کور ملک  
کر کشر زاعلر خطاب سح و شایه فتح ایدوب استدی **بیت** شها اول هیته پناه جلال  
ننا خانلک اولسون زمین و زمان **تراول** عالی بایده هر بیور صوب صواب اوقبا اولدی و علم  
غیبین ضیومنین هذ لایع اولور سه اولی و انسل اول بزمین لور عقل قاصر نه فکر اید  
وز که اندن اولی مرات خاطر باد شاهی و هر اولیه و بچاکلر ملک تدبیر ایضه ضیور  
نه تحریر اید که اندن اعلی لوح و انش شاهنشاهی و ارتسام بولیه اما حکم **المأمور**  
امر بپورده مقدار و وسع و مقدور مزید ذل و لائق لازم که اگر چه که خاطر شاهی که  
مشکات و ادرات الهی مکنون ضیور قاصد غرقون باطن و ظاهر مز عارف و عالم در  
**مصرع** انچه میگویم نزدی عالی و شست **تراول** بک بر سینه خطاب ایدوب استدی  
من بایده نه درین و بو عقل نلک خلل نه فکر ایدین استدی ای ملک اول و زیو شیور که  
برون سابق شیو تدبیر و زنجیر تحسیر او در مشلر و قایملا حد و شتد بوجله ی







قلع و استیصالی منظره لازم قلعه که کرک آریاب تجربه دشمن مدارای اول قدر  
مراعات آنکه کرک که حاجت دارند و اولاً بویای اول قدر فتح آنکه کرک که مرتبه اول پیشه  
که سخی ذیل خنجر و دشمنی جری و در این امر بزرگ جزیره قناعت آنکه خیلی تکلیف  
پس بزم در فرجه در میان و در و صبر و توقع در شوی که ضرورت اقتضای این عماره در جری  
زیر که دشمن جنگ جنگ غیرت نام و در آنکه در **بیت** مرده بود و بر سر آنکه اندر  
بر کزنده بر سرینک **اندک** بشیخی و در آنکه کار غناس در دردی ایستی منک فکر شکل کشایا که  
تمام اعقاد و درای علم از آنکه قوی اعتقاد و در **نظم** در مضیق عقده های چرخ درین  
مجموعه ای صایب شکل کتای کس ندیده جز بند بر جانوت مرادی کس نیافت جز بر سر وقت قوت  
کسند **بیت** بر سر بیا مرده فکر از در و آریاب جنگ و صلح و جلای وطن در فتنی بر اختیار  
ایدرین کار شناس آید ای ملک مقطوع و مجرم در که بوم طایفه سیل مقابل شوم در  
اولی بود که تضرورت اقتضای آنکه عماره در آنکه با اید و در آنکه بر آنکه چنگ کند  
نبون آنکه بر سر جنگ دیر در هم قوتی بر زن افروخت هم عددی بر زن کثیر و کشتی  
نقد کتای اوله خصمی ضعیف عدا آنکه کرک که موجب فرجه مغرور همیشه مفاد هلاکه  
قوی و ساحه بخاندن دور در اگر چه که بوم ملک حیل و خنده لری خود را اما لا حرکت  
نخستی عاده آنکه احتمالی بود که اول جلد در که اول قوم صاحب خرمند حاتم علی کل حال  
دشمنک حیل و مکر جانم در و کین غنم بدن امین و کلید در آنکه میان نل در مسافه  
قریب اوله عمده که فرصت کوزده اگر بعدی ایسه جایز در که ایضا آید مقابل قلعه  
یک که کین آتش اوله مصلحه باشد شاید که سند غنم غنم آنکه اوله بوبرهان موجب حالا  
آنکه جانبدن جنگ عقد و توقع در و فضا که آنکه کلید در دایه حرب ممکن اوله  
بژانر و مکه عماره جایز و کلدر که آریاب عقل و تیز ممکن اوله جنگ در و بهر انتظار  
در آنکه نقد حیات که سرمایه باز کار را به بر متاع در که جبار سوی و در کار و مثلی و لفر  
و شراب شتی و ایدار بر شربت ناخشنود که بدل یا بختک واقع اول **بیت** که پیل زوری  
اکو شیو جنگ **بیت** در دیک من صلح بهر ز جنگ **بیت** آنکه آید عماره مقابل و مقادله جایز

اولی بویا که نك و ضنده و معامله و آکود رس ایستد بامرک غور بن تفکر وانی واصل  
و فصلک تا قیاسی واجب در که ملوک فکر ثاقب و رای صایب و تدبیر است و تا قیاسی  
اول مقاصد و مطالب پیشه و در که خزان بسیار و لشکر جباری شمار محفل اول **بیت**  
بشت بری یک مقاصد توان کشت برای لشکر و یا بشکلی **بیت** مقصد شاه راه اصل رای  
معشر و دله در مشاوره و در صاحبند بهر آنکه زیاده تنویر و غرر فایده کثیر و قوت  
باعثه و بجای که موعودا نهادن حاصل اول و در عدد قطرات اسطاردن اکافای واصل  
اول و در ظاهر حاجت و کت که معقول القول و امانت گذار نامحمل شدای اصابت شعار و  
علم اولیه از زمانه ساعد بنحو سوار ساعد سعادت در مهور اول و هر طالب سعادت  
میان عقل و برکت ادر آنکه بدو متداول استماع اقوال آریاب عقلی حسب حال و شمار  
روز کار و قله اقبال اکو قریب و ایداد حایره دولتمند دور اوله **الحاله هنر**  
بجده که ملک کال عقله ار است و پیرایه حسن پیرایه است در **نظم** ای دنیای عقل تو  
ملک هنر و در و پیر و توئی زای تو خورشید خاوری **بیت** صایب تو بایده صواب  
نهید داده قاعده داد کتو فکر مراجه و قی بود پیش پای تو خرم و راجه قدر بنزدیک  
جوهر **بیت** ای چون ملک بنی بوم همه عز مشاورت در مغرر قلدری و بامرک تا مانند بر بند  
نک لطف تدبیر و حسن اهتمام اعتماد بوردی در مکه بویاب خاطر فائز و ضری قاصده  
لایع لولای بعضی در آن مالد و بعضی جری خالی و سمع شریف بشدم بر بند شک چنگی  
بجز آنکه تر تواضع و تذلل جایز کورنم و بیکم **النار و العار** بر بولک محتاج و آیه عرض  
احتیاج و تحمل خراج که نرم اسلاف و ابا از اندن ابا انتظار در بیون و نرم **بیت** خرم را  
کودن نه پیاختاری آورد **بیت** اولی که در دنیا اعتباری نیست **بیت** در بلند قوت عمر طوبی و دام  
نام و تقای ذکر جلیل ایچون است و الا نفع بالله بکرمی که ذلت که بکرم عمر فرج دخی و کرم  
عمر قیودن و جوهله موجود در بلکه مات اول اصل حیات غریب بار بایج که **النار و العار**  
**و المنی و الدنیه** دشمنی که ملوک اظهار عجز جایز در که اظهار عجز کار جایز در هر کس که  
دشمنه تواضع قلب بر بولک کوسر اکا اواب بلا کشاده اولوب تا نیک و تضرری دخی زیاده اوله



**بیت** حمت بلند دار و زبونی مکن که چرخ هر جا زبون ترست برو خیر و ترش و کجای فصوله  
خلوت کرد که در ایام که در قله **نظم** عروس **تزیین البیت** خالی از حضور عیادت  
برین ایامی ای کارشناس فایده مشاوره اولاد که عقلا جمع اولوب مقتضای عقل و اوزر نقل کلامی  
نقل مجلس اوله که شاید برنگ بترند بهی هدی صواب است کلام اکابر بیور مثل در که  
ثمره مشاوره عقل بعد المجرور بر امر اوزر اجتماعی و عقلانک آنای مخالفه دن بر یک  
اوزر اتفاق اجتماعی در هر مکرر جماعت عقلا جمع اولوب شروع قله آنک مداخل و خارجی  
احسن و جمله ملحوظ اولوب عاقبتی فز و بخاحه و خانه سی خیر و صلاح و مصلحت اولوب  
حکیم ابد **نظم** مکن کیک بر کج و نیغ و سپاه و فرزانگان رای و تدبیر خواه شود رای نیکو تر از  
بیای و نیای بود نیغ و نیغ کلامی خلوت و حال اقامه و مصلحت دار اوله کارشناس ایامی هر  
مشاوره مؤمن دکلر و دکلر ملکی نهات عرفی و معاملات دمی که دکلر که هر دانا و نادان  
ایله میانه آنک جایز اوله ارباب دانش بیور مثل در که اسرار ملوک فانی اولغه باعث یا و زو  
لک تقاون تقصیری و یار رسول و جاسوس ملوک تویر و نشهر فدر محتمل دکلر که بر عقل  
بر جاسوس و لوب کوش و تحسین نه با و الم حاضر و دین و قدامت بزم لوان ماکل اوله و کور کن  
اشد کن فی الحال ختم بد کلام ابلاغ و ایصال قله انور و نیغ حال و دین مال اولوب خاشاک کور  
چاروب کور پاک ایدوب رخنه فتنه بی سک حیلله به سعادت اول و تدبیر بهیغ فتنه اوزر  
ار مدین بنه بزه رزق این لوفضا که مجلس جانبد شمدن جاسوس اولوبه شاید که حصار  
مجلسد برنگ بر مجلس ایسی اولوب بوشاوره و طاق اولون اسرار استفسار ایدوب  
بوزار و جاری اولون آردن خبر اوله طایفه اند اسرار ملک رزق اوقاف و المند انشا  
داشتهار بولم و دوست و دشمن میانک شایع اولوب اظهار اسرار که ضرر و فساد  
منج ملک و ملک سال اوله بواجلند که اسرار اولوبه میان فید و دین کور مثل **بیت**  
بخیز باد مشراول در دهستان که کسه سر حق بران اظهار کتمان اسرار و سایر مصلحت ملوک  
اجتنابی اوفز و زرا که تدبیر ملکه هر کس و ایتم واقف و لحن ملکه اختلال کلامی و لحن اجتماع  
اکثر بلکه مغرور **بیت** اگر جز تو دانم که رای تو چیست بیان دار و دانی باید کمر بست **نظم**

چون اولوب که نایج و افسر بلکه کاسه شرافت اسر و سیله بیوع اولوب شد **بیت** نه من کشف بر  
سکون جبریدی نه سیاری افسردن جبریدی **نظم** که شاه کثیر و وزیر مافی الفهرین اظهار اندکی  
سببک از وقت اوج دولتند و حسیض فتنه بیوط فز و فز بلکه ستاره عمر افی خا و خوات  
غریب و افول اندکی پروذا استفسار اندکی بخدا اولوب شد **حکایت** کارشناس ایامی  
شهر کثیره و بیاد شاه دارد که لکام تسخیر کام تو سنجینک فکد اورم شدی و پیغ بهیغ  
ساعده و زکای برورم شدی بیم شمشیر اشرا و تیر و آب تصویریدن با دکلر نهیغ و ولدی که  
حمت راستون اعزاز ایدری و ووم شان جان ستان برق فشان و صاعقه فشان  
آیه نه قدری دارد که روی خاک اگری کیدری **نظم** چهار تا خلعت من اینچنان داد و خلق  
از نیک مرای متدانا و در عدلش جان مظلومان **حکایت** فراموش کرده تیر اندازی **نظم** و بیاد شاه  
فلک دستگاه حرم حرمت و پرده عترت بر محو بهیغ دارد که زلف شبکی روی طولون  
شبیلای اطاله امدی و روی تابان و مهر لعلی و چهارده شید بهیغ با طوغم دردی  
ناله دایم لیل آنک جال بالان عالم مثال کورسه کند و کیدری و صوفی شیشیز آنک  
صورت بی مثال مرآت خیال مشاهده استه صبح پاک دامن که کریان خرقه بهیغ بکار ایدری  
**نظم** قدر منظور اسیر غاف حیات زندانی و غدا فی زلف بر چینی و شک مشک خطه خال  
سکینه خسته السواد **نظم** اول کار اول قدر تعلق و عشق دارد که مشاهد جان حاصل  
حیات فانی و تماشای زلف و خال سر مایه عمر و رنگی باوردی هر زمان جاذبه عشق جانانه کور  
جان ملکی ملک بکردی و دانه خال لارام زمین دلند و جزو محبت سخن اگری طرطری  
نقد شکیب و مبری جیب اندن چودی و غنغ عیاری دانه محتاله که خانه دره شدن و متاع  
صبر و مکنی چار چار بودی **بیت** مره با اختیار خرد میروم از قنار او کیسوی چون کند اوی  
بدم کشان کشان **نظم** اول شوخ فتنه انگیز چون مرغ دل شاهی مقید دام زلف دلاویز کوردی  
کلان اوردی با گوشه دیکوب مدخل عمر و عهد و خیمه شاه پیوسته اوردی و ساعت بصاعت  
خیرین عشق و لرون کین کوشه لای پای دلنه بند اوردی طوری **بیت** رسم عاشق کندی  
شیوا شهر آشوبی جانبد و کبر قامت لود و خسته و **نظم** استغای حسن مقتضای اوزر و بجز عشق











ایک واجب در که اظهار حق تعالی تا صراطی مناسبه کارشای خدمتانی و زبان مختار  
 ابتدای **ای** افتاب را یک مهر بر عالم ای بد قدر شایک ماه فلک است اعظم هر چند شکار و آفتاب  
 در که چون محذوری بر امر او زرع از اول این آنکه را بیند و چه صوابند استنبیه انگلی  
 دشته لایم که اگر آنکه غرض خطایه مقرون بود رفی و لطفه آنکه فساد و روض و مبین  
 قله تاری و رای وجه ندیدند تباشر استقامت لایح اولیه اصلاحه مقرون از لایح قلبه  
 هر شکر اداء حقوق و لی غنم تقصیر و بخت شاور و مرع طوبی و غریب امانت  
 و لایم استقامتی که هو حقها رعایت آینه ای صدی و صادق خیال آنکه کرک بلکه ای دشمن  
 منافق عداوت آنکه مشاوره طریق کتمه کرک هر که پادشاه کند از سر افرازد  
 مضلول و بر وزیر کافیه و معتد بود و فیکو کار و احسان و لطفی شهر بار لای غنم  
 واجب بله و بر کار و لای نادید و غنی جهان را که طریق غنم لایم اطمینان غالب بود که ملکی  
 پایدار و ولایتی بر قرار اولب عنایت ربانی کامعین و ناصر و دست قضای استقامت  
 دوشتند کوتا و قاصد اول **نظم** تا توانی بدین و داد کرای تا بود ملک بدین و بیایه بیای  
 عالم آسود کن بخت و جود تا تو خوش باشی و خدا خوشد و نور و استقامت او که ملک اسراف  
 کلان المراد و کله اظهار آنکه کرک کارشای استی اسرار ملک مرآت متعلق در بعضی  
 راز اولد که باد شده کند و خلی که محرم اولد بعضی محظوظه اولد مبالغه واجب  
 در که غیر از کل کویا کند و خلی که محرم در کلد بعضی که بر روی بود مشهور که **بیت**  
 آنچه تا کفایت در دل خویش در این جهان بدان مثالی کرد که اگر شوقی در دل طلبه نتواند که  
 سازد حاصل **نظم** که کعبه بود و لای سر و لای اولد لای سر و لای حکیم پدید آنی  
 لای راول که یو قدر ذره اندک بلکه بول بعضی خلی و ار که یکی کسبه به نسبت و نسبت  
 میرد بعضی در خلی و اوج خضه بلکه در خلی زیاد به و قور و رخصت و ار در اما اولد که بول  
 حقد خاطر فایز جهان لای یکی خضد غیری قابلیت به نسبت و مشهور که **بیت** ای کد که  
 بخار زاید بر سر و خورین و لای و ردا اولد آخره و فیروز چون بولای لای خلی و غایه متوجه اولد  
 و زیری کارشای و عوفا و لای و آغاز غلام ایوب استی اولد بنده بود میا شای زحاد اولد

که بود کوفت و عداوت با عداوتی کارشای استی قدیم لایم و زم طایفه و زم بود حقد  
 بعضی کلام صادر اولد او سید ابواب عداوتی فتح و بساط خصوصیتی طرح ادب الی هذا الآن  
 کینه و برینه ساحت سینه لایم و باد و نزاع و جلال میا نمره قائم در ملک استی نه  
 کفایت و لای اولد **حکایت** کارشای استی و لای است امیر که سلیمان بنی و  
 صلی علیه الصلو و السلام انواع طیور مختلفه الطباع **اولی اجنه مشی و ثانی لای** اتفاق  
 و اجتماع ادب استی که بزه بر این مقتدا و بر کبیر پیشوا لایم که سواد اکا اقتدا و لای  
 جمهوره اکا انجا اده و ز بر خیم ظاهر اولد اکا استقامت ادب و خدمت و در شوب و بار کار و لای  
 لای شوب و پادشاه و بر شوز و بر خیم و لای مارت و قور و طیور و بر خیم و لای شوب و پادشاه  
 و لایم بطالان حجت و روحان اقامتانی تا نوبت بود و لایم بو طایفه لایم که مقرر  
 اولد که لای امیر اده و لای و عمارت خراب آباد مارتی آنکه تیر و لایم بو طایفه لایم که مقرر  
 چون گفت و کار و لای و لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 اشتغال و اشتغال بود لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 اولیه و لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 و لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 ایراد و لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 جانب نقیبه مایل د کلد و لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 فتند مقبول و لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 اجمع حاصل اولد و لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 ده ایکن نایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 صواب التماس لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 در بوم شوق و لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
**بیت** ای کس که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که  
 بلند پرواز که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که لایم که







و اما نظر بر اینده خلافت مقرب **سبب** هرگاه انشا است بسیاری نکند و متاورت کاری **نوشته** و نول اینها  
 مکرر بخوبی و خوشی و آردی که اگر هر روز دردی جمله عیال و عورت عقل و کمال همت معتقد لرزین  
 رأی و حسن تدبیر معتقد دردی چون بوم ملک انعامت مکمل بود و قدر اهلین کوردی اقدام  
 اقدام او در قیام اندی و الو کور جوهر روح و تنایه سلطه داده انتظام و وروب عبارت  
 نصیریه فی کلام ادب است **نظم** شاهانم رعیت پیچاره بخوری اینست رسم قاعداد  
 کسری از حال یکسان نظر لطیف و اندامه کز نایم و غنچه دولت و اقبال بخور **نوشته** اگر مصلحت  
 پیور رسد بنده سنی پیلر و رسالت کوندین و بر این منبای یکا هم استون تابم  
 فلمی قوی کورس اشمن امید در که مکمل بن خیله بو غامله فی دستمزد رفیع ایدم چمن  
 دلو و رویتله بویتکار لرک ظلام ظلمی بر حیلله یله دفع ایدم ملک استدی بن صدق و امانتکده  
 و دین و دیانتکده و عقل و عدالتکده و فطرتکده شایسته شکر و شمه شهم بود که سکه گفتا  
 و کردار کز آنکه تجربه انشم و صدق و امانتکده ضایعه کور مشی انشم و دلی صواب غای فکر  
 شکل کشایکله بخیر انشم **سبب** سکه کار غریزین بسجای نمودم بارها جوعک احتیاجتند  
 تو بغش **نوشته** همان یور و برکتله حرکت اید با اول سنه که مصلحت وقت و مقتضای مقام  
 اقامتد اهتمام اتمه کرد سن بلور سو که باد شاه در سولی آنکه نوبانی بلکه کویا زانید و  
 اول ابلد و دلا مشای که هر باد شاهک عنوان نامه کرداری و مغفوت مکنون اراری رسولک گفتار و  
 رفتارند معلوم اولی تیغز **نوشته** زیرا که اگر اند بر هنر فضیلت ظهور اوله و افعالیه بسندین و اقوال  
 سوره صدور بولسه باد شاهک حسنی خیار و کال در شاسکده استدلال اولور و مکرر که اند  
 خطا و خطا بر و مصلحت بد بر ناده صلا اوله باد شاهک حبیب مصلحت و باعث دخل و طعن اولوب  
 بد سکا لر فیت و مذمتد مجال اولور علما هکتا انساب و یابن بی حدی حسیل تاکید از ادب  
 پیور مشای که اول کسکه بر جاندر سول کوندله لاند که اول قومک و علقی و اقوال جمله **نوشته**  
 افعالی جمیع کال اوله ملوک سالفه اکثر رسالت حکما فضیلت پرور اختیار اید دردی بلکه  
 بعض ملوک عقل و فضل لر ناده اعتمادا مکن طریق رسالت بالذات کد و لک دردی و بیای الاقع  
 اید و طلف خلافت کسند خلع اید رسالت بفس کده حکیم خاقان یکسکه ذوالقرنین ادی

که استدی **سبب** هرگاه که شیر از انکارند پیام خرد بیای خرد کز انند **نوشته** بعضی افاضل فضایل غایب  
 ارمال سول عقده پیور مشد نه قدر قابل **نظم** فرشته باید که دانا بود بکفون دلیر  
 و توانا بود از هر چه پرسند کوی جواب **نوشته** بیوی که باشد طریق صواب غنهای خوش اشکار کند  
 بدان ساق مجلس تقاضا کند بسیار کز ازین حدیثد است بهم ندجهای و خلق بکشت یکی یک  
 از گفته دلپسند میان دو ضد طرح یاری کنند **نوشته** هر روز استدی عای ملک اگر چه که بنم نصاب  
 معرفت رسالتد دانی جلله نصیم وارده اما اگر پادشاه جهاد بنه اهتمام پیور درج کندن برجه  
 جواهر فاخر سلک اعلام و افهامه انتظام پیور بندگی او بره کوفی جان و قلاده کون اذعان و  
 پیور نایج افکار و سرایان را استظهار و دست جمع احوال و الحوار و افعال فکر دارنده دستور العمل  
 قلم و اول قافیه و قاعده افتدای دتمه مضمون عین و دین و ایدم ادا لم ملک استدی بهر فرد اتم  
 ادا بر سالت و استم ساری غارت اولد که تیغ زبان شمشیر ایدر که تند و نیز و بران اوله اما بول  
 یله بنه لسته رفیق و ملا طفتند خالی اولیب جوهر لطف و ولایت صفات خاندان لایح و  
 نمایان اوله هر کلامکه مطلق خرف و غنی ایهام قلله واجب که مقطعی رفیع و لطف اوزر مایام  
 اوله و هر مقام که فاعلی تسکین یازد غیث ایچون کلمات هیبت آمیزه افتتاح قلعه لاند که  
 خاتمی داده انش و الفت ایچون کلامه دلا و نیر و محبت انگیزه اختتام اوله **سبب** لطایف سخن از  
 سینم تخم کین پیور زبان رفیق زار و ی خشم چین **نوشته** حاصل کلام لاند که کلام رسول قاعد  
 غنچه و لطف و خشم و حلم و قهر و مهر و عناد و انقیاد و زینت و بی ادله و بسط و فقر و وعد و  
 وعید و بیم و امید و اخذ و اعطا و انحاء و ابکا و رعیت و ترهیب و ترمیم و تحزیب و معیاری و مشر و  
 منی اوله تا جان داران ناموس و شهریار یک شکوهی مرغ قلعه هم اعدا که دغی مافی انصاری و حال مال  
 ندیر و ترویجی استعلام اوله اما سکه کی مشر و عاقل و حکیم کمال عقل و شکر اوله هر مشکک دقایق  
 و حقایق حاصل را بر مالد و صیبت اتمه همان تحسین اصل **نوشته** و **نوشته** **نظم**  
 بود و مصلحت خبویه انجام اولد بیخنده سکه رایکله برجام رسالت خدمتد سر و برین که سوزد  
 اتساق برین خوش کلام برین هر کلام بلور مصلحت و مقام که اگر سوز باشد اقدام اده من یتیم  
 و کز انقام **نوشته** هر چه در نظر بدستی ادا اولوب بلوکا ملک طاع اندی و نا اوله از دیک توقف اندی که







چشمه جانی روان اولدی. هاکم کلدی و چشمه بقیه باقی صورت مایه آینه آید. لایق مشاهده قلدی.  
 بهر ذایتی ای ملک کل چشمه در اینستال و انابت عبادت مشغول دل باشد که ماه مقام ترک کله  
 و قهر و انابتی جمع قبوله اصفا قلعه هانم بیل خطوط طولی اوزلندی و آسیب نضی آب بقیه آب  
 سرایچی اضطراب دجل خیال آنکه مایه اغضار ازی و صولایا هاد اوز بلند اضطراب ادب ایتدی  
 ای سول کبر و کما بهمان تابی و حرکت اغضار ایلدی که هجوم خطوط مدد جنبش اید اضطراب ایلدی  
 بهر ذایتی ایل قیبه و انابت مسارعت آنکه کر لکه نایره غنیو سکنی لود و حرکت واضع طرف کوب  
 قرار کا هند متکلی اوله قیل قیام ماه اطاعت ادب آنکه کما هاد استغفار و انابت ایتدی و عهد اذ  
 شرط ایلدی که سر بعد اول مقام خرام ایلینه و لشکرین اول چشمه حوالی سندن سور منجه عالم ایلینه  
 بهر ذایتی ایل بوجیه سرت اثری ملکان نایض ادب خر کوثری آنکه لاله و فارغ البال قلدی  
 و بواسطه جیل و حسن بیرله اول بلای سیاهی اندر رخ و دفع ایلدی بوشلی اول جلوه کتودم که  
 سزک میا آنکه بر بر و روشن خیره و منبر صاحب بیردن لایبند که اتمام مماند آنکه حسن اهتمام  
 مراجعت لانه و دفع اعدا و قهر خماره آنکه رای مشک کما سیله اکتفا قلنه اگر بواجب سزک اختیار  
 صلحت کنار این سفتا کر ایلدی هیچ رو کور سدی که طغیانی شاهی بیم شومانه مرقوم ایلدی  
 و سزک آنکه شامتندن و سلطنت مرغان و حکمت تحت سلطه علی الصلوة والسلام عدم لیاقتندن  
 لکه اقلیدی که بلوچ بوقدر ضلالت اعودم موصوفه مکر و مکیده مائون و مالوف و غدر و خدیعت  
 مشهور و معروف در بادشاه لومجله و غدر و خدیعت و مکر که عیب متصور و کلر **نظم** هر یکا نشد  
 زهر و فاقه شریکی شای نیست سینه که ترکش ز غنم اندر و روح شای نیست  
 بوفل و بکلی که مردما هیچ عیبی چو دقایی نیست سلاطین جهان ساینه رحماند آنکه اقبال عدالت  
 اتق ظهور و طلوع انبیاک مرصه عالم غور اولم و بهاد اسوایان ده آسایش عالمیان و آسایش  
 آدمیان آنکه ظلال انصفت احسانلر نند عزیزه میسر اولم بلکه حکم **والعدل قامت السموات**  
 خدایان ستون عدل سلطانند غیر لایق قلیم **بیت** عقل از مهند می نوزی ان کنبد آنکون  
 بنود که چون انظام حال سکان خطه زمین سلاطین عدل آیینک و جوج بر جوده منوط در و انکنا  
 لمان و ناداد و احسان ولایت جهان و ملوک زمانه مقید و مربوط در و احکام حکام میان

دل جانان میانده نافه جارید. و ذوق سلطان قضای باز که مجاری مغرب عالمیانده سار و سارید.  
 لاجرم بادشاه روزگار اوند واجبد که وفادار و عدالت شعار اولوب مظلومین فریادی  
 ظالمه جفا کار اوله آینه سینه سوزنکار کینه دت مضطرب و لوح خاطرین لوصه مهر  
 لطیفه مجلی قلعه غول عیال که بر حاکم مکار و غدار و بر ظالم قهار و خوشحال کند فراموش  
 کوفتا ماوله و مثله اکا اول بلا تشنه که اول کبره روزه دارون اول کبله و تیهو بیتی  
 طبعی با سرها صوره کر نه و جله اول شد اول **حکایت** نایع ایتدی بر بر کوه دامتند  
 بر دشت دوزخه اشیا نه طوطی شدم جوارید بر کیک خوش رفتار و ایدی قریب جوار حکیمه سینه  
 بنای شهر و محبت استاردی بکا متصل آنکه دیدار یله صفاد و در حاصل اولوب صدای گفتار  
 و تماشا ی رفا بل حضور و وفور و جودنا محصور و اصل اولدی ناکاه کبله غیبت ادب  
 نابید اولدی و مدت غیبتی دید اولوب سینه عودت احتمال بعد اولدی لثاصل قادی زمانه  
 گان ایتدی که اول بچاره مرغان بقادون کوه سار فناء کندی مدت متاوی نعلان کوردم که بر تیهو  
 کلوبانک مسکنند قیام ایتدی چون بر معاودت کبله نابیدون قطع امید ایشدم اغراض ایتدم  
 و تیهو یله سیهوده مجادله یله واکور میو ایتدم **بیت** چنین استه سیم سخی برای یکم چون رود  
 دیگر آید بجای بر حال اوزر نیمه رمان یکدی و ظلمه دولای بچکره دوره سق نام ایتدی بکون  
 کوردم که کبله در یچقه کلدی چون خانه زند بیکان کوردی خصوصیتها غانا دیه تیهو بر ایتدی  
 یا تیهو سیم اشیا نند نیلر سکنیدی و رانک با نکه ر قلدی بکا بچون ظلم ایلر سیم تیز خانه می کا  
 روانه یله اگر در سکن مایه دکلور شد بر حاله اشیا ایله تیهو جواب و بر دی که حال خانه  
 بنم نصر قند در قیالیدیم اگر حقیقه و ارسه بیت مقامت ادب اشیا تریله کبله ایتدی  
 حله یونک یروضه تعلید ز بیم یم سندن سابقه پس بو خانه سندن اسه بکا لایق قدر  
 النقه قضیه لری تراغ کلی میوتی اولدی و متصل میانلر نند اشیا تراغ مشغول اولوب مدت  
 عباد لهما دی اولدی هر چند که طریق صلحه یار شاد ایتدم مفید اولوب آخر کار بونک  
 اوزر قیام ایتدی که بر حاکم عادل رفاهه قلعه رفا ایکی جانبک ضعیف کلامی کوش تانیله استماع نله و بی  
 میل و محابا مقتضای شرح شریف اوزر قضای سرب منازعه لری انقطاع بول کبله ایتدی







بصورتی که در صورت حق عین انصافه مایه آسیب لاجرم برکنه نه نظر اعتبار  
 که دین خاطر کل الما هر صد قله بر روز و بخار غریب بر این آینه دل بی غلند دور اوله  
 افتار لرزه زور بد تا حال صواب نه قاب خفای کو ترش شاهد مشاهده صورت حق  
 منصفه دیده دل لرزه جلیق کوفه قصات بایند و معنی بی بعض ثقات حکایت رسیده  
 ایات ناسیله اثبات کنند و کوبه روزه دار استفسار اند که بخاوند و کند اول **حکایت** کجک  
 دریا اول در غریب زبان در دیده لسان ترکیله ترجمه سکنه نظم ادب ایست **نظم** قاضی اولش  
 در زمانه غریب غریب که در بانی دلی به اهل قبه بونه و قف کوبه و فرادیده وقت شادی و مبارک بادیده  
 دیدن چون اناس بر کتب جهلله اجرا حکم اوله اش خصله خد قیامه عالمه اندکم نظرم کم ظاهره  
 با حلیکن قاضی حکم هر زمان اول عالم میانه رولن دید که در خصله خد نادمه کنی و علت نایبنا  
 در زمانه اهلان سبوح و قد و ملک شمع شمع حق قصات ملکه چون غرض اوله هر مستور اوله  
 ظلمت ملکه دل بوند اوله اوله که عالم غرضه کوبه در عین غرض حقیقت دور در چون دلکون  
 در علت دود اوله رویت خصله کوفه بر فرد اوله سر که رشوت الملک بیند سن چون طمع  
 اندک اسیر و بند قاضی رشوت ادب عجله استرمان حقه باطلون و بر سر امتیاز بهداده که  
 رشوت غرض آینه دل بوندی تر قلم استند و شمع شعله رشوتله دیده دیانتله خیر  
 اوله استند علم شریعت فغان زمان و علل استقامت شرع دوران سن و نهده بایند عیای  
 مشرب و صلاح و مبادی استقامت منصفه بر بهانه میرهن و محقق و بوبینه به بین و فساد  
 درک امضای قضا و اظهار حقه سنی بلیک دین بیور میوی حکم واجب الاتباع غریب امتناع  
 ادق عقابین عقاب کفر قاضی محقق **مصرع** هر که کند کین دار حکم قوی بر جارش کر بایندی  
 راست و یلرس اناسه دخی واجب که نهال غرضی زبان دگر ذوق قلم اده من و محقق بلهز که  
 صاحب حق حقیقت غالب ملکه اگر چه کظاهر مدعی ثبوت بر لیدر حاصل اوله و  
 طالب باطل بحسب المعنی مطلوب اوله محقق در هر چند که صورتا کردن تو وری ذی بر قبوله  
 عاقل اوله **آن الباطل کان ذوقا** کر لوز بر من وانی ستم بر پام سان کیلا فی  
 کند صورت غلبه کنی کنی یعنی که کن که بر این بر من ستم بر پام سان کیلا فی

دنیا مقدار و غنا پایدار که ابر تابستان و زهره گلستان کبیر بهار اوله بقا احتال و بر میه سر  
 و خام و عام اهل علمی و قریب بود بنیادی نفس غریب که بلوب کند و حق کند جایز کند و مگر  
 انرا بایند و کاوریه **مصرع** هر که بپسندد بخاوند و بپسندد کوبه روزه دار بوط اوزر و با  
 و غلظت و حق و کار ایاب غایت رقتن جان ما و لدی و دلیرین با غلظت تا اول یکی ساهه دل انکه  
 بحال سقیمه با فساد به صاحبته با اهل اوله و این و مطهر و توق و تکلیف قسته کلدر  
 کوبه روزه دار چون اول یکی شکاری دام حیلله بر گرفتار ادب یکی کار که کنار چکدی عاقلی  
 اختیار بر حیلله ایست و طوبی صوم صد ساله انکه شربت خود ایدار و نه کوشش و کوار  
 ایله اظهار اندک مقدار دوز و فغان و صلاح و برهه و احتراز نفس خبیثی و طبع خبیثی  
 اوزر بونجه بر منج اولدی **نظم** ایچمه آخس و اهل ناز و صورتا صوفی طیلان و دراز ظاهر  
 طاعه موافق در یک باطن کی منافق در فرق او ستم با حق به قدر بتر ایمان دلنایب به قدر  
 طیلان لسان کذب و دروغ یوق در فتنه ذوق کوفه و غماله عاصیق عیال اولش بونی اوزر  
 و دار بالوش خلق اچند صلاحی آید و فتنه ادر رسد چوق فساد ایست **مصرع** بونی تو دلم با لوم  
 اوله که غدار بید و اعتماد و انکه رفق نغریبه صدق خبره انتقاد جایز کلدر بوم شور  
 غلبه پیشه و مکرانیش ملک ده عالی هله و بونل اوزر در انکه معایر سوشا پسند بیکه  
 بر که ملک تصویر رشته نغریبه مشغول اولدی **مصرع** عیانه نسبت قلم مکر در نه نسبت خبره در  
**بیت** که صد هزار که کم و صوفی لکی مار صد هزار گفته نیاید مگر یکی شباهه که بر و خطری ایست  
 دق فتنه حواله ادب سر بر سلطنته افایوان مرکز هر که که اخراش انکه تارک نامیاد که  
 میسره له بی شبهه سپهر حقین کار ملک ایدار انی شکسار استه کر و و غریب انکه بایه تخت  
 سلیمان انکه قدم شویله حمل و فلک انی غایت قانژ ندن انکه فرقه انشویان تار استه  
 کر که چون ناله طینق نایاک و جوهری قابلد سزونی تربیت مد رخت بهوده دن غریب فایان  
 حاصل در **بیت** که هر باک کر که اوله قابل فیض و خسه هر سکه و نغریب غلظت و غلظت و غلظت  
 ناعند کلمات نغریب استماع اید بک بالکله او فکر دن نور ادب استقامت حکم سابق نسخ و عقیدتی  
 فتح ایدیلر اوله کاسار نه روز کار بانی اعتبار و دایر ایدار و مستحضر قلمی و لغزنی میان

و بر زمانه رطله بر و غریب نایب  
 قصه و فساد لایح کو کله بر اوله



بود و خوار اولد غدن نار عاره بانندی قلدی فغانه زبان ملاحتی درانادی دایتدی ای میاه روی  
 فشرم و ایضا خوی با زرم عجب حیای یوز کدن کو قرب با برحقانید و اکورد له و بی قبح و قند  
 سولینک بیخ ایوب سکه شکست و جانت و ذنات و خساته نیم نامه لورک میا ندر بر  
 صحت خبارین قور کد صد غلدر قریب آنکه دضیمیر اولسه کورکد و بر خشتا اشیال کلاندر کد  
 که آید رای هفت اقلیم به شکلین بولسه کون **مصرع** رود دل زود صورت جفای قازد **کلیاتی**  
 جانمده به ساقه اقتضای آنکه بوقدر مهر و محبت و اکوردن و یاه لایحه مقتضای هر که بود کلو  
 لطف و مکرمت مزایور کد سوزله که بر دخی قلم اسرار آنکه بیخندن و رخا خجسته در  
 اصلی پر تیشه اولور و لیکن دو خجسته از جایل کلسه مطلقا آنکه اصلدن نهال و فایسته  
 لورک و جراحته مصام دم و دار و یاه القام بولس داور اما جراحته کلام هر مرحله انیام بولس  
**شعر** جراحات انسان طایفانم و لایلتانم مایع **اللسان نظم** جراحته که بتیغ زبان رسد  
 بهیچ هم راحت نکون خواهد شد میاه تو و ان کز زبان رزی دشمنی بغیر محبت سکه و سبب خواهد  
 شد **نکته** بیکان بهیچ سینه بهیچ سینه ده جفتی ممکنه اما خندک کلاکه کان زبان دن کشاد  
 بود اخراج اولتی منفرد **مصرع** تیری اوز بر دلم بیکانی آید برون **نثر** هر دختی منزه و قدس  
 اولور سه و حیلله قلم اولتی منوره اما نهال کینه که زمین سینه را خا دل بر جبار به قمع  
 اولتی متصور دکل مثلا اشیال کسبه که سوزنده شر ضرری دشمنه آید قابل زوال و لیکون  
 حقیقی جیح میاه جبار و جلال اظفار عجله و زهر جلال کرب که سم قاتله مضوق زیاده  
 بدین زواله قابل و لور کینه بر تو یاکه سینه دن منفذ اولتی منفرد و بدین نوعه  
 سکه چشک میا نند بر دخت عداوت بهشت کد بخیر تر زیاده و سکنی بیخه زیاده **نظم**  
 نهال کینه که دینه هاشانده مقرر است و معنی که بر جواد کد دخت حیدر بلک کور موه  
 دارد که طم ایستاد کس **نثر** شوم زانی تویر و تغییر و فصل هر قوی کد تغییر و تحریف  
 تحریفاتی و از در حال شکسته بال ملک و غنزل و دوزی کندی و زایع اندک و سعه نبات و  
 کله نفسی لایستاد بایستی محبت جلاله وضع و عایانه حرکت اندک و کد و قوم و قسیم ایچون  
 اعلای سینه روی و فصل جنک بوی بیلا قلم بهم طور نصیحت و مصلحت و براری بوطای اند

معتدل و آردی که انک کتری بوجله بدن بهتر و بوشن کدار لغ بدن شرا و آردی مقطع و عوجم  
 که میا بسوم شوم تغییر و قطره لور مکشوف و معلوم **نثر** بامرک آغاز و جانم بدن لطیف  
 بلنارده و بی تمهله مدخل و عرجین بدن دقیق و متور قلندر **نظم** لیکن مقتضای عقل کامل اندر  
 ملاطفه حلا و مالد جانب ثانی و تامله مایل اولوب **من صفت بخا** مضویله عامل اولندر  
 آلت زبان تیغ بران شکند آخرین اولد غنه حکمت و لکمه کماله باز یله عمل اولدینه که تیغ بازنی  
 حکامه باز لور لایق در و تیغ زبان نیام کادون بلا ضرور اخراج آنکه سر یاق و کوردی بر داز  
**نقد بیت** دلا و جندن اقتضای تیغ باشن دلا و جندن بیغنه وردی باشن **نظم** چون زبان  
 شوی تیغ و رز و چه عجب جان نسیم اگر نرزد تیغ و چون بقصد جان کردند راست بر صورت  
 زبان کردند **نثر** که کدان دلاور زبان تیغ میدان کار نازده استعمال آنک کورک **نثر** زبان  
 آور دخی زبانی هنگام کارده اعمال اقل کون **مصرع** هر ضوق و هر کشف و لایق جاد **نثر** شکل بود که  
 بکلمات مایه و واقع اولدی **ولیس الجبر کالمطایفه** لایجم سینه سینه حقد و کینه تیغ  
 جایگاه لور که تیر نریر و پروا ملق زیاد متاثر طور و مشلر که عاقله هر چند که زور قوت  
 اعتماد قله لایق بود که اقتضای باب عضو ته و اقتضای زیاد عداوت بادی اولیه و عدت و  
 شوکت و انکاد سلسله مخالفی تحریکی را کور میده که هر کس که خفا انواع نوز دارد و  
 اضاف قریا قله لور لور لور کد که اولامید لاندن تیغ سم قاتل و زهر جلال اقام و  
 جرأت صادم **نظم** هر چند که قریا بدست تراه و زهر که توه جلال محوری **نثر**  
 مختلف برانک اوزنه شغلر که لایق قلمی لایق قلمی لایق قلمی لایق قلمی لایق قلمی لایق قلمی  
 اوزر حایح اولور کد **نظم** اما و اقاب اوزر قریه و زهر و صلاح و خاتم احوالی مقدر و فخری  
 اوله اولکس که کوی قلعه غالب اولوب کال قشش کردن تویر و حسن ادا و لطف تبی و لور  
 تحسین و جود عبادت حلیه فصاحت و نیور بلا غله تزیینت و موه و قله اوزر مانده قول  
 بی عملی حیرت و ناسته منفی کفایت و کد لایحیرت ملاستی مقتضی اولاب اولاب اولاب اولاب  
 فکرم بامرک فایده سندن خاتمه نظر اتم و بوطای ثانی قاتل و قیقله کتمه که بریم  
 فو شام افسردا کله خوی اولوب خرا بخرد و بهر مند اولیم اولاب و خصوصی عیال و ستاور







چون بخت حریف ختم نه میل و مکر از دست منه بخت کان قوت نه میتوانی که یکسلاف زه **نم**  
فیروز ایدی سبب سوال نه جواب فکر بدوب بویاید نه صواب کوردک در حاله کوره لم و معیار  
عقله نام عیار واقع اولور سه بنای کادرم دستور العقل قلم کار شناس ایدی چون نفسک کار  
کج کینک بقاسنی متضاد له بحسب العقل جایز کور مشل در وضع عام ایچون ضرر خاصه باب بزرع و  
نقل فتوی و مشل در بوی صواب کوردم که بن بدن و طایفه حقوق نیت بی نهایت ملک ایدام و نفسی  
اصلاح مصالح ملک و ملک ایچون قدا دم پس ملک کرکدر کدیوان عالی ده جمع ارکان و اعیان و  
نام ضم و حشم میانشد کا خشم بپورده تا بنم پرو بالی بولم روز خمر زده و خون الود بود خست  
الشد که بوم کا خطر زانک شاخه را و ستنده در بر غله و ملک تمام لشکر بولم مقامدن کک و فلا  
موضع وارب کا توقف اید تا بن دام حمله ی انلار ککندینه قورب و حسن کرد لطف کرد بجه قوراند  
قورتلوب کلم و صلاح و قور عزه ایسه حوضه عزه عرضه قلم ملک انک رانیه اوزین اقری و هانم طاق اوزین  
درم و کمان فخله و درم ادرك قور الود خلوتدن طنز کدی تمام حشم منتظر ایدیر که شاووزیرک  
بوشاور لرند نه نمره حاصل اول و غمخواره لرند نه شیخ بپورده کله چون ملک خشم الود و غضب  
کوره لاجله ای بلنرین اشده اید طود بیلر ملک بپورده کار شناسک پرو بالی بولدر و سوتن  
خون الود قلوب اولد ختدن اشده اند بیلر ملک جمیع لشکر اید اوله مقام معهود و موضع مقرر  
غزینا بیلر چون بوا مرکه اعلای بمرتبیه مادی غراب غریب مهر اشیا افی سپهر دن  
پروانه کدی و کواکب قایت و سیاره هوای فضای آسمان غیب بر که طیرانه اغان قلدی **نظم**  
چو دردی رفت و شکر کبابی سمن زاده لدر بر جرخ سمن زادی کور و با نابل اولمش هیدای  
فکله قلدی خلدان شمع پیدای **نظم** طیفانی نه شاه بویانک جون کانون و ماغند غلیان ادب  
خواص ارکان و اعیان ایدی چون بزره نایک کتورینه اطلاع منیر ایدی و اثر تیغ قهر مزین  
لشکر لرند که کتبی بی باوی و باقی بی بال و بی پروانه و اشیا نری زیر و زبر و خاک بر بار اولی  
مقرر که اگر بفرقه دخی کرا اولی که لشکر طنز ره بولر منتظر اید که قورقزاده و ز مسعود و منظر  
ادب بقیه السیفک با تمام تیغ انتقام له روز حیات شام ادب خستگان علت مزیم یاران گذشته  
فوق ایدی شربتدن اجور روز و در غنچ غنچ و مهور اطلب بر شاد و سرور کوشه کاشانه روز و

خور و جود در روزگار کجور و **نظم** پس از مرگ عدو خوش میتوان زیست **نظم** چون شاه شایع ظلالی  
بر سر و دواج نیل قای در برادوب لشکر بی شمار اقل کتورین مسکونی مسخر قلدی و ایدر سپاه زنگبار  
خیل روی تبار تناره ایلغار ایچون عبان عیلا قلدی **نظم** چو خورشید تابنده خنده نابود  
شیتین بر چرخ لشکر کشید **نظم** ملک بویان دیوان ادب تمام خیل حشمته قصه استخونی در میان  
اندی جمله سی بر غمت اوند بکجهت تا لوب همان اول زمان بر لشکر بول و بی امان بی  
خدی کران ناغلر کما و جاننه سیل که روان اولد بلیت **نظم** کوره رزم جوی فتنه انگیز  
همه بکینه و بی ان خونریزه بکین خواه میانشد بسته **نظم** چو سنانک واد جندک بسته **نظم**  
چون لشکر بوم اول مرز بوم قدوم انداز نه ناغلر اثر بولدر و سطلارند خیر بولدر و لاجرم مضطرب  
اولوب اول اطراف طواغافل ایلدر **نظم** کار شناس ریز در خنده انلرک احوال کوب اوزین  
دکوی و زار و زار اغلا یوب **نظم** عزیز عزیز اکلردی ناکاه بریم آنک آوازین ماغندب ملکه خیر  
ویدی ملک برقع بولم که مقرر کاه و محرم اسرار غاه ایدیلر آنک یا تدوخی بولر کلوب لقا اولالان  
کوردی سمن کرم یو صورتی کار شناس کنند حسب و نسب بولدری و منصب وزارت  
و رتبه صدارت بیان قلدی ملک ایدی بی سنی بلورم و خلی زمانه که احوالک اشده هم **نظم**  
بزه خیر و کم ناغلر قند کتیلر و بکینه لرند نه حمله قصد اند بیلر جواب وید که ای ملان  
بنم عالم انلرک محرم نری دکلد که دلیل بتمیزی و پرو بالی بولم بولم بولم بولم بولم بولم  
کفایت ایدی **نظم** سمن ملک زانک کام السور زیری و جلالند بپورده مستفاد و مشغوری  
ایکن نه نهایت سبیل سکا بوزرای مزاکور بیلر و نیم کناه ایلد که پرو بالی بولر توکم  
بوقدر زخم اور دیلر کار شناس ایدی عذوم بنم سوتک بدکان اولوب خسور و قدح و قوت  
حال بولدر و بکای معونی و اکورب بونجه زمانه بوجدهات مبروم و مساعی مشکوم  
بالکله ضایع و هیاهو مشور اولدی **نظم** پی مزید و خوشه هر چه می که کورم یایب میادکن  
و عذوم بی غایت **نظم** ملک ایدی سبب جادش اولد که سوطه باغش اولدی کار شناس ایدی سر شخون  
انلرک نفسک و روزی زرین جماید بر برید بولرین سولدی مجلسی ملک سبک و مقابلیر تحریک  
ادب آتش شقایق پراکنک اتفاق ایدی چون نیت کایتدی ملک بپورده کس و توان عاری بکایتدی بولم



سویدمه فکر ایله ک و طاعان خیم غازی بنه آتش تیرد ک سیدمه سارک قلدرک بند  
ایتم ای ملک بزه لشکر بیه طاق مقاومت بنه بشیر که انزل قدرت و قوتلری بزم صوت  
وسطی تزدن افروند و هنگام جنگ جرات و اقدامی و مرکز کمر که قطب ساقی ایلری بزه  
تعبیر تیردین بیرون در علی الصوی که توسل و است ملک برماند و ان اقتداری و عا اختیار  
ذلول و زبون صاحب دولت قاهره عباد لافنی اورمق علامت مشاهده و خوارند بخت  
دور افروند سینه مقامند طو روق نشاء شقا و بد **بیت** سیزن کجا خداوند بخت سیزن  
راسر بخت **بیت** صلاح بود که رسول کوذد روز سوز که باد نخوتله آتش جنگی تیراید و زخاما زنی  
مود کوی تیرا و دینه اورد بد و کوی زایای جهان از پریشان اولوز واکو کوش و فاقند بنه شتاق  
اخراج و عشق و ما غلزلند دیو خلاق از عا ایلب جانب صلح میل اولر اقای تحت قیاج ایچون  
باج و خراجند هنر تکلیف ایلب و به بی توقفت قبول ایلب جائزه منتیلوز **بیت** جو سربازیت  
سرباز از خراج و کونه سر با تو مانده تاج **بیت** ملک چون بنم کلام اشکی بکم **لغز** کلام از و  
خون کوی یلیدی بوز سوز که سویلم سن و نه بی ادبانه جرات که ایلم سن بوم یوم دیدم که  
نوم که اولک قدم جو میل بنی تو یلیم سن و بنم لشکر ای اولک حشی مقابله سند کوز که کوی سوز  
تخفیف ایلم سن **نظم** اگر شمشیر تیغ دارد سینه ملام زبان سان هست بنه جوم از روی بند  
اورم دل دشمنان ایلب و او **بیت** بر و دزدی بیضیت دهان اچدم و هلا دارلق و حو کوزلق  
یوزند بند و بر عظمت جواهر یی خاک را بنه صاحبدم و ایتم ای ملک جاده صواب و قویب جانب  
خطای کته و هوای نفس ارباب بی تانی و تامل بر امر شروع انده همیشه قلوب و تواضعی نفس کشیم  
قیل و زور قوت که مفر اوله عدود که اندیشه قیل و توسل ندکام غلظن لطفه رام اولوز و  
صید سرکش ملائمت و ملا طعنه مکر خارقید دام اولوز **بیت** اسایش و یکیتی تفسیر اید و حیرت  
باد و شان لطف با دشمنان مدارا **بیت** ای حاله خارجند مثالی اولر باد بخت و تند که کیا ضعیف  
لغز و ملائمتی سبیل صدمه هر قدرند سلامت بود و دخت سخت عقی و خوشنوی جلده  
اصلند بر کذا اولوز **بیت** مکن سینه که چرخ از سینه کاری خوش و سینه و سینه کاز از انش  
الکان و اعیانند بنم تو ان اولندر و ضعیف یی جنبایش خا نله شهم قلب شفق الکله **بیت**

کیم بر طرافه میل اید سن و کند و جفک و دلی نمتان جانین قیوب نسو یلم ملک عدو طر فزون  
سویلم سن ملک را با جسدک قولیه ناصیه بند و نصیحه دست رقاصه دی و با خشم ادب  
بر طایفه که کور سن عقاب جویدی انا شو یلم فیم ایلم که صبر لرزد سز و کل جنگ عظیم انک منم در و  
خیال لرزد سز و کل جبال و قتال بلکه بالکبا اصل کوی استیصاله قصد ایلم مفر در شاه بوم  
چون کار شامک مغرور کلام معلوم اتدی و زبر لرزد بر سدن سوال ایلم که سن بوزانک  
حقیقت حاله و حقیقت مقالع عجمه کلر سن ایتم ای ملک امرن بر آن توقف ایقوب جان قید  
کودم که کوز و بودی و دار و ندله سر بر روی که با و خانه بیزنک و فسونند تیغ آب شکل و آتش  
فعله تنندک ایروب هیکل غس و جسته بجنس و کالید بنی عرضه خاکست متاکر هلاک کوزدیک  
کوک و نفوت خرفت قلک انده زباده غنیمت سیزن کلر راحت غنی و منفعت کیری و وسیله حصول  
امانی و بانه هر و رشاد مانی بلکه کوز بوی و خاکستر ایچند برا خکر و بوا خکر نیم شردن غنیمت بر  
خردستانه یلیدم که اگر مشتقل اولوز سه هزار آید بیل انک اطفا سی سیزن کلر **بیت** اری  
تخت را ماد و سیزن یار و یوزنک ان بکون اضرام **مصرع** خود باقه ازین آتش ابرار و بود هر که  
و فیه غنیمت بلیه غالب بود که اول قدرت بود غنی ان کویسه و بعد نامت و ملائمت قیل و بر میده  
هر که که عدو ضعیف و تنها بوم اولی بود که انک سار کین قلب اذن خلاص اولوز و بجه اولاه  
زیرا که خیم اول و طردن دها و ییحق محتمل که قوت بولوب تیغ کینله کیسند اولر انتقام اوله  
**نظم** دشمن جو بخت افرازوی نه می و زبند چون رست تو از وی نه می خواهی که امان باشد  
از افت او و دست تو چون قدما منتر نه می زبند ملک انک کفنانی هجرانه انتقام و اعتبار  
اتمس و انصون جان کز این مع قبوله ایستیموب من جیسله اشراقه سن که نعلای حکما و کلندر  
دوستانجه اعتماد قله بوقند قلای که قول دشمن مکار کینه جو به اعتقاد اید سن **بیت** دریه  
زنگ که بر دوست افتادی نیست چه کوز غرق توان شد بکفته دشمنی کار شام چون بولکلی اشک  
در دله نالشراقی و ایتم **بیت** بکار خیزی بوجانند که دیش که اور سن سدا خنی ریش و سینه  
یشی بولکلام ملک بومانله قلبند تا بر تمام ایدوب اولوز و زبون اعراف لیدی و بر نه دخی  
النفات ایدوب ایتمی بو خصوص صد سن نه در سن و بوباید سن نه تیری صواب اید سن



ابتدای آنکه هلاکت جابر کور نم که صاحب مروت خضعت ضعیف و بی طاقت کور یک مرهم مرمت  
آنکه مدد و دوا و جراحت شفا و بر یک کون و مکالم اوصاف آنکه حقیقت اظهار ایوب مرهم احسان  
آنکه بایند مبدل و بر مرق کون منوره که قنای قوی و احسان و لیس قیوم کون و بایار و افتا  
نزد دستگیر و لوق کون بیت ره نیک مردان آسوده کیر چو استاد افتاد کیر بعل مولود  
کشی کند و شمشیر منی مشفق و مهربان اولون که خود زند اولون باز کانی شوره مهربان بلند  
ملک استفسار اندک بجا اولون حکایت وزیر ابدی بایران کان و لری غایت الدار  
اما بد سیرت و زشت صورت لکی خلد ملای قدر و لری بوجه لایه پیرو کران جان و بخیل انهر باب  
ایک نظم جود و دوزخ از عورت روی و جوی و سخن از نبوده کوی ازین سنگین دل بولد  
جانی چو جهان دل کانی جان ستای بورد زشت طعنه و زیبا صورت پاکیزه سیرت عورتی  
و لری که بد منی کفر رخسار خورشید نظیر به شب تیری روز روشن قیوم و جوی همان باب  
آفتاب که خند طاق و رواق آسمان مشعله رخ روی دلاری مانند محو اولوری زبان زبان  
اول جان جهان رخ جالت بویست لستکم ایری بیت ماه طاعت کار زهر و جین حسنک صا  
بوز تحسین و چارستان خیل بوستان حسیب اند و صولت سترم بیت نظیر کور عرش کرسه  
اسلامه یار انشالی الله تعالی باز کان هرا جان و دله افون و صلیت مشفق و طالب اول صد  
هرا من لآنکه مجاورتند مشفق و عاربا و لوبه انوا احسان سیه شیفه و افشونیل و زینت  
اولدی دایما جور و جفا ایری و همواره نرزد و آباد اما شوره هر دم آنکه جناسی  
و قای جدید باغ اولوری و هر لحظه آنکه قدرند مهترانه حادث اولوری مهر فزون می  
شود تا تو کیفی نمی شوی زنی غرقه خاطر دست اند و به سبیل زلفه و اصل اولوری و به بخار  
خارخت کستان رویند کل بوسه اولوری بیت مرید آن روی دیدن نگارند و دیوانه  
زنی که کشیدن نگارند اتفاق بر یکجای آنکه اوینا و غری کردی اول زمانه مکر یار کان خوابه  
دار مندی زنی بیداری دند که حرکت احسان بیک خوف و هراس کاغالب لب غروراری  
فراموش اندی و با چار شوره کفار اید بخواه و اخوان و اغوش اندی باز کان اویندی و  
بیداری کندان کوردی کال سردند و خوش و غرض ایوب اشیدی بیت مکر یار شمشیر کیم

ان روی که در خوابم نبود امید بشود دید بیداری آیه ای بوز شفق که برده غنید بنم حق ظهور  
کلدی با بوسه و خدمت بود و لایق و بوسه و ملازمت اولدی **مصرع** مهر که نبودت از کجا  
پیدا شد چون اطرافه نظر اندک دزدی میان خانه کور و بایندی **مصرع** ای مرد مبارک قدم برون  
فال تر مار و سالم سکا انله مدی کوی حلاله لوسون هیچ تکلف چکه است و ملک قدرال که برکت خود ملک بود  
جنا کیشی و فنا کجا مشفق و مهربان اولدی و بونیک فایده اولدی که بعضی مقام اولدی که کشتی اشقام  
صد اندک کی کسبه به دلی لطف و احسان از نانی کور و حال بوز ناله دایم جان بونوال اوز زرد  
**مصرع** و تم که چون طاری دیدی که جای حشمت نشین ملک او چینی زبیر در صورتی که شک را بیک لری  
نیمه بخار و لطف ابدی اولدی که ملک لباس حیاتی اند خلق باقیه بلکه خلعت ایاتله مخصوص قلوب با غایت بیت  
و عاطفتی آنکه بایند اظهار ایلیمه تا اول دلی آنکه مکافات خدمت پسندید و دین طوبی بلکه  
الله کلید زبانه مخالفت و سامع بیک راییه بر ماخی بیک عقلا حبیب عدا و بوشان آنکه سعی لری  
و محله شک ترقی است بکن اولدی که میانه مخالفت لقا آنکه صد اید که اختلاف که لقا موجب  
اختلاف لقا نظام حال اولیا در نه که در دو میباشند اختلاف سبب جمعیت خاطر زاهد اولدی ملک  
استفسار اندک که کیفیت ابراهیم اولون **حکایت** وزیر ابدی و دایست اید که بر زاهد پاک  
طیبت و علید پاکیزه سیرت بنده فراحی بند بر موصوفه حوسه طوبی و اوقات جمع و شام و عبادت  
و طاعت جناب ملک علامه و علا اشتغال اندی چون تعلقات عظم دنیا فایند ال چکندی و مخد  
چهره روزگار و دکتین سیاه و سفید لیل و نهار غریب و ذلک نشی عاینه اشدری بلور که نوش  
مشرقی فی نفس مفرق بیدار و نفع کج و بد بدیع محصل اولون **بیت** یک کل با خار و رین باغ نیست  
لا اوفای ترا شوق داغ نیست تیغ زنده بر قوه کوی خوراست زنده کند روت کوه راست کرافت  
ناوه سده قنات کربانه باش چکندی و نهال تو کلی زبیر دودند و کشی و تخم غلی زبیر دانه  
اکشیدی **بیت** مایح قامت و رضا افکنیدم و ز دوست بدی می رسد خورشیدم (قصه مرید صلا قلند  
بر روی وینک فقر و فاقه و تنوین مطیع اولوب سدد معاشیچون بر کلاویش و بیک کام اوز و غیر  
و شکر ایز لرب و غیرین اولوری بر سبیل زنده زاهد صومعه استی اتفاق بر زبیر بحالی  
شاهن اتدی و وقت طاری می چکان ایوب صومعه زاهد متوجع اولدی ناکا بر دیو کله آدم صورتی



چو در لشکر شریف افتد خلافت چراغ باید کشید اختلاف چو در بخت باشد بکلامی تمام اندی اولی و زبیر  
بویا که در بزرگ تدبیر بود بر غضب اولی ایستد شویله فهم اولد که بوزغ ملک مکر و فتنه نشین  
اولی بر معامله ده غیب فاحشله مینون اولد که زینهار زینهار خنایه غفلت در بیدار و شراب  
جهالت در هشیار اولد و کوش و شوگر کی پیسه بندارد خالی قلک و بولم که عواقبند خون  
ثابتله فکرمایه و اجیب که عاقللر مکر اعداد و تحفظ بایند طریق احتیاط در خردی مویا  
کویرلر دوانلر که گفتار دروغ و کلام و فرد غلریله طریق مستقیم در انحراف کوسترلر و  
خاندلر بهمنی بالغات اتوبیری قلی و ملایستلرین کلمی قلی و ملاطفتله تلقی قلی و عداوت  
مورده و خصومت قدیمی فراموش اید و بصل و اشتیاق کوکلرین خوش ایدلر بللر که دشمن هزار  
نفق و محبت کوسترده هنوز زنل عداوت لوح دلندن محاوللر و چندانکه باریان ملاطفت  
یا غلبه هنوز هوای صفا غلام کدورتند محاوللر **بیت** زلف خندوی تو کنم که در دره نرزد  
سالمه رفت و جان سیرت و سمانست که بود کو عجب که طایر بصیر سز که بصیر کزده طرفه بغداد کدورت  
و فرمیز با اعتبار سز که نظر کزده که هر شاهوار کاور سز که حاکم جان اولد و در درگاه  
نکر که گفتار و ار گفتار زن بد که جاور فریفته اولدی ملک استغفار اتری که عجب اولمشاد **دک**  
**حکایت** وزیر اتدی روایت ایدلر که شهر سرائیدید بر در و در و ایدری بلاهت هبسته  
زمان ایدی و بر زنی طرایری ملاحتد زلفا و دوران بر آه چشم ایدی که بر عشوه ایدلر  
شیر نرزه غکار قیلوردی و بر شیوه ایله و بیا عقل حیلله کار خایه غرکوش و ردی **نظم**  
کلر تو خزان تو ایروم معتریه و ایستیلر مویت جزا که خورشید ایام اسد چشم و حل دم  
خوبل نام در و در که کاشیفه اولب بر زمان انسر و لردی و بر ساعت انی کو در سر راه ایام  
بولدی زن اگر چه که خردی و کله صاحب مورای ایدری اما مسنید باشی اغیار له خوش اولب  
بنم عشق جام محبتی غیرلر مایه نوش ایدری انلر که جوار زن و جوان جوار ایدی که قتل لاسی  
گویا بر سوادیدی که چون باغ غساند بتمش و خط سبزی بریز ایدی که کنار چشمه حیوانی  
احاطه انش ایدی **بیت** رخ چنانک ز خورشید و ماه نتوان کرد خط غنای زمشک  
سیاه نتوان کرد زنده مرغ دلایق که محبت دامن طوطای جوانلر دایم کمال شکاری زمل شقی

کبریا بآنکه همراه اولدی دزد صورتی کسی که من و نه طرفدن کلوب نه جاننه کیدرسن جوابه دردی  
 کبرین برغولم بوشکله متشکل و بصورتی که مثل اولدوغه علت بود که بویا لک خلیق تو بوشک  
 ارشاد و هدایتی ایله طریق قیبه و اناجه سالک اولمشدن اول سید دزدوم مزاج اضلال و اغوام فاسده  
 و بالذناد و سوسه مزکاسدا اولمشدن دلیم کبر و فتنه بولوب انی علان ایدیم و کلان جهانی  
 خاوند و زاهد بار دین بآن ایدیم بنیم حالم بود که اخلدیرسن حالیا خبر دیر که من کیشی من و نه طرفه  
 کیدرسن و بوجر کتدن نه بکت مراد ایدرسن دزد ایتدی بن برمه غبار پیشدیم شب و روز بواند  
 که خلق الهائی تاراج ایدیم زاهد مزبور کبر و فیک و میسنی و لایعش حالیا قصدم بود که دلدن دستلک  
 صنعتدن عجزلری که دستر بکا و مزبور دین اول کوناه آستینک صومعه سندن بر حمله ایله افرا ایدیم  
 دیو ایتدی **فرح بابا و فاق علی حشره اتفاق مزارع** ایجان و جهان تو یاریا لک محمد که رشته اعتقاد  
 ما بنیم و میرم و رابطه جنسیت که ملک نیم **در میانم** محکوم دعوی اعتقاد و تقوی غاهد در که  
 هر بزرگ مقصودی واحد و مقصودی معین ناهد در پیش واقفله یو که دیر و شبانگاه صومعه  
 زاهد ار دیر زاهد وظایف عبادتک طایع اولمشدی و سجاد سما دزد که بیان مراقبه یرایشی  
 چکوب دزد خوابت و دماغی بولوشدی دزد که خاطر بنه بخاطر و خطراتدی که چون غول  
 ای قتل مشغول اوله محکمه که فید ایدیب جواندن اولدن خلایق متنبه اولد و بونکد برجه کاوه  
 داودیک میسر اولد دیو دخی بز فکر و دغشدی که دزد کا صلیح البته قاپو بیچس کون شاید که  
 میر یابیدن زاهد خوابدن او یانب غرایب مشغول اولد بوفرض اوزده اکانظر بولق مقصود اولمشدن  
 پس دزد ایتدی که ایله بر زمان توقفا ایله کبرین زاهد قتل ایدیم صکر مری کاوی ال کیدرسن دزد  
 ایتدی لطف ایله من بران آرام ایله تاین کاوی لم بعد سن انک امرین نام اید سن بوجلاف انلر و ک  
 میانشد قایم اولدی عاقبت عقاولی بوجاد لیه نایب اولدی دزد زیاده مضطرب اولوب علایق موتله  
 زاهد ایتدی کا که اولدک بود یوسنی هلاک انک استر و دیون دخی زاره حیتی مله هب ایله فزایاننگه  
 بیدار لکه بوزد کاوی لب کتمک استر زاهد انلر و ک آشوب و غریب لردن او یانب خروشانندی  
 اطرافدن اولو احبابه اصحاب متنبه اولوب صومعه زاهد شایان دیر دزد و دیو هر یو بجه طرفه  
 قحیر کتدیر و زاهد ک نفی و مال اولدی که مالک خلافت و طایب سبیل و صحیح سالم قالدی **بیت**



کند و بگردد اولی از اجزای او میماند کید بر اسله مواصله به و عاشق معاند به بند  
اولی و شد انکلام و پیام عشق مدام و عزت صبح و شام را غلام بولی حسود در دن بر طایفه  
اگر این مواصله رنگی از لون قاتل می برافا قلوبی و اگر دین میماند غم محبت از دست او  
اندر دلدی فیتی شعله اشق حسد لیا نرا قلوبی **بیت** هرگز صد بندهم بر منصب مالی  
الایران که دارد دلدی و صالی اول حال مطلع اولوب بخاری کیفیت کار در خبر دار اندلی بجا  
نکته اول نقد عزت و محبتی بودی که بر طریق مقولله افک تدار که مشغول اولیدی **بیت**  
براشن از ره و عزت لولق جوینت اولید بک عورت دلخیز عورتی سوزانده میافیل که  
دو ستر در بعضی زیارت انکه کشم کرک اگر چه که مقصد سفر رسید و مسافر مایه رسید که  
امایع کونان ترقی اسم که بلزمه که ناز و فاکه غم صبر این بلم و بار اشتیاق که در طریق عمل  
قادر اولم **بیت** ای بنا کام مرا از رخ تو میجویی خود که باشد که بکام از تو گزیند دوری زن دخی  
تکلفه تحسیر و تحرق اظهار انی و هزار رخصت خوانم ایله که نازند بر کی قمر یا فاقه ای و اول  
نوشه احضار ایوب ثورین او بری غم و بی دماغ اندی چون نگر کنی عود نه زبان نصیحتی بکار  
ایوب ایستی ای نگار زینهار که قوی اوج تو سیوب حکم بندهای من و اسبابی بخاطر ایوب بنم بندگی  
کو شوم و شکم بوندای من **مصرع** کجکه مهریله مهر در من حق تو نکند اریکه طوره کن از شر حزن  
بند قبول ایوب سوگند دیکه قلدی و همان لحظه کای کدی جانانه خیراتی و استی **بیت** بیا  
بیای که کمال شکست و طار مانده جوان و عد قلدی که جو یکمجه در برج ساعت یک طلوع جمجمه صام من  
اول زن اول زن ایله شادمان اولوب کیاب و شراب احضار ایوب عزت اسباب میافا قلدی  
**بیت** زهی معاند طالع اگر شوی ایله ما بکلیه من و خاتمان و فریاد در و در کید بلخشام دک  
بریده توقیر ایوب بیکام بر غم و اهدن خانه کلدی اتفاق اول وقت ایستی که مهر ماه بر برج  
قران آمدی و ایکی یار علی بنم الامیار بر برینک دیدار یله خوش حال اولمشدی گاه جان ماچین  
برنکه دکن و خند شیرینله زن نازینک خرمن جبرینه آتش او دردی و کاه اول شوخ طقاز  
عشوه و ناز و کشته دلتوانه جانانک متاع روح و روان غارت قلوبی **نظم** رویت  
نازین عقل فریب پایا سر هم لطافت و زینت این مرغ شمع هر شب تابیده و آن یلب

نقل برستان نوکر بچار ما و لوقه وقت آنکه انچه جامه خواب میل اندی آهسته آهسته بوزله  
یافته بر کوشه ده سکدی یا ندی تا باقی صاحبان ناخوش شاهد قله و حقیقت حال کند و کویله  
کور و بداند که حقند و بد و کلدی واقع مندر یله برانند ناکاه زن که کوزی انوک بوزنه راست  
کلدی ارمک کتبی بی جالی تحقیق ایچون بهانه ایتمی دلدی فی الحال دیک مکی اشق کرم قیند و قی  
شرایستی جهر لم بندد صبر کن بنی زیاد سوری یوخه شوهر کی جوان رفعت صولها ایستی  
ای و چون ملاحت قاستک که راست سوبله که جان و دلدی بکای زیاد مایل سن حلاله کی زن  
ایستی بوسالم سبب ده بر عیالی غنی طلب جوان بیم جانند محال اولی تکرار و زیان الحاحی  
بکار اندی زن ایستی سوز که طوغری بود که عورت لاکر نیاسه و وفقت یا له و شوهر جهندن  
بوقوم حرکت ایستد و ناسرملر هم لایب بیکانه لایب است و اجنبی لایب مصاحبت لایب را ما جو حاجت  
نفسی در اول و سورت شوقی انکار بول بیکام و حکم و در غب نظر اعتبار در دور ایستد و  
بحالستدن اعراض اولوب مصاحبتدن نفور ایستد **بیت** نول یاری کنند دلدی دوست  
خود نبود بنداری اما شوهر من زوشتا بنده در بصره و فاقه نول سن در جکره بکمر جان  
در چه سندن دقت و روح مرتبه سندن در بدین **مصرع** ازین بود که نزل ایشان کر نیست  
نهاله عمر جوانی در بخور دارا و لیسون اول عورت که شوهر کند و نفس نفیسنند غریز کورینه و زنی  
کجه قلدی لام و شراب زندانی حرام اولسون اول زن که حلاله جان شیریند فالد نذیل و سر پانه  
جیاق آنک رفیع حالی و فراغ بالی و انتظام امور و معاد و مالی ایچون دلیله **بیت** و قاسباد  
ایسم اگر بغیر تو هست حرام یا حیایم اگر برای تو نیست چون در و در کوفت و وضو و وضائی  
اشقی که کلندن رافت در حنثا ناری نایب اندی و عرق شفقت و محبت حرکت ایوب کندی ایستد  
از قلندگی بوعون حقند بنده بر صفت صام اولوب خلدی بکار حضور دن شراب و کنگار  
اولدم بود ز مند خند عجیب وطن انشم بوسکین خود بکاشق زاید اش و نیم محبتدن  
شب و روزی قرار اش اوله بوقد قلع و قمع و عشق و ارکن دین محبتد و این مردن لایق بود که  
اول خطاسی بوزنه اوریم و بوقول نادر لردن که آمدن صام اولدی اغاضا ایوب اندن  
اعراض کوستمیم که هیچ افرید به بود ذلت دن عصمت و بر بند به بند شهودن خلاصه طاعت



میرود که **مصرع** کسی بکشد که او را می بینا دوست حالا صلاح بود که شرب عیش برین اثر تو ایتم و آب  
 روی دوست و دشمن او کند خاک فیضه دو کیم ظاهر بود که بر عورت بوی خوش حرکتی میزد و گوشت  
 افتد و قصد خدا می شد و رضا که او را اول بود که حکم **حل النونی علی الصلاح** از علامه حل  
 ایوب نظر عاقله هنر به حصار دیدم و دیدی ای تو که عیب ندی کفایتی قیامی و ذیل اغاضه سترایم  
**بیت** که هنری داری و عفتاد عیب دوست نه بیند بخزان یکه هنر برهان اول که کوشد خاتون  
 اول به تو روی تا اول وقت که انتر عیشدن قانع او لایله و رایت شب نکومار و علم روز عالم  
 او روز ملاسایم سیرا و لدی **بیت** اجله طره شدن رخ روزه صاحبی خود صبح عالم افزون  
 مرد بیکان طوری ظاهر شده بودی وزن جاسه خوابد کدوسن او بقوه آوردی دور در کاهه  
 آهسته بر وزن طوبی رفی و لطفه کلوب عورت یانند او توردی و آستین لطفه غبار ملای  
 زن که چمن سدن کو قوب نرم نرم التي انوک اعطاسه سوروی تازد بر فرب کوزین اجب  
 از فبستری او ستند کوردی فی الحال بر نیدن طور کلوب ایستی **بیت** دبدبم صبح سعادت  
 که یارب از آمد هزار شکر که ان عکسار باز آمد پس صورتی که سعادت و سلامت به چمن کلدوز  
 ایستی اول وقت که او بیکان ایله اشالی جانی نوثر و ساعدار زیاده میان شاهد و صالی  
 در اغوش ایستد و کوزه آلیجون بلدم که سکا البته ضرورت حادثا و لشند که بمقوله فعلی باعث  
 او لشند شرط الطفره مروی رعایت ایوب حضور کوزه مانع او لدم علی الخصوص بواسطه ایله  
 بگانه تر بدبم و محبت و از اید کن بلدم و بیکال میل و تعلقه مطلع اولدم و جزم بلدم که  
 حیاتی هم بواسطه ایچون استر شمس و نور یا صری هم جالم شاهد ایچون در مشین و سدن  
 بوی خوش حرکت حد و نه البته یا سهو و غفلت و یا تو فان شهوت ایشی بنده ایا و نرت و غیر میل  
 و محبت و کلمش پس بکا بقدر الطافه سنک خاطر کی رعایت انک واجب در دایره مضکی صیانت ایست  
 بکن اولدیه جای هر یکی جایت انک لانم قلبی قیامت خوف و هراس کند که بول و رومه  
 و وحشت دهشتدن بر کاول و بی غم و ایدب معذور بود که سنک با بکد از باب غرض  
 قولنا اعتدایوب **من یسمع غیل** معنوی و در جیجی سکا سوا اعتقاد اتمشدم بحدی و الله که بنم  
 منظره موافق و خلق مساویست مطابق چندون **مصرع** نه بود باخه مالکان بر دیم زن دایه زبان

حوا کینه کات مکر انگیز در بیان ایوب جانیندن و خشونت و عنف و عونت نایل اولوب موجب  
 و خشق الکلیه فراموش و دست معالجه و مصافحه ایله و درین ملاطفت و موافقتی در اغوش اندلر  
 و بخار زبان اعتذار بر معنی **بیت** نزد خدایم توانا چیز باد من تو را ضعیف شدم  
 اوین **بیت** چو بیک اصلق بود استانک صفق ایله این مکر نیت انوک که مکر می حکم و کیدی  
 متین در دور اول حق یقین مکر تو شلی ابراد در مراد اولد که شراخی اول بخار کوی اول  
 زن بیکار کفتار بنه فریفته اولدی بوزاغ کمار و حیل کارد دام تو بر کوفتار اولدیه سر  
 و انوک زرق شعیب سیله شرط احتیاطی الله تو میسر **بیت** بقول ختم بیاندیش غرضتوان شد  
 کحی کرد چنین عاقبت پشیمان شد بقدر غم اولد که خمنک حاله مطلع اولدوغی سبدن  
 اکا ظفر بولیموب ضروری زرق و تود بر مقدمانی ترتیب ایدر و خجوا هلق بوزند و نصیحت  
 آینه کمان ایوب اول حیل ایله کند من کاتر یایدر تا آخر کار واقعا احوال و مطلع اسرار  
 اولوب بصیرت کاطله مترصد فرصت اولور بود و وقتند هر زخم که اورر صاعقه آتش  
 بار که خیزد و خیمه کون کوه صاور و خند که مکر بیوفتاک بی خط و خطا هدف مراد  
 و فاشانه مقصوده راست وارور زاع ایستی ای تمکار دل آزار بچرب زبانلق بنی و مفید اولد  
 بوقدر سخن بالک نه مصلحت یار یعنی کجا اولن ظلمک و نیم حق و واقع اولن جورک حیل و مکر به  
 مناسبی و ارجح بر عاقل غیر احتیاجون کند و بی جرات و اکوردی و آخر تو خوش و عیش ایچون  
 کند و بریش و ریش اوردی بنم حال حیل به نسبت انک غایت غما و تود ناخجدر که کون بک  
 روشن و معاینه که بو عقوبت بنم سنک نا غافل و محالتم باد اشیدر و زبانی ای بد فضال  
 سنک مکر و لکه حسد لک دلالت و افحه ایله دال در و خدعه و احتیالک بر شمس و دله احتمال این  
 بلک حاله تنکدر هراغ محنت طوع و رغبتله اولمشد و هر زحمته بر رحمت و هر جراحت  
 بر راحت ملحق اولمشد حاصل کلام خاطر کن اولدنت انتقام بو عقوبت شراب بد کوا برین نفاق  
 امید که سازگار قلمشده نیچر کسه لر هلاک اعلا ایچون نفس لر خدا اتمشدر و غنوملری  
 یا من شکر و نیتی ادا و حق گزار لک و هوادارلق نامن جبین روزگار املا انک بود اسیم  
 کند و برین دره و عاقل و کباب فناء اتمشدر نه کماول پوزینه اعدا دن اخلا انتقام ایچون



نسخه انکه حقوق محبت یاران ادا کنند ملک بوم موردی که بخداوند است **حکایت**  
 و نیز باری روایت اولوز که میوزاد بر جاعت کثیره بر جزین ده که میوسی و شمار و آن خوشگوار  
 و هوای زاجله ساز گاردی ماوی طوطی بر کون اول قومه اکابرین بر جاعت برد خست  
 او تورلیدی و هر طوطی چون زبانه سوز طوپن او در لیدی بر زمان بسته می بخند لفظی  
 و فستق در خبر و پروردی بر ساعت لطافت انکور پر نور و طلا و متاعی نظیر در حکایت  
 قورلیدی ناکا بر خرس زشت اول نواحی کشاید کن انور راست کلدی و انور و بر جاعت  
 بریشان و مضطرب و کانون درونده اشتر منک و جسد ملتعب اولوب کذریا بیدی روا  
 بومین بر بوموضع نزه و مراغ خند که غریب بوستان ارمده و تاز میوه لر میر او تورل  
 و بر نظر جیل و فستق و با سمن و سمن او زره یا تله لور لور بن دلخته و خاطر شکسته  
 ایلماج و محتاج کیم و هر زمان کاسه دورانند شورای جاعت و خورانه ریاضت اجم هزار دور  
 و زواله بر جفا که کیر سه عید اکبر قلم و محنت بسیار به استحقاق المار سه غمت و غمت **بیت**  
 رقیبان در بار وصل او بشکفته همچو گل چمن از رخسار عجب برک و نوا با شمع پس از که مجنه  
 متوجه اولوب قصد اتم که جمعیت بر بریشان قله و بنیاد حضور برین بر باد ایدوب اول  
 مقام جنت نشانی بخل تبلیله اللہ فذلک بوزینه شور و غنچه جده کجور لور و بر نظم ده بی  
 حرو و حد بوزینه جمع اولوب چنان اندیلر آخر الامر پیچ و چنک و ضرب سنگ ایلد خرس چرخ  
 مجروح و لنگ ایدوب میدان ضعیف چنان کوزینه تنک اندیلر بیچاره خرس تمام طمع باغ از دو  
 میوزادی ایدوب برین برک و بار مشرقی بزمده اولدی و زانو غامی بر توشع حضور منور  
 اولدین چراغ قوت و زوری و دعا اولدی **بیت** نار حید بلیم جرعه از ساغر عیش میزند  
 چنانجام ایدوب بر سنگ القه خرس ستمکار هزار زور و زار لیمون میا نند و قیوب کوه ساز  
 دوشدی و فریاد و غوغا ایدوب باشد کند جفتند و حد و حساب و خوش اوشدی چون  
 ادا اولد کلدیلر کیفیت حرم و کتیب نرسیدن صورت دیر خرس قهر صورت ماجرای تیر و  
 قلیز تیر اندی و ایدی بونون ارقو کم ناموسلق و غیر تسوز لک اولور می که خرس قوی میکل  
 بوزینه ضعیف بیکردن بر عار و شمار لاخا اولد هر کتیم الا یا بعد ابا و اجداد و بونملکی

خرس  
ایده

کور مشاشته مثل هر و بزم نسلم بر اصل غالت و حقایق قبول اتمه مستلزم شو که دفع  
 عار و اخذ نادره بزدن مساهله جایز اولد تا قیامت دهک بود با ملک صفحه روزگار  
 باقی و بیدار قلا صلاح بود که سید شان اولوب بشجون ایلد و زینیا بترین تیره و غبار  
 کارزار ایلد و بدین امید لرین خیره قیور **نظم** کز انکدر غی جرج باشد امان خواهم  
 کین خود از بد کای چنین سر بکوبیم شان در ستیزه که ماند زمان نام تار سخن خرس لور  
 عرق غیری مضطرب و اشق حسیل علیه اولوب دهان لاف کذا فی ایدیلر و اغزلندن کت  
 جلال و علاقی صاحب **نظم** مخالف بومورست ما از دها و کاکره داز پنجه مارها و زمارایت  
 جلد افراشتن زده و سوز تاج بکداشتن بونک او زرنه مقدر اندیلر که هان اول کجیا حساب  
 اشتغال اشق قباله اشتغال ایدوب نار کارزار و فعله کیر و دار لور بوزینه لور و خانان لور  
 اشق بوار او لور و خانه حیالت برین یقوب و خرس و جود لرین یقوب کون کوه صاوره لور  
 چون شب زرتین چنگال مهر پیشت سپهر دن فی مین حایمه چشمه سار به باتدی و دبت اکبر  
 و صفر حوالی غلبه خالی ده حرکت آغاز اندی **بیت** چرخ شد تا بند بنمود پشت هوا شد  
 سیاه و زمین شد دشت بالکلیه اول کوه سارک خرس لور و حد و حساب حریه حریه  
 بوزینه لور خیر و سینه شتاب اندیلر مکر شاه بوزینه کان ارکان و ایمانندن بر جمع ایلد  
 شکار کیدب اول کجیا میان بیابان قالمشدی و سایر خدم و حشم همی دشمنین خافن  
 هر یک کدو مقام و نزلند ارام قلندی ناکا بر سپاه نیچ سپاه بر بلای سیاه بوزینه لور کشور  
 لشکرینه قدوم و هجوم اندیلر **بیت** سپاه چو پیر بلخ نافتند تیغی جهل در جهان ساختند بوزینه  
 لور انکوی هدف تیر مار و علف شمشیر بوار اولوب روی زینتی دفاع اندلر و بقیه السیف مجروح  
 افکار هزار دور و زار اول و در طر خواندن کمان یتدل خرس چون اولیشت بهشته نفا فی  
 انواع نملی و اول و اجز را با باقی اعدا و بدین قالی کور دیلر هان اول مقام پایا قاتی دامن  
 سکه چکدر اول خرس جنادید و ستم رسیده و کند لور ایدوب دست تسلط و قتل و زار اندیلر  
 و هر نفوس بوزینه لور و زما ناله جمع انکدری بد غضب ایلد و غارت آغاز اندیلر **مضارع** الله  
 لکه تلف که کند خسته بود چون تباغی صبح عیان اولوب چهره جهان رخساره خوابان کت



تا بان اولده و جسد و خورشید خلیفه و نان حضرت سلطان سلیمان خان صاحب قرآن کوی سر بزدن  
اوزده جلوس ایدوب روی زیننه فرمای و روان اولدی **بیت** چکلی کشید سلطان خاوند جهان  
سرشاری مستخره ملک پوزینه کان بو حالدن غافل نکاشکاران جزیه جانیته مایل اولوب  
اشای راهن هر بیتی اردن بر جماعت که میان کرباب بلادین نیم جان کنارانمانه شمشادی قوشکدار  
رخرود و فواید افشای تیری کوش فکله تیر بتدری ملکه کیفیت حالدن سوال ایدوب صورت واقعه  
مطلع اولجاوان کانون درو شدند دیکه غرق قینیوب و انکشت حیرت و دندان حیرت جینیوب  
ایندی درج اول مالک محروسه یر که دست تفرقه فتنه جندی و حیف اولجاوان محروسه یر که  
اعداد و یکانه لوانند و شدی و اولاکم نعت بر کشته خاک ارباری یر قوم فقره نثار اندی  
وامصیبتا که دنیای غدار بزدن کنارا ایدوب دولت ناپایدار صدر حله بزدن فرار اندی **نظم**  
بوستان دهر را برک نوا کس ندیده چه اقبال ارنک و فای کس ندیده بر فیا بد کس اقبالان  
عقل نیست نان کوفه بر فتنه تر سخت ای کس ندیده سار و سپاه که ملازم رکاب پادشاه اولیر  
اضطرابه آغاز ایدوب هر ی مال و منال و اهل و عیال چون نوم و ناریه باشلدر انلرک میامند  
مهر نام بر پوزینه واری اندی بنام عقل و خرد و بین الاقران اشار الیه بالبنان ایدی و فضل و  
صنعه سایدن امتیازی مستغنی عن البیان ایدی بوسیله انلرک میامند حرمت قائم و ایدی  
و شاه و سپاه انلرک میامند آوا و افکاری ایله استظهار ایدوب **نظم** ازین روش و صافی خبری  
تبدیل در دست اقلیم کوی نعل ناک و اودنکه دانی همطوره چاکر و ده خانه رانی میمون چون ملکی  
مخزون و سایر خوشی رنگون کوردی زبان فضا حمله نصیحه آغاز ایدوب **ایندی نظم** بر بلا  
نانا اولسه الله جرم کانی واری کی ترا بشت بندن اقلاد و ستلر اولور غیکن نانیبا خادمان  
اولور شوق نزل و اب و وصول صاییدن جمع و دفع بندی و خوابیدن محروم ایدوب وقت  
ضرب و خفت غفل و سقامت لایله مشهور و موسوم ایدوب بمقوله وقایع که احیانا واقع اولور  
تلافی و تدارک کنه کی نشه ناخ اولور برسی مرده و نفی اضطرابه تسک دیکه شجره صبر بزمه حاجا  
و بحکم **الصبر مفتاح الفرج** عمل کلید ابواب نجات و وصول در جاده **نظم** کلید در کنج  
مقصود صبرست در بسته انگس که بشود صبرست زایننه سینه دره دندان عبارست



انکه بزود صبرست روی داخی بایست و تدبیر دست فکر ثاقب و رای صاییده که چون برق  
رای صایب صاحب حق ثاقب غیب واقعه و لامع اوله ظلام ظلمی مولی حال مظلومان ستم دیده  
دون دفعه ایله و فوارس میدان فراست بر ساعت فکر هزار سال حیل و مکر کی کند و در دفعه  
**بیت** توان برم تدبیر نیک و رای صواب جرات دل صبار و داد و اکردن ملک پوزینه کانت  
مضمون کلام میمون بستی اولوب صوری که یوکاره چاره ندر میمون خلوت طلب اندی و ایستدی  
اینگلار مدار بنم اولور و زردم و خویش و پیوندم بکوره ستمکاران انلرک کشته و شیشه عار  
و ناموسم بوبکر در لک زخم سنگ ظلمی ایله شکسته اولدی مقرر که بکا انلرک حشر ناله عرو  
لذت و فضا حمله حیاتدن راحت مقصود **کلید بیت** روی تو زنده می توانی به دولتی  
اه زنده کی از هزار مردن برستم جو عاقبت کار دخت زنگانی غرقاب بواره دشمن مقدر در اولی  
بود که بوسیله تعجیل کند و می یوقای فنا و مکنای دنیادون سرای بقا و فضای راستنای عقبای  
یتشدم و حقوت مکنای ادا و نفسی نیک بولنه فدا ایدوب باران کرم و دوستان قدیک اشتغال  
اول لملر دن الم ملکه ایندی میمون شربت اخذ انتقام کام حیات شیرین و خوشتر و شرب  
فهر و اشیا بزم زندگانی در صفا بخشدن سو خال اولجاوان تو عالم با خرابا و لاش با عبور و سن  
هلاک اولیحق بنامد یا محزون اولمش **اسرود بیت** زین چمن چیده شدی تو چه پرده خواه کل  
نان خواه بزم مرده میمون ایستدی ای ملک بودام کلبه کبرن کوفتار اولم هزار بار مات حیات اوزره  
ترجیع و فانی بنا اولور اختیار اتم عجب کلد که نوز دیده تماشای جمال زن و فرزند جان حاصل  
در انلر خود نقاب ترابله مستور اولمش و سرور سینه مشاهد عیال و خویش و پیوند متواصل و مشغور  
انلر داخی خرم و جودی هر چه لایله هیاه مشغور اولمش و ناله دنیای بوالد سرایه فواج باله و فواج  
حال مال و منال معلوم در که هیاه و یروش مکتیب دست خوش خشم بدسکال و پایال دشمن و فواج  
در حال دلم که ملکه و ظایف حقوق و خدمت ادا قلم و سیا و احباب و اصحابک داخی بر اختار  
مرم راحت دوا قلم و نقد جانی نثار انکه اخذ نادر دفع عار ایدم و اینای جسمک لبان ناموس حایون  
غیرتله بو خجارت لو شندن یوم آردم و بوسیله ایله بوروز کار ناپایدارده نام نیک و در کجمل  
یا کار تویم کیدم **بیت** بنام نکوردم از دوست کونین جمله مقصود نام نکوست ملک



کز کده بد بچون غم چکوب دل مبارک خاد این چون احباب به صحبت او بنیاد این بنم  
 وفادار لغی از تقیوب بر دما بر یاد این **بیت** چو در میان مراد او رید دست امید ز عهد صحبت  
 مادر میان زیاد اید ملک ایدی سوله کون لم که به مشکلی غما نامل تا مکه حل از دك و بوتری  
 نیب خبر بد بیر لخل از دك میمون ایدی بر فکر ایدم اگر شرف قبول از زانی بود لور سادرم  
 ملک و لشکر دشمن شوی بریزه هلاک معدم ایدم و جزم بودم که بوند بول اعاد خاک  
 شعله نموم ایل معوم کوارید معوم ایدم صلاح بود که فرمان اید سن تا جلادان جبریت  
 بنی مثله ایدوب دست و پای شکستاید و بوبیشه کنان ز بر کوشه ده برا غلر کید از و ملک  
 کند و ملازملر و منظره را و لندون کند و به لازملر ایل فلان مومعه متوجه اولور و او کلا  
 بکد که نصکرا و جی صیاح کله که کند و منظر لندون فراغت و حضور اقامت قلعه را نه دشمنان  
 از بولاره و من بعد انزوک جنسند متضرر اولور ملک همان رای میمون موجب  
 فرمان اید بویردی نالون کوشلر بر کوشه دندانله فروردیلر و اطراف خدایوب تنه بی  
 حد و کوان زخم او در ل و نالات و غریبان اول میشه کنانده عودیه قریب کوشه ده بر قدر  
 و غاه و سپاه اول جوانده بر جایگاه حصنه پناه اید منتظر فرست اولور بولر بیچاره میمون  
 اول کجبر زخم نش و ریخ ریشند بر وجهه نالون ایدی که دید سنک سخت لالونک اضطرار  
 کورسه رفت ایدوب آب اولوردی و کوش کوه بی ستون صدای هار میوزن اشند و باد کبی فریاد  
 قلوردی ملک خراسان شاه خراسان که علی الصباح اول اطراف طراف اید کون ناکاه اول ناله  
 جانگاہی اشندی و آواز جهنم متوجه اولوب میوفی و ل حال از دند مشاهده ایدی بونکر بر که  
 غلبه القلب ایدی کار قتالیدی و با وجود که سخت ل ایدی کو کلند ملایت و ملاطفت  
 ظاهر اولدی و ناله نفسش عالی و تحقیر فی البالنه اشتغال ایدوب بواجالک تفصیل نیست  
 قلدی میمون داخلی فرستایدی که بوقلم ملک هر دعا و تنایه اغان ایدی و شان ملوک لایق اولون  
 طامع تعلیم و کبر تعلیم اندک نصکرا **بیت** ز چشم و دل بدین خاکیم در انش و است به چشم بین  
 و دلدم کن کار خرابست ای ملک حقیر شاه بوزینه کانک وزیریم اتفاق انوکله سکان کیدب  
 شب بخونند بومرکن حاضر کلدم یارنده هر یک کلوب ملک بود یاره قدومندن خبر

و بر جک ایدر پوزینکان بنم تدبیر مزاده اعتمادی اولور و غیبت بدین بوکاره بندک بر جان افغان  
 اتوبه و داخلی خبر خوا هلقی جهنمده ان خدمت ملکه دلالت ایدوب ایدوم صواب بود که کمر  
 اطافه در میان ایدب ملازمت باره که شتاب اید و ذکبات و مانع از اول سایه دولتمت الحاق اید  
 فرایج و راندن انوک درگاه فلان دستگاه پناه قل و **بیت** در پناه همت صاحب دلان راه  
 جوب هر که هست از عاقلان کور و در کوشن برای کلیدی سویستان بکندی سبل هر که ملکونم  
 کلاهدن اشتغال لوب جاشابو پیشه به مستولی اول جماعت اچون ناسرا کلمات ایلدی و دهان  
 طامع اچوب زباندن زهر صاحب اوج انواع قوهرات سولیدی چون انک حقوق نفی قلیدی  
 راج و محافظه شکوه و شوکتی نبین و ملک غایغ ایدی انک با شسته و بنای عرضی و منمیتد  
 اولوب بد ضرر خیالی بود دادن سعه و شربت نفعه مله مرض الحولیا سنی و ضرر مشول اولدم  
 عاقبت نفسنه خشم و غضب غالب اولوب بویردی تا بکا بومیا سستی اندلر و ایدوب بویردی  
 که پادشاه دشمنی سپاه اعدانک هوا دارید و وارون اول جریز به قریب موضع بر فکر اولون  
 کورسن که اندر انوک حقد نه و جهل حمایت ایدلر و بوجبه خوا هلقی حقوقی خدشله رعایت  
 ایدلر بر کابو عقوقی اندلر و بر کوشه ده **بیت** و غریبان قودیلر کتیلر سوانی حقوق خدمت  
 لواحی عقوق و محنته مکافات اندلر بولکافی ایلدی و بر دردم اغلر که ملک خراسانک  
 آنقر قتل کورین داغلر و غایت رحمتن قطرات اشک کرم دیده و شرمند طلیدی **بیت**  
 کورنام سنک رادل خون خود و بر کیم دیده حاجیون غوغ ملک ایدی حال اوزر به نقتد  
 کتیلر جوابدیرد که بر بیابان وارده اکامه از مایه بر لکاپناه اندیلر قتلدی بود که  
 انک لشکر جمع ایدوب ناکاه و سپاه جلد و لشکر خو غوار شره شجور این ل ملک خراسان بوجور  
 بلکلدی و ایدی میمون صلاح حال ندر مباد که علی الغلر و نه فرست بولوب برافت یقینده  
 میمون ایدی ملک بوقلمده خاطر جمع اقله کون و باب رای و تدبیری دست تانی و  
 ناقل ایلر قوع اتمه کون بالله اگر بنم ایاغم اولسه باشم بر کوه فدا ایددم و فی الجمله  
 اقدام اولسه ایاغ اوند د کول باشم اوزر کیددم و نری بی منت و سپاس اول  
 ناخوشا ملرک دستنه التوب عقلاندن کوردم **قبل حلول الاجل** انتقام حاصل قلوردم



میگوید که اندرون مقامه سنک و قوف تا نیک و اورد اگر قانده لوم سن که انگریز کور  
 داغ منتقل تا قیامت که بوجامه جبین سالن اورد سن و خمدن که سنی بویه زنده قلندر  
 انتقام الوب هر که اورد سن و کجا بوزای سزاکور نوری سندن بشن بر کور سن میمون ایدی  
 بی ایا بوجید میسر در که کجا بوجاله حرکت اقلد متعسر و بودست و یا یله یوریب کتله متعذر  
 در ملک ایدی بوجاله جازای یق و سنی انده التله بغایت میسند آواز ایدی تا امرای سپاه  
 و مقربان در کاجم اولوب کیفیت حال ایتام انله اعلام ایدی و ایدی حاصله که بوجید  
 خصمه شجور انسک کرک و دشت و هامونی چونلر خونیلر جیچون انسک کرک جمله  
 بوجاله اوزر اتفاق ایدوب که جلاله قتالی میانلرینه نطق ایدلر و میونی بر خرسا رفته سنه  
 بوجلد و اوکلر بجه رهبر ایدوب خصله مقابله نیتنه کندیلر تا بر زمانه نصکرم بیابان  
 مرد از نایه تبدیلر اول بر بر ایدی بر تاب و بر باد میایدی بی آب سحاب سایه اول هاویه  
 نه هوا سندن اختناق و ما جهان پیمایر اول بیابانله حرارت سندن احتراق عارض اولور  
 و هم عالم کرده اول مضایقه دن کندن میسر و نسیم هامون نورد اول طریقه طن متصور کلا  
**بیت** ایچیلر بطلور در خار غیلان یول زنده خوش سندن انده غیلان اولورده سویم بری  
 کاغزی هر که ایدوبش ما با اولور دی و تف قایا قناب انده بر دجه حمایه که بر دته سنی  
 درای محیله یتشمه سر ایدلور دی و خاستندن هیچ بر جاوز اول صحرا و قرار اندیدی  
 حرارت سندن اول غوره زار مردم خواره بردا کیه بتمی **نظم** بیابان وسیع بر غنافت  
 بر کای در و صد کوزه آفت هواشراشور و آتش هوا بود زمینش سنک و سنک امر دبا بود  
 میمون ایدی طوریالم تمجیل ایلر یوریه لوم که تا صبح سفید نام روی جهان دن برده طلالی  
 دفع ایدلر انله سر ایدر جمعیت فضایل نیادت کورت لوم هاندن سابق که شاه روی شعار عالم زندگ  
 افزاشته قله اول بخت بر کشته لردک رایت بخت نکو سار ایدلوم پس خسر حرقام و شفت  
 مالا کلامه کیدب اول بیابانه قدم بصدلر ایاقلری ایلر باشند چقب دام انتقام و شباک  
 هلاک دودخلر بوزمانه فصلک افتاب ظهور ایدی بوزینه لردن از کور نوری و بر خیر بلندی  
 میمون تمجیل قلمه منک کیدی و اضمون و فسانه ایلر انگریز فیتن ایددی تا اول زمان که

افتاب ارتعایل بوردی و حرارت شفاعت اول بنامک اطراف کانی کوره اهنگر و اشیاء سندن  
 کیم شعله و اخگر ایدی **نظم** زکریا انجمن می شد نفس کیم که لایزال تابا دی چون شمع می سوخت  
 زیاد کیم پندار که تقدیر بدینا دوزخی دیگر بر افروخت کتاب افتاب در کار اول باد معوم  
 داخلی تشنه اعجاز قلب مسافه بعید دن انشوی دود کیمی بدید ایلدی ملک خراسان میمون  
 شوم اولوب ایدی بلدون که بوجر بیابان ایشی که حرارت سندن دللر بر تاب و خواستندن جگر  
 بیاب اولور اما بونه منته در که شعله نار کیم خردیز و صاعقه انشوی کیم تند و تیز کور میمون  
 ایدی ای ستمکار دل زار بوجورده و کله بیابان ایدلر و اول کلن پیک مرک و رهزن کار و  
 ایلر معدود بوجورده که اگر بیک جانگر اولسه بیکلری قور تلیه و حالاکه سویم ایدوشه  
 جمله کوز خاکستر اولوب بوزینه لردک خانانلرینه اورد و عکس ایشی بدیدله خمر و جود کوز  
 بر باد اولم ایلر میسوزده ایکن نف سویم ایدوشوب میمون و شاه و سپاه ککلی سن کل ایدب اول  
 بیابان بی حده انلردن بر احد خلاص میسر ایدی اوچین کور که وقت مهیود و یوم مهیود  
 ایدی ملک بوزینه کان کافر خدم و عاقله حشمه اول جریزه یه کلب بلادی اغیار دن عاری  
 و دیاری اول غدار لردن خالی بولدر **بیت** بگذشت شام نکبت و صبح ظفر رسیده کم شد خزان  
 بیخ بهار طرب رسید بوشلی کوردم تا ملکه معلوم اولر که ارباب کینه اخذ انتقام ایچون ماله  
 و جانه قائلار و مرکیضای احباب ایچون وزن و حساب المیزان قضیه کار شناسی و مقوله جمل  
 دن اولوق ایلرین و قصه مزبور نه صدق و مامدق خیال ایلرین بوندن سابق  
 ز اغلر و احوال ایشی شدم و اندازه فراست و کیاست و متدلی حیل و خدایر و ازیایش  
 اتشدم چون کار شناسی بوضع اوزر کوردم عین الیقین بلدم که انلر وک دای و دیلری  
 صوبه مقرون ایشی و عتله در ایشلری منطون اولان مرتبه دن افروندن ایشی **بیت**  
 می شنیدم که راحت جانی چون جیدم خزان چندانی صواب بود که اول بزه فرست بولدرین برفرستی  
 غنیمت بلور و نیست ترا انتقامه بزدن ضد ایتدین بویخ خون اشامله انک قتلته  
 قصدا بدین وزن ملک بوجون بوفضلی استماع ایدی بوزنی درم و وز بوز بوز و رهیم  
 ایدوب ایدی بوندن زیاد سخت رولق و بوزم لک اولور دی که بر قصیه که بزه هوا کدان



اوله فی سبدن منظر انواع ایذا و آزار اوله بز انك مقام عقوبت و هلاکت اوله و زو محنت  
زنده بینه نار محنت و زحمت رسید بینه بل مشقت و آکوره و ز مکر و بیهوده مغیوبی  
سکام معلوم و کولدر که در مشل در **بیت** خاطر محنت زده کان خاد کرم و ز غیب محنت زده کی  
یاد کن **بیت** محنت و غم و ملری بی یاده قیل اهل محنت خاطر بی غاد قیل پس بوردی تا اول زانی  
اکرام و احترام ایله کتوب خدمت کتور دیر وزیرایتدی ای ملک چون بنم کلام التفتات کومر  
مدوک و بنم نصیحت جهت که عین حکمت و محض مصلحت ایست روی قبولی و دنده مدک  
بارغاف که دشمنی که زندگانی ایله و هیچ بر ساعت انک مکر خدمت کنند ایمل که بکش  
سنگ درگاه بناه اندک کنند انک غرض بومر و فساد کاری و کساد بازاری و زاعلک  
فراغ بانی و صلاح حال و التفت غیری نسیم کلام ملک بونیضت استماع اندر استماع ایوب  
اول و ز بر بنظر صاحب بیک رای اصابت پذیر بین التفتات و اعتبار ایملی رای داخی انوک  
خدمت اقدام اهتمام اوزر و کلوب و رسم خدمت و اداب ملازمت و هیچ دقیقه مهمل و نامرغ  
قودی و خام و ندما ملک هر برقی بر نوع خدمت ایله کندیه متعلق و مرتبط قلدری لاجرم  
کوبدن کونر دیت هر موی مرتفع اولدی و شاه و سپاهل قلوبنه دخول ایوب عروقه تمام پول  
بولدی تا بر مرتبه و واردی که محل اعتماد و محرم اسرار اولدی چون اخلاص و اختصاص روز  
افزون و صدق و استقامتی حدود بیرون کوردی مشاور ایمل ملک و مدار علیه سلطنت  
قلب سواغ اموره انکه مشاورت اوردی و مصالح بمرورده انوک مذکور ایله مباشرت  
ایلمدی بر کوه بر محفل عام و جمع خواه و عوام ایستدی چون ملک زاعان بنی بی سبب  
از دق قلب بکای جریه عقوبت روا کوردی سینه ای انوک کینه سندن و طرف و سین  
سهام انتقام هدف قلیخی و شربت عذره تشفی صدر حاصل قلب اکاسیدان اخلاص و استقامت  
دست برد تمام کوسه تر سبجه بجه قرار و آرام بوم و کلان جهاننده و جهله خرام قلم بر بونوکر  
حصولد چون تاقل اندم و نیجه زبان تفکر بجز نه توغل اندم اخلاص عین یقینت که کوردم و دین  
دور بینل بلدم که تابان زاع صورتند اولوب اول سیاه و لورک هیاتندن جقیم بود احوال  
الوق و کشتی غرض حاصل صول و اصل اولی و مسعود و تابان علاد استماع اتم ایملی که



چون بر مظلوم مستند بر ستکار غداردن جنایره و بر ظلم جفاکاردن بر فقیر و دمنده محنت  
کوره قذق کان ایمل بیوردی جانبا آسمان روان قلعه و نار انگساره یا فیه و ثعلبه اضطرابه  
یا قلعه **بیت** چکیت کمان صادقانه دعا اوق و روان اتسه نشانه نر اول جالند هر تری عاکه  
شخصت اخلاص مدد کشاد بوم و مقتضای **بیت** **المضطر از ادعاه** جناب جقدن جلال  
قرین هدف اجابت اول **بیت** حق قول ایله نداس انوک مستجاب ایملی عاشر انوک رای ملک  
ارای ملک صواب کومده بیورسن تا بنم خرم بدنه اشترا و سونلر شاید اول لفظ کمرارت  
اتق جسمه و اصل اولوب قبول دعا مرتبه حاصل اوله جناب دندن آسمان و تشیع ایدوب  
دیکم بوزاع صورتی بندن محایوب مدوم ایمل و سزول حیاتن خلق و ارزانی بویوب  
بنی بوم ایمل تا بر وسیله ایله اول متمکارلن مکافاته اقتدار بوم و استقامی از دین الوب تسلی  
دل و تشفی شد حاصل قلم بر بجه اول وزیر که کارشاسک قتلی بایند مبالغه انشدی حاضر  
ایملی استدی **بیت** که چو کس نیستی شوخ و چولا تیره دل سپرد و روی و ده زبان همچون کل و سون  
مباغی مکر و تیره ایملی بوسوز و دهن و بوساله جواب و بیورسن وزیرایتدی بودی  
قوت شفیق دن بر نك و دند زرقله امیخته بر نرنك در **بیت** سرای ای و جمله ریوست  
دند و از انسون اوزیر کان کشته دند اگر انك شخص خیسر جنه خبیثی که آمله یقین کل  
قلدر و خاکسترین چشمه حیوان و انهار جنانله قرب کل قله لطینت شوم و سیرت مذموبی  
قرار ایلیدن متغیر اولق عیالده و خبیثیت و لوف عقیدتی سیولا نهار و سیاه عیار طاهر اولق  
و محض و محض خیالدر **بیت** اگر بیضه زاع ظلمت مرشته نری بر طایر و باغ بهشت بهنگام ان  
بیضه پرورد نشو زاع غیر جنت دخی از نشو بران بیضه کرم زند جبرئیل و دخی آیش از چشمه  
مسبیل شود عاقبت بیضه زاع زاع و کشد رخ بپود طایر و باغ و شکل بوم دکل اگر برض  
محال انولات خبیثه ها صور طایر و اولسه باقی النمل عنصر خیسر و بیاض کوب اول  
بلالر سیاهندن عاری اولسه هنوز صمیم دلدن بنی نوعنمایل اولوب علادت اصلی صداقت عارضه  
حایل اولسه کک اول بوش کیم با وجود صورت انسانیده متشکل ایملی نه کذو اصلی نه میل ایدوب  
اقتاب نور پاش و سحاب فیض بختله و باد اختار و کوه پرو قار و مواشیت قلدری ملک



استفسار اند که بجز اول و آخر و این روایت ای در کتب بر نهد و سنجایا در هو  
 بر جویم بار کنانند تقاعد اخبار انتری و اب فاعله دش تعلقات و نیا دین و منازیش  
 ابوی اتفاق بر کون و زمین پرواز ایدر کن اول مقام مقابله سته یشتندی مکر بر صورت اذن  
 بر جوش پیر شکار انندی حکمت الی متغای دین خلا و اولوب زاهدان اذکنه و دوشدی زاهد  
 انو کور حله رقت و شفق غالب اولوب الی خرقة سته صاردی بونیت امله که خانه سته اذکنه  
 و مرید لادن برینه سبار شوقله تا انفرزند یکی تربیت ایدن اما مظهره بوضا طر خطو اذکنه  
 که بر زبانیکار جانور در اهل خانه بودند متضررا و لوقه مقرر بر سر عا انندی که این در تعالی  
 انی بر دخترا بدید تیر دمای زاهد هدی اجابت یشوب مشاطه تقدیر بر او بر دخترا صورت تصویر  
 انندی سر و قامت زیبا هیات روشن روی اشفته موی بر وجهه که افرا از اناب رخساره  
 خرمین ماه استی غیرت و غوری و دود رشک زلف مشکبازی دل غیب سیاه دهن اسما از اودی  
**بیت** خلق اولدین جهان ایچند جال کلدی کلبیر اکمال مثال مخلوق اولدین کارخانه خال  
 کلدی نقش که صورت بان زاهدانک انندی بر صورت کوردی که لطف محضدن آفرین و بر طبل  
 کوردی که محض لطفله پر وید انفرید لادن بر سته سبار شوقله فرزند یکی پرورش ایدن  
 مریدانیت پیری جاننده منت بلوب عقید حال دخترا سسی بلخ انندی داز زمانه دخترا قد  
 بلوغیتدی زاهدانندی ای جان غریب بلکه جانندن لذت شهادتک دراز و سر و قامتک  
 سراج از اولدی پستانلرک حقه انان و ساعد و بارزک شاخ چنان دوشدی تو بعد شک  
 کوه پاکک بر شوه سلاک از دواجه مغرط اولو لازمه برین بومری سلاک دفا که تقویض اتم  
 سن بوباید نه در سن و افراد می و بریدن بلکه ذات علویدین و کائنات سفیدین کمی  
 اختیار ایدین **نظم** نبرده کم اول بر سر و آزاد قد که بند دای شاخ شمشاد قنار زاده کوه که  
 بند بویل اولکن طوی فکند دخترا انندی بر شوه در کم که قدرت قاهر می اول و علو  
 عظمت در حجه بلند و مرتبه ارجمنده اختصار بول زاهدانندی بوا صافله موصوف کم باید  
 اما غالب مرادک افنا بدت دخترا انندی بل واقعا اول شواب نقصدن هاری و زین فکند  
 اولدین قریای جاری در اول نیم زوجه اولدین سلاک و بی عقدا یلسک و اولدین **نظم** و کر



روز چون خسرو خاوری بر آمد برین طاق نیلوفری و زمانه در دوشنی باز کرد جهان باری دیگر آغاز  
 کرد علی الصباح که بزبان فالو الاصباح اختاب عالم تاب بتق افتادن طلوع انندی زاهد صورت  
 حالی او کله در میان ایدب انندی ای ترا کبر بود دخترا صد اختر بنایت خوب و شوق و محبوبیت  
 ملک نظر پیری بکرم بود **نظم** مه تابنده بر ج شرفند صفاده صافه صافه صافه صافه صافه صافه  
 دکلدی پاید سته کشتی دشتی دکلدی سایه سته حالیا بکلم **من تزوج فقد احسن نصف دینه**  
 انو احوای نفس کرا دهن حصار استوار کاحه پنا مانک دل اما بندن شوه توانا و بوج عظیم  
 الشان تقدیر ایلر میبیدن انی خدمتک مناسب کور و بولم که عقد نکاح کمر ربط و عقد ازدواج که  
 مغرط اولدین اختاب چون قصه و استماع انندی نخلتندن کاه صریدی کاه قوریدی افر و وجهه  
 جواب و بر دکه ای زاهد سکانندن توانادن خبر و برین اول اورد که گوشه سالیان رفیق کاه  
 آناه بر ابر در ذیل ظلیله چهره انوار می ستور ایدن اهل عالمی تا شای دیدار مدد بجه و مجبور  
 ایدر **بیت** افشای بدین بلندی راه ذره ابرنا بدید کند زاهد ابر متوجه اهل بیت باقی  
 الذکر یقین انندی ابر حیا سندن فرق عرق اولوب انندی اگر بنما اختیار و باعث قوت و غایت  
 ایسه باد بندت بومعنی بر الیقده که هر چمنکد کا غالبه طلعه عنانک الله در هر جا که  
 دلده چکر کرد و اختیارم قبضه تصرفند در هر طر که اسبه رنج و شوق ایدن زاهد بونکت  
 سلم طوب جانب باده سوره اولدی و جلاله دخترا قدس شوهی تفصیل مایه اولدین باده  
 یاد اولدی باده بخرج من غیر اولوب انندی نیم قدر قدرت و قوت اولدین قوت علی  
 الافلاک کوه تا بند که پای نمکینی باس و قنار چکوب او قدر شده و قطب ساکنند و بر گردند  
 استوار و بر قنار طور شدند نیم قوت انان اول قدر تا بنوا ایدن که کوش احمد صدای سوز و صفه  
 صخره ماده ضربای مور **بیت** بادا کرا بر را بچناند چون بکوی صد فر و مانند زاهد چون  
 بومالک فزین و جلال کمال دخترا کوه ترفیع و توصیف انندی کوه صدای بلند انندی ای  
 زاهد خرقة پوش قدرت و قوت موش بندن زبانه که اطراف دندان خارا شکا فله قور و در دندان  
 دود و دواخانه اروا شیاء اردوزر سیم انک نفوذ لریشندن غلیظه و جسم انک زخم و زین  
 کنیکر دوشند دخترا کوه دین چون بومالای انندی عرق جیلی بی حرکت کلوب انندی



**مدت و بلخی نصفت** رات سوبلکه موش کا غالب مطلق در بنما انداج و انتراج  
 جمله دن اول یقود زاهد دخی قبول ایوب صورت حلیه موشه عرض اندی موش مجتبیست  
 که علت قیم در و دختر خلقت اصلی سبیل ما کاستند قلبند میل تام و شغف تام بولایتیک  
 بر دخی مدت مدید بر دلار آمد از زو مندم که انیسوز کارم و جلیس کسام اوله  
 اما ز وجین مابینند کفایت لازم اولدی و بی ایلدن بنم جفتم واجد که بنم جنسیدن اوله  
 دختر ایتدی بوا مرسانند زاهد و عاقلسون که بن موش اولم و سنی دست غزله و باغوش  
 قلم زاهد کوردی که جانبیندن و غبت کامل و هر یکی از حیران و دلندن مایل مال قاله رب  
 دعا اندی و بار تعالی دن انزل موش اوله سن استعدا اندی فی الماک عا زاهد غا جانه موشون  
 اولب کل شیء **رجع الی اصله** حکمی ظهور و کلوب دختر دن خلقت صورت انسانیه شملع اولوب موش  
 صورتی که صورت اصلیه سی دی جلوه قیلدی و زاهد اول و موشه و یروب فارغ اولدی  
**بنیاب** جان من هر چیزی با اصل خود باشد جوع ما چو از خاکیم لخر خاک می باید شدن شو مثلاً  
 معلوم اولور که مقتضای طینت لوانم جبلت هر چند که بعضی عوارض سبیل اولوکی حالت  
 تحول اتک میسر در اما عاقبه العاقبه همان خالیت اصلی معاودت محقق و مقدر حکیم سخن  
 دل طوی یعنی امیر اشعرا فردوسی بومعنی سلاک نقله چکب بوجارات زکین و استعارات  
 شیرینه اه التشریب **دخق** که تلخت او را سرشت کوش در نشانی باغ بهشت و راز  
 جوی خلدش بنکار آب بیخ انکبین درینک و شیر ناب سر انجام کوه کار آورد همان میوه  
 تلخ بار آورد در ملک بوم طالع غنیمت شوی مقتضای دوز بونصای استماع استماع  
 اتدی و وزیر کلام اصابت انجمنی حله ایوب جانب عاقلان و نه نظر اندی تلخ تلخ  
 هر کون بر حکایت پذیر و هر کوی بر افسانه بی نظیر تقریر ایدری و کلام تغییر به صفتی بخیر  
 نکات غریبه و حکایات عجیب تر و تصویر ایلدی قاب و سیل ایلد محرم خاص اولدی و عمریت  
 اسرار بل اختصار اولدی و ناکام فرصت بولوب قیوب ملک زاغان قشنگ کلدی ملک انی سلاک  
 کورجک نشاط بال و لسان حاله بومقاله انما از اندی **بیت** ای دوستان بکام دل اکنون توان  
 رسید کالچان و راحت روح و جان رسید بسیر و زو مندم که اول موشی بخدا که کار شناس ایدری

ملک دوستند لطف و حیلله ایلله انزل که مغز نکر دم و مطلوبه واصل اولوب مقصود میاردم  
 همان آماده اولد که شیخ اشتغای نیامدند چکه چک زمان و دشمنی و ستر مار بجه کور و چک  
 اوان در ملک ایتدی کیفیت حالیه نقر و صورت ممدن بر شمه تصویر ایلله تا حقیقت واقع  
 فی الجمله و ایضا اولوب اسباب جدالی و قتالده مناسب حال هر ایدمه مهیا قیلد کار شناس  
 اشتغای ملک فلاح کوه بر غار اولد که بیل و نهار بولایت قرار ایدر اول و واحد هیثم  
 خشک غیر متناهی بودی فکر اندم که ملک سوره تا وقت ظهر که انوار آفتاب خاور بدست  
 اولور و دلور که بصیرت لری که با صرولی خیر اولوب اولد کار تار یل و تارده متعلی اولدی  
 هر نایچکال و متغایرله هیثم مذکور دن مقدور و مقداری کوتر و غار مزبور کوتر  
 بند داخرازم اول و واحد اولی شبانلردن بر پان آتش کتور بول و بجمع اول هیثم و درم  
 و ملک فی ان اید تا نا غل بر لرین بخریک ادب آتش شعل اولد لاجرم هر دو که اول غار و چینه  
 پروانه وار سوخته شعله بار اوله چقیوب چند قلندر و دوا شوق مار له بوغله ملکه بو  
 تدبیر مقبول غایت معقول کلوب فی الحال بهین اسباب خط و تر حال اشتغال قلندر و تر تیر نور  
 اوزر بومعنی تمامه یقرب تمام بولر بیدار بیلر هلاک و معدوم اولدر و زاغلی فوج بوفور  
 و غنایم نامحصوره شاد و سرور و منظر و منصور ماوی زنده جوع اندیل و نور شاد و بی عیوه  
 یقرب دهان نفیقه و زبان شکر و عذرا ایدیلر **نظم** اخبراد ملک رو کرد و ز کار اقبال  
 رابوعه و فکر روزگار هر شادی که فتنه زما قوت کرده بود انرا بیک لطیفه ضاکر و فکار شز  
 شاه و سپاه کار شناسک ماسای حید و خدمت پسندیدند سپاس دار اولوب انک اکرام  
 و احترام یابنده مبالغه و جددن کچور در و آنک معج و شنا سندن غلو و اطرای مرتبه افراطه  
 یزدل اول داخی ملکه خیر عا ایوب سائر کار و اعیانک و خی حاله شراشتا شز و ثنا اندی  
 بوشاد ملک ایتدی اعدای بخدول و مقهور و احیای سرور و منصور قلند سنک حسن  
 رایک و تیر عالم ایلک عجیب و جود و کار شناس ایتدی بظهور که میسر اولدی ملکه فود و  
 و پادشاهک بخت سعادت منقبی مقتضای تیر و جود بظهور که انرا اول کن معاینه  
 قلندر اولد بایرین قلم و تدمیر و قید و تدبیر ایلدر و بنم ملکه سرور و ولایت قدیم لری



بجهت تقبله تنخیر اتفاق ادب الی بیت **بیت** ان یتر روی کرد بلك تو چشم سرخ بازند  
 روی گشت و جهان شد بر و سیاه ملک برد خه داخ صورتی که بول در مصاحبت عذابه بجه  
 میرای بلك و اول شومله مایه بنگرد کمال بیایست و از کن نقشه انگار الفت و بیاشته  
 غم جبر این بلك متیقند که اختیار از او است اتمک غایت شمر و و ابرار بخار نه  
 مجاورت و مجالست با الطبع مشغول که مار زهر ناک ایله غلطت جدا بارید کردار  
 ایله مصاحبتن اول **بیت** اگر تلی جهان بزخم غم توان مردن از آن بهر که بایکانه نشند  
 و مکر خوردن کار شانس ایستی ملک یور روی بگو و واقعا مصاحبت دیو و دجال است  
 هفت پی بدن خنایار اولده و نقشه ناجنلها نشدن مکر و مفعول نشد یوقدن  
**شرح** دیوار یازنا متاسب بنم است اما عاقلان اولده که عذوبی رخا نشد نفسی متضامی اوز  
 تعلیم اید صاحب دولتک اما حقوق افق ایند هر محنت که لازم که صفای خاطر از تقبل  
 و نشاط و اول تلق و عمل ایله صاحب حق مقام محنت کنند و بایضا ضرب و ورطه  
 حیرت افزایا هر امر که عواقب فتح و نصرت و پیج و فرصت مفرد اوله هر چند که میاد یسند و  
 و محنت و ریج و زحمات متفر اوله بختان اثر و اول قدر ضرایق که هیچ برنج و ریج از کفر  
 و برکتند الی و از اوله اوله از **بیت** در ملک کاج و وصل ایلا و کد که یکس در خنایار  
 که بول بخارند که برنج کور و وصل حبیب **بیت** مکر و خنایا که در برین طلب برافه  
 نوید آنکه زحق کشید ملک ایستی بول ملک کیاست و دانست که بجه فرامت اندک کار شانی  
 ایستی الله میبند اهلند بیک کوردم اول وزیر و عیون که بنم قتل اشارت قلدی و انکار  
 آنکه رافضی ضعیف و ضعیف عداید و بنه ایج مع قبول الله صفا امز بلر و بوقدر اولد  
 اید مکر که بول ملک میبند فریادم و قوم قشدر و قشدر و شرف منراقم و اری و قتل  
 و فکر انصاف و عرف و رای و غیر این شهر و مذکور ادم مباد الله که باینده مکر نخرن ایدم  
 و غیر فرصت بول باندی دام اشتغال یکیدم نکند و بول ایله بوقدر غیره قادر اولد و نه  
 تا عمل کلانی و زن و صبا الدار و از امر سلطنتی که امری واجب ای بدن غم و اولد  
 لاجرم که فغان و اولد بول از کل وجود ظلال کلمات و بول در مشر که اخلا امر و احتیاط

لاجب در خاضه دست خایند و دشمن خایند **نظم** دوستی تو نا امید بود و محرم  
 خود ساز در همه حال باعد و نیز گز تو ترسان است نیست اظهار ترخیز حلاله ملک ایستی  
 بن خیره گان ایستد که موجب هلاک بویان همان دعای حرم و مظلومان در روز برایتی  
 بلی اوله در **بیت** اولد براحت که سحرگاه مظلوم ایلیه صمه که هرگز ای برتیر سموم  
 ایلیه هر پادشاه که ابا بیا بود و بیدای فتح و بساط ظلم و ستمی سطا یلیه عن قرب باس  
 دولتی منهدم و اسباب سلطنتی منهدم اوله که ایات سلطنت کفر ایکن و ظلمت منهدم  
**الملك یقی مع الکفر ولا یقی مع الظلم** ملک سلطان که چکار اولده اولد بایدار  
 لیک جور و ظلمه اولد ملک بقرار **نظم** در میان ستم ایکیار که که عمر از دستکار کی  
 شهنشاه چون رای بایکند یقین بان که بد در حق خو کند و مشر که هر کس که در دست  
 نشد بر یکبار اوله لادند که در دست نشد مرقب اوله هر کس که ظالم اولد عن قرب هلاکند  
 جازم اولد کرد و یکم که صحبت زنان هر چه اولد فضیلتی قدر ملک کرن اولد که اکل طعام  
 شرم نای اولد بر من و ایله منتظر اولد کرد و هر پادشاه که وزیرای ریک رای و بی خرد و عباد  
 اید ملکند قطع امید اندک کرن زیر ساقند و زبرد و کتب فلاسند و مسطور که الی  
 کسبه الی نشد و قطع طمع لادند و آنکه حصولند مایه و اولد واجب و اولد پادشاه  
 ستمکار ثبات سلطنتن انکی شکیر متهور ستایش و مدحند و انجمنی خلق بد خلقی کثرت  
 اعتبارند در بی کساح و اولد بر مرتبه عقلمند بشی بخیل و بیرون احسان و اسانیدن  
 الی بی حرم خیس میبند و دیانند و نیز که هر چه حرمی حرام اقدام اندر و هر چه که  
 حرم و از خنده اقامت قور امانت و دیانت اولد منکرده رخت اقامتی کوتور چون  
 ملک بولک داعی باخلک استیصال و استیلا سی ایند حرم و شرفی حددن بیرون ایدی  
 لاجرم داره اس و امانند بادی هران و هران و حیران و سرکران اولدی و غیر اینچون حفر  
 اندک چاهه آخر کند و دوش **من جبر الایضیه** وقع فی کتبه علی ملک حقه عیان اولدی **بیت**  
 قوا نشد یقوز سه کشتی قویوم دنگ اولد و آنکه اش **نظم** سینه بش و حق دم بدی که آری  
 بلا و سرخوشتن و نیز که ریخ فراوان کند که چاه کنده بهر چاه که باخر که با بایان برده



وی افتد که چاه افتد من ملک ایستد بر خند ملک کاینی حق کم ادا طور و بوفتد عهد نکرد  
کم کلور که بر طایفه ناخایم که محبت نداشت با و نرفت بزه لازم داد و مقتضای طبیعت طوع و  
رغبتله خدمتی قبل آنکه و نهد و ملک حق نفوق اما و اخبار و نهم جان و باشکی فدا ایروب  
اعماله بار بخت و بلا و نار مشقت و غناست تحل آنکه اگر نفوق باشد اول وزیران ملک کلاهی  
مع رضایه اصفا ایستد و جسدک غنا با ایم و جانکه خطر عظیم مقرر ایستد کارشناستد  
ای ملک اگر چه صورت ده ادبی بسیار در اما معین ادم و مکر اول و نرا و در که چون غنا رضاسن  
برامک منفذ و امضای جانین و مطوف قله اول جان عزیز نند ال یویه و ترک سری تاج اضرب  
میدان مر جانم قدم **قویبت** از سر گذشته اند میدان نهاده پای صاحب لادن کوی رادت برون اند  
خوب که صلاح حال و مقتضای مقام کند و دند و نکه امره اشتغال و خدمت قیام اول و نقتد یکجیب  
فطال تحصیل اشتغال و انامه اهتمام قله ناع و من راوی علی حسن الوجوه تنوع حصول و صور  
جلوه یکله نکه اول مار کند و نکه صلاح کار چون طریق جمله سلوک اختیار ادب با چار خدمت  
نحو رضا کو سرتدی ملک استفسار اندی که بخداوند **اول حکایت** و نریاستدی  
روایتید که بر مار کبر سندن نحیف و نرا و ادوب ضعف قوت و قوت ضعفند شکاردن  
قالدی و کسب قوت لایوت ایچون حوتیکه تنک و تحیر بحر طالیدی چوبی قوت زنگانی محال  
و ضعف خردن و طاقت دی محال ای ایام گذشته به تلف و تاشف طریفیکه کذب و ایستدی  
ایدر بخ اول ایام جوانی و احیف اول کار مانلی زمانی **بیت** اه کم بنیاد عیش و عشرتم اولدی  
خراب کد طاقت قالدی بر نده اندامه تابش حال توقع مراحت ایام شباب و امید عمارت  
بنیه خراب و طمع معاودت قای نفسانی و آرزوی مساعدت اعضای جسمانی همان آید و آتش  
و آشنیدن تسکین حرارت عطش تنه انگور بونک بر که کاشکی پیر لک مدق و خدی مدید و عهد  
عیب شیلند نه نهایتی بید اولیدی **نظم** رفت دوران جوانی نوبت پیری رسید ای  
در بنیاد صحت یارک و ایام شباب وقت پیری هم نخت دان که از عمر عزیز و هر دی کان بگذرد دیگر  
نیم خرب خراب و یار چون کوردی که تمارک احوال مانلی محال در تدبیر حال استقامت که هم ضرور در  
اشتغال اندی و ایستدی اگر چه روزگار و خرم شباب و صاوردن اما بحدی که تجربه حاصلن

کو ترم و بومر دازده باز خرم و ندر سر رشته سن الکو ترم حالا اساس کاری که آزار لک  
اوزره بنا ادب هر وقت میوز کو ستره نخت و دولت ملک کون و هزار مسئله آنکه ضرور  
رفت آنکه کون تا اول امر که بقیه عمره موجب قیام معیشت اولغه قابل اوله بوی سیم یله  
حاصل اوله پس بر چشمه کناره و اردی که غولک اندی حد و بی شمار ایستد و ملک کامکار  
و ایرونیام نامدار لری و اردی غولک به بوکشت و وفوق کورجیک مارک و کوی صوبی  
التر اوقدی از کار بونلردن بعضی نکه کاره صرقدی و مانم زده که سینه چاک و مصیبت رسید  
که اندوه ناک خاک راه اوزره کند و سن برقدی اتفاق و غولک بونی و صالت کوردی سر فتنه  
کلوب عالی صوری و ایستدی ای رسی بقایت ملول و مخوار کوردین بویجی ندر مار ایستدی  
ای یار غمخوار لغد بند سزاوار عالمه کم و ار که ماد و حیاتیم بنم شکار غولک مختصر ایستدی حالیا  
بر واقع بر او غلامم که انکه صیدی بکاحلالا یکن حرام اولدی حال بنیوال اوزره اولجوق  
ای غولک بن بجه غناک اولیم کم بنم ارم تمام اولدی بونی و دی و بنای یله اغلذی که تمام غولک  
آتش رقتله در وزن و خاغلدی پس اول غولک و ادب ملکه خیر لری ملک غولکان بوسودت  
عجب بنیاده تعجب ادب استفسار حال ایچون مارقت ملک ایستدی ای مان سیم یله سن  
بودام بلا لری کونش اولدی مار ایستدی **بیت** من این اه جگر سوزان لیمون شکو دارم جبران  
دیگری نام کم صده از خویش تن دارم ای ملک حرم شوم بنی بودام محنته کرفتار تن و شو  
مذوم بنی بوک کباب بلا و ورطه غنا یه ایستدی تفصیلی بوک اتفاق و کجه و بوکی صید قصد اتم  
بچاره بندن قیج کند و سن بر زاهدک خانه سنه ایستدی بن دخی طمع بلا سدن عقبه و شب  
زاهد خانه سنه کوردم قضای الخ خانه تار یکه ای پسر زاهد خوابن یکن ایاغله با نیر و مان  
غولک صابت قیات شردن محکم طوتم اصر دم هاندم پسر لره اوزره و دین چهره سی زرد اولوب  
در د زخم د نماندن طو د غی بر د سرد اولدی زاهد فقید و خیر دار اولوب سوز فراق  
فرزند جلیند نده بکاصدای لری بر صحرایون طوب بقدم و سرعت و استیلا لری پروبال  
ایچدم زاهد و قیده و شب و چند که بکایمکه قصد اندی یه مدی از کار بیدار ایستدی اول قادر  
پور و کار د لکم سنی خوار و اعتبار ایلمه و مرکب لک غولکان لوب صید غولک الک ارمیه تالک سکا



صدقه رسیده و ربه حال حاضر است اقتضای ادب و قضای رب العباد رضا و رب کلام تامل  
 بجا سوار اول و واقفینا نند به شرف اعتبار استیاری و اشتها بر بول **مراغ** کردن نهاد ایم جفای  
 ز راه بوتیریز و بر ملک خاک که قلند تمام تا نیر ادب بویابد کند و زیاده زرق و افتخار و مرتبه  
 و اعتبار تصور اندی بسرد ایاماره سوار اولوب اطراف چشمه ساری کند و وانکه مباحات و افتخار  
 ادب بانی جنبی از زین انکه رفعت و تفوق اظهار ادری چون بوجال اندزه بر زبان بکندی  
 مار اندی ملک و رفعت راز و نهال و لای هر فراز اولسون مقرر که بدید بیل مایحمله و محمل  
 و طوق و تهریه احتیاج متقاضی را جدر معلوم شریفه که مرکب و کشت رکوبدن بی محاله  
 و بی غذا و خدمتی و ادخالی محال ملک ایندی بلی راست سولیر من بر مرکب خرا دلش متعسر  
 و مرکب بی قوت قوت متعسر در بر هر کون ایکچون ایک غول و طیفه تعیین آندی که طعام باشد  
 و غلامی انکه اعظام بول مار بوق طیفه روزه کار بکوردی چون اول سکتل منفعت بی  
 شمار و ادری اندک عار اتوب عاقبت کار مراجه ادری **نظم** دستی که زدید نشن ترا آید  
 در وقت ضرورت بوسه دادن شاید هر کار که عارست و ملال افزاید در حالت احتیاج بد نماید  
 بیش از اول اجلت کوردم که هر چند که بن زین دل صبر سخن اکدم و بوطون و منزلت و منفعت  
 بارین جگدم چون انکه ضنن هلاک دشمن مقرر و صلاح دوست متصور ادری طبع و جنداه  
 که احتیاج شیب زیاده تالم اولدم بوداخی محقق و مشرور که دشمن بد مکالمه استیصالند معاملات  
 و محاصدن مدارات و ملازمت کار کرد که انش سخت اگر برد رخته بر مندن ارش بر مندن  
 روی خاک بولد غی و کلویقر اما بولطافت و نغوشله هر درختی درضا که اصلی نرایه و فوی مایه  
 بنده نرند واقع ابلق بیج و بنیاد نند **بیت** تلطف کن که در کاری که صعبست بری  
 و مدارای توان ساختن بوسیدن و مشاخره که منفعت دای و تدبیر فایده شجاعدن  
 کشته **الزی قبل شجاعه الشجانه** زیرا که مرد مبارز هر چند که شجاع و بهادر اوله میدان مقاتله  
 سکویا طغوز یا بکری او توز و یا الی شخصه مقابلیه قادر دره و نند زیاده سیج بالذکر  
 ظاهر در امام صاحب تدبیر بر فکر اصابت بذر انچه اقلیم و ملک عظیم ضبط و تحریک ایلر  
 و بر رای سوار نایله لکه بیکرانی و پیشان و بجه کثور آبادانی ویران و خاک یکسان ایدره

{ 3 }

مکر

**نظم** یک تدبیر نیکو آن توان کرد که نتوان با سپاه بیکران کرد بشتری توان جانی بودن  
 بنوی شاید اقلیم کسودن مکر اندی اعدایه عجب ظفر بولد که وفکر ثاقب و رای صایله بفتح  
 عظیمه مظهر اولد که و زوایتی بوماری تمام محضاجیم رای اصابت انجم و لطف تدبیر حسن  
 اهتمام اله اولما مشند بلکه ملک فرقت و برین سعادت بکار و مدد کار در دشمن در که  
 چون رجعت بر امر انحصیلند غم ادب بر مرتکب طلبه جنم ادره حصول مقصود اول کسه  
 فایز اولد که فضیلت مروتله سارون امتیاز بولم و اگر جمعی صفت مروتله و ابر اول اول  
 کسه نکه مرادی حاصل اولد که خلوص طریقت و صدق عزیمت مروتی اولد اگر بوضعتن دخی متساوی  
 اولسه ل مطلب اول کسه و اصل اولد که یار و موکالی بسیار اولد بویابد دخی تقاد و تکر اولسه  
 هر که اقبال دولت مساعد و طالع و نجت معاون و معاضد اولد دست و صولله شاهد مقصودی  
 اولد لغو **بیت** مدد نخت که نیست در میان خود راه که اگر روی بوی بکشد بیکر در ملک  
 ایندی کار شام اگر بوی بوی اولد حساب المصلح و بزم اخذ انتقام قدره نایله عجب  
 و کلامه بری غایت خلیل کوب ضعف و غلبه عذاب مکر و کار شام ایندی در دست نشسته نکت  
 قلیلی کتیر عدا ملک کک اول انش که محقق و مضمر ضرر زده قلیلی کتیر بودم ایکچو دین که  
 وقت مضایق و این تقاضا تبه برده بجه بیک دینار ببار حده اچو بوی بکشد که  
 اعزاز مزاج ضعیف اوله علامه احتیاج قید در دخی سخن که قدر خوار و بستان اولسه دانم مکرله  
 خصم دام انتقامه بیکر قادر در نه که اول کجش ضعیف بیکر مار قوی هیکلدن بر جلاله انتقام  
 ادب و اذمار مشند ملک ایندی بجه و ایثار و نیت **اول حکایت** و زوایتی اغالان  
 کلامه که لک کجشک برجام سفند اشیان طر مشلری و اوقا ندرین فرا غلبه کجوب آب و خانه  
 ایل قناعت انکری و بر غامدن صکر قدر تدبیر انی انی بچار زلای سعیدی مادر و پدر  
 بر یکدیگر دای و فرزندینه تحمیل قوت ایچون قوت طلب ایدر دای بکون مکر کجشک  
 نور بر حلقه کمتندی کلین مادی کور که اضطرار تا بجه اطراف اشیان زده و قصور و رفقه  
 صغیر عالی طویش و زاری انش تا نیری قلایه ایتیمش ایتیمهای روح روان به حرکت  
 در که ایلرین بوزانه در که سولیر من و بونک سینی نند که کند چار کندک او یوسن جواب



و بر روی **بیت** غنای دینیه ام خاری که می بادم سرش در دل سوزان می دارم که آهی می کشم ز غم زاری  
انیم که بدم غایب اولدم دی کوردم که بر مار مهیب و بر افعی با نهیب کلبه بچه لوله قصدا تی هر بار که  
تضرع و زاری انتم و ایستدم **بیت** اگر چه غالی از دشمنی ضعیف تریم که تیراه سحر بر نشانه می آید  
کار کرد و لبو بایستی سنگ صلی اهلک نم اینند از سیاهه ابرائیم میسر گذرد بنایندم بلایا  
بودن خوفناک من که بفرزند لرزه بود و ملایم انتقام گرفتم بر میان ادب قادر از غم زاری  
سنگ هلاک می آید و ز مار قهقهه اندی و ایستدی **بیت** سرین که او شیر را و کند ز مثل تو بی  
عاجزی که کند چون ز لطف و غفلت انک منعه قادر از لدم و هر چند که فریاد انتم فریاد من  
بولدم **بیت** فریاد بسو کردم و فریاد منی نیست که بیا که درین کشید و اگر کسی نیست که اول نظام  
خونخوا جمیع پیرایه و اشیانه و یادی کجشک و بر غیر مصیبت آوری استیاء اوجک خرق  
وجوده صاعقه افتد و فرزند لیلک سوز فرا قیل بایزی طوفندی بواشاده صاحب  
انتقام اجراء مشغول ای رو غله لوده قیل بی یقب طو تر کن کجشک ز بر جله بلالند  
قاپی کورتی اشیانه سربردی صاحب خانه میاد اگر آتش قیل سفته پیشه و ضرر کلی لازم کله  
دیو بالای با بختی و اطفا آتش ایچون اشیانه نکه بالاسند کنکل ییدی مارا و کند ز غم  
ناری و او ستند او از کلنک آهر منقاری احسان اوجک جانباده واقع اولی سوراخ  
باشن طشر مجرم غی عمل بری مغزی که بر مشکل عقد ییدی زبیک کل حل اولدی بو مشک فایلی  
بود که مار کدو و خنق خور طوب اعتبار اندکی سیدن عاقبت سنگ اشتغال سرب خردی خرد  
اولدی و اشیانه زخت و جودی کو توب زهر هلاک مرده اولدی **بیت** دشمنی که چه خرد بود در  
طریق خرم او را بر نکه دان و غم کار خویش خواست ملک استی بوی احسوج و جاوره تمام و ختم  
بباید بشدن اسهل طریق استقام سنگ برکت رای اصابت اغلام و میان منجیل و حسن اهل ملک  
غم می در هر اهل که سنگ تدبیری دستور اول قلم تیجی خنق فلاح اولوب هر لاده سنگ حسن  
کفایت وین اهما که اعتمادم عاقبتی فتح و غناج اولمشده هر پادشاه عاقل که تمام مہام انای بر  
وزیر کانی و نایح کافک کن کفایتنه قنض ایلیه هرگز دست نوازیب آنک دابل قبائله اریه و پای  
خوار آنک حاضر معادق پیراینده و تباشر تدابیر اصابت پذیر بله خوشید دولتی همیشه

۳  
۴

افق حادثه طالب دایما تفریح و تفریحین حال و بالند سالع اولامنه که سنگ حسن یکده وین  
تو بر عالم آرا یکدن با واقع اولمش **بیت** هر چند وی ز من یا هر چند رای کنم مراست دست قوی  
چون از دست یار نمی یاکر بر هر کفایت انجی که منت مدید دیار اعلا ده محبوب و خلایق جنس  
ما نوس اولوب سده نه بر نادر صاهرا که سبب تعیب و موجب تغییر له و زبر فعل حادث اولد  
که سوظنه با غنا اولوب انلی سندن تنفیذ قله کار شناس ارتدی اهلک **بیت** ان یزید و است  
همایون تو بودم ترجیح حالند بحاسن اخلاق و محارم عادات ملکیت غریبه اقتدا انتم صفات  
حمید شاهی و خصال پسندین شاهنشاهی بدست افتاب از سده بنای کارمه اساس و جمیع  
معیار و مقیاس انتم بخدا که ملک غم و جرم و فکر و حزن شکوه و شوکت و هیبت شجاعانه ختم  
اولوب دقایق مهمات و حقایق مبهمات شکایتها و خطیر و دات صبر نیزه ملتبس گذرد و موضع  
تائی و مشاب و موقع نوازین و عقاب ذهن صواب ماب جناب کامیابانه مشقید کل هر روز صالح  
فدا و امر و زری رای عالم افزوز بله تدارک ادب و فوکیا سندن هر لک فاعه سندن خطه منقار  
ایر و هر که درون حالی حلیه تیغظ و انبیا هدر خلایق اولوب جانب خرم و احتیاطی رعایت و ناموس  
و عزم ملطقی حایت ابر هر کس که بوغیا این پادشاه مقام خصومتند اولد و هلاک کرد که کدو  
جانبه چکش اولور و نهال و جودین بوستان عدل و دیک تخم حیات کشت زار فراه اکثر اولور **نظم**  
ختم ترانمانه تمجیل کشته از غصه و جود سوی خیر عدم با چون قوی و عراجه دم دشمنی زند شکل  
اگر امان دهغی زله نیم ختم نملک ابتدی سنگ من غیبتکه طعام و نازین حلاوت بولدم و ز آرام  
و خراب راحت مشاهد قدیم حال بمرآتیه **بیت** افتاب دولت اولدی اوج عروندن بدید  
کوکیا بقال خصل اولدی سعادتت بعید زور بر استی هر آینه یکم که بردش غلدر و ختم قهارک دام  
مکر کوفتا اولد اندن خلایق اولینجی ظلمتی نوردن و روز روشنی شب بچوردن فوق انوب آتشی  
آبدن و هوای ترابند تیرا ابر حکما یوز کرد که تا بیمار کالاحت میبار اولد طعام و شراب لنت بولم  
و حلا با مار کمر افکندند اندوهیه راحت اولمش و عاشق ادول وصال معشوقه اریه قرار اولم قلن  
و سافر تلنزلند منوی اولی حضور و اسایش کورمز و مرد خایف از دشمنی مسئولیدن ایمان علیه بر لطم  
حضوره نفس از **بیت** چون ز دشمنی فریاد یافت جان خوش دل غان بر تافت ز شکر ابتدی



بنم و رزم و عزم و خردن انکه با دشمنان سیرت و سیرتی نه کوردن است و گنای  
 نایت پست و متکبر و تن پرست کوردن نه اندیشه صوابدن نصیبی وار و نه زاری راست و فکر خطا  
 نید و کل کار تمام اتباع و اشاعی و پیوسته اوزده در اول و زور که بنی قتل انکه بایند با انکه  
 قتل انکه استیلا انکه قتل و نمانده دلیل و معرفت انکه در وین سبیل نه استیلا و لا بنی  
 قتل اوزده قزاقی و بورای اوزده ثبات و اعلای در الحاق اول و بر صایابی و ملکه انکه  
 موییل عمل واجب لوی بر دخی بود که حیز قبول واقع اولد و غن بلور کن محزون و حیز نیت  
 سی بلور دخی انکه و باب مناصحت علی الخصوص ملوک لا یزالان ادای رعایت هیچ دقیقه  
 مهم قورده ملکه استیلا آداب مناصحت ملوک نه در کار شایسته آداب نیت ملوک نظم  
 کلام طریقه و مدار سلوک در و جانب خشونت و غن جناب ملائمت و لطیف مایل  
 اولد و محدود منک تجلیل و تعظیم بایند شرایط رعایتی بنظم ادب و حکام الطام و ابله جرات  
 و اقدام انکه اگر انکه قولند یا فعلند زلال و خلل مشاهده قلعه آتی تفریح اغیوب و تفریحات  
 و حکایات و اشلا و تفریبه منبیه انکه در شوکی که البته تفریحی احتیاج واقع اولد طرز کلامی  
 مقتضای مقام اوزده طرح ادب عبارات شیرین و استعارات رنگین ادا الی ملکه را و صاف  
 مذکور و زیر نور به حسب حال لیدی و کردن اشلا و اولی حلیه خصال مذکور به سالی ای  
 بر کون کورده که جو کلام میدان اقدام به مرتبه ده خانه و بر دکی ملکه استیلا جانکه  
 بر سر نه رفیع و بر مرتبه منبع ده که پای ارزد و جود و اول پای پایه و اصل اولی میسر  
 دکلده و سعادت سعادت و معاضدت طالع و دولت در غیر به بود چه حاصل اولی  
 متصور دکل چون علی سبیل الاتفاق بر صورت وجود کلوب پوشش با استحقاق میسر اوله  
 انکه قدر فی بلوب ضبط قواعد و حفظ ماسند با انکه قلوب آیین عمل و طریق انصافی که نظم  
 شرایط سلطنت در کاین فی رعایت انکه واجب **نظم** اما انکه بلکه این حق است رسی دولت  
 ملوک طلبه آثار کئی صندیق سیاست خرابی کنده که از رده محنتی بآرد نشیخ صواب بود که  
 ملکه کامیاب مغلطات امور چشم قمار و منظور قلبه و سواغ ضلح ظهور و بصیرت  
 برده غفلت مستور اولی که ثبات سلطنت و بقای مملکت بوجوه نیست ملکه و جود منوط و

و مرد طردن بوی خرم که چهره حال مال اینده استقبالیه انکه معاینه اولور و بری غم مل  
 در که حصول اموات تمهات و وصول انکه ممکن و میسر اولور بوی دخی را صایب در حق باطلدن  
 و صوابی خطادن فرق ادر بر به شنبه نیز در که برق بهاسوز که کشتی عمر خالی سیلاب استه  
 غرق اندر **سیرت** در باغ ملکه بزرنگرد نهال عدل که آب خور نباشد شاز انچه شاز شریخ و کماندن  
 بر کل قلدی که سولدی اما شاه و سپاه در بر فرزند انکه سوزنه التفات ایلدی و نصیحت سمع  
 قبوله بر احد دکلدی تا بلور یزید و زبوا و لب خانه و اشیا نری خاک بر ابر اولدی نه انکه  
 انکه عقل و کماستدن فایند مندا اولدی و نکند و نه فکر و کفایتی کار که اولوب شرط بندیر له  
 اولور طردن خلاصی لوی بومورتن **شرایح** **لایطاع** کون کون طاهر و هویدا اولدی  
**نظم** چه سان رای انکه بایند صواب که از گفته و یکنند اجتناب چنین گفت و انکه تدبیر  
 راست بولک می نیست خطاست بویا به مرقم اولن اشلا و اضافی در معلوم اولور که دشمنک  
 معابد مکرر کاید فیه رندن احتیاط و احتراز واجب ده و ختم هر چند که توامع و تفتیح  
 کوستره اعتقاد و اعتماد انکه لازم در که بر نای بی تردیدال بوجو حاله بوقدره شمن اجنه  
 و کوه بر فکوهی و حیل به پایمال اندی بونکه سی بر مله رکانت رای و سماحت فیه و وفوت  
 حق و قلت خرم در والا اگر اول و خردل فکر عواقب دن فی الجمله بهر چند اولور دی اولی نای  
 هرگز مراده انگری و چه در و در نظری و دوشده ده کور و زدی خرمند و ایجه که بویا به رید  
 جبره نظریایب بوجو لور تضایح و بیزه کوش و شرا چه اند که مدودن هر و محبت لایق و صدق  
 و عدوت کزاف باشد جایز دکلده انکه مسکنت در و نه معزول و لب انکه مقتضای اندر ایش  
 اده **نظم** دشمن که از مودت زنده صاحب قلش منشار بدوست مار و انبیه سیرت که هست  
 کیم بصورت بد آید ز پوست کز کویا باند بود دخی معلوم اولور که بازار دنیا کسب یار  
 خالص هوادار غلصده انفع معامله و سودمند تجارت میسر دکلش کار متناکه اراده  
 و اعانتی که زانکه کوب افت و عواقب دن ساحل امن و سلامت و بشد لاکو و فیو رفیق  
 اولوب بر کس کند و نه صدیق صادق و یار و رفیق غریب طو شده و اندر بر ریه کین کیندن  
 این و لب همیشه احتراز و اندیشه اوزده اولوب خرم و احتیاطی کند و به پیشه استه عاقبت



[illegible]

دیناره دست از زوایله میوه مراد نهاده و دیده عشرتله جهوه و درین مطلوبی کنان زن کوره بیت  
بایان نکوخواه بعشرت بنشین و در غنیمت دامن محبت در چین **باب پنجم** م جهه مطلق  
اغفال و غفلت بیسله و رای پرده تعویقه مستور و محبوب قالد و غنی باین ایدر رای ایشام  
ایتدی کلام حکیمت معلومه اولدی اول کسبه لرن داستانی که مکرم شنیدن حذر ایدر بانکر قوله  
اعتقاد و مسکنه اعتقاد انیوب کند لرن حمله مضیق رزق و مکر ندن و آسیب کیدر  
عذر ندن حسن تدبیر و لطف حیل و یله خلاصه لرن حالا و جهن بزرگوار دن ملتسمه که بیان بیور  
اول طایفه نکه شکن که بر امره کسبه معی بلوغ ایدر مطلوبه و اصل اولدقد نکل غفلت بیسله لانی  
ضایع قلدر برهن همان خشنده های آجوب و جواهر مع و شایخاکی پای رایه صاحب یتدی **نظم**  
ای بارک پوششهای که حاصل می کنند اختران در آمان از طلعت نیک اختر می خورد دولت شود چون  
سایه فوهای بر همان بومی که قنقل جایون کستوی میچ کوم در کال کوبای حضرتت افزین باد افزین  
که هر چه کوم بر توی خاطر خاطرنا هفتاشای که مورد فیوض غیر متناهیده رنجی اولیکه بر امر لکسبه  
هرزه دکل و صعب اولور سه بعد المصولاتی عافیه آمده دن آساندیز که نچه امور اولور که اتفاق  
طالع و سعادت سعادت و امراء غنیمت یله فی آفت کد و رحمت جلدت جلد محصل اولور اما فی  
تاییر اصابت پذیر مضبوط و مستقر قلی متصور اولور هر که که پیرایش خرم و احتیاطدن و عاقل  
اول و سیدان دای صایق مغاز فکر عواقب و راجل اولور حاصل سعی بهاء و شوق اولور و غریب  
منزل اولور نازل اولور هر باری که کدوی و علامت طایفه فایده قلیه و کف دستند حسرت و غلامتون میری  
منه قلیه نه که اول سله پشند و رنج کد و بعد و جهد پوزینه که بر صافی قلب و صادق عهد دن  
الذکر دی اما غایت غیاوت و نهایت حاشندون قدرین بلایوب الدن چتر دی بعد الاچان میر  
اولدی و زخم حق و خرق حق فی مرهم ندامله التیام بولدی رای استفسار ایتدی که نه اولور اول  
**حکایت** بر هو ایتدی اخبار ده کلند که جزایر بحر حضرت در بر جزیره ده که روی زمینده  
نظیری یومندی پوزینه لوزیاده چومندی بریاد شاه لری واردی که نای کار دان ادای هایت کامل  
و سیاست ثامیلله زمین و زمان امن و امان ده ایدی مسامح بهایان صیت و صدای عدل و  
احسانیه طوشتدی و سگان دیار در بار طوطی دار شکر شکر مواضیکه اینله و طلسان اولمشای



و شایسته آخرت کساده مطلع اولور دولت فانی دال چکر و زرعه دیناره سعادت جاودانی تمن  
**اگر بیت** یعنی نشان که دولت باقیست برده کبریا غرگاه بهارست و که خزان <sup>از</sup> الفقه کار داند  
از صنف قوی و خیر از لول بنیان بنی جارسوی جهان و البته جهانیا اند انتاز بولوب حشمت  
شاهی و صیبت شاهنشاهی بر اندن نقصان فاحش کلری و شکوه شوکت و سطوت سلطنته  
قصود تمام مشرق اولدی **بیت** دولت اگر دولت حشمتیست سوی بنفیدایت نبید نیست <sup>نشد</sup>  
بوانشاده اقربای ملکدن بر خالی و هتاک آثار دولت نامیدین پیدا و علامات سعادت حرکات دکنش  
هویدا ایدی نشو و نما بولدی چون ارکان دولت آنکه شهریار آنکه رتبه استحقاق و جهان دار آنکه  
منصبه استقداد کورد بلر و تشید بنیان سیاست استقلال و تمهید اسباب ریاست  
مشاهد کلیدی نماید اگامیل و تحت منتر اولوب و قلوب بسطه طاعت و انقیاد مطاعت و قلوب  
کات لشکر و حاکم کشور و اجناد اجنادین و آنکه لسان حال الله بک زبان معالمانت و انشاد  
ایوب ایست **نظم** چو باد صبار گلستان وزد چمدن درخت جرات از سر بهار آنکه باد آورد بید  
مشک بریزد درخت کهن بر رخسار <sup>چو باد</sup> چو باد که بر رخسار کنا چو باد باد به نشو و نما بولش  
و بر هلال حکم برج غرور و سعادت بد تمام اولمشد قامت خلعتی منقبت خلافت از نایند و وقوف دولت  
نزل و از تاج سلطانی و منصرف صادق غایسته خاتم جهانیان و چه اولدی طایف الحیل و جبلت کات  
اعیان دولت و ذیل ملاطفت ارکان ملکه ملت نشیبت ادب هر روز ساله لای صلت خلعت  
از نالی کوب شانه مناسب مناصب و هوای بوردی و خواص و عوام بالتمام اتمام اقدام اوزد و کات  
اولی بر فوق ایالت ولایت و انخراج و انعاج ادب زمام احکام سلطنتی و رحمت و کلفت اول  
جوانک قبضه اقتدار نه تعویض قلد **بیت** خالیدانین نشاط تن تحت بر زین بکدشت  
ازین نوید بر تاج از آسمان <sup>چو باد</sup> چو باد که کار داند چون لباس سلطنت در عاری اولدی اوله عمار تحمل  
این میوب ناچار جلای وطن و ترک دیار اختیار ایدی و ساحل مریدیه بر جزیره که اشجار و انهار  
بسیار و ناز و نهار بقی شمار ایدی قرا و طومنی همیشه اولیشده که کوشه و توشه بیک کوردی  
و خشنود و میوه لایز خرمند اولوب کز و بختی و در بدی **م** هر که قانع شد بخشنود ترش بحر  
و بر است و سوال اوزد اولیشده همیشه قانع پیشوایا ادب توشه ریاضتله منهاج طاعت عبادت

{ }



ساکره اولدی و روز و شب غمزد سلطنت کچن اوقاتک تلا نیست مشغول اولوب توبه و انابت راه  
انترت تو خشم و دزدی و بنای خانه خلقات دنیا ای نیستد عبادت و عبودیتله بودی <sup>مقتل</sup>  
خلک شب شب باده اینته سینده واقع اولن زنگاری میقتل انوار صبح شیباه بجا ایدم  
و با قافه تاشق و ماسفی به تلفظ ادوب و حال استقباله تنبه ایچون بویته مقبول منتقم  
اولدی **بیت** صبح پیروی مع ملاخر می هشیار شو خوابیکو نیست در وقت سحر بیدار شو <sup>نشد</sup>  
بر کون لبر <sup>در</sup> ربه را غیبه را غیبه و زره که هرگاه کور آنکه اغیور بوردی اغیور هر کون اتفاق بر آید  
الذین خلاص اولوب آیه دوشدی کوثر و زینیه و آذان و مقتضای **عجیب** <sup>نشد</sup> بغایت خوشی  
کلوب طبعه اندن انقاد و خاطر ند سرور و اهتزاز مشاهد قلدی <sup>نشد</sup> پسر هار که برین بوردی  
برین دریایه القا ایددی و بونیم و نغله منعم و تلذذ ایددی مکر بر سنگ پشت در آنکه بر چلند  
سیاحت و سفیر اولی جزیره بکلوب بود رخسار التذکک اولمشدی بونیته که بر کون اندن  
اقامتاده چون شهادت مسافر دن آسوده اوله مینه مقام معهوده مراجعت ایدن القصه اول  
عجله سله پشت اول درخت التذکک سیان آید ایدی صوبه دوشن اغیور لری غمت و غنیمت بلوب  
و رغبت تمام اکر ایددی نور سمره پوزینه ای ضیافتاده تقو ادب بوشنقت و مروتی  
آنکه حشمت و لجب اکر خیال ایددی آخر خاطر م بونین خطوراتی که بوشنوع سابق معرفت  
نیم حق بود کلوب طبعه و مروت و کور رجه مقرر که میانزده و رابط محبت و مکر و مقتضات  
مصلحت محقق و بلق ظهور لطف و احسان و غنی زیاده اولمشد و فایده نوبت دن قطع نظر بوقایم که  
ایلم مصلحت که طینتد مکانم اخلاق و محاسن صاف مرسته و ایات مروت و وقوف صفات عالی  
نوشته در مقامات روزگار دوشه هر آینه آنکه صیقل محبت از نیکار ملای اینته دلدن محو آنک  
مناسبه و نور آفتاب و انسیله هوای و روی غام غمزدت هوایله واجب نشه که بورت کورد  
**بیت** و که آینه شایسته غیای دلد از خدا میطلب محبت و شوق را <sup>نشد</sup> من عزم محبت پوزینه  
جزم ایوب نیلوف که صودن باشن جوق صردی خرمله انا ز ایدی و رسم تحت مهوری اادب  
قصود مصلحت با مشاول خاطر و عزم اغاز ایدی پوزینه بر آنکه کلا سندن اهتزاز تمام حاصل  
اولی جان و دلدن آنکه محبت مایل اولدی و ایدی و قنبر احباب و کنگر احباب رغبت و اشتیاق



بازان وادباماد و ستانمیل و محبت خصال ستوده و صفات پسندیده دند هر کسند که بر رفیق  
شقیق و انیس صیتی دارد ای جهانند دخی را از و کار **منظم** مردند و ستانمیل و  
زیورین و زینت دنیا است وقت دهر اگر چه بسیار است نفی بهتر از رفیع کجاست **ترسک**  
پشت ایستی بکاسک محبت همای و صاحبک سودای و غمت **اما** بزم که بود و نه بند  
قابلیت دارد در پوزینه ایتری رباب حکمت باب مصاحبت بر میزان وضع المثل و مجتهد  
ور که اگر چه هیچ کسند و صدیق اولی لای ککله اما هر کسند و صدیق موافق و کله و مصداق  
ایجاد اوج طایفه به اتمک کرک اولار باب علم و عله که المله صاحبک سعادت دنیا  
و آخرت میراورد **هم النجوم** **ایشتی جلیهم** ای کجی اصحاب مکرم اخلاق که دوستک خطایه  
دامن اغاضه ستر ادب باب **نصیحت** سعی یلغی درج المله آدجی اول طایفه پاکه و غرض  
و کرم اولر و اساس محبتی قوام صدق و اخلاص اورد و اورد و اوج طایفه یلغی و حقیقت  
اقتراز اتمک کرک بر عله باب فسق و فجور که المله یلغی و غی مشتهیات نفس مقصود و المله  
میل و محبت نه سبب احسن دنیا و نه موجب عمت آخرت **ای کجی** اهل کذب و رباب خیانت  
که المله مصاحبت غایب المله و معاشرت بلای عظیم در سائر المله سند کلام فتنه انگیز نقل  
ادب سائر المله سکا اخبار و حشت آیین القال المله و دروغ و فرود و صورت راست کوی  
حق محیی باطل صریح اکلا و المله آدجی اصحاب حق و بلاهت که نه بر منفعت اقبال المله  
اعتقاد جایزند و نه دفع ضرر افعال المله اعتقاد اکثر عین خیر تصور اندکری محض و اورد  
و منفعت اعتقاد اندکری ضرر و مضار ملاحظه قلدری نافع اولر **سبب** از دوستی کسی چه سان نفع  
یبری که خیر و نفع و ضرر نشاند **مطالع** دشمن دانا بازان دان دوست شد و کلین نکته و  
اولس اولر که چون دشمنی لایعنا نشاند است اولر فکر عواقب کند و به شعار اید و بخت  
نیق و در مریس آنک حرکات و سکنات آفان اعتقاد مشاهده اید با نرد و قصدی ترانک  
تارک کله فایمک میترند اما دوست هم فتنه بی بهر اولر هر چند که قصد خیر دفع ضرر و جلب  
نفع و سلب ضرر و جد و جهدان مضی و ایوب غالب بود که اول کسند انک تدبیر خای و دای  
صایب سبیله میضیق خطر و در طر ضرر گرفتار اولر که اول پوزینه نادانک دوستند و سبب



اولدی که شاه کثیرک سفینه سینه درای خزنه هلاک غرق و کار بار وجودی شعله خنجر ایداره  
خرق اولر اگر اولر زنده کمانک دشمنی اناسی بی فریاد اتمس اولر لایک تدارک دفعی امکان  
پذیر اولر دی سیک پشت صورتی که بخدا و ملنگ اولر **حکایت** کاروان ایستی و قاش  
ایدر که ولایت کشید و برای جهان آرای و شاه کشور کشای و اوردی که خزانه سیک حمله حباب  
خاتمه طاق کتور مزی **الشکر** لای عذبه ارقام حساب و اوام حساباره مزی و ریات  
سلطنتی نرد و افلا که بمشدی و آیات نصفت و معدنی صحنه او و اربل و نهاده  
ثبت اتمدی **نظم** زمانه تابع حکم روانی سلاطین خاک بر آسانی اوردین داد و دین  
رسیده بنیاد جهانند الله اتمدی با دینور ایدک بر پوزینه ی و اوردی که مواضع آفات و اوقات  
مخافتد اکا اعتقاد ایدب انک تربیتی باشد عواطف خروانه دن بر دقیم نامرئی قوزی پوزینه  
دخی غایت صدق و اخلاص در رای محبتله اختصاص بولوب هر کجی خنجر بر تاب قطره سیاه که  
الذی شمع **ظاهر** با شای و جند اباع اورد و طور بستان و کیه صباحه دیک کوزین یوم مزی  
و تادین ظهور نیرا کبر لغافلان خوابگاه غرور پست کمالدن با تو قالدمیه خدمت حراستک  
فرانت قلمزنی اتقانی بر نرد عاقل شهر با بلند اولر لایه کلان و بر کیه کوکله رشکارا المله کوریک  
دایم و شب تبدیل صورت ادب عیار لایا سیله محلات شهری گشت ادرک بر نرد عاقل و جل  
دخی بود ایدله اطراف شهری کز کن مجانست ضا سبیل بر نرد راست کلد و در نرد عریب مشورت  
طریقله صورتی که نه درین فتنی بحلیه کیه لوم و لیک خانه نقب ادب کل خزانه سنی نقب المله  
در دانا ان جواب و سدی که ریس شهرک اصطبلند و فزیر دنا کوزی و اوردی که اکا تمام تعلقتک  
مخاطبه یابند اتمام ادب المله دایا غنی آفتاب و غیر لایق و بند ادب حفظ و حراست سبیل  
برام و کولر نام ایکی غلامی که بهرام آسمان و کولر نایبانی کوزی کوسن مزلر نگهبان و مشوره  
صلح بود که واره و اول دراز کوی اورد و و چار سوا باشد بر شمشیر کرم کافی و اوردی که اکتب  
اورد ب لطیف شیشه لرو صافی قاروره و چوب بر خوراند اولر خیره و کلب کین و ز دانی سربانه  
کار و خیره روزگار اید و نرد دانا و لایک و کلام زیاده تعجب ایدب دلی که بر بملک انصیل  
نظمی لایه بوشاده ناکاه قرشون **ایهر** دینار بر عسیر دینار اولوب در داکاه لطف



حیل به بود و بار آوردن پناه ای و دبه عیار بل پنج عسره مرغ که قصه گرفتار اولدی عسری  
 صورتی که کشی سق کدره و بوقت بوند نهادره جواب در یکم بن بردم رئیس  
 شهرک درار کوشنی او غلط نم ایدب قصدا قدم دی که فلا نشیه کر که کانی اچب و خروار  
 شیش یو کلب اوم الم کدم وانی برهانه دوزکار و لاس المال بازار استظا رادم پس مرد ظریف  
 ادی استنظره بقیله ایستی احسنه نزد بویه که کور که بر خراجون که بود و پاسبانی اولد جان  
 که اب بلایم اتم و شیش بر متاعه دست می پرورد دگر بازار جهان نقد جان و مقوله متاعه جات  
**منساع** روز نهمین جارا از ان قدش دانی غوغا لاله از کتاب خزانه دای اچو اولم یاری عقل  
 قشند معذور اولور دی **م** که کسی بار کشد باز کانی یاری بود دی وانی حکم بخلیت زنده اندی  
 دزد عاقل دزد غافلک فضلند عبرت الوب تنبه و شفع اولدی و کلمات عسری در تجربه حاصل اولد  
 کوز کندی ایستی بر عسری نیم **دشمن** انا و بودیم دینم دوست نادام ایتم که وادناک یکید  
 بنم و دلم هلاک اید یار دی اگر بود شمع انا اولم بنامم غامد اولور دی و بر خراجون عزم آخر  
 اولوب شیش وجودم سکه بواره سندی حالا عسری کی که خزانه دای فقه قصدا اتمک صوب  
 صواب افرید که شاید غرض اصلی و مقصود کلی بدست رس میسر اوله پس آهسته آهسته رایلک  
 قصری المته واروب بنیاد قصری قرقه و زرسو ایله سنگی پلاد از مکه آغاز اندی **بیت**  
 لور بن تیشه سنگ بر مدارا خیر و سوم اولدی سکه خارا هنوز عیار شبر و افتاده بواره ابر  
 افتد نقب او ریاستی که نقب زده اتمام یشدی و اول مقامه که خوابگاه رای ادی بلوط شتر  
 چو دی رای کدری تخت دین اندر خواب وارش اضا فخر این حوالی مسند شاهید و کوش  
 و انواع جواهر و اهرجانی با طشاهنشاه اوزر صاحبش شمع کافری مست بالک و وزیر غدار  
 که قرارش کلک اولدی و پروانه شوخته عاشق اشقه که کوکی که نامراد فی شعله سیکه یامش  
 یا فکشی کل اولدی **بیت** روانه و مو که بدو سوختیم انا و جان و بکر و دم و احوال پری سوزد  
 اطراف نظر اندی کور که و پوزینه شاهک بالینی باشند طور مش بر خراجون ایدای الم طوبی بر تیغ  
 آجاری آموزه اور مشد بیا احتیاطا چپ و راسته نظر اید و حلی کورجک متعجب و متعبر اولدی و ایضا  
 یو سیکار که اعلای درجه رفعتی چراغ پایه در پای انبساطی با طشاهنریا بر نه لیا قتله

{ }



اشد و به تیغ ایدار که قرار مکده ملتکا و بسته در و بی قارک المته جقه که مشد و دزد بونکر  
 مجریمه جرات و بوقیر کرد اند سرگردان اکن ناکاه کورجک بر غیبه مورچ سقنا و اندن سینه  
 رای که اینجه جهان ادا یاریدی و شدی و خارش پایا تراش لودن سینه نازک دایم خدش و خراش  
 ارشدی دای ریا غیبه مستغرق اکن دغغه پای مورچه دنان سینه سناوردی پوزینه و عالی  
 کوبک اطراف شاهی تجسس اب کور دی که بیج مورچ رایلک سینه سی اوزر کوزل دل پوزینه اتش  
 غصبت مشغل اولد بایستی تجلیه پاسبان وارکن که ستاره چشم اعم سیکه روی خواویشند  
 کور مزموچه شبر رنگ نه هدی که بنم مخدوم او یویر دخی اول کساک قدم شوم انک آینه  
 سینه اوزر قویه پس و قوت جاهلیتی حرکت کلب قهریدن ضعیفی که الله اولن خیر ایدای  
 رایلک سینه سینه اوزر تا بود واسطه بل مورچ لاله خرن جمیع صا و دیباده فناء ویر و دزد فراد  
 اندی که ای نا جوانمردی باله وای کافور نعمت بابک الله چک که جهانیا فحشاء و جانی افشده  
 خون و فاک اندک حیدی و فلاله حیراب پوزینه ناله الم حکم طوطی رایلک نفره دزد لشرایخ  
 باشند کذب حالی بی سوال اوزر کورجک صورتی که سن کم سن دزد جواب ویری که بر سنگ  
 دشمن انا که ام بوند طلبت ال اچون کدم ایدی اگر بر خطه دخی سنی محافظه احوال ایدم  
 بوسنه هرمان نادانک شیسایکی فانکل مال ادمی رای کیفیت واقعه بر واقف اولوب  
 حیدر شکر ایدی و ایستی بی چون غایت دینی عداوت دزد پاسبان و دشمن بهرمان اولور  
 پسر و نولخت ادب شرق تقریب ایدای سوزدی و پوزینه و زنجیر یکله اصطبله کورجک  
 دزد که شید و لک کری میانه بندایوب خزینه امیدیه بر باد شاهک قصرک دیوار نقب  
 اوروب خلوتی کردی خلعت دانش برین و تاج خرد سر زده اولدی اجلدن دزد و دوله اوزر  
 و پوزینه که محم اسرار شرای و خزینه دار دی هماندار دی چون خار جهلده چهره عقلی خراش اولوب  
 بوده غفلتله بصیرت مستوردی حرف حرمت صفی حالندن تراش اولوب دایره حرمت  
 تقریب دور اولدی **بیت** خشم دانا که افت جانده مکر اول دوستدن که نادان دگر شولدن  
 یو فایده حاصل اولدی که مرد عاقل ابواب محبت و موفقی ارباب دانش و معرفت اچون کر که محبت  
 دوست جاهلدن فتح بفرخ حق کر که دشمن دشمن دوست دشمن بدو در







بتراده هر بار که بنده نقد قلبی محل امتحان آوردم معیار اعتبار و خالص مقام عیار بولورم  
مقرر در که هر مؤلفه سندن صادر اوله تیرگی است و خلعت صدق قامت کلامه کی که  
و کاستد بر می ایستی اشتم که سندن شوهر کله بر پوزینه میانند اتفاق نظای مودت  
و وفای مستحکم اولوب دل و جان آنکه مهر و محبت و وفای و عطا اختیارین آنکه میل و مودت  
مردانیش غنیمت محبتن هیچ بر غنیمت مقابله ایتر عشق و لذت ملاقات و استماع معالین عالم و دینش  
سندن فراقه اتشانی آنکه وصالی ایله شکر ایترش و سندن خیال کندن آنکه جالنه نعم الیله عیالیش  
ماده که بنظر غریب و دوری اشتری بخار حوای غیرت دماغه چقوب زبان حیرت ایستی بیت  
کشت در براری دلم جلدلر یار دیگران مارا کنار از ریشه بلورن کنار دیگران ای دوزخ کار چنان کار  
نکناه آنکه که شوق جمعی صاعقه تفرقه به یقینک وای مرغ ستمکار نه جرم ایلمم کسبل هم و غم و غم  
خانه حضور می یقینک یار مهر باکی انس خاطر تمام ایستی جلیس خیال آنکه و مرین ظریفی که بساط  
عشرت لوز و منش و روی آنکه دیداری نشاطیله کوردم اخبار له یار آنکه اول و دوزخ فاکو یاکه لوح  
محبتت مهر و وفا سرخی افر ما شردی و اول یکانه و شصا که اشفاق بستند بناله بر بالینه باش  
قوامش **نظم** که نه یارب کار و وفا ای ولسون و وفای خیلنک هیچ مبتلا ای ولسون اشفاق  
یاد اولور یار یار لبا اشفاق کسل یکانه و شرف اشفاق ای ولسون هر دمی ایستی بعد نزول النوار از جبر  
بهیود مدتی حاصل حال اولی بود که مراد جاشق خنقل مذاق خرافه و زمان صبراده سن و بر تیر  
اصابت پذیرم بکر جبراده سربس مطلقه داستان مکر و ستانه آیت **ان لیکل کس بنظم**  
اندک کتابت در مشغول اولور چندان که مسان حکم یو کاره غریبی کورد و زوق و ازل و حلاک  
پوزینه در اولی و از نظر هم یو یار و اولی یاره یار آنکه فتنه و غیره چاره یه قادر اولور پس یو باید  
صندوق حیلته اجدیلر و متاع فکر لوبن دود کلد صاحبیلر اخلاص و ایلری یونک اوزن نه بخود مقدر  
اولی که مانده تار من ابد و شکود و شندی ایستی و سندن پشته بر کشته کشته دیر و ان غنیمت سندن  
حالنه خبر و یو بیت **نظم** یا صاحب فانی اولی الله حرام اولسون سندن و ارمه ملائک  
وجودین فانی و اسقام بلیدر لعلی مرا غم الله نه کلاه قالمش انی و خسته کلاه قالمش  
سندن پشت دوزخ خست لعلی غیرین استماع اولور پوزینه دن استیذان ایستی که او به واره

و خسته من کورب اهل و فرزندان عهد ملاقی بخود کلاه پوزینه ایستی ای و کلاه الدن  
کلور و انا او مرم هم عن قریب الحال یینه شریف وصال اولور بیور سن و بن عزیز  
پوشه کوشه سندن تنها و بی کسی قومیه سن بی خود اندوه فراق بر خطه تنها قور و در  
همراه بر زمان حضور مدتی ایلمز و کوزم باشی بر یولاشد که بوم نظر من از **بیت**  
دناده بکا اولی کوزم که یولاشیم بیلایا تو یولایا طور ییله دو کویاش سندن پشت ایستی ای فانی  
مهر یان وای راحت روح و روان بوم هاجرت کجا با اختیار واقع اولدی و بوسافت کجا خردی  
لازم کلری و الاطوع و رغبتله هر کس سندن محبتی قویکینه سیدم و طریض طریض بوم حضرت کلدن غنیمت  
اختیار ادمیدم **بیت** زید یار تو بخوری عذرت یسوزد و نه بخورده هیچ موجودی که جان ازین  
جدا باشد بشیر کام کلام پوزینه ای دعا ایست مقام جانینم توجه اولور **بیت** دیوب بوسوز لری  
بوم و قلدی یوزندن قتلوا باشی و دقلدی چون وطن مال و قوم مقدم کشفه زیب و شرف بولدی  
اوقبا و احباب جمع اولوب صدای خیر مقدم مرجای موقه بیر دله و مسافری تعلیم و ذکر یلایه  
کوردلر سندن پشت ایچر عکری عورتی کوردی که صاحب فانی اش و تف و تاب عارضه دن  
کلیاع عارضی مولش **بیت** تاب تب کل خطری کیکی نیرین باشی خسته لعلی سیمین تنی ضعفیه  
زین باشی سبلری بیک نیرین اوزره صاحبش کلزار رخسارند از غواندن بدو غزال  
اجلش **بیت** اولی قد لاله خدایع ارمه و تاز روی لاله دن صفا مال و لش موم دن کویا  
کوی که هر چند که غنیمت محبت هم از دیوب حالنه خالنه دن سوال اتدی مقابله دهر بیضات  
بر جواب صادر اولدی و یاری که طرح تلطف و قی کلاه اقدام ایلمدی شرف اعتبار و التفات بولدی  
نه تفرغ و نیاز عرض قبول واقع اولدی و نه مقدمات تلقی شیخی مراد و یردی **بیت** ای دل از کوش  
بهر سرایه درد و نیاز کارین متاع کاسدای بخار و زبازاری نیافت پس اولد مدته که بر یقینی تار ص  
اول عزیمت نشدی و کال هوادار لغدن باشی و جند او تورب مکر و لعلی مشغول ایستی ایست  
ای خواهر پریان **بیت** ای بیجی بیاریانی بیکلورن دل شکست ای کوزی و یوزینی کور عکد  
ما تان کیمار بخون بناله بر اعرنوز سولیم و ما فی الضمیرین بر پریشان خاطر اظهار ایلمز اول  
دختر دوزن دلدن در بر آه سر دای و ایستی **بیت** در سر عراج مکن بعد ازین طیب











وفا و بیافان خارج نمایند و در انکشاف نیز نشاء ناقصات العقل همچون عقل نام و ادماک تمام بودیم  
اولن یار و فلان که نادره روزگار دند که مکر می در میان و خصلت عدم در کان اعلم سمت  
احرار کل بلکه صفت انشاء در **بیت** نه اول و غور تک عقلی سوزی و مارا اولدیر و غور ت و زین  
و طلب ضایع مانده استماع و هوای اغرای شیطان اتباع سبب نقصان و خسار بلکه موجب صلاک  
و بار در **مصرع** مکر مکر که نکو محض از جنین نکند میان آمدن به منوال و زره خطاب و عتاب  
و سوال و جواب مشغول اولوب حرکات و سکنا شدن آثار تردد و غیر ظاهر اولدی و زین  
قلبه اندک بوجاهت شبهه کلیه صورتی که موجب تفکر نه در که تحقیر که در سن برخه بنم  
بار زحمه غل و شوار کلوب اول اولدیر می تردد و تا مثل ادیس سنک بشتایندی بوزنی  
مزدن سوبلرس و پوشه بی نه دلیل تا و بل ایلمن بوزینه جواب و پردی که حرکات و سکنا تک  
نفسک و واقع اولن ناظره و معاودیه دلیل ظاهر و غیر افعال و احوالک بر او تک غریب و تحیر و  
تو در که برهان با و نه انا اگر کثیف حالن بنیگاه ادیب غرض اعلام ارزانی بوزنی شاید که بنم  
شاورم معا و نیک و در طره حیرت و خلا اولوب ساحل ملائمه وصول ایلمن سنک  
بشت ایندی راست بوزنی اما باعث فکر و تحیر و بنم که مقدم های و کل کلیه اخرا نه اولدیر  
در و نوج و تک بویکینه ابتدای حوالی **مصرع** اس و اول آثار جهان و زینست جامع  
معلو که خسته و کشته در لایه همان خانه تصور و ظلال خالی المس کوک پس مراد  
ادرز و ظایف دعوت و لیس خرمیت ضیافت و کمالیست لاجرم بوطالت و جفا حسد  
خیال و لسه که **مصرع** و کلاه بخشنه نه ساری **بیت** بوزینه ایست بچون سنک بنم حق و حق  
عقیده که کون که عیان و صفای نیت و ظهور طریقه مستغرق علی البیان در اگر تکلف با بنم توقف  
بیورس و رسوم و عادات عامه که باب ضیافت و زینت رعایت این کلش و اولدیر کلش  
و داد و اعانه اولی و ایلیادی و تمام اخلاص و اختصام احک و **بیت** بیکانه نا  
بیم نکلند دوست ایچ که دوستی کلن به حاجت **بیت** کشف چون بوزینه دین و کمال  
اشدی غیر ادب و مقدار دخی کند نه نه تردد و طبع طایفه فکر اولدی جدید و عقاید ثبات  
و ملائمتی نهید ایچکند و کندیم ایندی بوطایفه بی نکت عهد و تقی جانم بر حق املا بن عین البیان

بلورم که اندر باره حسن عهد در دور و اول شایوی و بیکانه خوی در امید مهر و فاد طبع صفت  
و عناد و شرح و ذودن بغایت **بیت** و در ناقصات العقل و ای طبعی صفت و صفای طبعی  
براد و یوقهر صدق و صداقت و فاد و حق بولردن کی حاکم **بیت** پس ایلمن اغوا سیله و اولدیر دانلر  
فوا سیله و دقایق و نام دیک جانب میل انکه اصحاب صدق و امانت رخصت و ورلری و  
اربابین و دیانت بوزنی جاکور لر **بیت** سنک بشت بشتک انشا سندا تحیر و زین نه توقف ایندی  
بوزینه تک سوظنی غالب بوزمان نکر بخرطاب کندیم ایندی چون بر شخص قلبیه و وسعت  
و م و شبهه طایفه حصص صین تدبیر محقق ادب ملا حظ حال و مالک طر و رفی و مدارا یلمن  
انک کون که اول کان یقینه بیدل اولورسه شرط تدبیر کندوسن انک در طر مکر و فیدن  
قر و و اگر کان خطا اولوب **بیت** بعضی **بیت** قبیلدن اولورسه جانب خرم و اصحاب علی  
رعایت دن کا زبان مشتمل و عجب و نقصان لازم **بیت** که گریاریم اولدیر اولورسن  
دکله جلد سندن قوریکورسن **بیت** بکشف احوال ای و ایندی سبب نه در که هر زمان خسوسر انیا که  
میدان فکر و زینت صلو و غواق و ک دبدیم درای تردد و صورت طره کشف ایندی ای زاده و سندن  
بیور که املک و ناولی و اولدیر اول سبدن برینا تلخ و و ما ملق بنی تحیر و متفکر قلمشند بوزینه  
ایندی بلورم که سنک بوزنی که حالت اولمشند جامع کل و حضور لغی باعث اولمشند و لغی است  
دست در **مصرع** و اولدیر خوشتر به یار و بتارانه **مصرع** نه در شش مشرک و بوزنی بوزنی  
حالیله طر ادب اعلام اندک بوزنه علاجه بوزینه و دواسی ارباب حکمت قشند نه اسمک شاور  
و معروف بچون هر در ایچون برد و امیت و هر یخ ایچون قانون کلن بر شفا سنین در اطباء  
میجادم و مبارک قدمه مراجعت قلم مزج علیه موافق و علاجه بیورر لر سه تحصیل  
سواب هر قند ایستادایم بولم سنک بشت ایندی اطباء قند الکالاچه بر دایه محتاج ایست  
اولدیر کمز و عجز مکر و اکسیر اعظم که کسه اندن نشان و بوزنه بوزینه ایندی بخند و نه اولدیر که  
عطر و طبله سنک بولغیه اصل عاقبت براد که عشا بر حلیه سنک اند کرمیه عجبا بیکانه  
اسم و صحنی اعلام استک اولدی که شاید قند بولند غن م و تحصیل بر حلیه بولم  
کشف سول کل کمال بلاهتندن ایندی بنی که بار تفکر و دوشورن دل بوزینه در چون راست











درین و بعد علی بن جعفر بر حاله اشات ایلمن رو باه ایتمی ام ملک خاطره بخطور  
ادبه ملکه بویخته دن سوخ مناسب دکلدر زو اکتن وانامندن بوی که صورت  
وجاهتک اب روی در دو کلندر و جمال صورت و شکوه و هیبتی و الجماله نقصان  
پذیرا و لمشد بوجالت اوزره سیر و شکار و کذب و بی اشتنا و بیگانه به اظهار حشمت شاهی  
و سها بپادشاهی نقصان نمای و مجیده پس بوی صلاح کردم که مطلوبی کند و یا جمله بوی  
مکرم تا ملک سیاح ای کند و لیل طوبی کو کلی را میخاندن تناول سوره شیرینی بوی  
میشود جواب و روی که بوی بیه یه قریب بر چشمه غریب و اید که غزالت ماده المزعین بوی  
عانی و لطافت و صفاد و نخل ایلز لال حیوانی **بیت** در صفای چون رخ نگار نیست در لطافت  
جوان شیر نیست **بیت** بر کار هر کون اول چشمه یه کلوب لوی و بار کن بر سزی دار اول چشمه  
حوالی سنا گاه اول که یا تو کاه او بود مره که لب بوی حله یه بوی بیه که کوزر اما ملک اندام ایستون  
که چون دل و کوشیده باقی سله سائر و حوشک خاطرین خوش المیه شیر و باهک ملتقی اجابتی و درون  
قلب غطرز بود اوزره نذر و عهد اندی و موافق ایمان غلط و غلطی و مکرر شد و قلدر  
رو باه دخی خست متوفی امید یه سر چشمه جانینه متوجه اولدی چون خوی بر اقدن کوردی مراسم عشق  
بر نه کوزب تلق و نبصیه اعان اندی و ملاطفت ایل مصاحبت ادب و یانه و و شیفند کدر به به  
کندی **بیت** بشیرین نیازی و لطف و خوشی توانی که بوی بوی کشتی بوی سوردی که می بار سنی چون  
بویله به غور زار و بحضور و زار کورین خواندی بوی کار و متقل کاشی اشک و اغری و یکر و یکر  
بویله ایینه غار من اهل ادر غم غلظت و تلخا دلی اولدم اولدانه جوه المزه و خرم عمر باد فناء  
و ایل اولدی اولدیک کام دکلوا اعتبار قل **نظم** بهر خوشی تباری ندیدم زکاه و جوهین نای  
شدیم خرم هر روز خون در زیر این باز و شب خالی ایسم ز دیوار و کوسیم کوزار و نزارم که غری  
خاک و خون خوردن نلدم **بیت** رو باه ایتمی ایلمن که ای ایاغله فار و قوت رفتار و افتاد  
قرارد مقصود لوق پس سبیل به عشق اختیار اید ضعیف زار بودام بلایه کند و یا غلظت کرفار  
اولدیم خیر و یارب روی که بزم بار کشتی کلا اشتها هم دار هر قدر که دارم کجا بار شفت چکاک و کلا و بوشل  
مسموم کلا کجی که خردی و که دعوت اشتراک **بیت** بنی نظم این در میان کوزر و یا دوطون حاجت

اولدیم باخود **بیت** و با وجود که نهان بوبلایه مبتلا دکل بلکه ابنا ای بنسم جلد بوی کفتار  
در وزیر یارب بلاده ایتمی ناله و زار در **بیت** هر کس نقد خویش کفایت بخت است کورا  
نلده اند برات سلی و بویاید جوق زبان نقد افکاری عیار اعتباره اوردیم انحرار بونک  
اوزره قرار قلم که چون سخنان دنیاده هر مقام جام بخت اچک مهر مهر و جامه بخت  
یکمک محقق عمر اولد قبه بوجانه ده خاکن اولوب کار و خد متدن کیم و چون نهال اوردن  
بر خوردار اولق بحال دباری سبک سار لک عاری یارب **بیت** کشتی نکلین که ماند  
کساره که کز لک اولق سبکیا **بیت** رو باه مکار ایتمی یارب **نظم** کور بختیله عمر جان غنی  
نه بکلوس لور باخری جان غنی و نیچون ایتمی سن میل علف زار چکه سن غم یون خردا خردا و بکلوس  
**آن رض الله** و استعرض زمینک زیاده و مستی وارده منشور **بیت** وانی الارض خستنده کان  
دور کار ایچون سرایه کادر **بیت** سفر کن بوجا بیت با خوش بوی کزین جان و رفتن بدان نکل نیست  
و کزینک باشد ترا جایگاه خدی جهان از اجهان نکل نیست **بیت** خراستی چون هر شخص هر قدر ایسه  
رزق مقصود دن زیاده بر حبه واصل اولدیم پس حیرت ایلدیم شادایه غره از کاردن غبار و  
نقیدن غری نشند حاصل اولدیم **نظم** کلور کلا و لوی عقد فراخی و شکی هر کس کلا کلا کلا کلا کلا  
در لوطار کشتی چون کز مقدر در نصیب ای نه اکسور و ارتادیده سوی خرا **بیت** رو باه ایتمی  
بویله محل نلده و بر حلق صفت صد نشینان مرتبه قلعت و توکلدر هر کس به بوسر باید  
میشور کلا سنت حضرت یاری جاز کوزونک اوزره جاری که عالم اسباب هر نفسه بویله  
فتح الباب میتر آله و منیب الاسباب هر شخصی کسب کتاب سبیل هر روز قل **میراع**  
یکسب کشتی که کامی بود حبیب الله اگر جایز ایستی به غزاله الله که زمینی چو هر کس بوی کلا کلا کلا  
ازهاره نرین و سوز اولد و هوای عطش و زار طبله سی که شیم غنیم مستلک از ناله مطیبت  
و عطر اولد **نظم** هوای خوش فضا یی خوب دلکش جزای زاری شکوفه منتقش غباری و توتیا  
چشم آه کای نشتون دنک و سمن **بیت** نریند سابق ابنا یی جنگدن بر سنه دخی بوی نصیحت  
انقشدم و للاح و ابراهمه اول مقام بهشت آینه انقشدم **بیت** الان و منه فاعند حضور غامله  
الام و غرام اولد و اولد افرام و ملاسد صحت و عافیت ایله کجی و کلندر اولد و لایب او غنوی کند و چکام



الفقه و باده کار دم مگر پر کار و از کار افتاده و افشونی اولی که ملوک را اندکی که ظلمت بدیستی تنور  
 فرو برده تمام بشندی و خرم طبع دیکه حرجی کانون در و رند قیندی طبعی عاقبت نام  
 اختیاری و باده حیل کار که قبضه اختیار نه تسلیم اندی وایتدی ای دلیل سبیل هتاک  
 سنک اشارت که محض شغفت و فرط غایتیدن ناشی مراعات عین سعادت و وفای و احسان  
 الادعای که کمال مروت و مکر مکر منفعند علامت شقاوت و هر چه بیور رسک  
 فرما نگه جانله مطیع و منقاد و منقاد سکا صدیق صادق الوداد و رفیع خالو الاغقام  
**بیت** بر منی بر باد صادق کلهر هنر خزان ایلمک و زان بر من و باده بر تو ویرانی بوند پیرله شیر و کینه کوردی  
 غیر خردی که عینک اشتها سندن اغزی مولد کینه حذر ای بولندی و غایت شغفت و شهنش صبر  
 محالی اولیوب استیجالد که قصد اندی چون کال ضعف و هزالدن دندان و چکانی فلور و کلاله  
 خالی کلدی زخم و زخمی انعام خرد کار کوا و لیوب خردی باده باده پخته شیردن خلاص اولی  
 قاجدی و باده شیر ک بومر به ضعف کوردی که غایت اندی و بولدی استیجالد و کینه بخت و اولی  
 زبان ملائکه اندی ایا بونعذیب حیوان بلا فایده دن نه حاصل اولی و بر هر چه بجل و رخت  
 باقی کن استیجالد بورد نه فایده و در حرم و احتیاط شرطی بودی که بمقدار کندی ضبط الیون  
 و وقار ثبات و فی اقتضای بیکه غایت نمکینی الدن قوسیدک تا آخر کار پشیمان اولییدک  
**بیت** از پشیمانی چه سود اگر کار از دست رفت بود کلام خبر شمرده زیاده تأثیر اندی اما کندی و باده  
 فکر اندی که اگر بواره اهل انتم دیم قد و غیره منسوب اولی و اگر دغدغه نفس و غلبه جو  
 نمک ایلم صفت خفت و شمره مذموم اولی و اگر قوت ضعف و ضعف قوت حواله قلم  
 التزام مجر و اعتداف ضعف لازم کلور و اعلا و دولت و مدعیان مملکت کیفیت حاله مطلع اولی  
 لاجرم صواب بود که در باده بوسواله غنغ و خوشنقل جواب و بریم و حضور و بونوع کلام  
 او و خرداب من بعد بونوع جراتدن افی مجرایم پیرایه باده کراه و کست خلق سنک  
 حد کدر بلغمی که ملوکدن هر چه صام اولی و رعیت کاد و قوف طلب اندک طور مذن تقوی حروانک  
 بر توبه و سببی صور کتمک انزل کد حدید **بیت** که کمدن بطور در شرف و مردم اهرامه  
**بیت** قوس بر خط فرمان نه چه کار این طایفه دارغا فیر و بیضاعت را چه نسبت با جهل ناری

هر چه منلک و قهر احوال ملوک متولد دن و اسرار واجب لاسر سلطانین رعایا و دهاقین حاکمه  
 صفت **لا یجمل عطاء یا هم الا مطایا** هم تپهوی چادر و اصوله باز نیست و سوالدن فارغ اولی  
 و خردی که کوردی که بر حیل فکر ایله تاب و وسیله یله سنک خلوص قلب و صفای باطنه بکا ظاهر  
 اولی و تربیت شاهانه و عنایت خردانه یله مخصوص اولی و اقباله میاننده افتخار قدر  
 درجه ارتقا بود و باده بینه زام حیل و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 تمامه رسم تحت و سلامی بونه کوردی خرازدن اعراض اندی و انقباض صورتن کوسر بایتدی  
**بیت** حیفست درخ بوند در حرج چون تو باری کز باده بیوفای جز قصد جان ندری ای کار سیله  
 اولی و عن لطف و وفا یله نوازش اندی بوند بر شیر شکاری پنجه سفارش اندی **بیت** غلب  
 از این سیله بر توبه یار دی بوسم بر مسلمان بوی کافده ایزد و ستم **بیت** و باده ای باده دل سن  
 تو م اندک و خیال کندی که بخت بر طمس کرب بر کج و بی غی قویب کندی و هنوز شوکت خاری  
 اندی و قشای کلاناردن کسار اندک اولی کورد کل جسم بر طمس کرب فلاسف سانه و مقام اولی  
 ادب و اب و انعامک انتظام حارصین رسم الیمنش ریزد و نر که بومر و نر که الحان اذهار ششون  
 والوع انما می مد و شماردن برونر بوطلم ایلمدی عالمانه و کلوجانور وارسه بوا و ام کلور  
 ایوی و بوبیشه ده ساکن اطن و حوش ضایقه و دردی حلیا بوبیشه کرب روان و نعت فراوانه  
 مالی و بوطلم سبیل انواع سباع و حیوانات مختلفه الطباع دن خلایق انسان بوناردن بعضی  
 احیانا سنجلین بوم مقام کلوب اولی شکل عیب و هیکل نری کوره اولی غزال حلی مذن چرخ بود  
 بیش ما هالی فرانت و دفا هیتله روز کار کورد بر لاجر و خوق کورد و هر بزمین زیاده  
 انسانیت و احسان قصدا که بوطلم سترقی اعلان و بوسیمیا ناک حقیقتی که همان بر فایده  
 بیان اندر نایب و من و من و وسیله بزرگم **الآل علی کلکرها** فایده و نایب  
 حاصل اولی **نظم** گفت و باده آن طلسم مجرب بود که ترا در چشم شمری بود و در من از توین میکنم  
 کتب و روز اندن مجامیرم که نه زان کوند طلسمی حتی هر شکم خوارید بخانا خشی **بیت** اولی وقت فکر اندم  
 ایلم که سکا تنبیه ایلم که اگر شیر شیه بونوع کوردن زینهار و عیسن و کولکه شبهه کوردین  
 فلان شرف خلا فاکه کال شغفت و شغفتدن خاطر بدد و آرمش حلیا چون اول صورت بونوعی ناک







پیش نهادیم و هر مظهری که از کرم حکام دنیوی و اولسون که برادران معنوی و انی عز و معتبر  
طریق دیرا اولسنه کالبد کنشایله به کل و فواته تانسف و تلفه فایده و بر **نظم** مطلب چون است  
بود معتم شمار و از آن کف من که پیشانی آورد بسیار کسی که خج زرا سات دهد بادی و آنکه زریخ و دمی غشها  
خورد انفسه رفته باز نایب هیچ حال چند آنکه او فغان کند و جامه دارد **باب ششم**  
آفت قبل و مضر شتابی بیان ایند حکم را چون در استانی تمام اندی و ای عالم کبر برهن روشن منیر  
تشریف خطای غنیمت را نایب و بر ایندی **نظم** الا ای بلبل باغ معانی دلون اسرار غیبیکه ز جانی  
قدک در ریاض من حکمت مؤذنه روح قدس الوری عر **نظم** اولدی اولی اهل طایفه نیک داستانی که  
مطلوبی هوای حاصل اولد فو ضماک حافظه منک احوال تدوی سیدن صایق قله بعد کرداب  
نمات و نفاذ علامته و غیب هر بار که طعاب و اضطرار با یلیه مفید اولیه و اول و رطوبت شرطه  
نذیر ساطع غایت و مصلوب اولیه سالیما جناب فضایل انساب برهن فواضل اکشایدن ملتق و متوق  
که بیان بیوره اول طایفه نیک منلی کم امضای غریبه نیکو لایذوب فراید تا تل و غلظت غافل  
و کون علی فراید تا تل و غلظت غافل اولی و آنکه عاقبت کار یه منفی اولوب حالت کواری  
نیه نهایت دلا و غم شتاب و غم و دل لکله خیز و نهالا استیلا نین اضلاله و دگر که نثر  
دیو برهن روزگار جوهر دعا و ثنای طبع دهانه قیوب رای کا کارک خاک پاینه نثار  
انده و ایندی **بیت** شهاب غنوی که نایب اولسون سولند دگر که بند اولسون **نظم** هر که که  
بنای کار فی مبر و نبات اوزره اوریه و اساسی صفتی سراسر کون و وقار له استوار قلبه عواقب  
احوالی نامنه منفی و خواتیم اعلا لامتی مقتضی اوله افضل خصال حمید که قدر بر زانی خلعت  
انسانی او کله اراسته قلوب عالمیان اوزره او کله بر کیتله رتبت حکیم از زالی یور مشرق صفت  
شیات و قرار و فضیلت علم و وقار **بیت** بر دیاری خزان بهاست هر که راحمت دیو و دست  
علم نیک مائل اخلاق در دیکر نیکه بود که حلی قلب الحسک طبع اولور یعنی فضا که بر کشته تحصیل  
ایجاز فضا لله بنی نوعدن بمان اولسه و قدیم اصناف فواضله اقرانی میانندن کوی سابقه  
زبده قلعه چون خشونت طبع و غلظت قلب و قشنگ مزاجه موسوم اوله سیر و هله می معدوم  
کنه اولوب شول اطعام بی نیک کی مقبول طبع اولدن عرو اوله و خول اوله خست مزاج دور کاک

راشدن مستزاد لب طبع انوی خشونت طبعی سبب اصاص جسدت ایا و امتاع قله با و نیک  
حقوق سید کانیات و سند مخلوقات علی افضل الصلوات و اکمل التحیات مخرج جمیع کالات  
ایری خطاب مستطاب جناب رتبه لاریاب اکا و سوال اوزره وارد اولدی که  
**و لکنت فقا علی قلب لا تنفوا اینی خور** ای جامع جمیع فضایل و فواضل اگر سن غلظ طبع  
و مرشت خوی و سخت دل اولیده عراینه موکب کواکب **احجایی کالجور** که حال پیر است که  
ثباتی که محمل در نبات الغش و در بر اکند و تاب مار اولدی و صاحب بر رختی و در راریاب  
دین و ملت بنی کرم حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه سلام قول امریت رحیم قرآن قدیم  
و فغان لایم انکرم و التقدی یمنک بو صفتله ستایش یور طند **ان ابراهیم لا واه حلیم**  
و لا اصل فضیلت علم صفت مطوع و مرغ بدین و حلیم و ولیم مقبول طبع و محبوب قلوب و  
**بیت** ستون خرد و دیاری بود سیک سر عیش بخواری که تمجیل و شایان در باب خرد قاتن  
مردود و حکم کمال قاتن و سبب شیطانیست محسوب و محدود و نه که یور طند **النائی فی الرحمن**  
**و التجلی من الشیطان** بو کلامک جا هر معاشیه سلاک نظر بو وجهله انظم و بر مشرجه **بیت**  
و تجلی که شیطان اشیدر تانی صبر لا رحمان اشیدر **نظم** مکر شیطانت تمجیل و شتاب  
لفظ رحمان است صبر و احتساب با تانی کشت موجد از خدا تابشش و زاین زمین چرخها و در  
قادر بود کوان کاف و نون صید زمین در یکدم اوردی و یون این تانی ایپی تعلیم تست صبر کن  
در کار دیاری و در هست **نظم** هر که که تشیقا موزن زمام اختیاری قبضه تمجیل و بره لایم آخر  
کاری نامنه و خانه امری علامته **بیت** هر که و فکر و تامل علی کرد پیش اخلاص زمان کرد  
پشیمان کرد که صاحب اخبار و لطایف امارده بر یا بناسب کایات بسیار و اشال و روایات  
بی شمار در امکو جلد اول زاهدک داستانی که تا تل و تانی عنان قوس فیض است هوای و یوری  
و خون ناحقه آوده اولوب رسوی بیچاره نیک قاننه کردی سیاقه ایق و سباقه او فقه را  
استخار اولدی که بعد اولمندر اول **حکایت** برهن ایندی روایت ایدر که بر زاهد مدید  
بخرده نصک تصداتی که **النکاح شتی** و طیفه منه قیام ایوب **تاکوا و تاسلو** و فران جهان  
مطایع استال و اتباع المیه بس و خاطر و زحاذن ناندن بری سوله مشاوره ایدوب بشرط



استخاره فتم انی زاهد استی غایت صواب فکر افشای که ترویج سبب صلاح معیشت  
و موجب نظام امور دنیا و آخرت در بقای نوع که دوام ذکر استغفرم و اقامت **نظم** مردی  
هرگز نگیرد چهر دولت فروغ تابری زن نیز در چراغ خانان عمر کج بخند کند زان دیگر که هست  
عشقه آبا و تا اهل روضه امر و امان (با جهدا بلکه بر رفیق شفیق که کتی سن و ناما صاحب  
اجتناب و احتراز فلاس زاهد صورتی که به مقول زنله اندراج ایوب نه صفت لزوج  
ایله امتزاج اتمک کرن استی عورت که کدر که و دود و ولود و صالح اوله یعنی شوهره  
زیاده محبت فلا و جوق ولد کتوره و اهل عفت اولوب ساحه ذنبی تمت خیانتدن  
بر کادله هر کیم که زن عقیقه و صالحه میرا لا خا سی شب تیر که تاریک ایسه روز  
روشن کیم نور اول **نظم** صلاح دین و دین است محبت زن نکوه دخی سعادتمندی که  
زن چنین دلورده و عفتین نکو کام دل نوالد بر کسی که طالع فرخند عفتین دارد زاهد استی  
نیز زنک عفتدن اجتناب اتمک کرن جواب ووردی که حکیمور مشلور که بشن زن زن خور اجنبه  
خانه و مینانه و آینه و کیه القفا و صخره الدمن خانه اولور تدر که زوج اخرون اولادی  
اولوب بکم **نظم** و کاتیا و غایت مهر و شفقت و کلا عین و مر عتدن و زوجک مانی متصل النور  
صرف الیه منانه اولور تدر که صاحب مال و جاه اولوب قدره دستگاهله منت ایلمه امانه  
بر عورتی که و شوهری سابق اندن قیافه یا کند و مزاجه موافق و زوج اوله آنک ذوق عیینه  
کام از زن سندن کتمایوب متصل و شوهری این و شکایت ده اوله کیه القفا شول زن  
عبر عقیقه که شوهری هر محلدن که غایب اوله حاضر انوک فضا سده طعن داغ اورده خفرا  
الدمن زن جمیله در قبیلله غیر اصیلدن بوقول زفا سینه مزابلله تشبیه ایشلور بوقول  
ازواج ایله اندراج و امتزاجدن احتراز اتمک کرن که دیدار دلدلای بکند در هزار بار صاحب مار  
و عازجت سباع جان شکار دن دشوار **نظم** زن بد در برای مرد کیم درین عالمست دوزخ اده  
زینهار از قرین بد زنهار و قنار بنا عذاب ان **نظم** زاهدینه استغفار استی که نه سندن زن اختیار  
اتمک کرن جواب ووردی که زن جوان و نور سید کرن عجز از معاصیت قطع عیاز و کدر که طلاق  
غرضی کن و وانکه کلا جماعت ضعف و خافت کتور **نظم** اوله نکوه قدری که ایچو کان تنسی

استغفرم

دانت صانک تیر اولور جان فواد نکاتاده ولی زهر قاتل اولور جویبر اولور **نظم** دشوار در عورت  
اون یاشدن بکری و وار عجز موضع لطف داسید و عمل مهر جدید در بکری دن او تدر  
وار عجز ارام دل و جان و راحت روع رواند اولور دن قره و از عجزه صاحب عفت  
بلند و خداوند مال و فرزند در وقتن الیه و از عجزه حافظ نام و مونس و صاحب  
دوق و سالوس در اما اللی دن بخار زانسه بلای سیاه و ایت مال و جاه سوهان عمر  
عزیز آره جان لذت عمارت خراب و زراعت بی آب مایه کج و بار در دور عجز **نظم**  
اوره چون سوزن پنجاه پنجه ای کورمک اده اولور شکفته زاهد سوال استی که حسن جلال  
بماند درین جواب ووردی که بوطایفه سرایه رغبت لطف خلق و ستر و وقت در  
اگر سعادت مساعد اولوب حسن و جمال دخی کا ملحق اولور سه نور علی اولور **نظم**  
روی خواست و کاهن و دامن پاک لاجرم عفت پاکان دوعا لریا اوست ازین خوب صورت  
که بد سیرت اوله بلای جان و عذاب جاودان در زن نیک خلعت هر چند که زشت  
طلعت اوله یاز مهران و رونق خا لاند **نظم** نه دکلوزشت اولور سه عدم نیک  
اولور خلق خوشیله دیدار روشن رفیق ناموافقدن حدیث قال جالنده اولور سه خا کلشن **نظم**  
بویاید بویات بنظیر که بر بر کوارک نتایج افکار دند در سمر صبر ایدنک کرن  
**نظم** زن خوب زمان بر باد ساه کند مرد درویش با باد شام روز اگر غم خوری عم ندر  
چو شب فکسارت بود در کنار اگر بار ساه باشد و خوش سخن نظر در نکوی و زشتی مکن  
زن زشت خو که زیبا بود کجا در مردن دلش جابور مبین دله پیش چو خور بهشت  
کزان روی دیگر چو دیواست زشت برندان قاصد کوفتار به که در خانه بی بر و کوه  
تقی ای زنت به از کفش تنک بلا سوز به که در خانه جنک در زنی بر سر ای بیند که بانک  
زن از وی بر آید بلند زنا عمرمان چشم زن کور باد جویبر دن شد از خانه در کور باد **نظم**  
انقصه زاهد تخم بایان و تجسس فراوان صکر مدد بخت بلند و سعادت عفت اید  
ایله بر قبیلله اصیل و شیر ایشله دن بر زن حسنا و بر بختیشتان نصیب اولدی که  
عکس از رخساری دین طلیعه صبی خیره و سواد زلف خیره قایم طرغ غایبه زنک شای بر اولور دی



دین شهر مینای آینه افشایدن غیره نظیر کدومش و نقش بند ختال عالم مثالون  
 غیره مثالی مشاهده اتمشده **نظم** نظیر چشم احوال کور منو انجی یوزینه اینی یوز  
 اور منو انجی قرار مش کلدی بایسینه کشش دمنش کلدی سایه سینه با وجود لطافت صورت  
 نظافتله از استه یدی و کشش حسن خلق کلین لطف خلقتله پیراسته زاهد همیشه بوخت  
 عظمی و وظایف طاعت عکریه ادا ادری و یار حوری طاعتله بنای عیش بقای نوع بشری قلوب  
 روز و شب فرزند لبند طلب ایلدی که هیچ عاقل قاعدا تا خلقی شرمه مجرده مبتنی قلم و طالع دلد  
 صالحدن غیره چون که والدینه ایصال میامن دعاده صدقه جاریه حکمده در بوختله از کتاب  
**التمیز** غرض بخت دین و زحما کشیدن مرد و عین تیغ فرزند نازنین باشند که خون جگر  
 اوزره خیلی زمان بکدی زاهد اینده روز کارده چهره مرادی کوره مدی و نهال از زوده شمره  
 مقصود نهاره مدی آخر تا امید اولوب روی ضراعی خاک نیاز سور دی و تیر دعایه نام ایلدی  
 گاشدن کشته و بر دی چون کار بار وجودی بو یولل خاک و مشرب غنیمت سنی شوب ریب دریادن  
 پاک اتمشده بحکم **تمیز عیب** **نظم** **زاد عا** ه نیرد عای نشانه ایاجده راست کلدی **بیت**  
 هر که راد پاک باشند از اختلال ان دعایشه برود باد و لایال شرمه نیکو و لشکر نوید عنایت  
 باری مشوب زن زاهدک حلی ظاهر اولدی پر نامراد بو وضعدن بر مرید دهر و رود نشاد  
 اولدی که بر آن فکر فرزند خاطر بندن کیمدی وادی ادراد و نیکان ذکر اولاد دن غیره شرمه زیانته  
 کلمدی چون بجه زمان بو مالخو لبیا میداشند جولان و بو نشاد یکی کانون دماغه غلیظ  
 اندی عاقبت خانه فکوت و اینو بخیل ایلد صفحه باله نقش از دی صورتی عقاب کور بختاوتنه  
 ایتمدی ای اینسوز کار و جلیس عکسار عن قریب سون صدق و حکم دن ساحل ظهور و بر  
 کوه شاهرا کلسه و خطره خانه غنیمدن صحرای شهادت بر پیر زیبا منظر خرام قلم درین اکا عالم خوب  
 و لقب مرغوب نقیب ایدوب بعد انوک قریبت و شیشی بایند بند طاعت اسم کرک و احکام  
 شرعی تمام تفهیم و تعلیم ایدوب انوک تعذیب و تادیبی امرین شریطی و اجتهادی تقدیم الیم  
 کونک تا اولد اخلاصیه فاشند مرسوم اولان آیات رشد و هدایت و آثار مجد و سعادت متفقاً  
 لجزه آداب طریقت و احکام شریعتیه متعلی اولوب از زمانه بعون الله المکر المختار بر عالم عالی

مزار و بر زاهد کرامت اشتها را دلسته کرک پس انوک حیا له نکاحه برار و شرمه زدن بر کرکده  
 کتوب انلاردن اولاد و احفاد ظهوره کلوب بو وسیله ایلد شلم عالم فایند باقی بو اولد  
 ایلد کور منو حقیقت روز کارده پایدار قلعه کرک **نظم** قالونای جهاندا اول کشینک که بر فرزند  
 قالو اید کار ی بجه کتون صدق ای قولدن اوفندوره می زاهد اید **نظم** خاوند ایتدی  
 ای رفیق شفیق وای شیخ صاحب طریق بر نوع کلمات سجاده نشینل لایقی و شیش کرار لره  
 مواخذه کر اولد رجبالغیب وجود فرزند جنم اندک احتمال اید که بندن ظهور فرزند کما  
 اولد فضا که ممکن اولد بلکن که اننی اولد بلکه محتمله که خفی اولد تسلیم اید لوم که پسر اولد خلیفه  
 معقول و غیره سیر اولد بو تقدیر بجه دخی معلوم دکلر که عاقبتی بیه نهایت بو شرمه اولد ایدان  
 خیال پرست کی مرکب نمایه سوار اولوب میدان از زود تنک و بوی ایدین و بو صحرای شهادت  
 نهایت ایدم درین بهات بهات **نظم** بار زود و صومر و نیستوان بر پیوده بلاغ عربن کاری نیوا  
 پرداخت هزار کس بتناهی خام سوخته نشد که روز کار یکی با یکم دل تواخت **نظم** مالخو لبیا نیک  
 مالی همان اولد پارسا نیک حسب جالی که خیال بحال ایلد روی و موی شهد و رو غنله  
 مال مال اندی زاهد استغفار اندی که نه وجهله روایت اولد نقش در اول **حکایت** خاتون  
 ایتدی اشالان کلندر که بر مرد پارسا بر بازگان جوانند وطن طوطی و تاب حواد شرمه روزگار  
 دن انوک ساینه انجا اتمش ایددی بازگان دایما شهد و روغن اورد صاقر دی بو عالم  
 ایلد عرب و شیرین فایده لرایدی چون مرد پارسا خلافتدن علاقی قطع ایدوب طاعت و  
 عبادت خالق بل بکشد و وخت حیات مرغه دل اید غلظت اگشده بازگان عرب صیم  
 الفواد اکا اعتقاد اتمش و جلد خرج و وای عیون منت عشته المشا ایددی واقعا نیجه  
 نفعت بسیار و فایده مانن نزوت و پسر بود که در ویشلرک دل دیشنی عیش تغویش فام دن  
 خلاص ایدل و مال و مالی و عظم دنیا ی برع الزوالی جهان فایند ذخیره باقی قوه لر کرک  
**بیت** نوا کلد لدر ویش خود بدست اورد که غزن در کج درم نخواهد مانن خواهه صا  
 نفعت فرصت جری غنیمت بلوب هر کون اولد بضاعته که انک بیع و شراسته مشغول ایددی بر مقدار دن  
 عابد مذکوره کوندر دی اولد انی بعضی سن حوا بجه صرف ایدب باقی سن ذخیره قلدردی و درون



نماند بودند بر سبب طواری و پارسا بویضا عذر سودا سن ابراداری و سببیه نظر  
صالوب اندیشه بحریه طالب طور رکن خاطر نه بوخطور اندکی ایابو سببیه نه قدر من عمل  
وروشن حج اولش اوله آخری تقدیر و تخمین ایله اون من تعیین اید بایستی اولی بود که بر  
ذخیره اون دینار صانوب بهاسنه اون کرسفند الم ظاهر بود که بونلک هر برین الی آید بطور  
لرک و هر بری اکثر و کور ساکن بر سببیه و فوالی عدد اولوب اون سببیه بونلک نمایانند ر  
پیدا اولس کون بعضی صانوب استظهار کلی حاصل قلام و بر اولو خاندانند بر دخترازین الام  
اون طغوز آید بندن بر بر سر ملک منظر وجوده کتوره اکام و لب او کدم اما چون ضعف طغوز  
قوت ضبابه مندل اوله و اول مرد باغ امانی چمن جوانند قد و قامت چکه یکم که بنم فرمایدن بجاد  
ایوب سرکشکا آغاز اید بو تقدیر به ای تادیب اتمک لاغدر بوالوم اولان عصا ایله اف  
تادیب بلیم دوی و عصای فالدری و بخنیا شویله مستغنی اید که بر کردن کش  
بیادی حضورند تصور ایدب عصای اول سببیه می که اوردی مکر سببیه ای طاعتن طور ردی  
و کذا و اتفاق زیر طاعتن اکام و لب اولوب و تور ردی چون عصا سببیه چاق و سطنه  
راست کلدی فی الحال شکست اولوب باغ و بال ایله جایدک ساجی و متالی بالامال اولدی بوختای  
محاله پارسا نلک بوری پرس و خیالک بو بجه بختلری بخس اولدی بو منگی کوردم نابله سن که  
هر نند فکری تا بونه قلبد خالص و لمیه قاله کورمک ک و وگو و مکر و لعل و عی ایله قنای  
محاله وجود بر ملک کوردم مثل در که اوی مکر ترویج المسلک انلک من متولد اولان پارسا کور  
**بیت** اگر با مکر ترویج کردند از ایشان بچه شد کاشکی نام مرد عاقل کرد که اسالی بود و بنیان محاله  
مستی قلیه وادام خانه که دام و سوسه شیطان و همان بزر قلبنه بوردیمه **نظم** سلطان اندک  
پختیم کرد و سپهر کار ما آخرینین یا انجان خواهد شدن یا برین ویرانه کج سیم و رز  
خواهیم یافت یا در ان قلیم حکم ماران خواهد شدن عاقبت معلوم شد کینه انجالی  
پیش نیست هر چه خواهد حاکم مطلق همان خواهد شد **نظم** عابد بو بعضی کوش جانله استماع اید  
خواب در بیدار اولدی و مرید بواصل حصول بر فضولی تلفیق در فراغت قلدی اما  
چون مدت محل آخر اولدی و نندان رحمت ادبی کنه اهل زمان حبسی نهایت بولدی و بر

مولود خوب صورت مقبول طلعت وجود کلدی که انوار شد و نجابت نطال چهره سندان لاج  
ایوب و انار زهد و کرامت اسار بر جبهه سندان **بیت** بخونند کویا دانه در بهاهر بویه  
پیمانده **نظم** از اهدک حج ایددی مطلع مراد در بنسبه کلدی و غنای بلی طش شاد مایند ترنه  
آغاز قلدی **بیت** از محیط فضل زیبا کوه مایندید بر سپهر شرع و خوش اختری آمدیدید **نظم**  
پار سا جال فرزند خوش حال اولوب اندک نذر لره و فائدی و غیب و روز ملازمت مهله  
تعهد ایدوب سائر امور نه خط انشیان جلدی و تمام غنی انوک تمیث و تقویت و غنی و ترنه  
مغز و قلدی **بیت** چندان جو صبار تو کازم قمت کن غنچه کل ختم و خندان بد را ی **نظم**  
اتفاق بر کون زن پارسا حاکمه کندی چسپی بدنه سفارش ادب شغری بایند سباله اندی  
پدر اندن غری مصطفی یوغدی چون بوجال اوزر بر زمان بکدی بادشاه جانفندن  
حاجب کلوب عابدی در کا حد دعوت اندی عابد فرمان حاجبه اطاعتی واجب بلوب  
ضروری پسرک تنها قیوب کندی بونلره بر اسولوی واردی که اولون اکا انانوب قورلر  
کندر دی و هر نری که کتسل اولوده قاریجی انلر فارغ البال اولوب حضور ایدلردی  
اول دخی اوده بولدی خشراف یردی و دفع موز بایند نفع قایم یاردی عابد چون امر انشا  
اندی افی بستر یله قورکی کندی عابد کندی که بر مار زهر بار از صر کردار سوراخ دیوار دن  
چقوب کهواره به متوجه اولدی چون راسو کور دیکه اول زره پوش و نیزه قامت و اول  
نیور رفتار و کان هیات بوالف تصور که وقت سکوندا نون شکلند مشکلا اولور  
بر سپرد ویر که هنگام حرکت تیر و کان صورتند متمثل اولور **نظم** کمی شدن چوسپر  
کرد که چو تیر دراز که می نوده زتن خلقها کنند اسانه ابر لیک دوا بر انده و شد بنهان  
نه بجز لیک بر موج بیکران بیدار کهواره به قصد ایدب نیش قرنا ب زهر ناکله پسر خفته بستر  
هلاک اتمک استره فی الحال زهر کهواره دن چقوب حلقن محک طودی و زور و زار لبو غیب  
حلقه کنند اجله کرفان اندی انوک برکت حراستیه پسر و رطه هلاکدن نجات بولدی  
بوجال عقبه پارسا کلوب راسوی خون الوه کوردی بچاره قورساک برایش بخدم  
دیو مابد قار شواردی عابد انوک اول حال دن او غلی هلاک اتمک خیال اذوب سیلاب



خشب بنای مریون یقوی و در دوششم روز نه دماغه چندی ظلمت خان خفت و قهقار  
خانه قلعی نیره و بخار و یک حدت و بقدر بصیرتی غیر قلوب تقوی کار و تجسس حال  
اتدین عصا سوسن قالدریب را سوسن چاره نک باشد سوزله او روی که اول در جندک دفتر  
عمر دردی و خرمن جیان صادر دی بعد او نه کردی پسری مملکت سلامت بولوب بر مار عظیم  
و انقی جسم یا نند کشته و خاک و خونله آغشته کوردی دود حیرت باشد اغدی و باغ و نا  
نگون حسرت یا اغدی که یکنان و ناله زنان است **مصرع** که دل خوش پس ازین حال عالی عجبت  
درینا که بوجاهه دل سوزک اشتیاب اعتذاره تشکین بولوب و بوجاهه جان کدازک خدنگی  
سیر استغفار له مندخ اولم بوز ناخاسته حرکت ایدی که بزدن صادر اولدی و بوجاهه قبح  
شاعت ایدی که بنوم المدن ظهور کلدی **بیت** که خون خورم ز بخت این غصه در خورست  
ور جان دم زنا خوشی این عمل واست **کاشکی** هرگز بفرزند عدمدن وجود کلوب بکا آنگاه  
اشرف الفت میرا ایددی تا انوک سبیل ناحتی پره قان دو کلوب بوقول شمع حرکت  
بندن وجود کلیدی بن بوباید که کند و مخانه بی سبب خندن هلاک نشانه و باسیان برای  
و کلعبان فرزند را بی بی جان واد و در روانه قللم خالقه نه جواب و بولم وظایقه نه دم موافق  
اله اعتذاره قادر اولم مزیدیم کردیم طوق سلامت خلاص بولم و قدر و درم فضاحت مجینه  
احواله مضحل اولم بوق **بیت** نام نشانه شد در محنت ملامت ای کاشکی بودی نام من و  
نشان **م** زاهد بوفکر له بیج و تاب و بولم اله اضطراب ایدی که خاتون کلوب کیفیت حالی مشاهده  
الحی زاهد زبان ملامت چرا از ایدیب تعمیر و سر زشته آغاز اندی و استدی **ع** ترا هرگز  
ندانستم برون نام را اینها خدای عیب جل من التبه و الریب حالت شید عالم غیبیدن سکا  
بر فرزند لبند گرامت بیوردی بوفت مقابله سده وظایف شکر گزاری بومید که سندن صادر  
اولدی و موهبت زبانی جگر کوشه که زخم دل گزای ماردن غمات از نافی قلدی بوعطیه مکافاتند  
لرسم سیاس جاری بوی که کی که سندن ظهور کلدی زاهد فریاد ایدی که ای انیس لایعقل لطف اله  
بومناقتدن فراغت قل **ع** که از سوال بولوب و از جواب بخل **م** بلورم که ادای وظایف شکر اله و موفرت  
قدر نعمت استاهیدن غفلت اتم و منیع قیام اصطباردن که شاه راه سالکان ساکن و **مترک** **الاب**

دوخته کتدم حال این باین شجیل و شتاب سبیله ز صبور و جری سندن مستطوم و ز شکور و جیغ سندن  
مزبور سندن روح الدیکاملا ملامت همان یاره او نه یاره اجمعت و تاز جراته نیره نک ججمعت در  
**بیت** ملامت بر دل صداره عاشق بیان ماند که باشد زخم غمیری بدوزدن بیوزن **م** زن ایندی  
طوغ و حیل سن واقعا بعد وقوع الواقعة ملامت سینه فیدا و لور و در هم ملامتله اول جراتحت  
بجه التیام و لور **بیت** علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد **م** یونادر دن که سندن صادر اولدی  
بوجاهه بظا هر اولدی که تجلیل و شتابک عاقبتی خراب و خفت و طیش مودن مضارب چسبیده و ناله  
و استحال مرطال مدوم و در مستحیل حصول زاد و وصول مرادون بخورم **بیت** هر اشد ثانی  
کوه که شتاب بجه خانانی ابد خراب **م** اما ملول اولم که برفا سه عین سر گرفتار اولوب بی بیلایه همان  
س مبتلا اولم که سندن سابق بوقوله وقایع جوق واقعه اولم که و کعبین لیل و نهاره  
هرگز که بونقش عیان کلانده جمله بری اشد کی که اولم پادشاه الله اولان بارز و کلاه هلاک  
اتشد و بجز زمان اتشد حسرت و نراشته یا نوب سرکن شتی ارباب اعتباره یاد کار و متشکله زاهد  
استفسار اندک بجه اولم خدا اول **حکایت** زن ایددی روایت امر که در زمان قدیمه پادشاه  
شمار دوست واری که متشکل بر خدی قد صید مایل و کار شمار و مشتعل ایدی بپادشاه  
براری واری که بر پرواز له سیم غی قلله کوه قافدن اندر دی و بیچ چنگال و دم متقارندن نس  
طایر عقاب بر خط قنادی آتته صفزدی **بیت** صواد اولم بوالد و بر اچردی مقابله جرح و جند  
چرخ **م** پادشاه اول بازی جردون زیاده سور و افشمتل کند و الیه تربیت ایدی بر کن  
اشاق اول بازی نیز تا زلم بر بر غزاید شکاره مشغول ایکن ناکا سیان شمار کا حدن بر غزاله  
مکنیک بالی بیدار اولدی شاه شیو شمار کال شفقندن و اختیار آهونک عقبه دوشدی  
و سمناد بیما به روحه عیان و پردی که صبا طرزه العیند عالمی طر ایدکن ازین کور عزاد کن  
و یک شاکال رعیت و استعجال اعتبار مرکب با در فتاره ادر اولدی **بیت** و اما انداز بوز رفقه  
بی تو لری که چون رفقه کلدن ملازمان دگاه بر در بقدر و خدم و حشم پادشاه حدن ایرادر  
بیدنه آه و خجی تابید اولدی و پادشاه انی شماردن تا امید اولدی بپادشاه آتش طیش  
کانون معدن نیان چکوب حرارت حرکت درون و بیرونه سرایت قلدی ضروری



طلباب ایچون مولود شتاب ایدب مرکب حایه دشت و غایب سور و کدک برکوه دامن اوردی  
کودکی بالایی کوه دن اب زلال قطار ایدر ترکشدن اولان جامی بر ابراه طوبی اولاب کجیل  
کوی که بیخ ایددی قطره قطره او لوب جام طردی نوش ایدجک عملی اندر اولان باز فدا دیله  
جای اوروب ایچند اولان اب تمام دو کلدی شاه بر کدزن برینان خاطر اولدی بر دفعه دخی  
هره توقف و تکلف جامی بر ایدوب بخرم ایدجک زمان باز همان اولکی حرکتی اعادیا آغاز  
ایدوب عیاشی دو کلدی م نزدیک اب ارنده و چشیدن مکفان نگر شاه شقه عطشند منظر  
و باز بر حرکتن اتش غیضی هله ایدوب اولان باز بلند پروازک ساز وجودن بره جالوی و  
جام چمنی سنک خشمه باره باره قلدی بوجاله مقارن رکابداریشدی باری کشته و شاق خسته  
بولدی فی الحال مطهر و بقراب جامی بر ایدوب شاه صنوبری شاه بوردیک بنم یسلم بو کوه دن  
مقاطر اولان مایه اما قطن قطره جامی مجتمع ادمه توقف خنلی تکلف و کدک سن بو پیشیه  
چقوب کوره سن شاید که بوا بون منبعن بولوب جامی ایدن طول و دره سن رکابدار سما و طاعة  
دیوب پشته به چقوب بر چشیده کوردی که سنک دلفر چمنی که بر قطره ای فراوان  
روان ایدر و براردها اول چشیده کنانند اولشی و تاب فتابان تا نایب ایدوب متعفن و متفنج  
اولشی طوبی زهر آمیزی دل آبل غشط اولوب اول کوه حامنندن ترشح اولشی رکابداره  
دهشت غلبه ایدوب سراسمه کوه دن اشاعی اندی و صورت حالی عرض هنر یقینده به مطهر ده  
اولان آب برده جامی بر ایدوب شاه بوردی شا کرم اول جامی چکوب نوش جان اندی اما جام  
چشیدن جوی خوانیه روان اندی بیت اکوبه شاه لول جامی چکری و یکن بر یومردی بیک  
دو کلدی رکابدار سبب کرم دن استفسار ایدجک باد شاه دل پرده بند بره جا کلدی اب  
ایندی بیت مراغیست که پیدای قام کرد حکایتیست که بهمان فی قوام داشت بر قضا جام  
و حکایت باری التمام تقریر اندی ای کابدار بواسطه این تیز تازی که وقت پروازده عتاب  
چرخ اشیا اسمانی طغوز طوطا ندردی پیوده بر تلف اندو که لغرم و بوجلیه سرخ هایوی  
کرمی و جودن عزیز جان شیرین لایند ایدی کوفتار دام هلاک اندو که تلف و تاشف المرم  
رکابدار ایددی ای شاه بوباز سندن بر عظیم بلاد ایوب جمیع اهل ولایه منت بی نهایت افتخار

اول بوردی که شاه اولد هلاک باند نچیل و کور سیدی و اتش خشی ایدجک با طفا و عنان نفسی دست  
تایشلما رخا ایدب مقتضای خوی کلامه نصیحت انجام حکام کبیر و مشرر بیت توسع خود تند  
مساز انجنان کس نتوان باز کشیدن عنان بخاوند سیر میسیدی شاه جواب ویردیکه بند بوردی  
پشیمان امانه فایده که پشیمانلو فایده ورمز و ریش زلفت بر جرحه که مرع ملاستله التیام بولم  
حیام اولدجه بوداغ حشر سیمه اولکله کره و خرقه اخن ملات چهره حاملون زایل اولماس  
کرک ع چون کیم خود کرده ام خن کرده رانده به پیست بونکی کوردیم معلوم اولکه بوضو قوله  
استای چوق واقع اولوب نیجه کس نل شامت نچیل و شتاب ایله کر داب ندانسته دشتلر و تامل و تانیدن  
اجتنابله غرقا به سلامت اولمستور نظم مردم بی شک بخود کم بود سنک کران کوه مردم بود  
برق سبکبار نیاید کس هر نفسی از جان و در جرحی هر که بتجلیل ماورد دست سنک جنابا به قهر  
شکست زاهد ایددی ای بر سر اقام و بر پایه ایام حیام بوجکات ایله بکاتسل و بوردک و جرات  
دل پرده مه مرهم راحت و رحمت اوردک بلوریکه بوجنایتدن انعام فایده چوقه و شکر و شکر  
یوقه تنگه اندر حکایتی جریب ایامد مسطور اولمستور بنم سر کدشتم و خنیشلما کیم السنه  
ایامد مذکور و شهر اطسه کرک و هر کسه که مبادی فعالیت عواقب حال و مآلندن غفلت  
قله و مناخ و قار و غواید بره باریدن بی بهره قلا بوجکایتدن متنبه اولوب بوسر کشتلر دن  
عبرت السه کرک بود اول کس نل داستان که یزد و نکر بر غریبی مضای بقره و تامل و تحمل  
بر کیم به نفاذ کوره عاقل جانه لازمده که بجه بی بنیاد امور پیش نهاد و تانیدن و تانیدن اخات  
حکا و نصیحت عقلایه صیقل اوره و هیچ لوقاتن جنابا تامل و تانیده مایل اولوب جانبی تجلیل  
و خفتدن اجتناب قله تا و فور اقبال دولت انوک ساحه سعادتده متواتر اوله و رشحات  
خیر و کرامت جانبی خضر و شهابته علی التوالی تقاطر اوله نظم زمان و کلف صبرده کوت باید  
که کی عیش بچکان جعد بر بای ستاز توس غفلت برمه تجلیل که آخر افکندت بر زمین بر سواقی  
شتاب در خطری افکند که کرسد بار تو دست و پای ذی ذان خطر برون نایی مکن شتاب و زاری  
حلم درون متاب که غیر صبر و سکون نیست سم دانایی باب هفتم خن و تیر بوجله  
و تیر بولای امداد خلاص اولی بیان ایدر دایشلیم ایددی معلوم اولدی اول طایفه نل



داستلوکم و شکرتانی کند و در غرقای برای حیرت و شگفته آتوب قلت تدبر و تأمل و عدم صبر  
و تحمل بیسیله بسته دام ملاقات و غایت اولاد و حالیا معنوی و صیت هفتی تفصیل ایدوب بیان  
بیوژا و لکسنگ داستان که اتفاق دام دشمنه گرفتار اولاد و هر طرفی حال و از اضراد بسیار  
و در جانبین دایره کردار اعدای بی شمار اساطیر قلوب کند و سن شکسته بختیوار اید و عقاب عیابین  
صلاک و در باره مشاهده قلبه بوقائله نک دشمنی بوی صواب کوره که انزادین بصله باب و فاق  
و در ایلای فتح ایدوب در شقاق و معاداتی سزاده بلکه میان عهد و بیانی نطق ایمان و اولاد  
شداده چون اولاد مدد معاد غنیه بند و بلادین خلاص اولاد که عهد و بیانی عملین  
بجه کله بله و عقد شرط و ایمانی بجه سرگشت حیلله بله حل قلا و عهد ایستدنی نه که اجنا  
بینند علاقه محبت دایم دکلدر اعدا میا شند دخی شطیح عداوت قیام دکلدر و زبراکه  
عارضی در قیامی نیز قابل اولاد و وصفه سینه دن ادنی بهانه بله زایل اولاد و بسیدند که  
بعضی کس میا شند محبت و عداوت کمر کز بیکم هر روز مانده کالعدم اولاد و حیفی اهل جهات  
ابو بهاری حکند در همان **سراج** بودمان یا غریز یکروز زمان **نظم** با هر که دلم بدوستی آشت  
کان چون نیک بدید دشمنی بجه عیان بر دوستی دشمنی اهل زمان دیدیم که نیست اعلی چند **نثر**  
دشمن که مهر و کین اهل زمان تربطان و جلاخویان و عهد صیان و وفای زمان و عداوت  
مستان حکند در همان که هیچ بوسنک وجود نه اعتقاد و بقا سنده اعتقاد جانزد دکلدر  
**بیت** خوش است عهد محبت بدستان بستن و لایوسر دکان عهد و وفای نیست **نثر** عداوت  
اولاد که دریم و دادین مرتبه اعتقاد و ارشاد و اساطیر و انحصار هر روز مانده ایل آسمان  
ارمکن ناکاه از چشم نظم از بی محبتدن عهد عداوت و منقلب قلوب لطافت حالی و طراوت  
فالی نسیم هم هجرانله دشمنی اولاد و عداوت قدیمی و حضوت موروثی احیای کافیه ای ادنی  
ملاطفه صداقت و محبت اولاد و استن نزع و شقاق و حبوب نسیم و فاقله منطق  
اولاد و بسیدند که عقلا اعدا بله شرایط مداری بالکلیه نلری و در زحمت اولاد و مصادق  
رشته طهارت و قطع ایدوب انار موافقتدن کوزیم و زور و دخی و ستر اعدای محبتدن اعتقاد  
کلای کوزیم و زور و انار و فاسنه مستظهر و مستوث اولاد عهد و اعتقاد و زور و بنای امور و

بنیاد او در ملاقات تمامات **آجیب جلیک حیا ما عیبی ان یكون بفضک یوما ما**  
مشرقی بنویسید که برین متر شاعر همان بومنتی موع و بونکتی موع **در نظم** دوستی انجیان  
نیاید که بگوید دران میان مویی دشمنی هم بدان صفت خوش نیست که زیاری نباشد بی بوی  
هر دو جانب نگا خواهد داشت هر که راحت معتدل خوشی چون برهان بیانله عیان اولاد که اهل  
زمانه اظهار صداقت و عداوتنه چندان اعتبار بوقدره دانای عاقبت بین دشمنیه مصالحت  
و محالستدن که جلب منفعتی یاد دفع مضرت منضم اولاد ایما ایتوب صلاح حاله ایسه اکانعتا  
اید و اولاد شکر کادای انکار تمام و منافی نیکه سرانجام بول معضای مضطرب وقت و زور حصول  
امال ان استعمال اید تا انوقت در بین یکی و صلاح اندیشگی میانینله فحالیاب و دولت میسر  
اولاد و هیچ سعادت انی که امتدن طلوع اید و بصورتن مثل داستان موش و کوبه در  
دلی استفسار و انی که بچند اولاد **حکایت** بر هر ایدی پیشه برودن و درخت و ایلای  
رفتن شجر طبع دن دلت گزینت و رفع و اصاله امولده سده المتعینون سرفراز **نظم** کرامت  
کو کین من المثنی زمینان را حصار اولاد و بی پایینه همانند کوروش مقلد ذره نه زخم پیشه و نه رخ **نثر**  
تحت درختد بر موش و خرگوش هر چه نهاد عقال طبع برع ادراک که بر تا حلقه هزار عقد شکلی حاله  
و یاب فسون و تبلیسد البلیسه سق و یوب دله عکایه در اید **نظم** فسون کردی و موش  
چاره اندیش اکانعت فسون و سحر داییش انون بلد کنی طری البلیس او کلو اید مزی دله  
تلبیس **نثر** اشیان در مشری اتفاق اولاد و اید بکر بیا بانی دخی و طوطوش و کاشانه امتدی  
صیاد لول و ایلای جوق کلور لکید لیدی و اولاد و ایلاد دام قورب و خوش و طیور اصطیاد اید که  
بو کون و صیاد زور درخت نمورده دام ترتیب اید زبردانه بر مقدار کوشش قبیله اندی کندی  
کوبه بر هر یو بازیدن غافل و بیچاره بوی کوشش کفان کفان جانب دامه کتوب چاشنی بر ایلان  
کام ارز و سنده بلکین حلقه دامه گرفتار اندی **نظم** سر حاست که جمله را بدام اندازد  
واند طلبه اهل اهرام اندازد سر حاست که جمله خلق را از اسایش باز آرد و زنجیر دام اندازد **نثر**  
بر اعدا و موشی طوطی سوراخدن چنوب دین احتیاطله هر یو بوی چوبی است و زور  
بالایه نگاه اید کین کوزی کوبیه راست کلای با وجود که خانه دین سی انون شاهن سی ظلمتله



تاریک و جاده زندگانیدن امید رشتن ساریک اولدی عقلی الدرمیوب دقتو نظر اندی  
انیسته سیر بلا کوردی صیاره جان و دلا دعا و ضعیفی قید و بند کور کنه وظایف شکر لیا انا  
ناگاه بر جانی دخی نگا ایلدی کوردی بر راسو کینکاه او نور مشق و تیر نظرن انوک جانم رشت  
ایوب کان صدق انوک صیدنه قورمش بواشاده کوردی که بداع دخی بالادی در خدن نیر شعاع  
بصرین انی شکاره طوغر لقمش هوش موشه وحشت و دهشت غلبه اندی و قلبه خوف و خشیت مستولی  
اولوب ایندی **بیت** او ازین طالع بر کنه که هر روز مرا در بجای بناید که بلا بیت ترست  
اگر اورد که رسم کوبه دن نجه خلاص اولین اگر رجوع ادرسم راسودن نجه نجات بولین اگر مقامی  
قرار ایلرسم زاعدن نه طریقه قورقو لاین بواور تاده بونظر ابله نجه باشه چغه یق و بونای غنا  
و بنیاد بلای نجه میانی تدبیر متین ابله یقه یق قصه غشده می که دیه یق و بودایم دو اکدن اوردن  
**بیت** ندایم عمری کور اصلاح حال خود برسم نه غم خواری کرد و حال را افکار خود برسم حالا ابواب  
بلا کشفه در و اسباب غنا ماده راه کریمت در و مزاج تدبیر خسته اما شرط حرم بود که بوجه ناله  
بند قلمی قوی طوب دیدن عقله رهگذار خلاص کوردم الدن نه کلور که ساقی دهر که صاف مهر در  
گاه در قهر و جام مراده که نوزاد و رقیبه ایدر که بیش زهر **بیت** غلین مشک که ساقی قدرت  
ز جام دهر که صاف لطف میدهد و گاه در قهر میدان مرادند سید عقله دل کشته جولان  
ایدر که نه خلعت دولت که مکمل خندان و نه جرم محنت ایچکله دین انزوه ابله کویان اولدی **بیت**  
ز بیخ و راحت کیتی مرغان دل شوختم که آیین جهان کاه چنان کاه چنین باشد **بیت** خایا یا کجا بو  
ورطه دن پناه عقله کورزدن غیری کور بر و قدیم دفع باب تدبیر کاه استاد خردون مشفق  
دستگیر یوق صاحب رای صاحب علی کمال کوکله دهشت و انفعاد یول ویرمز و بر طریقه پیر  
خاطره خایه خوف و خشیت کور من کلان حکمی کاه حکامه کلور که دل خرد تدبیر بر ما ماندی  
اولدی که انوک طول در غشه غایت و غور قور نه نهایت اولوب اسرار خفته دن مر نه تابیداد  
و هر چند که سیلاب طوفان دخیال ایلر از کور دن انفعاد ایلر بر نکر چه عقل حجاب دهشت  
مستور و آینه خاطر غبار خستله سازه صفاد در درایق تبایر صائب دن محروم اولور و فانی  
بحر دن مجبور قاور **نظم** مر نه تابست قدم است از جان و دگر که سر کنه بود کردین و چو فکر مثل

سیر ک طوفان نیر از بایش نه چو کجش که اقتدیم و باد تنگ هر کشت که دور نه اندیش کونکون  
بول بود و وسوسه بول و مکر اقلی شخون و مشغول ادلا عتد نامل و تدبیری فاسد و بان اردیت  
و تفکری کاسخ اولوب هر یاری که اینه صیر نه نظراته زکار و ساوینله نیر اولور دخی ایلان  
چهره مطلوب اند مشاهده ایدر و هر چند که دفتر زبیر مطالع طسه بصیرت رمد خیالات  
فاسد ابله خیر اولور دخی سید دن مقصودن انو معاینه قلامر بومدی ده بعضی کابریشدر  
**نظم** با ستوار غاندیشه کور خرد تدبیر که از تردد و سواس صد خلل زانده نبات رای ناید جمال  
کادر دست در ابر صوره جان در دست نمایم **نظم** لاله هنر بودن انب و صوب صواب بودن اقرب  
تدبیر بود که کبر بله مصالحه با بیخی قیام و دست خالصه بیخ خاصه می ماینم دن قلم ایدم  
دیو که بومار ضربه غلام مزاج و بودورک طالع بنم معاف و نتمه عتاج در نکر کجا انوک مظالم  
بواقده خلاص میشور اگاف بی معاف و نقله بود و طم دن نجات مقرر در شوی که اگر نه نیم کلامی  
کور خوشله استماع قله و عین یقینله نظر ایدر و بصدق کفاده اعتقاد ایلر و انی نفاذ و حیل  
حمل انیوب افت کور تر و زور بدن و ضامنت زرق و تلبیس دن مغر و مبتز ابله ایکنر دخی برکت  
صدق یق و فاقله نجات میسر اولوب سایر دشمنلر رشتنه طعلین قطع ایدر خایه و خاسر  
اولر **نظم** دوست چون بامامت من کوی کلری نشین **بیت** پس موش بوازیشته در صکره  
کوبه قته کلوب صوری که حاله در اوان خزینله ایندی **بیت** در منیدم خبر میداد  
سوز درون دخی خنک دلپ تشنه و چشم زمار کور زمسن که کوردم بست بند و بلا و بیم  
سوخه آتش در و عنادر موش ایندی **بیت** نکه دادم نهانی باد هان تو ولی وقت شکست  
و نیایم بحال فحشی کوبه قلق تمام ایلر ایدی لطف ایلر خاطر که ظاهر اولدی کلان درج بیور  
وانوک اظهار اندازد و توقیر و اکورمه موش ایندی ای کوبه بلش اولکه صدق بنم شعاع عالم  
ویرایه مقالدر که کلام دروغک طوبی و فرخ اولر و کذا ایلر هر کصدیقلر نایب **بیت** هر سو  
حک اولوبی دروغ کور مزاحل بصیرت انو فرخ **نظم** خدیو دکن منک عکله شاد اولوردم و منی خراب  
کورم اباد اولوب سنی بنده اختسم قید غم ازاد اولوردم تمام قتم بوکا مصروف ایدر که بر بلای  
عظیمه مبتلا اولوب بر غبار ایلر کوفار اولیدر و لیکن بکون بلیه ده سنگله شریک سکا



قصداً که مرید سکا مشارک اولدم خلاصم بایند و فکر ایدم که سنوک خلاصک داخل کاستوق  
در پس کسب به مریدان اولوب دعوی مهر و محبت کند دم اولورم و حلقه باب بود که میزگرد  
صف صداقت ثابت قدم طورورم **بیت** ای دوستی ایست مشتعل و غریبی اما غرضی که نفع باشد نه ضرر  
و نور کیاست و شول فرا سکا پوشید و کلام که بویابد مضمون کلام واقع حال و مکر و خیانت  
احتمالی به خصوص حال حقیقت دعوی و صدق مدعا یکی شاهدم دخی دارد و بر کلاسو که  
عقبی کند اوقر مشند و بری ذاع که بالادی در خند مریدان اولوب ای کسی دخی بنم غم و نقص  
طور مشند هرگاه که سنوک ساید و لو کاپناه ایدم انلرک امید بند منقطع اولوب بوبلا سنوک  
برکت صحتکام اور زمدن منفع اولور اگر کما امان و بر سرک و عهد و میثاقه قلبی ملان و  
خاطر ایمن قلور سک کشف حایتو کما انجا ادم که سنوک بند لک کسب نجات بولاسن و عم  
سنوک سبکله بذخی بوبلادن فور تلوب بوسیله یله مایور و شاب و کسب **مصرع** هم مرارین  
نوع سودا سودا شد هم ترا کرب بولک لقا استماع ایدر بک تامل بر خطالیدی و بر زمان بک انوش  
به مستغرق اولدی قلدی و دلای که بوجرایه قوه تفکر بساحت و جود قدیم تره سیاحت  
ایلیه و بوشک قلب خالصه پرتو اختیار ده تاب و ره و محال اعتبار مقام عیار واقع اولور  
کوره مون کوردی که وقت نهایت تنک اولدی و کرب بوسلادن سر سیمه و دنک اولدی نیز زبان  
نصیحتی بر کار و بیان گذشته میزگرد ایدوب ایستدی که ای کرب بنم کلامی کوش جانله اشت و مظلوم  
و صدق معالده اعتماد و اعتقادات بنم ملاطفتی قبول الیه مخالفت ایست و استماع نصیحت و سعادت  
قل و تاخیر و تاخیر و تاخیر که هیچ عاقل بوقول آمده خنده و توققه بولر بر مر و بواصل مهمل  
تحریر و تانی جایز کور **مصرع** خافل مشوز کار که فرصت غنیمتست **بیت** که بن سنوک بجاور تکلمه  
شیان هلاکت خلاص اولورم سندخی بنم معا و نمکله بیداد صیاد جلا ددنا زاد اولور سن  
هر بر نه غنائی آخرک حیات منوط دور و خلاصی آخره وجود نه موقوف بر بوط سنگله بنم  
هان کشتی و کشتیان مثلی که کشتی سمی کشتیانله ساحل نجاته واصل اولور کشتیانله دخی مقصود  
پشتی کشتیل حاصل اولور و کون کبی ظاهر که بنم حسب عالم و صدق مقام بعد زمان معلوم خاطر  
اوله کونک املون ایدرین که فرصت فوت اولوب تدار که قدی اولیه **مصرع** ترسم که عریان نهده

تادی که غیری بنم که ظاهر و باخ دیک بنم فعلم قلم اوزره غالب و کربدارم کنتارم اوزره راجع در  
بن عقد عهد ایدوب و شرط و قای ذمتیه اولوب جنابکه انجا ایدرین سدن دخی با و ازده بر نه  
و بوسارده بر زخمه رجا ایدرین **بیت** و یا اشاری که در چشم امیدوار بر کوشایان هم اورد نهاده  
ایم کرب بایر به بر شدن بولک لقا کوش ایدرینک حال حاله خالصه و صفا و کلا و مر و قایله انلسنه  
کوب ایستدی سنوک خولای کلا کند بوی وفا استقام اولور و عهد و میثاقه قلبی صفا  
استشاق اولور بن بویازاره جانله خربدارم و فرانه مطیع و فرات بردارم **مصرع** خیر  
و زمان جهان مطاعنه بر سیم القلب تلغ ایدم و بوبریا صینک مضمونی **بیت** م تامل توان که جبرنگ  
و نه تا نام توان جست ره ننگه مزین بر خلق جهان ره مدارا بکشا پیشای و بسوی خویش رنک  
منه کوش و شله استماع ایدم امید وارم که بومصلحه ننگه بکشیله کی جایه غلطی میز اولوب  
بومر هبتن مکافات تنه و مترو واجب بلور و بونفستک شکر و مستقنه با لالاباد انقام کوسر و زانیان  
بنم سخیلین عهد و میثاق و عقد اتفاق کردن دله طوق و میان جان نطق ایدوب رجا ایدر  
که بوبعدی و قایه و بوندری انجایه بنشد **بیت** هان بی تکلف بویور که بویابد بکانه ایلمک واجب  
و سنوکله نه نوع معامل مناسب مون ایدرین چون سنوله حضور کا و ادم لازمه که شرط قیام  
و نظیم و فکر تمام تقدیم ایدم سن نادشغلانی من یقینله مشاهده ایدرین و میا ندره اولان  
لوازم خلاص و لخصه جازم اولوب خانبه خاسره و نه لک لقا و بن فراع خاطر که کوردن بندی  
و بایکدن قیدی کنرم کرب بوقول بول ایدوب بوشراط الزام کوسر دی مون دخی اقدام اقدام  
ایلو و کولوب لام و بر دی کوب دخی رسم قیام و شرط اکرام و احتوای بر کتورب حالی و خاطر موی  
و انواع ملاعت و ملاطفت و اصناف مخالفت و حالت کوسر دی چون ناع و راس حال بوموال  
لوزنه مشاهده قلدر دشته امید لرون قلیا تدر و شکار و موش فراموش ایدوب دوزدر مای لرون  
کندر چون مون حایت کربایله بولک لقا غلبه دخی خلاص اولدی کوبنک بند لک کسکه اغاز ایدوب  
بوانشاده بواندیشیر و دوشدی که کندونک عاقبت حالی نه نه نهایت بولم بوبولادند کند و دخی بجه  
خلاص اولد پس بوسیدین جبین حالت علامت ملال لایح اولوب کرب فرست لبلدی که  
مون فکر دور و دراز دوشدی و هم اندیکه بند لری کسیدن فراغت اید و لقا اولام بلاد پای بسته



قی که پس خطاب آید که احباب میاند و رسم قدیدر آغاز ایوب ابتدای غریز آینه خاگر که  
 ز کار ملائکه مذکور و دندان خارا شکاف که کلاله نه نیز خبره اولدی سوز عهده عهد  
 و مروتکا اعتقاد بویله دکلدی چون حاجت که ظفر اولد و مدد که واصل اولد و فای عهده  
 تکامل و انجا و عهده تنافل ایست بیلور و مکه و قار و واد که دار الشفاک دینا و بولمان  
 و خوشه بر کوه که کان جهان و خزانه زمانه الکر من و فاعنقل که جان اسم و سعاد و  
 حقیقت کیمیا که دینا و ناپید **بیت** و فاجوی کس و غریب شوی بهره طالب بیج و کیمیا **بیت**  
 موفرا بیتی حاکم بن جهر طالی اخن غدر **بیت** و نقطه نامی نیک نام جریب سندن قاش ایدم  
 بن بلغم که وفا کند کون را دت و تو غده سعاد و کیمیا که خاک و یوز و بر تو تیا که  
 دینا خبره صاحب نظر ایلم مقام و خشنو که استقام بوی و فاد و عود اولد استنشاق و رواج **بیت**  
 محاسن و صافند و در و آینه هر خبر که ارتسام صورت صفاد و رنگ پذیرا و لبه انگار سوار  
 ملام اخلاق و مجبور **بیت** و فابوین چو در ملا باغ و انجمن اولدی و یو طالع ایچ داغ  
 و فابوین چو سر و اولد و قیام صفاییل بطور که سبزدایم کربایتی چون بلورین که وفا مشایخ و فوی  
 کال و کال خساره شاهر حسن و جمال **بیت** که سق ایچ فکد کردار و عهد و اوا که بولکون بولار ایش  
 و یوس که هر کار که اند نهال و فایتیه شاخارین بیل صفوا ائمه و هر رخا که حال و فایله  
 ایش بولیه صاحب نظر اولد و بر تو التماس تله مظهر اولد و باجلند که دست **بیت** اوا که یو  
 که در سم و فایتیه که حور و بشت است که شایسته نایسته **بیت** هر کشفه که جال علی پیرایه خال و فاد  
 خال اولد اکلان بلا یسته که اول زن دهقان یقندی موش استغفار ایدی که عهده وایت اولد اولد  
**حکایت** که بایتی اسنان کلند که اعمال فار سدن بر قیده بر دهقان و ایدی اهل  
 فرست و صاحب کیمیا است عهده و رواند و خجما غصفا سورمش و کشاکش و روز کار دت  
 خراج و جفا که در مش طاس و کاس زمان و زمین دن عهده تلخ و شیرین طامش و کار و بار  
 شاع جهانی خراج و المش صاقتی **بیت** جهاد میوه بسیار و طریقی و کیشورین نای **بیت**  
 دهقان بر شوق و ارایدی که روی جلا و یزی غم غیبتان ایدی و دلش که یزی نقای پرستان  
 نقش بر کن و یز که کاندل مشوه و فو که روز کار که بر یو و یو **بیت** **نظم** سر حسن فقی غیر یلام

بیاضینه فزنی نقر خام شب و صلت کبی فزنی فزوز رخ فزندی فزنی فزوز **بیت** دهقان اکبر که یوز  
 هنر اراسته یز اما روز کار وینه فز و فاقه یله کجری **و افوض امری الی الله** مرده سندن  
 فکل عین کوی پیشه چرخ عطار و عادت سپهر ستکار خود بود که اهل هنر و املار و اسفل باطنیه  
 نازد قار و یوز نایاب ایدی اعلا یعلیه و اصل قلا **نظم** کج رواند هندی خرمینها بولکاهی  
 براستان ند هندی نکساز دهنده شکر و قند بهایان جز استخوان ندهند که بر دهقان صنعت  
 دهقندن کال مهارت ایلد و موهو فایدی چون بولکل اسبابه و سق و لایته قدی یوغدی  
 دست عیشی نیک و پای عشق نیک اولوب عمری قلت و خیر نیک کجری برون زن کال عجز زن  
 زبان تسلط و راز ایدب دهقان ملائمه اغا نامدی که ای پیر نایاب خجیرید که کوشه کاشانه  
 فارغ او ترس و کسب کد اقیوب عمر و کف و فاقه و احتیاج و مضایقه ایلد کجری رس و آخر حرکت موجب  
 برکت اید و کن بلورین و کار کوزین ایستاده حشکدن عار از مرسی اگر چه دیوان خانه از لاله **بیت**  
 برای هر زین نیک اسمیله موسوم و اما عهده **الکلیب** طریقی خیر قوم و بر سر ظاهر ارباب  
 رزق سوز و کتاید اگر چه که فی الحقیقه رزاق جناب سبب الاسباب **بیت** سبب رزق  
 قست کب و رزاق و سبب سبب است صلاح بود که سندن طریق کسبه سالک اولدی و تاسا و  
 ناس که سندن اسباب نعمت ملک اولدن دهقان ایدی ای عمر عزیز دکه عین صدق و محض یوباره  
 و هافق قیاس و اجاع و مقتضای سنت و کتاب اما روز کار یز که بوده ده بن استوار کار  
 و بود یار که دهاقین کا خدمت کار دی حالیا ضیاع ضایع اولوب اسباب فراغت الدن حقدی  
 مزبور اولدن غری چاره قالدی مزبور لویه مکاری و ملق عاری نادر و یوز **و الخار و لا الدار**  
 مضمون و جبهه مرید بطریق قدیم **بیت** ریزه ریزه خورشید نیارم خوردن باران کبی  
 خود نتوانم برداشت که اگر ایستد کب کار **بیت** معرفت اختیار ائله لازم ایسه و انجند که بود یار دن  
 رخت اقامت و جابه دخی کتوره و ز کار و رزق شانت اهدادن سلامت میوه کلامدی جلای  
 و طریب بر دیار دخی کتوم و ان هره صنعت و رایج ایسه اختیار اید لوم زنک فز و فاقه و ن طلاق  
 طاق اولمشدی کربت و غربت و بلای جلای رضا و بر بار و عورت اتقا قله اولد یار دن رختی  
 کتوب بغداد جابه رحلت ایلد انشای سافرت بر کون شاید راهدن و طاعت اولوب بر خست

انار و لا الدار



سايستد ياقيل و وضع ملال و رخ كلال همچون مقتضای حاله مناسب قيل و قاله اشتغال اندك كرك  
**الكلام بحرا كلام** مقالدي بونقاه يتشدي كه دهقان ايتدي ايدرك ايج تحت غربت اختيار  
 ايب عتاش عزي يار منقبيه الترك كه اند بزي بر فوتم بزمي اند بر احد بلز عتاش اول  
 ولايتك خلقي مشط و جبار يا اهل جلد و مكار اول و مشاطه صبح ذواللال جل عن الاشياء و الا  
 جبر و جان بالي احسن تقويم خاليله آراسته قلند **بيت** غالباً بوهلر ديدن فلك كوردي ساكه  
 بكر اشن و ملك سباد كه انسون و فسانه يله يا قتل و بهانه يله سكا طع اين و سندن و جوي  
 و اميد كامراني يله انل و مائل و لوب بويي بيچاره نك صحبتندن اعراض اين سن و بويي كند  
 بوفوري حرق و وقت و كن بفرست قيوب كن سن اگر عياذ بالله حال بوموال و زره اوله  
 من بود با احتمال احيات معوله حالان اول و **بيت** ذرك بيم ندانم و لاذان تو سم كه من بيم  
 و توجه ديكن باغي زند چون بركاني استماع اندي كمال انفعال اظهار ايد استي بونه كلام شور انگيز  
 اولور كر سويلر سن و نه خيال و حشتم امير اولور كه ايدرس **نظم** تو جام سوك قربانك اولسون و قولم  
 يصدق بام بر فغانك اولسون اير و ك اولان تاجان و رجه و جسم تا توان كود كوي اگر كنم جوف  
 حالم خيانت خالدين بر خال اوله و طو نال و خوند اشتغال و سكن مشغوفند از تحلا اين ميدم  
 و مهاجرت يار و يار و مشقت مسافرت اختيار ايدوب بومار غربت مشكه كين ميدم اميد و ملك  
 سوك مهور و انستكا قدم بصدغم او كوي كچه اندك عهدی ملك يتقدم **بيت** بقيات بيم  
 انمهد كه بستم با تو تا كوي كدمان روز وفات بنور خايلاد ايج بيه عهدادرم و رفته  
 بيلاني بونك اوزر بنه عقدادرم كه تالما و روح و وضعتند جلوه قلا بطول زباني شكر كرك غير  
 شيرين كام ايم و تاهای زندگانی آشيانه كامراند اسود اوله مرغ دل و ام محبتك كن غير رام ايم  
 اكر سوك بسيل آخرت سندن سقيت مقدار لور سه خود و نه شرم يا نيم تورش اولورم  
 و اكر بهت دخی اجل مهلت و عمر مساحت كوسته بوجهدا و زره پايدار و بويان اوزر و قورام  
 شويلا ملاخلم اوله **بيت** دوسه روزي كرا از عريان خواهد بود عهد من با تو هاست و هما  
 خواهد بود كركن حال بركا انك استماع ايله خوش حال اولدي زن دخی و به زور و زره بيمان و  
 عهد قايان غلام و شلاد يله مزيد و موكد و موبد قلدي **نظم** اولور كرا ياد لاناك ايشي موكد

چوب سوز و سويلد ايجر بخانه صراج كوي چون روشن فلك زن و يور كوي ايشلدا كار و عن بيز  
 فقير فراغ دل و صفای خمر با شني ذاني زن دلبو اوزر قيوب خواب و لودي بومالعتاد اول  
 مقام بوجوان كلدي التله استقاري دستند مرغ باري با شمل تاج كيانه دي شند لباس  
 خروانه زن نظر اندي كه كوردي **بيت** بروك كل سيد ايد بيج جان كوردي بيج جان بركوزل بوجان كوردي  
 اكر دم ديدن شب بتر و غم رخسار بوي كوردي تنق افق مشردن صبح صادق طالع اولدي  
 صيد و اكر ديدن مردم ريز طر مشر كنند عارض و نياسن تا شا ايددي افتاب جهان تاب  
 و راي حجاب سايه لاج اولدي صيد **بيت** بروك ليد بايد كوي و صباري انك سئل  
 بر تابايد زن سهاراي اوله نقاش قدرت و كار ابد امله غيرت و سطر عذابه ملاحت  
 اكشدي **نظم** بوجان زنك برمه تابان كشيده سارا چوكي در هم چكان كشيده ان خط سبز  
 فام كه خضرت نام او خوش بركنار چشمه حيوان كشيده آورده ز شورش سايان حسن و برك  
 آفتاب دشمنان كشيده زنك چون تير نظري اوله جانله هدي جان راست كلدي سلطان عشق  
 لشكر شور و شوقله كنور دون و بيز و نه آن صالدي و عقل كه شمشه شير بدند اوله زن لادن  
 رختي كورب بيايان حيت و حشرت ده سر كره اولدي قالدي و زبان حالله بويدي انشا ايدوب  
 افتاده اغان قلدي **بيت** سوارامدي و سيد خود كوي دل و تنم عنان صير كسي طام نفسي  
 قوسم و بوجانيدن جوان داغ نظر ايدوب بركارين مازني كوردي كه مشاطه صنع برفاقي در زمينه  
 ككوت ملاحتله تاب و رشت و باغبان قدرت صداري بركله رخسار و نياسته شيم لطافتله  
 ايد و رشت خورشيد رخشانك و رخك عارض سيمند چهره بي التون اولمش و مشك خطانك عزت  
 زلف سكيستند بركي خونه اولمش **نظم** قاسمي و سرفراز اولمش ميوسي شينوب و كرا اولمش  
 دهن تنكي حقه مر جان لعل باي مرغ دل و جان زلف شياقي ايتوسي ليجان بخش عيرت عيسى انك  
 داغ كرك جان باي اسير و غيبت و بياي دل بستم پنداد اولدي **بيت** لشكر كشد عشق و ذلم  
 ترك جان كرفت صبر كزي يار مراند جهان كرفت جوان سوار مكر اوله يار كه شهر يار كه او غلبيدي  
 عزم شكار ايله بجهل چيوب اتفاق خند و حشند دور دشمندي چون نيز نظري اولمش و شير  
 افكن و شهر اشوب راست كلدي كان ابرو سندن سبر ميند جوان بركان و لد و اوزدي كه چاشني

دانه چكند و دهقان قطربان جمال  
 بوستان با كانه غم لطافت و بونر







کتابت تصور ایام عاقبت کارم بجه اول و سر و خاتم عالم به نیت بولست **بیت** میروم کرد جهان در  
بوی لای و بیا چه کنم کارم با دسری پیدا نیست **بیت** اما چون بوی لای بر زمان کدیل خلی ساقه قطع اندر  
کمدن بر چشمه سار و سیاه سپیدار و بتدیل چون استیصال حرکتن محبت و مجبور از ملال و قوت  
مکوبه قوت و کلال طاری دلشوری اندیل لولی بود که بر مقادیر ساعت اسایط طرام این وز  
شهر سوار میدان آسمان جنبه اثره نصف النهار در گذران اید بیک بر خیزد و مقامدن قیام ایدوب  
ما که منزل مهو و زهره طرام این وز بس ابدن پیاده اولوب سایه درخشه کلدر روزمان لب این او کوزه  
کتابه شمعن نیم فصل و باب اوقیوب محاور و مشاعر به آغاز قلدر جوان روی نکین نگاری  
و زلف مسکین دلناری مشاهده ایدوب حوالی رخسار کلر زنگنه حلقه طره غایه باری معاینه  
ایدیک ابتدای **بیت** زلف مسکین خلقه ات بروی کلون بسته اند می نام روز و شب بر یکدیگر  
چون بسته اند **بیت** جانان دخی بر زمان اول سر زمان سر فلان و اول شوخ و طنز آنک و نواز کنی کا  
اتوی و غزل قامت زیباست که رشک طوی و غیوت سده المنتهاده نظر ایدوب بویستی انشا اتوی  
**بیت** غزل بالای تر ایدوب چه موزون بسته اند صد فرار از نازکی بر یکدیگر چون بسته اند **بیت** انشای  
مصابحتن زن دهقان تقاضای طبیعت متقاضی بجه بد طهارت لایم کلاری حرمت و لایر عات  
ایدوب اول موضعین خلی ساقه کدب خلوه کوادب بر پیشه قریند بر چشمه کوردی  
هنوز کنا و پیشه وار مدن بر شیر غزلان که شیر آسمان آنک هیبتن در لولان و کلاو سپهر نسیب  
بجه میبندن کرینان ایدی **نظم** همی اید خروشان و ستیزان مهر بر جرج از سه مش کرینان  
پیش ناخان زهر آب داده تیغ ناب خون تاب داد **بیت** اما با من چون اطراف دشت و غای طواف  
اگر کین چشم چششی دل شوخ چشمه راست کلوب فی الحال قلاب چنگالیده قیاب و بادل پیشه ایدی جوان  
چون صغیر شمشیر و کار کلاه چکدین تاش ایدی بیم جانن همان اولان کدوسن اتا رقه بر لول  
راه بیابان طوطی کندی **ع** بلار اید و روی از یار بر تافت **بیت** انصه جوان حول جلدن اردیه و  
قدی و جانان چنگال غیر غزلان کفر ایدوب مرز جهانده اید **بیت** چندی **ع** هر کس این مرد  
عاقبت کار که کشت **بیت** در دهقان انلرون عقبه افتان و خیزان و صیران و کریان کدور کین اول چشمه  
کنار کلوب انلرون اثر و نشان کورما یوب و فغان ایدوب **بیت** ایدی **بیت** دره اید و رفت

۲۰۲  
و لمراد و انکرده مدد و مدد پیشه ایدی با وفا نکرده **بیت** بر زمان ایام وصال و هنگام اتصال از حال  
ایدوب تا لای و قطران حسرت و مجامعان عبات باغ رخسار و سخن زار عذانه روان ایدوب  
ایتدی **بیت** قلل اول کز که وصال یار در سرور ایدم اول جلال و حسن بن و صله نور ایدم  
**بیت** جفا روزی که ما در مرایستان وصال چون کل و بلبل بحال خند و کشتار بود **بیت** در بریم که لقا  
انوار واصلت غلات ایام مفارقه مبتدا اولدی و حیف که بهار حضور و راحت دبور غفلت خزان  
و بک و باغ دولت کبابا یکتله بر زمان اولدی **نظم** دی روز چنان وصال جان افروزی امروز  
چنین فراق عالم سوزی افسوس که بر دفتر عمر ایام ما نزار و زنی نویسد این را روزی که کوی بیابا  
و نال شرمش در صکر نظارتی کوردی که باز قدینک از قدیمی پیشه جابینه کندی بی مجابا لای  
ایری از لیرک و دین احتیاط جوانی که لایرک کندی اول موضعین متدی که شیر آنک شکر چاک  
اتمدی و احسان سدن بعضی سیوب باقی آنند قوش کمتدی پیر قوت اوله حال مشاهده  
ایدیک سر اسیم و بهوت اولدی بلدی که اولدی و فاجانیت خیانتک عقابین عقابیه کفر اید و املش  
و اتودکی غدر و نقض عهد جزا و پاداشی بولش بر زمان دینا عبرت ایله انوک حاکم بقوت چیران  
اولدی و آنک محبتنه و کشف غریبه کرینان اولدی **بیت** لایلا لایلا شو بر زار سیده زمرگان شکر  
بلیدار سید **بیت** و آنک فایده اولدی که هر که بر عهد و فایده اخن غدر و جفا لای خراش اید کاتب و  
کونک قهر درم وجودی صفه فقر و ورکاردن تراش اید **بیت** و فایده هر کجا رخت افکند عاقبت  
انجا و او بران کندی **بیت** و شوش ایدی بنده بلور که نقض میثاق و بی باب نفاق خلاف محاسن اوصاف  
و نقیض مکام اخلاق در سونک منافع محبت و فایده محبتک با واصل اولوب بولای بلا و ستم  
سنگ واسطه که منافع اولدی و اعدائک بدون رشته طعی سنگ غمت و بروت عنای سکه منتقم  
اولدی پسرم و لایق بود که بر مکر منک مکافاتنی دقت همت و لایحیلم و سنگ بند لای کسه ده  
ایک ششم کالبد جالش و خلاصان بایته اند که عهدک عهد سندن کلم اما خالده بر خطراک خالده  
خطراتکه قساوت سدن غان قالد و تماسک المدن کندی تا آینه دل ایدار دن صفا و مران  
خاطر اولد نگار دن جلا بولیه سخن دکلدر که سنگ عقد کارک تمام کشتار شوش بول کوبه ایدی  
شویه فیم اولور که نیم جانن خالک خالک اولوب نقض عهد اید و شوش این سن خال بود که بن







و در کلام که اعلام میورد سر که هم بنی بدین قدر و تقم هم من سلاستله و قرتلق بنی تصور در  
 و بر قتل شکله نفعی کلبه اندیشه ایله مکن و بنی در موق بنی بدین ایستدی **بیت** اولی و غیر  
 به هر چاره و در در او کلمه بنیدم زیاده و این **بیت** که به صفت چو بالشت در بویله فکرم  
 بومر که جیج بند لری تیغ نابله کسم **الاشول** عقدی که اصل البایدر کدر جانم ایچون خفتلیم  
 و در صفت کوزدم تا ساکا کافقدون ام برهم حادث اولوب بنی میدون عاجز اولدم و اگاهت  
 عباله اولی که بنی و چنگالکله بکا دسترس بولان پس اول عقدی بدیخی جل ایدم تا سنده بند  
 و بند کوزدم خلاص اولوب ایکنک دخی مرادی احسن وجه لوزره میسر و عقل اولی که  
 یلندی که موق بنیات دانا و عاقل و صنعتی استاد کامله **فنون** و فسانه یله عقان الدن  
 و طاعت و بهانه یله یولدن ارمان ضروری بوحکم ایضا ایوب بوقضایه رضا و بروری و موش  
 دامک بند لری بر بر کسب اول عقدی که جمله سنه عیله حلالی اوزره قودی و لول که  
 نام خواب و آرام اقایوب کتاب حکمت بنی فضل و باب اوقدی اول نما که طایوس زین  
 بال مهر ریاضی سپهر جلوه و اهتزاز کلدی و شهباز آشیانه طایر مجارم شهر نور کستره اولی  
 فضایی فتن بر و از کلدی **بیت** مجرم اوردی حنجره زین زکشتی نوردن چکری اولی  
 ازدها پیکر کشتی **صیاد** طعام طعم امید کاره ایرا فتنه بیدار اولدی موش ایتمی او شدن  
 اول وقت کلدی که اول عقدی که عهدی عهدی کلمه اولی صامی اولدم و عیله بقا مد و فدا  
 قلام چون کوب صیادی کوردی جان شیندن ال یوبی هلاک منظر اولدی طوری  
 صیاد یقین کجک موق عتد باقی و دخی حلالی کوبه و اجازدن یا دوشی فراموش قلدی و پای  
 کشان قیوب پراغ باشد چندی موش دخی اول نشو میشدن خلاص اولوب سوراخند کردی  
 صیاد کلدی دامک رنده لرن کسته و عقد لرن بریده بولدی نغشته دهشت و حیرت منولی  
 اولدی چنانکه لطفی تحسینی قیضی میبندن نام و نشان بله یوب دام کسته و داخل  
 شکست به صاحب و خاسروندی کندی بر زمانه صکر موش سوراخند باش طایر چقدی  
 کربا ایرا فتن کورب یقین و ارمنه خوفاتی وضعت ملازمت قصودی زیان معذرت  
 عرض ایستدی **بیت** چون حصول ولت و صلح عالی اولدی بکا کوزا و جی به ایرا فتن

مرجع اولسون **سکا** که دخی اواز جان کرازله نالشی ایوب ایتمی **بیت** یارب اول دشمن بختلر  
 یاره ندم نلدم سود کوزدن غیری اول دار ندم نیلدم **بیت** بندن اعراض و مصاحبتدن اجاز  
 ایدرم مکرر یلدا لا که بر صدیق صادق و رفیق موافق تحصیل اتک و نواب زبان ایچون  
 بر عصایان و امان و اولاد افتاد ایچون بر حصن شادای نییان بنیاد ایلدله بروکلر انک که  
 الطاف و ملاحظه تک کافاتی اضاعاف مضاعفه بندت کور سن و ددک کولک درخت مرآتک  
 سایه خنده تاب افتاب حادث مصون اولوب نهالی از زوده میوه ملدا انکا ایزه سن سوبندن  
 بچون نزلت ایدرم که بن بوجیه تک ایدم که انک کولک الطافله و ظایف غفر فی بنی زبان عجز ادا قلم  
 و اول احسان و افاضه سکر کرمه یزیر طریقه شیری کلم اولام **بیت** هزاره رویم خجل شادما  
 هم تک دل کز عهد بیرون آمدن نواقم این انعام **طیور** پایی احتیاط حاشی باط انبساط  
 محتای کوب و پرواز و راحت صاحب کرب دن کنار چرب نقطه کراز دایره و صرت و زاویه مرشد  
 قرار ایدی و بوشکرت شاکر بوشکرت **هزارمان الحقوق لارمان الحقوق**  
 کلان فکر و انبوه خیال الله صفحه حسب حالته یارب اواز حریفه ایتمی **بیت** دوزک است  
 که از غایت میداد در نیست مکن که کسی یار و سامان باشد چشم بکی که داریم بهدی  
 که در و کوی بد نکند غایت احسان باشد چون بوزمان وحدت و عزت و آوان خلوت  
 و فراغت در خاطر به بخوان ایدم که مرید اینی زبان ایله مصاحبت هواسن ایتیم و  
 کایناتو کان اخوان و خلافتدن بر فردا است پرواسن پیرامن ضمیرمه کورم **بیت** که هم  
 ارنو کند خودم خویش **بیت** که ایستدای یوش لطیفه بکا هجران سوزن سوبله و دیدار کی  
 بند دروغ ایدوب دوستلق حقیق و اشنا حق حقیق ضایع ایله هر کسکه الفجده بر صدیق صادق  
 عهد اله کوره و قدرین بلایوب اساتذله الدن بتون دوستلق نشایچندن محرم اوله  
 مایه احباب دخی اذن تا امید اولوب انون مصاحبتدن اعراض و اجتناب **بیت** بدکی  
 دان که دست کرمه بران کو کرفت و بکار **بیت** شوبله بکرمه سکا بنو مر فتنه منت جانی  
 جاوداتی و بکاسله برکت صحت کلمه نعت زندگانی ریاکاری و میا نمرده اولان عقد عهد  
 موقت نفرض لغال الدن مصون و میا نمرده اولان رسته مهر و محبت قرق انصال الدن مانع



**بیت** توان شنیدیم وفاد عهد قدیم زهر یکی مدتها قیامت از کل مگر عمامه که ساقی عمرانی  
 در سوزن لکون تو خاتم کون و اندک مروتک مکافاتن بدل محمود ایدت دایره مهر و  
 عجب کن طاهر و کسبم کون **بیت** فکر کن که چو کل تو بر توست سوسنیم و صند بن خوام گفت **بیت**  
 هر چند که بر بابا بر آمد کلامی صفا طنا بی روی و ایمان غلاط و شداد یاد ایدت دلی که حجاب  
 احتیاج می اندک تو بر باب مواصلت فتح ایدت مفید و لایو بموش جواب و در دیگر هر که که عادت  
 عاری اول جا بنیدن ملاطفت و ملائمت زوال پذیرا و لایو بموش اول ماده ده غریز زنجیر  
 مصاحبت قون جود و سخاوتن معدود دکلر اما چون عداوت ذلی اول هر چند که  
 ظاهر اینیاد صداقت و مقدمات مروت شنید و مروت اگا اعتماد اتم کون و محافظه  
 ماکد بر دقیقه ناسری قون کون که الون مفرق غایت جوق و معاسد نه غایت بود و پس همان اول  
 بود که چون غایت مزده مناسبت مناسبت اصداد در و نسبت نسبت تضاد بنه مصاحبت  
 سواد سنی یاد که کوریه سن بن خود صمیم جانن سنک عجب کن که کون نام هر که که خلاق بنیل  
 مصاحبت هواس این اگا اول بلائشه که اول غور کشندی کوریه شفا را اندک که بخ اولی اول  
**حکایت** موشی اندی روایت اید که بر موش بر چشمه کنان و طوطی و قشوری اول  
 چشمه ده بر غور اولوری کاه گاه شم هوا چون آیدن چوب چشمه کنان کور دی و کون  
 کنار چشمه نوره از غراشله جان پردن درین قور دی و کون سن بیل خردستان صانوب  
 اواز ناسان ایل کلاز بدندن در قون سن رسید **بیت** اگر چه زشت سراغ از بد و بد غار  
 و اصول داسی ناید خارج ایدی **بیت** روز مانق موش کوشه کاشانه سندن زخمیه مشغول ایدی  
 راست چون آواز شور انگیز غوی استماع ایدی مقصود اولوب اختیار قماش خوانده اهنکه  
 طاهر چندی و سماع نغانه مشغول اولوب اصول طوبی الی الله اوردی باش اولیاد و بی قور  
 دپرد و بولور **بیت** موشی که رفقه کردی غور موشک بود که غایت خوش کلدی غنیم و انون  
 او قوب و شله اشنا لوی هوی دیک دماغه جو شوقی اگر چه که زواج علی صاحبنا  
 مانع و مایل ایدی اما دواعی طبعی مرانسته موش هایل و قائل کلدی القصر بر پله انس و الفت اید  
 هوار و ذوق و صحبت اید لردی و بر برینه عجب حکایتلر دکلش و ایتلر اید لردی **نظم** نزد دل

باجم دگر باخشد و زو سوسنیم بر داخشد **بیت** غور موش و شاد آمدی پنج ساله قلمش  
 یاد آمدی موش و کون غور ایدی ای بار مهران بن وقت اولور که ساکش از نهان اتمک دلور  
 و خاطر پریشانی صحبتش نیکله شادان اتمک از و ایدم گاه اولور نفسم انقاسن لایو زکی استماع اتمک  
 دلور وقت اولور کون نغان طرب انگیز که رفقه سماع اتمک دل سواول محله مقرا ایدت استراحت  
 و خوابد بولور سن اول حال سن کا کله امید یبعید بن سکا وار بن خیال حال **بیت** انجا که  
 تو آیدن من شکل و بجا که من غلر شکل **بیت** هر چند که فریاد ایدم صدای آیدن اشتر سن  
 و هر که که نغمه اورد ورم غور غوغا سندن استماع انون سن پس بی جله فکر اتمک کون که چون بن  
 چشمه کنان کون سن واقعا و لایو وین اواز اتمک کلدی بلبل طشر کله سن غور ایدی رات  
 بوی سن بن هیشم بواندیشه دین که یار نکسارم کنار چشمه کجک بن قوال اکانه و جله  
 جواب ویزم و اول بنم ایچون چکد و کلام انظار ک اعتباری عهد سندن نه طرب کلام کاه  
 اولور که بند سنک سوراخ قاپور سنه فارین سن میاند بولوب بن عدت مدید مشغول ایدن  
 خیلی زمانه که خلط فاقه خیلان ایددی که سکا بومنی دن برشته جرمیان ایدیم سخن کرات  
 ایدوب صفای طنا مکتوب منیری بلبلک و بی معنی و احسوسه اوزده بیان قلدرک حال این خلصک  
 تدبیری خن سکا خصوصه و بوشکله حلی با ایضاب پیر که مقصود **بیت** دهن لطیف تو هم فکر کون **بیت**  
 موشی ایدی جوامد سر رشته تدبیری مرا کشت قد نرزه ده صواب و هر که بر رشته دراز پیدا ادب  
 بر طرف بنم پایه بند و بر جان سنک پایک بونناید و ز با چون بولایه کلم دشته و غریز  
 ادم بنم قد عدل سنقه اولوب قدر رنجه قلین اگا کاه که شایخ مقدم شریکله در زور وری  
 شریف بوم سن رشته غریکه اگا این سن طرفیند عقد عهد بوشده اوزده انظم و عقد  
 صحبت بوشده بلا استحکام و در لور لور بون شریکیت قلدر و هر پی آخرک حال دن بر طرف  
 خود را اولور لردی کون موشی لایا بکلدی قانوی طلب ایدوب اساس صحبت ایداید به غلر  
 ایداید لکاه بونای سیاه فضای هواده اوچ کون چشم طمله کنان چشمه ده موشی کوردی  
 فضای آسمانی که فی الحال آب قصاب طار بچار بی فنا و منقادن اوردی و پرواز کلدی اول  
 رشته بیسکه بر طرفی غور و بجا بی موشی اید لردی غور درون آیدن طر کلوب هواده



سلفی و نه کنونی و لدی خلاقی و ذاع و غری و حال و ذره و کور و جله و بو نقش و بالعجبی تا شاید عجب  
زبان طعن و طنز و دوازده قیله و عجب غریبه ایندیلر عجب حالتی که ذاع بر خلاف عادت و غریز  
شکار است هرگز غول شکار ذاع اولون کور له شدی غول فریاد اتدی که حال اید غول ذاع شکله  
اولما سند و لیکن شانت مصاحبت موشد بویایه مبتلا شد هزاران هزار بوقوله بلایه  
در اول که کظان جنسیله مصاحبت اختیار قله **بیت** ای فغان انیا ز اجنای فغان هفت تنیک  
جویدای مهان **نظم** منظر من و جوی و واجد که صاحب بای صاحب ناچسل مصاحبت قلیه ناغول که  
فضای هواده رشت بلایه اویخته اولیه حالا بکا بودایه دو شند که من بعد بنیوم مجتدن  
دخی مجتبت ایدم بوقند قالدی که خلاف جنسله مصاحبت ایدم **نظم** تو غزلت جوی و درواز  
انجور ای و رفیق خویشم و خویش تو باش و غزلت شاه مرغان گشت سیرج یکی غمت خواهی  
بوی **نظم** که ایستی چون لذت مجتدن غزلت ایدم که یابا بیت حاله دانه تلق و دام تلف و تلف  
بنی صید ایدم غزلت و چون عاقبت مرزعه حال که تخم مخافتا کردی اول زمان دین و دلیله  
نقال موافقت و کرد **نظم** ساقی پادشاه سربیکشادی چون مست غم جام زکف بنفادی چون  
دری بحر خوشی و اد **آخره** اولی مانی چراغی **نظم** ویریکه اول زمانه بوم سکا  
احتیاج وادی که اعلا جان نکادک بنیچندن خلا مرد شوار ایدی عاقل اگر بردامه کوفتار و  
لذن نجات دشمنک حسن اهتمامه وابسته اولسه ضروری افولک دامن ملایات و مولایه مشیت  
ادب اظهار انار مودت از کباب ایدم چون معقودنه فایز اولور و ملائنه لظن اولور اندک تقریر  
انکه مصاحبتدن تغزایه مجتدن اجتناب ایدم اما بویک غزلت عداوت و انکه  
و بود حش اشکان و اسکیار مجتدن و کلامه که بچه را شیو ایچون مالداری پیچیده کدر  
چون نیردن سیر اولور و سبب و حش موانستدن غزلت ایدم هر احدی بود که اول باغ  
بضرع عداوت کلامه بوند چون میامزد باب معاونت و نظارهت سند و اولدی ترک  
مصاحبت و موصلت صوب **نظم** که از وفاتن میرسد دیدن او راحت جان  
و دلست که از وفاتن نتوان گرفت صحبت او اضرع مایل است **نظم** و غزلت که ایکنه لداعی نیست و  
اب معافاته سرشته اولوب اواز عداوتن آذان و اسماء و صول و لای و نفوس طایفه که















برایند به حال دل خبر دارد که شاه مرغانک خاکی اول اسم اعظم حقیر و خلیل الرحمن  
مورد آن و کرم معظم حقیر بنم خدیو ستمکار دارد قویوب بنم قانی همدان نیز و نایب انعام  
بر خویش دارد المایچه اشیا نه جهان کنیز حل سیر بونک بولانی استماع ادبک استماع و علم  
کشد و دایندار مورد منجه و الماس نایب اندک دانادل استیکر بواسم مستی به مطابق  
دکله و عنوان بوشانه موافق و کل سنجیدنا و لیس بطیور جنسی قابل خطاب و کله کفند غافل کن  
بر علم یقین حاصل اولدی که من تمام درجه جاهل و کلام مرتبه و لا یعقل سن هر کس که زیور کله  
محلی اولیه فکند چندان کناه اولیوب قاتل زیاد و بالکرمیه و نادل استدی شعر  
سوف تر کذا اعلی النیان هر فرس مختلف ام حار و بی اقات مکافات بدین بر سنه اعتبار اتم  
و مکافات مجازات بدین بر سنه اظهار ایدام اما اول طایفه کصاف صتم کم غمی فهمه لایحیون از ادب  
لانده فایده بر منی و بلز و بوزی المکرر بیت اگر کوثر دارد خداوند حق و زیان سخنها خوش  
آمد بکوی دل فکند نادل بر منی و نصیحتی شعر سوز و سوزی مغفیل اولیوب کوثر و شری  
استماع کلام حدیث استماع اولدی و باصره بصیرت می شاهد جلوات جلال حقیقت در نایب اولدی  
عاقبت بر صغری قتل اندر قلیل و کثیر نسو رسد الدلر کند و چون اندک خبر قتل اهل شهر میشدی  
ملو و غریب اولوب ناله فوایچون ماکلر اندر وجود ادیب اندک قاتلر فی بولمه قصد ایدلر  
عاقبت عهد بعد و مدت مدید و منکر یوم عید ده اهل شرک اکثری معنی جمع اولوب دانادلر  
قاتلرین اول محمد حاضر اولوب بر کوشده او نور مشردی بوانشاد کلمه لردن و فوج عظیم  
ایح هرا ده بحر امیلر محاذ است جرات ادیب شیوه مؤثر اواز آغاز اولدی که خلق انکر صبر  
شور انگیز و فغان در آیدند غار و نیاز و ادراک و کار لرین او شدیلر خراسیلر بری بر جالی  
تجلی ادیب تبسم اندی و استهلاط سبیل کس و هم راهند ایدی بو عمر کرد اندک قاتلر طلبه لردن  
فضای اهل انک جوارین اولن شهر قو مندر بری بسوزی اشتدی همان اول ساعت صورت حالی  
حاکم اعظم انکی فی الحال شهنش و عسک و حج ناس غلر اندلر بحال و بر میوب سر امیلر جلد من طوق  
هنوز خوراب عتاید چاشق طمیدن و شراب غراب باشنر جمیوب یا قلدن و طوعدن  
و انجالی بر بر ارمه بشلر و اول چون ناحق مکافات انن متبصصا صجله اخفصا بولدم

بیت که کرد در عالم کجایان ظلم بر من کرد تیر لغت جاوید افشا نه زنده که در ماه بی اعتبار کرد  
طرح ستم خیال است که خود عبرت زمانه نشد بر منی کوردم تا ملک معلوم او که شهر دارد ناله  
با هند بنم جرائم تقاضای مکافات سبیل و اقتضای مجازات حبس لردن و الامع ضعیف حال  
و نکسته بالینه قوت و عیالی او که بوافضالک اشالی اندن ظهور کله چون بندن بوجریه  
صادرا لیدی جالیای فریان سلطان عقل بونله اوزنه جاوید که شک کلام فریاد کلمی سیم بولاله  
اشتمیم و سکا من بعد اعتماد اتیوب سکنه فرانکله ایتم اولیوب که خدمت شهنش خدمت قلم اندک  
ایندی ای قیصره مضمون کلامک صدق و صواب مقرر و حقه بیانک جواهر حکمت و فواید  
ملو و مشهورند واقعا البادی اظم مغوی بر جیجیه کناه بنم پیر ملک اوی که اول تلوری  
بالک و سابقه جریه سکنه بچک هلاک ایدی من غمی و طریق مکافات شان کریمه نرا دلن جزای اندک  
انکه ضمند و احسان فی کراش سپرد که انکه فکند قصدا اتیوب کریمتین شله و من نفی  
انکله اکتفا اندک حالیه سکا کراحت متوجه در بند آنا و باقی بلکه بولاله بر سکا است  
و هجرت بیلر و لورده انشاء الله تعالی اندک کلمه خدمتای رده لطایفه بنم فکد اعتماد و صدق  
عهد و اعتقاد ادیب بهوده بر معارقت و معاشرت اختیار الیه و غیله بلکه بنم هجرت اخلاص انعام  
ارور فانی و غور و غزل افضل فضایل در بلکه مدعام بود که اساف مقابلهند احسانی  
کند و واجب یلم و مفرق کوردم کسیر شفق منتهی قلم نظم ماعادت خود بهانجوی نکیم  
جز نیکو و و نیک خوی نکیم و انا که جای باید یا کدند که دست دهد بخوئی نکیم قیصره ایدی  
ای ملک بن بعد میا ندر خیال وصال احتمال حال که ادب باب الیاب هجرت یا رستور خشن احتراز  
واجتناب و مبالغه و حقا طیاریتند مشرد و فاقه مازا کابوده مسطور که مردم اوزده بهر  
چند استمالک و ملایت ده افراط اوله و وعد و عتاید مبالغه قلنه بد کمالی دخی ترا  
اولیه فرود خوشی منی مشتدا لور بونقد بر جبه اندن تحریر و تجنب زیاده و ایجاد و نظم عزیزین  
جو از رد کس با مراعاتش منک تا می توانی که هر چند از تو خدمت پیشینده مرور پیش کرد و بد کانی  
ملکای قنای قیصره بسوزن قانع اول کس بنم صلی فرزندم که غریز بلکه اندن دخی اندن سوز و شک اول  
انق انشردن و فرزند و خویش و پیوند من بر سنه و لما مشرد و کس کدند و اوقا ستر بر لردن



مازی و اجاسیله تمام انعام و خشنودی او لور می قهر ایستی کما اقربا باند بر غنیل بود بر بر  
حاله بر سوال اوزر تفصیل بود مشله که مادر و پدر صدق و صادق مقابله شد و برادر لید فوق موافق  
مرتبه شده در و حال و حال در کجند و زن مصالحه قیلند و در خشم قهرند و سار او با  
بیگانه لو کشفه در انا بری بقای کرا چون استر و کشف و نفسله ای بر اب و تر و سائر لایق بر  
و غیر کولی عزت و وضو کما شریک قلم بر بوقیات و حقیقه هر کزین سنک فرزندک مشابه اولی  
میر و تصور کلا بر بر غنیز که سنی فرزندک مشابه سید عدا بد سن وقت زوال است و حکام مجرم  
مختص بنم طرفه اغراض انک مقدر در هر چند که برکت برکت بهجت این و آنک ملایک کند و لای  
اوزر اشار بلکه نقد جانی انک یولنه نشان انک دعوی اوب این **ع** جان چه چیز است که بهر تو  
فان توان کرد اول زمان که بر بلا مان دل و حال بر بر تیره و آن که کار جان و کار دستخیز و اصل اول  
و شبه کنون مضیق مختص صاحب سلامت به شد در اول دوستی فغانه بر بلا و تابه تیغ عنا  
اتر کر **بیت** مردی بایک از بلانکر برین و بر کسل از سر جایت بر خور مکر ملک برین و همی کلایق  
اشته مستند و انکر ما جرایم شریفه بشه مستند شاه استفسار انک که کیفیت اهل اول  
**حکایت** قهر ایستی روایت ایست که بر زان کن سال فرزندک مالک بر دست صاحب جانی دادی  
مهرستی نام که ماه تمام بر قوافل جینند در بای رشک و غیره غرق و هر چه مهرینا قام انوار رخسار  
رنگین عرق حیا و خجلت مستغرق لای **نظم** شیرین سخن که هوئی برده و فانی ز کفر و فوری بر  
نازی و غرافته در هر چشمی و هزار کشته در شکر لاله چشم زخم روزگار اول و رفت و کلان دارک خرا  
کلایب نهال جلی است اعتدال امایل اولی و کلان رخسار زان رنگ ملاحت و رونق لطافت  
کعب عارض و تکلیف نقاض طرا بید و آب و سنبیل بر جیتی آب آش کبد و تاب اولی **بیت**  
چو زلف مشکبای عنبرین و نکش بولری جسم نازنینی شیرین و فصل دشتک پیرامن پس برین طایق  
اولی و روی نیاری اسما طوب چشم کرمی اندک در بال و کلبه جری ای جان مادر غلام  
سکا بچک مادر **بیت** عالمه سکه بولری لذت جانی سواد لیبی برین جان و جهان  
تک سوخا اول اجام سکا قربان و لیسون برین در جان ویرین تک سکا بر دران اولسون **ع** بر  
ملاست دلیس تک سکا است اولی و در **ع** کاه فغان واه و ناله جان کاهله ایست خدایا بر جان

نازینی که هنوز شیر زنگا کیندن سیر و لما شد مجوس نمان کوراته و بوخیا کیندن سیر و لایق  
پیر فرقی ال تک ای دار دینا دن دوراته **نظم** بنم عمره قالدیه اکا ویرانک در دینی ال اندک کاور  
اگرچه سوره دو ندری بنی غم نماندن ایله بر و آنک کم **نظم** القصه بیژن غایت شفقت و نهایت  
خفاقت مادانه مویچه دوز و شب کور و زاری ایله وظایف دایا ماد و بجان لایق  
فرزند عزیز یولنه فدا ادری قضای اهر پیر زنگ بر کا و سیاهی ولری صحران کلبه طبعه  
کودی بوی آله باشن هر فی بر صوب با چند هر فی که بولری بالدی قضای و طرایک باشن  
طنز جعفر و لای چقره می مضطرب اولی هر فی باشن مطبوع و چقوب کند و کنگ  
دن اول کوشیه اوردی پیر زنگ کیفیت حال دنا فاعل ادری چون هنگام شامده و لای برده ظلمدن  
بر صدای مهیب شدی و بر شکل فریب و شیخ عجیب مشاهده ادری قوت واهی و کار اولوب  
بوزن املد رهستی که روحی قیصر ایچون کلای خیال ایدوب فریاد و فغان ادری و نصرت  
کنان ایستی ای ملک الموت وای رسول حضرت عزت **بیت** زخم قل که خسته برین دکن مهرستی در کشته  
بر دکن اسیر دلی بوی کهن مال مهرستی در جان انک **نظم** بر شدن معلوم اولی که هر خطه نفیست  
عزیز جانندن لای زنده اولی ای ملک ملک انفا ای که بر نفس کند و قرة العینک چشم جهان  
بین زخم و جلده خرابید لای بر آن صدق و صفا ایله صاحب دوا کوردی بارش خلق کز و جگر  
کوشن انشیر اجد که کباب و نورید سنک بنیاد حیات سیلاب هلاکله یابا دله بر مایع  
بحالست طاقت کتوری چون بن فرزندک لایند که فرزند بریم و سرور سینه پریم ایدی حلقه  
فکر ادم و آنک بال و بانی و حسی جانک و همد کالنه ذکر ادم سیلاب حسرت خرو و شادوب بنای  
صبر و حکومتی و انشیر وقت زمانه چک خانه درون و بیرونی **بیت** اند جهان منم که محیط  
غم ایا یان بدید نیست چه پایان کنار هم کفتم بر صبر و صبر و صبر بدید اکنون شکست کنی صبر  
قوانم بوجله یله نه کند و جانندن ده ایمن و کند و جانندن دخی ملایق و کلم اسباب و حشمت و نفوذ  
بود کوشن و وفرت و ارکن سنک قانع و تعلقک و اظهار محبت و تعلقک فریفته اولی طور عقلدن  
دور و رو و متلادن بغایت محبوبه لاجرم نلجان **بیت** و بینک بعد از رفتن  
ایتن کملار ادوب ساهر محبتکدن کان و ساینه و لنگدن فراراده **بیت** و علی که در و ملاک اینده



همچنان به ازان وصال باشند **سند** کل بکسر بعد جمیع علایق بدن تجرد و حمله خلائق بدن تفریح  
این رجب که سنک بازار محبتکدن اول قدر فایده کار اتم که راجع توتم انگاه کران بار اولوب بار بار  
اخری محله اقتدار قالدی **مصرع** برسم که تن ضعیف است این بار بر نیاید ملک ابدی بر خرابی  
من اولدک بحکم **الباری اعظم** عز و جت مناسب بکلام و واجیادی و لکن من باغی اولدک  
بکدام متضاد تضاد و زو بر این ایلدک **قرآن** مدلت دخی بویه بیورد و حاکم انصاف اول اجنابت  
مقابل من بن قول معویت رو اکور پس موجیزت و سبب وحشت در آخر فکر ایله که فرزند  
هتوز نام و نشان یو عکس اخیل و قائم و موزیایم حیات ابدک چون بر سر نهضی عدول سرای وجود  
کله خفاوت بدره انی اقتضا اعدی که انک دیدار یله انس و الفت ایدوب حواسن انی کما شرک  
اندم و سنک مصاحبتکله و انک من استیله مقیم اولوب حضور موفور و سرورنا حضور دور و زکار  
بکوردیم حال با چشم زخم زمان و امان نور دیده ملک با صر سینه زیان و نقصان یثرب انک  
دیدار یله اندک دوق و صفا خلد بر ایلدی اما سنک مصاحبتکله لاق و بحال شکل حلاوت  
و صراحت کشف حقیقی و ازان فرج بخشکله دوق باقی در شویله ایله که بود غیبه الکیه منتفی اولد و کما  
و من معتکف بیت الاحزان اولم و لایزاله ای قمره سنکله بنم شلم راست اول مطربه اول پادشاه  
در قمره استغفار اتری که نه وجهه اولد و شد اول **حکایت** ملک ابدی پادشاه بر مطربی  
و ادادی خوشی و از شیرین نواز الحان دل فی جوی عقلی رکیبت و عیان تا الکی دست صبر و  
شکایت جگر دی **بیت** ایضا سه عود و بر بط و چنگ طوری اول و اود زهر آهنگ کر آهنگ  
ایلیه نای عرقه اوداوردی صفا هان و عرقه سراغان ایلیدی بوسه لکن خوابی پردی جگر  
دکک پادشاه اکابایت متعلق ایری و سماع نغمه رود دلاور و صدای زخم عود نشاط انگیزه  
زیاده مشتوق ایدی **بیت** نوا مطرب بشنو که صون و احتیاض ایش بر و بر و پونا هید اورد  
در جرح کبوان **بیت** مطرب شاهل بر قابل غلامن تربیت ایدی و سازند لکن و نواز لکن شغفا  
ظلم لایحی تا از زمانه صنعت موسیقارده استاد نون استاد کار اولدی **مصرع** قابل شک  
اولن استاد اولور استاد و بر غلامن آهنگ ساز لقی و نغمه پردازی بر مقام چشمد که طراز  
قول غلامان و عرق و عجزی طوری و صیت صوت و صدای نغمه و علی سابع مجامع عرب و عجم

**نظم** بجز آنکه سر آغاز دلاوری و عیش و عشرت انش تیز طواعت کم اوردی نغمه عود  
فلک زهر باشد می رود **نظم** غلامک هنر دکن اکاه اولب انک تربیت و تقویت القات پوردی  
تلمیذ تربیه و اوردی که ندیم خاص و مرتب صاحب اختصاص اولدی شاه جوان نواز فضیله که  
لحق اود و نغمه مسعودن خبر ووردی و صورت عود و صدای سرود که که قلوب عشاقی عود یک عود اورد  
اوردی که هر بر بنم عشرت و آهنگ عیش و صحبت اوردی عرق حسد دل مطرب نار عود یک مطرب  
اوردی و نواز عمارت محراب میوب آخر کار انی قتل در کجا اوردی بوجع سحر پادشاه شیب مطرب  
احضار فرزان اتری چون مطرب مقام سیاسته کلدی پادشاه هیبت لها اکاه اید و خطاب  
عقابا میوز اتری ای پادشاه بزم عیدک که بن طرب و ستم طینتم اب عشرتله سرشته در  
و خلمم نشاط و سرتله اغشته بنم نشاط ای قسم ایدی بری میجسته سنک سازند لکن حاصل  
ایدی بری خوتن غلامن نوازی که کشت و قاضی چون نشی سبب ظاهر نشاط و سرور یک نصفی  
باطل قلدک لازم اوردی که بومر تا مسکاد خلد لول شربت که غلام اچردک جاشنی و در و نواز کردی  
تبع هلاکله جالب عود و جود کفنا اوردی مطربک سمعه قول شاهد سرور و سرور و کلب ایدی  
شاهین خرد کناه اندم که شاهل نصف نشاطن تپاه اندم اما بنم حقد پادشاهله فی ملکی نشاط  
بولور سه کند و نکه تلم نشاطن ضایع اغمز اولور پادشاه مطربک بولای خوش کلدی و نواز  
بیورب قلدن انا دقلدی و غنی ایلاددن مراد اولد که بنم طرب و سرورم دن برادی فرزندم سیله  
هیه شورا اولدی سنک که ساز عرق فرقه آهنگ امدن فرمید که پشت ایدم قنق که راست  
ایکی قامت چنگ که خیمه و طایره سیم خود و کبی هم ایکن روی عود که خراشید اولد عاقبت  
خود اداق و محبت یان تند باد غارقت ضرر دیله بریشان اولم و ترسیده باری الان اختیار  
روا کرد و نغمه محبت غنیمت بل امد جمیع الله که **بیت** خودم کی سکا انکی باری چو میدانی رخ  
آشای از یکدیگر جدا میدهند **نظم** قمره ایدی حقد نهانه دل و مدون و کینه خراشیده عرق  
در چون کسته اکامطرح اولی متع در میس قبل و قال بجان زبان اعماد جان و کلد که کاه اولور که  
زبان میوز مکتون اولان سرتله مضمون عبارت راستله ادا قلد و بیایه نغمه نواز خلطی  
انها شط لانی به کتور من اما قلوب بحکم **القلوبیت** **نظم** مد بر بونه شاهد عدل و کوا طاست



**بیت** خدیجه سرور ادا اندوین زبان و لب در آن محرم نباشد بلکه ده معلوم مدد که شولفته  
 یکی زبان ادا اندوین که موافق کلام و ضمیر نهان او اندک بیانند لسان صادق کل **مصراع**  
 صحران فرای آنکه زبان و دلش کیست ای ملک سکن صولت و سطر کی جنب بلوریم و نهیب است که  
 دخی تمام یا خیرم **بیت** از کوه کا و نیم کران ترکته نکابه و زیاد وقت جمله سبک ترکنی عنان  
 هیچ زبان خطر هیبت کده این ادم کرم و بر نفس ضرر سطر نکند ارام قلم کرم بر اول قیل  
 حکم که طبیب اگایندی داری چشم سکا دوا شکرت احم و ازم و اصلاح حسن ظاهری علاج حال جلد  
 کائنات مقدم در ملک استغفار انیک بخیر روایت اولش در اول **حکایت** قبر ایتدی به پیش  
 ضعیف بر طبیب نظر بکوب در شکرت نالشی اندی و مصوب المدد یا نب یا قلوب در دونه  
 دوا طلب قلب ایتدی **مصراع** ای طبیب آخر علاج کن که کار از دست رفت طبیب اول طریقه که ارباب  
 حکمت قانون معرفت و اسباب و ملاقات تقدیم امدت تا تشخیص ضرر و نقص علاج کامله که شیخی  
 عاجل اوله مباشرت قلله لر بر میل استفسار اندی سوال اندی که کون نه غدا یدله مرین یاد دل  
 جوابد بر دی که فور مشق قدرش با منش کوشش یاده بار بدم و اول غدا یدله کم رفت و انگشته  
 دوشناری تو بر عدی بهر قللم طبیب خاشسته ایتدی دوا دارا استفسار نکند و شانی کور  
 بخت ملک چشمن حکم تا با صر سه جلوه بر و نور بر صر فی زاده قلله مرین چو طبیب بکلی  
 اشتری فریاد ایدب ایتدی **بیت** آخر چرخل هرل باز یست و وقت اجل است دعا که در نیست  
 ای طبیب هرل لطیفه می سیرش که بعد در شکرت شکایت اده وین سیر چشم لاجن ایلمس ای کیم  
 بر نگار داری دین یله در شکله نهما سیتی دار طبیب ایتدی که ملک چشمک روشن  
 اولوب سیاه و سفیدی تمیز اده سن تا بر دفعه دخی بر مقام غدا یدله ابا و بر هر اده سن پس  
 علاج چشمه احتیاجه مداوات شکرت نباده در بی غل ایدد مرل و بر که بر اول قیلند کلم  
 که خای پخته دین و سوختنی سالتند در فرق اتم **نظم** بمجاهد که مر دامن جنام که خیر از  
 جدا کون تمام ملک ایتدی و ستر سینه بر تو و قیام چو قیام و بر هر اده که دوا غایت الکبیر  
 مبادیاد میانند مرتفع اول و لاجاب سینه ابا و غارت مسدود اولوب اسباب الفصطالقا  
 شمع اوله ما هر که نور خله اراسته و زبیر رای ذکر پیاسته اوله حسب المقدور اظفار نابره

غصه دور شب قام اولدوغی هذا استغنی بجملة شکین ایدد و بلور که خج شربت مغز زده اگر  
 چه کفایت مرارت اوله جاشنی خلاوت مرقت منبرج در و غل بار مشقت علم و بر دباری هر اری که زهر  
 آید در تریاق بهجت و سترله محتلط و میز جد **نظم** غصه بخورند که شقاوت در دست خشم  
 فرو خور که خلاوت در دست شغفه برق مرارت در دست قاصد بخور و خورد نیست سینه دیر یا  
 شوز پر غبار که چه که باران کنش سنکسار **قبر ایتدی من تهاون اشر و قع بالخر** منلی من جینه  
 هر که کار دشواری آسان ملاطفه قلله کار آسان اکاد خوار اوله بکا د شواری آسان ملاطفه  
 اتمه کرم و وار صعد تخفیف و تهاون بحال دیرک کله بن تقد عمری چرخ سفید سازک  
 مرز باز لخی نظاره سند تلفاتکم و فایسرا و قائم تحسین اشدر و بضاعت کیاست و سرباز  
 فراستله سود تمام الیه کور شمله و عین یقینه کوردم و بلوریم که شعله اختیار سلطانی و نزار  
 اقتدار قهرمانی خانه عهد و بیانی یقر و تند با مکنوت و کامکاری و صر هر سلطوت جباری بنیاد اندم  
 و بنی و فیل اساسند یقر اوله مقام که شیه هیبت سلاطین دم انشای دین کینه اور **ر** تلق  
 رو به باز یست نه فایده عاید اولدور همان اولی بود که کذوبه خواب خرگوش و ریوب احتیاط ادم  
 و خشم پلنگند هر اسان اولش هر که راه بیابانی طوم کیم که خشم ضعیف هیچ و جواهر دشمن قویله  
 مقاومت بحال ستر کدر نه که اول ادا شاه کذوبه شمعین بویاید بر مثل اید ایلشده ملک بوردیک  
 نه وجهله اولشدر اول **حکایت** قبر ایتدی دیار ترکشان بر پادشاه عظیم الشان واردی  
 که طایفه جهماسی سینه ملاح و جناح نحاسی منازق علیا بسط اقصی و عنقای لای دولت  
 والامی بالای شایانه طاووس ریا خن آسمانیتدی عدل کاملی تمام مهام نامدن اهتمام تمام اذراف  
 بیور مستوی و بزرگ شامی کافه خلص و مالی بر عانه دوان و انعامی خوان احسان و طعام انعامه  
 بطور مشدی **بیت** زمین عرب معور اقصی دی جواهری بنی سرور اقصی **نظم** اتفاق وزیر لرنگ  
 بیک ضیوی زنگ خیانتله دنگ پذیر اولوب ستر سپهر اشتباه شاهدن یوز دندری و لهند  
 قلاش و اخلاط اولو باشند جمع کثیر که کرباب طغیانند با شجرت مقام محارب و مقابله بکلی  
 پادشاه چون بلدی که اول کر اهل روی طاعتی قبله انقیاددن تحول اولشده و بریو طغیان و شیطان  
 عیان انشیاء معافند یول باشند سوطی خاندن سر بر انعامه سرور که دعوا سن ایدد و

درین غایب و غریبی مناشسته صرف  
 بلدم و جسم و خوار و غریبه و در استغفار  
 و انیم



کورسات دیریندن سینه پر کینه یله مهتران تقداس ایلوه مقتضای حال اوزره برنامہ یازوب  
 رسوله ارسال ایلدی مصحف نامہ فصاح مشفقانه و مواعظ ملوکانه یله مشهور ختم مغرور  
 غایت نخوت و غرورندک نامہ مغروری نظر المتفائله منظور قلدی و شارب عصیان و غبار کفران  
 ایلله مست و حیران اولدی کند دعوتله کند جانینه چکوب ولی مقتضای بندیه شمع اولدی  
**بیت** پرالکند چند اجمع کرد یاورد جویند و فتنه برونه القه جوت پادشاه کوردی که خوشداری  
 ملاطفتلها نیک مزاج کشتی که منج اعتدال دن بالکلی مغرورای صلاسه کمال احوال ایلدی بوجیه  
 پیغام ارسال ایلدی که سکه بن همان شیشه و سکه بکزن که سکه سکی شیشه اور که سکه شیشه  
 سکه ایکی حال دفعی شیشه شکست اولق مغرور در و سکه اذن اسبب مغرور شیک محقق بومشک  
 ایرادند ملا اولدی ضربه منیر آینه نظیر شاه هویدا اولسون که یوبند شکست بال دخی قبول  
 تا تو وانفصال همان شیشه مثال در ششم سلطانله که سکه کی بیدار و خشم شکند مجال مقابل  
 عالیه **بیت** بر بیان اضرع دل شوی لا مقابل که تو ایکنه داری و نه عربین سندان ملک اگرچه  
 که بره انتقامک ملاطفت مقامه نزل ادوب در که سکجین معذره تصدای و حشوق شکون  
 ایلیمه اما مذهب خرد انا بیدند عذر فی قول انک مشهور و مخطور در زیور که دید اهل انتقام  
 رفیق طریق لطف و مروت کور و سینه اصحاب حقد و برینه دایره غفور و مغفورت دور در **نظم**  
 زدوستان سندان شینه لم پزی که بر علایت دشمنی اعتقاد ممکن هو اعتقاد مغرور بخصم پیداشده  
 مغرور بینه وضع اعتقاد ممکن **شعر** ایتدی کاره و هو ماله که ان بعض الخلق اشد منهو ماله  
 موسوم در اسرار صادق عدم ادب متخالف بنا قلدی و مظنه و می سبیله رفیق قیدی سوز  
 فرای و انشای اشتیاق مبتلا قلدی اصحاب مرقه لایق میدید و سوابق حقوقی شایسته اعراضه مغرور مبتلا  
 قلب سرشته عهد و پیمان و عقدا عانی جزای خدشه ایلله الدن چترق طریق اناب فتنه موافقی  
**بیت** وفا عهد تو این بود من دانستم و تو هر تو کین بود من دانستم **شعر** فیکر که هیچ جانور تو  
 خیر و نجاست ذات و نجاست صفاتله شهور کور که صفت و قایل به بخود موصوفد و معرف  
 حقوق مغرور به مشهور و معروفی سنک جهنم طلاله خالد قادن نیچون خالی مر و قامت  
 کورک خلعت حقیقت دن زدن ماری مهر وفا کتا بندن بر حرف و قوم کی پیوسته صداقت

بنده بالین محبت باش قوم کی **مصرع** وفا و عهد تو کور باشد ارباب موزی قیر ایتدی بندت اسیر  
 مهر و وفا و صدق و صفا بخت کن و میسر که اول منر جانبدن ارکان محبت دیر و وزیر و بنیان عهد  
 و حقیقت خاکه برابر اولدی بعد که مجرم جزا و سزا سن بولدی ممکن مدد که موجبات و حشوق  
 فراموش قله سن و فرصت مکافاتنه اخذ انتقام مدد خاموش اولسن چون حالیا زور و قوتله  
 بنیاله کور که قدر نکون یوق دلمر منر بیدانه مکر حیلله یله دام انتقامه چکه سر **انا بیت**  
 عفا شکار کی نشود دام باز چنین کایجا همیشه بلو بدست دار **شعر** کایجا فضا یل مناقب سینه سلا **طیغ**  
 ممکن اولن کینه دن اعتزاز و واجب کور مشر که انل نخوت سلطنت سبیلله اخذ انتقام این  
 زیاده قصد اتمام امر چونکه فرصت بولم نه توجیه و تاویل و رخصت و برور و شاحتیاج  
 اعتذار و مهمت و کور در و مشر که کینه انکر فرجه به بکزه اگر چه خالیا انی ظاهر اولم اما  
 انش غنبدن بر شراره یله شویله مشتمل اولور که اب حلاله انظما بولم سیلا چشم خردی اوج  
 بنیان همانیا ذیر شعله انتقام انش کینه دت خروج اوجله بخر خانای قریوم انکر کینه دت کاف  
 سینه ده بر شراره قالد منر شعله خشدن این اولق میسر **مصرع** چون شعله زدن خشم تو  
 خشک بسوزد ملک ایتدی عجب حالدر که سن بویاید غنق و خشتون طرفنه کندان لطف و مروت  
 جانین بر طرف اندک نیچون ممکن دکلا که مبادی و خشت میان الفت مبتلا اوله و کوروت غایت  
 دت صکر صفای غایت ظهور کله قیر ایتدی بر کسته قام اولسه که مراعات جانین لطف  
 تمام و طلب رضای احتیاد سعی و اهتمام کور ستر و اطهر و وصول خیر و دفع ضرر و معاونت و نظام فی  
 ذمت و واجب کور ممکنه که ایل و خشت میان لریند مرتفع اولوب هم سینه کینه جویر صفای  
 کلی حاصل اوله و هم دل خانه نسیم امن و امان و اصل اوله اما این قالد کلم که یوباید عان کینه فی  
 ذایل امر پر نشسته فکر اده بلم و طبعی طریق الفت و ملائمه مایل امر بر چار خاطر کور بلم  
 بنه دکا شاهد پناه اتم متصل امر و خوفک اولوب هر لحظه مرک و علامه منتظر اولی مقرر  
 و محقق **بیت** من بومر اجمعتن معجانت اختیار انک و معاودتی مباحثه مبتلا قلدی اولی و اوقی در  
**بیت** از درخت بخت چون بشکفت کلهای وصال **مصرع** بر پابلان جدای خار چه با هم خوش است **شعر**  
 ملک ایتدی افراد آفرین دن برود بر اعد حشمت و ارادت حق عزاسمه برده نفع و فخره قادر



مهم اوست و مزاج عليك شربت هلاكله شفاي و پس حال بركه بنم نغمه حاليا شربت اجل اجدك حنفي  
وقات بقاسه قاي قنا بركه ميلي و ق ما دام كه عنان اختيار الله اوله مسئله دام مكر كودن  
نور ايليرين و بويابيد تليفق اتدكه مقتدا قنقد بقدرن اجتناب بين صواب اكليرين كه جان  
عزيز مياندا ياتر و كسل باشينه بتمه **مصرع** سر بار دكوز تن بروينه **فراست** حال اين كند  
حالدن مملكه مافي الباننه استدلال **ادمين** كه اكر في الملله اقتدادم اولسه قرة العين لطيفت  
هلا كنده غيري ابرار مني و لنوم عين اليقين بلودم كه شاهك دخي فرزندك ملاي جليله  
بنم هلا كنده غيري مرادي بوقدر ارباب مسايله حالندك اول كشته خبر داشه كه مصيبت تشبه  
طو تشق اولم و اوليا بدجنا با ده تلخ تلخ اتمش اولم مقتديان راحت دين بو حالدين قافله **در**  
و ناز پروردگان زحمت نارسيد بن معرفت پيرايه سندن عاطل **لربيت** اعتد اخاري زيان كننده  
كي دلف كه چيست حال شعواني كه شمشير بلا بر سر خود **نكته** علم اليقين بلورين و عين عقلا مشاهده  
قلورين كه هوا كه پادشاه پسر كه بصرفي نذر آيد بن دخي نوزديد حاله جالني تفكدم مقرر در كه  
باطلار مزه نكده نظا اولا بوزاج ضميمز تغيير پذير اولسه كرك معلوم كنم اول حاله خوابدين  
نهفته لريدا اولوب سينه لرزه نه كنه رحيه ظهور كنه كركه پس صفك باطن بويله اولجوق  
مفارقت مواصلين صدر بار اولم و مباعدت مقارنتدن هزار هزار **احرى ع** صحبت چو خوين  
است جديان خوش **نكته** ملائمتي آدهند اول كنده كه جرايم احيا و ذيل غنوم ستر ايميه و آيينه  
سينه سن زنگار كيندن مصفى قلميه و مرغوزانه و غرغند يكانه قادره كه محرم لاله جرايد  
جرايمه برو جهله قلم غفور و رقم صغ جكه كه من العر صغحه مشاطرندن اثر كوره ميه و برزنا  
لوح صيرندن اندك نام و نشان بوليه و كناه كار لك استغفار في سمع قبوله اصفا  
و بكار لاله اعتدافى اهزان تمامه تلقى قله **شراشرا من لا يقبل الاعذار ع**  
والصذر عندي للذنب مكره بن باري مشرب صيرم خاشاك كدورتندن صافي بولرم و آيينه  
خاطري غبار خشم و غضب و زنگار حقد و انتقامد خالي كورم و عيشه جانب  
عنوى قصد عقوبت او زره ترميم قلم و بلودم كه مرچندك كناه عظيم اوله صفت عنوانندن  
اعظم اوله كرك **بیت** كه عظيمست از فردستان كناه از بزرگان عفو كردن اعظمت **بیت**



ایندی ملک بود غی لطیف مقتضای حال و اندیشه مال مخالفه زیرا که بن کنا هکام  
 بحر و حوضه و سان اولور که خاین هر لحظه و هر آن بدکان و خایه در بویست که بر کس نک  
 پانید جراحیدن از اولوب اول قوت طبعه بی باک لایق و شب تیردن خارستان و سکنه  
 لوزره دیک نه اوزره یوریکه کن اما البته انک اول جراحی تاره اولوب یاره اوزره یاره لایق  
 داول بحار ملایکای کار و خار و خار یله یاره اولی مترجم بنامه ملک طالی و قصه عالی  
 همان بوسوال اوزره در و موج خطاب کتاب مستطاب اوزره دخی انداختناب خفیه عین و عین  
 که **ولا تلحقوا الیکم الی الله** کل یوزر در کواج طایفه در و عکدن دور و نهان دانش  
 و معرفتند مجرور اول اول کس که کند قوتش اعتماد ایدوب بی باک اوله لاجرم بوقر کس  
 نفسها لکه القادیر تهوری کاسب هلاک اوله ایکی اول کس که انداز غداستی تیر اندیشه و طعام  
 و شرابند بولد و غننا و لایله بر هیترایقه هر آینه اول طعام و شراب اول کس که غنیه جا  
 خرابی لایق و جیحی اول شخصک ملائیت خصله سرور اولوب عد و نک عوب لسانیه موزر  
 و محرم یانیه سحر اوله بی شبهه انک انجام کاری خاسته مغضی و عاقبت عالی ذاتی مقتضی اوله  
**بیت** مشو این از حله دشمنان بندیش و بر تاب از آن سوعات ملک ایندی قری هر چند که  
 بزتاب ملاطوفت ایوب سخی جاب ملائیت غریک این رن و مضایح دوستان یله طری صلاصه دلالت  
 ایوب سرانگشت چاند و امانتله کوش و افعانکی غریک ایروز سحران اقدام رعوت خوشتر  
 اوزره قیام ایوب بنضایک استماعدن دام و تولی مکرین و مشعل رفیع دله با و امتناع  
 اکس بر کس به نصیحت انک که کوشی کوشور استماعدن عاطل اوله همان اول زاهد اوله  
 که نصیحتی که باطل و بی حاصل اوله قری ایندی مجرورایت اولفتند اول **حکایت** ملک ایندی  
 اخباره کل که بر مرد زاهد و عابد مجاهد که اوقات شریفش ادای وظایف از کلا و او داده و  
 عبادی طریق صلاح و معاشقاده ارشاده صرفا تشدی اتفاق بر صوابه کس که کوردیک بر کس  
 کرسنه دهر و صر و درویش و نهین دله از آن طری صابج جل غنی بود و قضاتش اییدی که بر یکنای  
 تاه ایوب انک مائیله سولایله و بر جانوری بی جان ایوب ایت نفس کورایله **بیت**  
 سینه کاری که سید اکرنگ که بجهل رساندای دیک سود در زبان بکس زاهد که اول حال

کوردی و صغیر ناصیه سند جور و ستم زمین مشاهد قلای شغیت ذاتی و مرجع جبلی مقتضای  
 اوزره بند نصیحته آغاز ایوب ایندی زینهار خلائقه اینا و اضراردن احتراز ایلموست  
 تعویذ و دارا اتمه و چشم نضوح یعنی سوزن قناعتله دیک میل نرم و از آنکه **نظم شری** قیون  
 که سلیم النفس و خرمند اولب ایت که که نفس اغرق بند که کورد حمله عالم قوس و نور کل  
 کرد نفسک از دوس **نظم** که عاقبت ظلم بنیاد عتوب رب العبادی بغضی و خاست جور و تعویذ  
 غایب آخره نوید **نظم** هر کس این ظلم پیش نهاد بند بر دست و پای خویش نهاد چند روزی اگر  
 سر اوزر دهرن از یاد اندازد **نظم** بنوعی سوز لر سولیک و ظنک کوسفند مذن ترک  
 معنی اینده به بند و نصیحت ایلی که که چون زاهدانه بنضایحی استماع اندی ایندی  
 ای خطیب مغرب نصیحت **تغوییل الخطیبه من هیته لما جلیه** و غظه بایند اختصار اختیار ایله که  
 بویسته نک اردند بر سوری قیون یور و قور قور قور قور قور قور دست امید دامن مقصود  
 و اصل اولیه و اکم ضایع اولوب تم زحمت و مشقت دن بر ملائیت و ملائیت غری نه حاصل  
 اولیه بوفی ایراد دن مراد اوله که اول قدم که بن زبان نصیحتی بر کار ایوب رین سحران اعتبار  
 سابق گراید برین و هر بار که مدعی شهود و دله اثبات ایلرین سحران و غدا دله انکار  
 ایلرین **بیت** مکن که اهل مروت سخن شنو باشند هزار سال بدین نکتد در کعبه باشند **نظم** ایندی  
 بن ذاب عقله شفع اولدم و واعظ خردون نصیحت ایوب عاقل ای کلامم پیوسته باب حزنی  
 کفاده طوبه و اینینه تجویز و پیش نهاد ایدنه غم مغارقندن صکر بوند بود کوا قاتم  
 دغایات خرمند **نظم** عاقلانه بر سر راه کویز استاده ام و بخل و مقور کوز صرین که بکا  
 ضرر و خطر ایشیه مرید بکا بوند توقف انک حرام در و بورد و عیال وینه خدمت شاهد  
 مراجعت و جب ملال **نظم** کوریلورم که مکریم خوئی اسقلال تشدی و شرع مروتد حرام اوله مباح  
 طومنته سیر توقف و غفلتد رخت افلک کوریل واجب و بر سالت بوند اقامت ملائیت مقتضای  
 دای عیان **نظم** رفتم که ازین زیاده بودن خوشتر نیست **نظم** ایوب کجا اسباب میشت ایاده و ابواب  
 راحت و فراغت کفاده یکن مشقت سزا خیار انک و انظام معاش اری نام ایکن نجرده لو هام خامل ترک  
 یار و جلال دیار انک طبع عقل ایله دور و مقتضای طبع مستقیمدن بغایت مجرور در قری ایندی

العبارة بالانتم و انتم و انتم و انتم  
 طوعا و کرها و انتم و انتم و انتم و انتم







صغیر و ذکا و در انار سعادت باقی و پایدار اوله یاد کار بسوی حسن و صیقل و عطر و نصیحت کله زندگانی  
 غفلت مرات خاطر مدد که غبار ملال و تیره اولمشد ز دوده قلب من **بیت** ز بهر باغی یار خوش  
 بکوی که بهتر از سخن یار کار نیست **نظم** قهر اید ای ملک بنیان امور جهانیا با ساقی قضا و قدر  
 لوزره متقی و شاه و وزیر و صغیر و کبیر اندک و تدبیر و تقدیم و تاخیر بحال بفرق منع و  
**نظم** سو این جز که برایش تقدیر افی عواید سلیک ز بهر احد بلکه نامی جریه سعادت منی نمی  
 یانا صیقل و دروغ شقاوت الی موصوفه لیکن کافیه و لاجرم که امور و ناساس را ی صاحب اوزره  
 بنا آورد و مراعات شرط حرم و احتیاط اقدام اجتهاد و اهتمام اوزره و طوره و اما اگر تدبیر و تقوی  
 قدر واقع اولورسه سر بر اقبال و مستند **نظم** و جلال اوزره و تمکن اوله اگر قضیه بر عکس  
 اولورسه دشمنی شامتت بحال بولیوب و دستار و مدتی بقول **نظم** حکیم گفت که تقدیر باقی  
 است و اما هیچ حال تو بدید خود و مکن **نظم** که کوی باقی حکم قضاست تدبیرت به کام دل شوی یار  
 خوش بچون داد و گرفتار است و در وقت معدود کسی که دارد از انواع عقل استظهار و دینی  
 بلکه کوی که اخلاص اوله اولور که اندک انتفاع اولور و ایله ملوک اولور که حفظ مالک و ضبط رعایا  
 سی **نظم** اهتمام قلبیه اخلاص اولور که ایام شده و هنگام نکتید دوستی جانبدار و اهل و غفلت الیه  
 اثر شوق اولور که بدخلق اولوب میوزن اید الیه تا خلف اولاد اولور که اطاعت ایندین ابا  
 الیه خرابا باد بلاد اولور که امن و امان اولیه افع صاحب اولور که صاحب اولور ایندین  
 ذکر کننده صفا اولیه پس چون بنام ملک میاند بوقدر که واقع اولور اولی بود که  
 در حق فراق میان جان نطق ایدم و مقالات ملاقاتی من بعد کلمات مواعده تیدیل ایدم  
 آنکه عجز صحبت شامی قریب ساز عاق فراق ایدم **بیت** رفیق و دایم سازد ایام بیکور  
 و ز آب در دین خاک کل باید کرد که بریدی هم نگوید گفت و در سر بریدی عمل باید کرد که کلان  
 بمقامه تالم اتی و فکر ایدم و زان ایدم بحال این طریقی کندی ملک انکشت سحری  
 دین غیر ایدم بر من تاسف و تلذذ اتی و بر ملا الله که حد شمار من افزون و بر اندو هم  
 کدایره قیاسدن بر من ایدی قصر و توجیه اولوب استی **بیت** کندی ای ملک از قلب حزن قطع  
 او غلبه ی کین **نظم** کجا کوی که باین در جهان سوز طبعیم قصد جات ناقان کرد میان مهران

چون توان گفت که یا با چنین گفت و چنان کرد **نظم** و در اول کسند استانی که ارباب حدک  
 کمان غدر و خدایوب اهل کینک تفرغ و نیاز باور قلدی و خصلک دعوی و داد اعتقاد  
 اقیوب باضا شقام ایچون کلام فریاضا منه مغرور اولدی عاقل کامل هو شمن فاضل غی دکلور که  
 بد استانی بایند مراد بر در خردمند خواهر بیدی کوی خوشه بنیاد و بید حلال جهان و نوایس  
 دور اند و ضیاع بی مانند یار کایا یار غدر راه غایت به و بنای کارین اساجرم و احتیاط اوزره  
 اوزره و هیچ وجه بد شمن اوزره اعتماد قلبیه و افسوس و محافت مکریدن این اولیه **نظم** خواهی که  
 بنای نیم رخ قریب بشو سخن پاکیزه از دین از دشمن آندد تعاقب منافی و صاحب کبر و کینه  
 این مشین **باب** **نظم** طریق غفور و صغیر سلوک افضل اوصاف ملوک اید و کین بیان  
 اید و ای دایم خدمت و شرایط منق تقدم اندک نصرت **نظم** دوی ای بیلی از معانی  
 ضمیر لا غیب سرک و جانی دلاک کعبینه انوار مفتاح کلامک غیبی بچون در مصباح معلوم اولدی که  
 اول کسند که غلی که کدود شمن اوزره دلاک استماله شلی بلیه و چون ایندین جنبه غبار کینه  
 فانار عداوت دیرینه ی باقی معاینه قله اظهار تواضع و نیاز از هیچ احتیاط و احتراز دن منحرف اولدی  
 حال بر حق فاضل در جهان کامل اولور که بیان بورد اول داستان که غوغای ملوک مشتمل اولور و  
 پادشاه بعضی مرقبان درگاهند انار جرم و گناه مشاهده قلبه انی دامن عاطفانه مستور قلوی  
 انصاف و یاساحه غفور و مسامحه و در دین قلوی اصوره برهنید بای کلام دلکشای و خطایب  
 جان فراید جواب و یردی که اگر ملوک زلام جرایم ملوک طریقی غفور و رحمتی سلوک طریقه اولور  
 جرم قلیل و جنایت سیر غفرت کثیر و به مجازات و مکافات بورد و مقبوله مشرب اعتقاد  
 صفا قلزم و خواص قلوی کدود اولوب با صدائره اعتماد قلزم بر حاکم انکی ملک حاکم اولور  
 بری و کدو سواخ مصالح سهل و محصل کاور ایکنی ملوک اند غفور و شمن غفران و غفور و غفور  
 اولور که بر ملوک کدو بری بورد مشر که اگر خلق جهان بزم کام جانغز چاشنی غفور و رحمتند از دین غفلت  
 بلور دی مرآتید در کاه جرم و گناه و غیر هدیه کتور میله لودی **نظم** عجز که این دقت بداند که  
 دبدبم مارا چه لذت است بمغز کناه کاد هوار از کاب جرایم کدو بورد دایم بزد ما که آرد بعد از  
 جان حال ملوک عالم نقطه غفور و رحمت و دوات سالی صفات خلقتی آمده فضیلت غفرت



و در حقیقت افضل کمال اولی مضی کلام مغرور نظام حضرت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام  
**که الا انکم بائذکم من بیکر نفی عند الغضب** بومعنی اشعار و اعلام ایست که فرط قوت ادبی تسکین  
 شعاع ششم اله بنور و صفت مردی در می شربت اخوشکار غضب فصوله تجربه قلند **بیت** مردی  
 کان مبرکه بر درست بر خطی باخشم اگر یاری دایم که کمالی افضل الاطین و عقل ملوک عدل آیین  
 انظر که معیار خرد و از جنیدی بنای کار لوند معارفه لره و هر وقت کون اخلاق لوی حلیه  
 لطف و عفتون ظالی قویله اما لطف بروجله کرک که ستم سفند من اوله و عفت دخی خوله  
 کرک که و صفت ظنون معرا اوله تا جهن حال سلطنت حلیه جمال و بروجلال الهه حالی اوله و مدار  
 ارکان دولت و متراب حضرت اشارت خوف و بشارت رجا او ذره و اثر اوله سلطنت و مملکت  
 نظام حالی نظرق احتلالی و تشتت اغلاله خالی اوله نه غصه غایت و کمرانه دن بعد و نالیده  
 اوله و نه مفصل دریم سیاست و کبر جرات قدیم قیوب جنایت خیانت از کباب قلم **بیت**  
 داشتی قلم خوشتر از بزمشید دایم اندر میان بیم و امید **شعر** اسلامیه خرام الله خیریه بود مشرقی که  
 ایند تعلق بند برین مواعظه قرانی و فصیح فرقانی الهه نقد سلطانه ترغیب لید به تحصیل کادرم  
 صفات و محاسن عاداته تخریض بود مشرق هر که که سعادت از دیار و کفایت ابدی معین و مددکار  
 اوله لاجرم احکام قران و کلام حکمت انعام فرقانی قبله جان و کعبه جنان اید بن جمیع ارفان اوله  
 حرمان و امانت کرم حرمه التیقا لاله مصالح العباد حقند نازل اولی آیات کریمه نیک برسی  
 باریکه بنیای فرموده شملدر و می قول عرقلوله **و انما ظلمت للناس و الله یحب الحسین**  
 بران طریقت برسی زبان حقیقت به باریکه جواهر معانی و بوجله سکایه بکنند که کلم فیض  
 اوله که عقیده مبالغه اولیه و عفو اوله که اگر کرامت صفه دلدن محو اوله احسان اوله که  
 دوست مجرم معتقد باب ملاطنت و محبت منتح طوطی لره بومضی کلام محضی بود که ادبی که که  
 بنوا فضل و احوال لطف و مددا اوزر مبتنی قله و جمیع او فاند مدارا و معاسق معتبر اوله  
 که احسان آثار و صحاح اخبار و کلام که اگر رفیق و لطف بصورت که معودا و لوق متصور اوله  
 ششمه جمال کمالی بروجله تابان و درخشان اوله که هیچ بر دیده اندک مشاهده سه طاقت  
 کتوبیه و بر دیوانک شرح شکل منیر و وصف صورت بنظیرین ملک تعبیر صفحه روزگار دقت

و تخریب میده بمعنا عیان بومعنی بوقطعه دن بر بیتل بیان بود مشرقی **قطعه** کنه کار چو  
 قدمت بر اس سون کماهی عفو اید ملک بنده اوله که مجرم کذب و جرمی کشته سید **شعر** نسیم غنای بر سه  
 زنده اوله **قطعه** چو قدرت داده ایزد بر کنه کار و بفتوح پند کن تابنده کرده اگر صورت پذیرت  
 بیکر عفو بود مشرقی تابنده کرد **شعر** چو مقتدره تاقل شامل بود **شعر** هرایه عز اعلامه و اصل  
 اوله که شرف فضیلت عفو احسانه نر اید و شکامل اوله و بس قلمی بویکی فضیلته مدار و نه حصر  
 اندک کرک پوشید دکلکه ادمه حالی هو و غفلت و جرم ذقند خالی و کلام اگر هر چه در مقابله سندا  
 عقوبت و مروتیات راسته سیاست و ابور لاندن فساد کلی و حضرت عظمی ناخی اوله که خلل  
 ظاهر مهمات ملک و مآلید ماری و فاشی اوله **نظم** بتندی سبک دست بودن بتیغ بدندان بوشد  
 دست در بر **شعر** که تحمل نماند تنی حرامش بود کار فرزان **شعر** و دخی ملوک لاندن که مقام نهند اولن  
 خدامک مقدار هنر و کنایتن و اندان اخلاص مناصی نه تمام تحقیق ایلیم تا کوا و ابله دن  
 اوله که مصالح ملوک را سبیل استعانت انکه قابل اوله یا وقایع زهره انکه تدبیر نون استعداد  
 ایملکه بر ناوله اگا اعتقاد ناز و مجد را نگه سی بویه و انکه تربیت و تقویت و وقت نشیبت  
 سارع کوستر و مشرب دن عیب ریب و غش و غلله صاف ایدوب قوه قلبین استمالت  
 و استعطفانه نه قرار مهود میتشده نر ترا که مهمات ملکه نهایت و قدر و ملوک کفایت  
 ناهج و عا لامینه که محبت اسلام حقیق نظری و مهمات ملوک و مال و استقلال استعدا  
 لو کاد احتیاجی محقق در پس جهان ار لک شرایط اوله که اول کرمی که کال خرد و صلاح  
 و هنر و عفا لاله راسته اوله و زبور صدق و امانت و تقوی و دیانتله دینت بولم **شعر**  
 و حقیقت و حق گذار لک و نفعیت و هوادار لکن سایر لرندن عتاز اوله تربیت بویه **شعر**  
 و هر بری حلقه ز علو بار و نه مرتبه نر اید در بلر و هر و فخم و درایت لایق و رلی و شجاعه و لوق  
 و عقل و کفایت متاسب مناصبه نامزد لاله نر شویر که بر کشته نکه هنری و اریک عینی ظاهر اوله  
 اولی بود که انکه عینی و نل اغاضه ستو ایدب نظر لرین انکه هنر زهر لید لک که لاریب بنی آدمک  
 حلقه شوب عیب لک خالی کلام اولی ایدن در که **شعر** **مسلم** یاری عیب استین بنی یار اوله  
 بر معانی خیم ایدوب بود قایق سلاک ضعیف نظم اندک دشمن باده شاهه لید در که استاد عماله







انکه باز به جهان ذکر جیل و نام نیک تحصیل اید و سوزنا معاد ایچون زاد استعداده اعداد  
ایلو تا بکم **نعم المال الصالح للرجل الصالح** مال و مثال انکه حسن الی الله و انما الله باعنا و له موافق و با که  
مستوجب عقاب و کماله و سله اولیه **مزار دنیا و آخرت سعادت و بدت کور و مل استر سکون** بر  
سوزری ساعده قبوله استماع اید و جان عزیزی طعمه لذیذ ایچون که حلاوتی خلقه خلق و او  
بجز ناز و جیم و عذاب الیها لقا اتمده استماع اید و اول غایله که با ناز و انزار عالم غیب  
حوال اول قایم ادوب اول مقدار و نه که بقای تن و قوام بدن اکاموط در تجاوز اتمک و شول  
منه و کمال فخر و عقل اول بند موافقت توقع ایمل که با سزله مصاحبت عیال کدر  
اما انصاف ناپسندیده موافقت موجب عذاب و عقاب اید اگر بی بد نوع تکالیف ترغیب غرض  
تعذیب ایسه اجازت و یرک تالار مزاجه واسعه بر دیار دن کدم یا ترک صحب اید و بکوشه  
عزل اختیار اید **بیت** قلب مستعد قناعت بود یا سوس کیم دنیا کیم فلت بلا سوس **ایمان چون**  
فریبه سبب اید صلاح لوزه قائم و دلم بولور و ظلمی مرتبه ایقانه و یقین لری درجه اطمینان  
ایوب سابقا انکلی کانه نادم اولی **مروبان** اعتداری بر کار اید مقام استغفار و اغفار  
کلید فریبه از وقت و دوع و صیانت و تقوی و دیانته بر منزل واصل اولی که اول یار که  
کوشه نشین لری انکه باطنند در روز هفت اید لری و کرم روان با دیر بجهاد بیدر  
نظرند استعداد هدایت طلب اید لری **از زمانه صیت زهد و کوی** سامع جهانیه بتدی  
و کوطافت و عبادتی اول نواحد شهرت طورتی **فریبه** نزلن مقرب بریشه واریک  
انوار عیون و انوار کونان بلور شون انک میانه بر سر غار خیم واریک **که کلان**  
ایم انک لطافت و صفا غیر تدین و دین نقاب خفا چکدی و باد صبا خاک و تیا سایی  
حسرتون کوز کرد با اکثیری **مشغول** هیای جان نرازی دکنش ایدی ضلای دکنش جنت  
و خیدی لبرچیند بقی سینه من خطره ایچانان بکن **مستعد** فضا و لطافت اید و واسیله  
اول هر اکام انواع و سوس و صیانت مقام حوانات مخالفه الطباع اولش ایدی انک امیری بر  
غیر ایدی کال حول و هیبت بر هر ایدی قایت نفیج مولن **بیت** نهر سوا پشت چاک  
اولوردی رهدک نهری خشم چش کور سه خاک اولوردی بر قلچهره **نهر** اول و الینک اعالیه

مصدق اخلاصه انک طوق اختصاص کرده جان چکر لری و پناه جنت و جیم حرمه قانع  
البال چکر لری اولش برین خوبن کام جوی دیکله مشهور اولش لری **بیت** بولقبل ضیعت و صوای  
چار سوی جهان و وصول بولش لری **برکون** کام جوی ارکان دو نیتله هر بایدن ساز مصاحبت  
افاز اید و بر حسب مقتضای مقام جرب و شیرین خوان الوان طعام کامله و طبیب لسان لیک  
ناگاه هر سه قصه فریبه میان کلدی حقا حضرت انک کال صلاح و دوع هفت اول و د  
سابقه اند لری که خبر خبر بالضروری انک میل بختیله رتک پذیر ادوب سودای قلبیست چاکر اول و  
**بیت** رخساره لوزیبه چون حرم چشم **فانک** درون دین جایش **ادینک** القصه کابجی کلا قات  
فریبه یا غنای و دیر و نهر نر اید ادوب اخراک احضار اشارت پیوردی اولش ایدی الامر  
اطاعت اید و بر درگاه عالم پناه منحصرا لری **ملک علی ملا** الناس شرایط تکرم و تعظیم و قیاس و تقیم  
ایوب مجلس عالی و شرف ایلان و زانی پیوردی و انواع ادب طریقت و اطوار حقیقت و تجربه قلوب  
حاصل کلامه فریبه و لای تقییل و معالیه مالی بر بحر کدن بولدی و جواهر مکارم و مائز و علو  
بر کج شایگان کوردی بر فیه مدنی کشف مہات و اصلاح مہات و وضاحت تعبیر و اصابت تبیر  
امتحان اید و بر قدح طلح محله اختارده تمام عیان شاهه قلای **مصرع** زریکه پاک بود استخوان چرخم  
دارد کابجی انک مصلحتی و کلوب انک بجا السیله موافقت قصدا لری بر مودت صکر لنگه  
خلیق اید و بیایستی ای فریبه عالمی خود سزده خیلی وسعت و ارمه و انک اعمال و اشغال  
بسیار سنک خبر زهد و صلاحی سامع جلالت بشده **نهر** نادیده زنده دوست و شریک  
بوزمان کسی کوردم نظر خبر اوزده رایج بولدم و بیان عیانند قام کوردم **بیت** شنیدم انکه  
مراقب نیستنای بیدیت مت بحقیقت هزار چند **نهر** چونکه سنک و فور دیانت کال صیانت که  
اعتماد روز بوزاند یا داوژده **دلم** که مصالح ملک و مہات سلطنت سنک دقت شکسته تاکید  
و تقوی ایدم تا سنک ذره قدرک بنم اوار تر سیمت و افتاب جبرک بزم ذره عاطفتم ارا رنفاع  
بولوب زمره خالص و سلسله ابواب اختصاص اولش **دورم** بنوعایت و حسن رعایت  
امثال و اقانکدن بلکه انی دنیا کدن غرق افتار و غرق اختیار و امتیاز **بیت** بر پستان  
دولت ما که سر نهاد نکشت هفت ایکه زائل **نهر** فریبه از کتاب منصب و زار و نجات







ازت سهولت بهر اوله **بیت** چنان وقتی بدست از زمانه که گویند رو کردی روانه **بیت**  
کاجوی ایستی هر کیم که مقام استقامت مستقیم و رو براه عدالت مستقیم اوله و ستکار لر  
دن ستم دین لر که ظلم از ارباب دفع ایوب محنت کشیده لر که ظلمی کوشش شفقت و ترحم استماع  
قله هراینه دنیاد. انکه دولتی عز استقامت معروف اوله و عقبی و غرق وقت و کراستله احصا  
بوله فریسه اجتهادی بی همان نام شریف شوی که شرایطه سر انجام بوله آخری اندر رایج جان استقام  
انکه مستقیم فاما دنیاده انکه دولته دوام بقا ممکن دکلا و وقت و غله قرار و ثابت منع و نایز که  
هر که که تفریط لطفه سرفرازان اوله هم در سطر زمین سینه به بعضی کینه غنم اگر هم اعراس و قاضی  
وزنه طو توب نیام انتقام منصفیت حیرت بخش چکه لره هر که که عداوت اجماع منعقد اوله  
اوله خلیفه کاسو قصه معتقد اوله لاجرم بیم جان بران امر و امانت اوزره اوله و پای  
رضی فرق فردا نه نشسته سلامت اوله و در طه دن باش فور تریمه شیو ایستی چون بوسنک فضا  
رضا و یرونک سندن بنم رضامر منتضاستند ابائمه و کز و کی می که دم و کوراب غنیمت انکه  
بنم سنک بایکد حسن اعتقاد مر اعدانک سو ظنته و قصه حجاب تمام در شمه کوشش الله انکه  
راه نکاید سلاید روز و سیم ریشه بلند بهت در چستادک قصد قبح و اخلاص دینه کند لره  
در اید **بیت** چه غم زحیل از شرح چود و ست جانیه است **بیت** فریسه ایستی که ملک بوتر بیت  
و تقویت غرض بوبند باین احسان و غایت ایسه عاطف و خیر وانه و عدالت بی کرانه لایق بود که  
بوفی تا بوجوه ایمن و فارغ سکون اوله و بنیم دنیاد اب و کیا اوله قانع اوله بضرر دست و خطر  
دشمن آملم منکر که غم فکیر که امر و راحت و حضور و فراغت بکجه غم غم اوله در اوله اوله  
که خوف و خشیت و مشقت و غم بکجه **بیت** در فراغت دل بهر مستان که کی کاجوی ایستی سن  
عباد و غنم خونی ایسه خاگرد و در اتمک کرکن و اتمام مهمانی دنت اهتمام که الوب بکا تقریه دین  
اعمال و کور و دل احباب و در اتمک کرکن فریسه ایستی که کمال بر سوال اوزره الوب بنم ابا و اسنام  
فاین و بر مرسته و ملک بنم اعتذار به صح قبوله شرف استماع از زانی بوز مرسته بکا امان و بر مکر که  
که چون زبرد سطر بنم منزله و وصول نیایله و زبرد سطر کند صبر قبلونک در اولی احتمالیله بنم حرمت  
عرضی هکد بکجه تیغ غرض خون حرای سطر که قصدا لره ملک انکه در دمه لریله متعبر اولوب

اندرای میایله تا قبل بکجه ذمت و لجبیه و حاسد لک قصه دن و قاصد لک کیدن سر احتیاج  
رعایت قله **بیت** بهر تهنیتی باید زیاده کار کلا کردت بقول شنان سبست ترک و ستان کردت  
شیو انکه عقد عهدی بیات و ایمان ابد و بجمع اعمال دیوان و خراب و موالی انکه دست کفایت  
سلیم ابد و تمام اتباع و اشیا عن کرامت و نهایت مخصوص قلای و ارکان و اعیان اعتبار اقبوب  
احوال ملکند انکه غیر لره استیاد و سرسلطنت انکه غیر استظهار انرا اوله اوله اوله  
اتمام مهمام و اصلاح مصالح خاص و عام و جد تمام و سعی و اهتمام کوسرتب و وجهه موطا عدالت  
و ضبط کفایت اظهار انکه که ساعت ساعت خیر وقتند قرب و مکانی زیاده اولوب مخالفت غایت  
و مخالفت غایت ایستی فریسه بران ملازمت خیر و کد و دوا و لور دی و نه غیر بر زمان حضور  
سوز ارم قلور دی **بیت** دوستدن ایر و ککه خند قلور و دستاق شیطانی او قند بلور **بیت**  
چود و ستی نهایت و حد چنین با خند و حال غنیمت و تریز لکان کلوب مجموع ارکان دولت انکه مخالفت  
مواقف کد هم اورده انکه محاصره اقدام اقدام اوزره طور و طوره متلوس صباحه دکن و صبا  
دواحد ک مشاوره و تریز بر اندل و جله حاکم دفع و سغه و بیخ تریز ک قلع و قمع ال بی  
اندر اخلال امر اجمع اعیان و امارا انکه اوزره غیر و مقرر اوله که کاجوی استاد اید لره  
تا غیر غیر شری عا شک غمیه لره مکر اوله انکه خند و ستغیر اوله چون اتمت خیانتله انکه باقی  
بابند عقید شری که آن فرشت کمال اعتقاد و تقوی ایستی تریز لکان لاجرم انکه احکام و افعال  
کلی در نظر بولق **بیت** و انکه قهر و استیصاله محله قدرت تصور و **بیت** بواسطه اوزره  
توبی ایله لره انکه دفعند ال یو ایله لره پس اننا قله ارباب تریز و دن بود تبوده شری که اوله لره  
برین تریز لره تا چاشت غیر ایچون مهیا قلنان کوشی فریسه نه جمر سته لری **بیت**  
روز دیک که شیزه زین چنک آسمان پیشه نذر **بیت** سپهر و جلال ایستی امر اوزر راصف  
خیزند حور و یلر و صدور اعیان بارگاه مکه حاضر اوله فریسه بر هم کلی انما یجوز بر جانیه  
کشتی شیانک قدومه منتظر الوب انکه و طکفایت و خم و درایت و در زبان انشدی **بیت**  
و در زبان و مونس جانسته ماران یکدم غم و دکه مکر غم غم چون هنگام چاشت اولوب شریک اوینی  
و قی کلدی و جوع طبیعی میانه و دیکل شته ایسی و غلبه آغان قلای هر بار که وظیفی اولن



کوشش جست و پویانند که در این و آن بویاده و کیفیت حالند و خبر بد را و خبر نیابت  
 مضطرب اولدی بورمان خریه غایب و خصا حاضری چون کوردی که خبر ک افق جوی  
 طلب و لیس غضبیدن قلب مضطرب و مضطرب در توحشی که اولوب قطری زوری بشرک  
 تدبیر عاقلانه اندون بری ایتدی بوندن عری چار من و آمدی که ملکی اگاه اید و دوبرضرت  
 متاع و معارفند هر بولور سک و نه استماع قلوب سک بعض منافقانک مزاجنه ناموافق دخی کور  
 عرصه و ضد میشتد و نه کایجی منته اولوب ایتدی موبان یک جهت و متعلقان پاک نیت  
 لاند که هیچ بروقت شرط نیستند احوال انچه از و صاحب دلالت که شکر حق و حقیت ترسیل و  
 بلوب منفعت و مضرتن بلز کربن و اشد کربن موقعا اینا میشتد و **بیت** کسافی خوشنما و حق  
 گذارند که حال از پادشاه پنهان نداشتند **خدا** حال استناشد که سوله کور لم و معلوم اند که تریایله  
 محک اعتبار اوره لم اوله نسد غار و حوسه غار فی الحال طراز تریایری بوسوال اوزه نتیجه اند  
 ایلدی که کوش هوشه شویله القا اولندی که فریسه و طیفه مکه دست درازانک افش بوی  
 افی قتل بظایر صورت انکارده ایتدی بر بکه باور قله مزین که اول که آزار و امانت غمار  
 جاورده بری دخی سار حله بی بواهنک اوزه غمکه آغاز ایدی بواره احتیاله لاند که هر  
 کشیک دوستی اولورده دخی اولور غرضه غرضه و اوج چوق امور حیز ظهور کور خلاصه  
 خفای سحر و تله بلنم بری دخی مقام حله ده قدم اقدام اوزه قیام ایدوب ایتدی دید که  
 کبی در واقع اسرار اطلاع و ضایر و قوف تنوع مستوفی و تنوعی تنوعی و موقدر اما اگر وظیفه  
 ملکا نکه منزلت بولورده اگا اسناد اولنا همت و میان ناسد و المنه عام و خاصه  
 مشهور و مذکور اول جنایت عیب ریب و وصیت کدین بزاره کایجی چون بولکافی استماع  
 اتدی عنان اخباری الدن کوب ایتدی خلقا نکه حقد نرسولور و انک خیانتنه نجه نینه  
 افاستایلر حضا و جسدن برضای که مخالفه بوباید موافق ایدی ایتدی ای ملکر همیشه  
 احوالیه میان نکه انکه خبر قصدند و فکر مری شته و منتشره اگر دکلای و اقامه طایفه ایسه انواع  
 عقوبه لایق اولور و جنایت خیانتک هر قریب براسن بولور مبتلای حرم و غرضت بوی دخی  
 ایتدی ارباب ضد و دیانتد هرگاه انکه بایند بعض جرم جنایت خیانتک اشدن اما بلا

و اسرار سر آله اسالعه اخلدع اولورده

تحقیق انک تصدیقند و عدد ایدرم حالیا بواصل بر فصلی اشدن ظلمت ظن و تخفیف فرد یقینیه میداد  
 اولوب صفت منظوم و دهم اتم هر منافق دخی ایتدی بوندن سابق دخی انک خبت عقیدت و دگر  
 و ضایعی پاک پوشید دکلای اشدن فلات و فلات و احدا بعد و احد بکه شاهد که هر زمان ایدن  
 بوندن ایدنک عاقبت فقیحت و منتشر فاندن جنایت عظیمه و خیانت جسیه ظهور کور و  
 بری دخی که نعمت صدق و استقامتد بری ایتدی دخی عجبیکه بر جواب دعوی نهد و  
 فزایدن و فرقه قرانک مقتدرای فار باب تاج و خرقه ک پیشوای کمر کن جواب و نمر و حیای  
 روی و قاحتد رفعا بدب بوخیانده جزا ندری عجبیکه بوسیت صفحه مقاله انکه زیاده اند  
 ثبت اولدیسه **بیت** خرقه پوشی میان غایت دینداری نیست بده بر سر صبر غایت یوشیم  
 بری دخی که طریقت نزول بری ایتدی بونا هدیه سورت و پاکیزه سیرت بوندن تدری  
 تغلر احوال ملکوتیست رسته رفایدی و غل ایا و ذاری محنت و حیت عیالمدی بوجالت  
 چهره حالی خیا نکه موسوم املی عمل تجوی حیدرند و مقام تأمل و عبرتد بری دخی ایتدی  
 هرگاه که اول اسیر شد و آن بوجری به خصوص صاکه وظیفه جانت ملکا اوله دست طری دراز ایدن  
 ظاهر که مهمات کلینک اقامند و شوتله اقام اتسه کرک و اعمال پادشاهیدن نه مبالغه  
 مال اله کورسه کرک **بیت** ضیاد کبر نکرده از کجشک دافچه کند جو کید و تیره و جین و جین  
 امر میدان و قاضی خالی کوردیلر مری غیر و سبایته عنان و یروب ساحه دکلای مجورین تود  
 و خیر کورین توپرد و وزاد دخی نام کلامی جانب قبح و وقیعه عطفایدوب صفحه ضمیر شیر  
 انواع حشو بازده قلم تریایره بر بجه رقم عزیر ایدله و زیرو اول ایتدی اگر فی الواقع بوشیم  
 اولدغی جنایت اقدام اندیسه بونک مالی هان خیانتد راج دکلای فضا بلکه کوان منف و جنایت  
 سیرت و خاست طبیعت برهان و حجت در انصاف بود که اگر بر جرات اندیسه ملکی تمام استخفاف  
 اشدن و دیاره دعایت حرم شاهی و حشمت شاهنشاهیدن طشره کفتند **بیت** ای کجی و زید دخی  
 اقدام اقدام لوزره قیام ایدوب بوطرزه آغان کلام ایدی که ای وارک بونوع کلمات اشدن مبالغه  
 اعمالی سیاه اتمک **بیت** ای کجی و زید دخی حذر ایدک کان مجرکه که **ان بعض الظن انم**  
 قبلند ندر بری کناهی تبا اتمک که شاید قضیه خیانت غیر واقع اولوب جمله کوز مجرم و آثم



اولی از عاجل و باطن بر موی جز **سینه شیشه مثلها** بکار سازند جز آن بوله سز  
او چندی در آید بوی سز حقیقت و قوف ملک ادنا اشارت نه موقوف صواب بود که ملک  
فرمان بورد تا آنکه منی تجسس و لوب روی حقیقت که مجابا اشتباه دفع اولنه اگر وظیفه  
ملک انک مجر سز بر لوب سز بر نعمتک برهان صدق عیان اولوب ظنون خام و عام بقیه  
مبذل اولوب **کتابت** اگر بهمان صریح اولوب کشت مقدر اولوب  
کاشانه مجر اولوب جمله مزاج اولوب بر تقدیر چه لایزال که زبان اعتذار و استغفار  
بکار آید بر فریبه دن حلال لغز دلیده وز وزیر اخرا ایدی شرط احتیاط بیا بد شتاب  
اولندیکه انک جاسوس لری روز و شب تجسس احوال ایوب بر آن بودند که کز لوب و هر فرمان  
اشت کلین اکا یشتند بر بوقضیه نک نما کنند مقدر لوب در رخ انک کار و روزای  
ملکد بری کستخ وار اقدام اقدام اولوب کلوب ایدی بوقضیه نک تحقیقندن نه فایده  
حاید اولوب و بر واقعده تنقیر و تدقیق نری مفید اولوب و فریاده اولوب نا حدتیک  
جرم روز روشن بوی ظاهر و هویدا اولوب مقرر که دروی و تروی و صیر میکی نیت ایته  
کوک و جبل حیل به بروجهله تنسک ایلمسه که که جلای ساحل یقینند که باب شک و  
شبهه و انکه **کتابت** بعدا غیبا نیت آیش مین که شک را بار بدینک **نیمه** الققه اولوب  
که شیرو دود آتش جوعله خشم اولوب که بر باره اودی حسود لوب غلط اولوب اولوب که اندک  
شیرو نام متغیر اولوب فریبه دن بالطبع متغیر اولوب **سین مثل** سیکله صبره انواع انکار اولوب  
اولوب آخر الام احضار نه مثال و بوری بچار اثر مکانش اعدادن بچین فرمان اولوب الامرو  
استال ادب بارگاه شیرو سوچه اولوب چون حلس و یا حق بر نعمت لو شدن طاهر ایدی  
قوی قلب و جری خاطر کابوی حضورند حاضر اولوب شیرو سوال اندیک اولوب وظیفه مقرر که  
روز مره سکا حفظ ایت در ووردی بخیه اولوب جواب و پردی که خدام مطیع عامر تسلیم  
اولندی تا وقت جاننده خوان شیلان ملک حاضر اولوب ایین مطیع دخی باب غرض و قی  
فتح اینلرن ادی حصار انکار و تحسین ایوب فرایم اندیک حاشا و کلا بوبکا محض انفراد  
و نیم ساحتهم بویتمدن متواضع شیرو معتدل در بر جمع کیمز کونندی تا منزل و نصیحت

و جوی اندل چون اند پنهان انشور و اشکارا کورب کابوی حضور کتورد از فریبه بلو یک  
ارباب غدر و انتقام مصطفی بن تمام انشور و بویچه دنا اند روی اکملی نیم ترویشت  
بری و دد کلری نهال حیل نه نک نری تمام انشور کند و کند و بایندی هر چه مند سنا سکایش  
**سین** آفتاب بطرم بر سز یوار رسید سالها بود که اندوز چین ترسیدم **شعله** و ندادن بری  
اول کله ایدی که فریبه نک غیبت نک هر سینه غیبت نک بر هی ایدی و کند و سن شهود عدل  
مرا دند عذاب شویله کوسر مشدی که بر تحقیق ایتان بر امر اقدام ایلمز و تاب هر چه حقیقتند  
واقعا دلیده انک بایند فتح علام ایلمز و هر دم فریبه نک دعای مهر و محبت نک دم آوردی و انک  
حایت بایند مبالغه قلوبی بوی صورت ظاهر اولوب انک انک لری و مافی الغیر بر انکار اولوب  
ایشتی ای ملک جنابکا دل خیا نی عین البقیع معلوم اولوب و بوی خاکسارک بنیاتی و زر روشن  
کون ظهور اولوب صلاح ملک و رضای خدا بودند در کبی بوقضیه نک قضای سیاست انک  
بایند امضا بورد که اگر برابدا احواله محال و برله و شبهه سایر کنا هکار در غیضیه عافیه  
و عا یوتوب ساحت بساعت بوی منور شاعره جرات لری زیاده اولوب **مصلح** سیاست اربود  
کارها خلل اید چون اعدا فریبه بی بو طریقه حقل بلو شیر ایدی تا شغالی مقل بلو و شیر  
انمیشه دور و دران دوشدی و در لوب و تو قعات و کونه کونه غیلات مور و زینور که  
باشته اوشدی میان و حوشد سیاه کوش که دیک تروی و جوش ایتد لوب بری ایدی شیر  
انق خشتی نری انکی چون بر کوشه دن فروزا ایدوب ایدی بر رای عالم ارای شاهد که آفتاب آنک  
پر تو ندن اقتباس فرایده و ما جهان تاب اکا نقبه قصاید به سه دعای و بایلمز نهانیت غیب  
اودم که بویان غلظت خیانتی و بوی کارک جنایتی اکا نجه غنی و مستور اولوب و خشت طبع  
نایا کندن و مکر صبر و پاکندن بجه غلظت و کور و بوی بلیب جره فضیله مصدر و بونک که  
فصل شیعده مظهر اولوب نفس خیس و غنی خیس نک غلظت و خشت ال و بر ممکن توقف نه و جهله  
نصحت بولور و شرب سیاست که پنج درخت مودت آنک دشمنانه تاز و سر بولور و خس  
و خاشاک ترقد و غیور بچین مکدر قور و مکدر حوشی سیاه کوشدن بود و نه کوشا ایدی  
اکا سوز اولوب ایدی سنا مفضل کلام و مفضل اید نه جواب و بدیکه ای ملک حکما بوی شلر که







خمن زونی جرم غیب نشینان دهانند قالب شهد و شکر تنک لبند لعلک و لشدی یرو سنک  
 ملک بغدادی اول مرد ازاد که خاامند پای دل کله قالدی و جرمه لعل میگویند و  
 باده مست و لایعقل اولدی **بیت** دل بسته بالای یکی تنک قیاشده باز این زبانی دل تنگ چه بلا شد  
 هر چند که سلطان جد و جهد اندی دل رسیدی اول جامه دوزخ و مدی و هر بار که فعل کار فرای  
 اب نصیحتی انوشه صفه صابری سویندر مدی **بیت** ساکونی شود بعضی آب چشم من کین  
 مرد عاشق بلامت فزون شو **نکته** سلطان کیوکه بساط معاشرت بر وجهها بنساط اندی  
 که بالکلی احوال رغبت و امور ملک و مهمات سلطنت بر وای خاطرند کندی هرگاه که پادشاه  
 نقد و قتی ملاذ ملاهی و مناهی که قواعد دولت شاهانک سبیل واهی اولور معروف قله  
 و مواجرا بکار و اصال و اسجاده خواب نوشین و نوش شراب رنگینه مشغول اولد لاجرم نظام کار  
 ملک کوندن کوز غفل و صلاح حال خلائق بر جیل بزیج غفل اولوب هر طرفی شامت حساد  
 و نهاکت اضداد ظهور قله و هر ساعت ملکنه و هر تاز و فطری اندان متفرق اولوب ستر  
**دعای دولت و شری المصیبات و نور العذوات** اشکار اولد **نظم** چهره شاه اولمقد  
 همز که جام اولی و کیم مرو سباده سیله عقلنی ادر صیه شاه اولی بیدار اولوب اگر کور  
 روز و شب خصم دولت تارک باشن خوابیدن قالدی **نظم** چون طایر کون بی سوال اوزر کچیل  
 ارکان دولت و اعیان حضرت ملک بر غفلتند دل تنک اولوب شهر و ولایتک حالی مهمل  
 و امرا یا تنک مالکی غفل کور **بیت** بچو سلطان اولد روز و شب مست خواب اولد بیکان  
 خانانی **نظم** جلای دستنیزه ساحر دلدلینه نشینت ادب کوشه نشینت استانه سیر یوز  
 اورط و درویش بکیر فضلک اندان نفیسند قوت و عا درین قلدل و صلاح ظلمطان  
 ایچون نذر و قربان اولد قوای صلات و صدقات احسان لعلی عاقبتی غفلت کور دعا  
 هودا جابه مرون **نظم** شبستانند سلطان کویه خلوت نکاح دله قلدل کن عیش و عشرت  
 صومر صاعقه ساقی خواب ادر کس لری اول یار **نظم** بخار باده چون کوزینه طولی کوزی  
 شیراب ترکوش سوزندی عالم خوابن شویله مشاهد قلدل که بر پیر صلاح سیمالو کلدی رفیع  
 سبیل نذر ایدوب ایستدی **بیت** ای شاه چه کوی چوپ سندان تو جلی که بر تری و تر سندان تو بون

بدوز و در در زمین جاکر اگر سوز شکسته بالل احوالند نچون احوال ایلرین غفلتکدن قیودر  
 کارالدن کت و دولت سلطنت عینک دمنه اشغال این خواب غفلتند یا تر سوز غفلتکدن  
 و هر مصلحتک کور **بیت** اچ کوزله طور یوقاری خوابکدن ترکین چلادن تو بکدن **مطلع** و ریز  
 فتنه که بینی جمل از خود بیق **نظم** شاه بواقعه هولندن خوابیدن او یامدی بر زمان تو به و انایت  
 اوده یامدی وضاعت و ملامت دوده یو یامدی آخر کار زبان مجر و انکسار له اعتقاد کانتقاد  
 ادوب صحبت کثیر کدن رجوع و نزارک مافات شروع بوردی و فغان اندی که من بیدار  
 کینرک خلوت کله و مهر و مشوی بر بچیل قار قلیه اگر چه که شاه دلازم سزارام دل میسر  
 و دیدار ایدر بران صبر و قار متصور کلدی و لیکن خوف و صبر غرت و احتیال و ال سلطنت  
 اول سوال ادر شاه بوردی کینرک بر وقت نفسته جبر ادب عرق فرقت بر زمان صبر اندی  
 عاقبت بر کیم سودای صحبت سلطان دیک دماغنه غلیان لب لبی اختیار یا دهوان شش جانان  
 اول برک کلیستان شبستان سلطان اندی شاه نگاه اندی بکلون طری کندی که نسیم حیرین  
 اچلش و طر مسفل کوردی برک کل ادره **نظم** ز جیل بر من مرغول بسته ز مرغولش  
 بنفشه کشته دسته زمستی ز کس اید و شرد خواب رسو و اسبل هند و شرد تاب **نظم** کز ایداد  
 هوای یار دیار هر شرباری بفا قلدی و غوغای عشق دلدلار متاع عقل شاه تاجداری تا واجد  
 و روری **بیت** باز عشق آمد و دیو کیم پیشاوه بر دم از زره فیه زنی پیشاوه **نظم** دخی الله  
 جلای و اشقه زلف و خالی اولوب میان معاشری دست مباشرتله دماغوش اولدی و عیش و نوشه  
 مشغول اولوب غوغای خای دوش و فاموش اندل بر دضدغی نه میان عالم غیب اشارت لاریله  
 شاهنامه صلاح و فلاح دعوت اندی شاه یند متنبه اولوب کفد کفد و بر استی بواش قنر  
 جواب بار اسویند پیچ صلاح جهان متفقد و بر نهان فسادی شعله دمانه کیند سحر امید  
 سامان محال پیور یاز ایستدی بکستخ فرمان اطاعت عیوب و اجازت بارگاه کلدی امر بود که  
 ی عبا بایوفی الم تر حباب کوب حلیه آتسن و بی تراخی و تاضیر حکم واجب الاتباع استماع ادوب جی  
 فرمان جهان غایب کور **نظم** حاجت سما و طاعت دین کینرک ادوب کندی کندی کندی و لاله انوشه ای  
 که پوشاک مشغول می در خواب که بعد زمان پنهان اولی انی بطلب قله اگر اناک هلاک و این شتاب







انکه مامورین پادشاهی ایجاب دارد نفسی بادی بر سر گردان قلم و مشرب غم و احسان بی بهر  
قاله ارباب تجربه و اهل قوت و مستلزم که سکن نشسته بر سر قوت و حرمت زنده شود  
و عزت فرزند بدو و دامن شکر استاده و قوت شاه لشکر و کرامت زاهد صلاحه و است  
رعیت پادشاه و نظام کار ملک سلوک طریق عدله و اجرای عدل و احوال حرم و غنله بویاید عمل  
ایک نشسته در بری اتباع و اشیاء مراتب استحقاقه اطلاع اید بر روی غم و کفایتی بسجده  
مناسب مناصبه نامزدانک در ایکی اندک بری بری حقان صاحب غرض و شرم طو نموده که قربان  
دکاه سلطان میانه شعله خند و نزاع بر وجهه ارتقاء بود که اب فوات و فسادات  
غیر به اطفای خیر امتناع اول و پس از پادشاه بوند آخر حقان قدح و سعادت پیشو  
کوره و آخر بوند بایند غم و شایسته استماع بوره مریدانک قول و قرانه اعتماد قاله  
و بر خد آنکه عهد و افارنه اعتقاد قلند زکوار باب رضای اولور که بر اینی مغر خیانتی عوف  
ایده از و بر خایند با و اما منسل و بر در و واسطه سیله و کتابلر بند بلا یه کوفتار اولور  
و بر ملر حال نجات و کنار اسیر و کلاسه وصول بود **ربیت** بی کت دل شکسته در زندان محرم اند  
خرم و خندا **نظم** بوند بوندات بونی منج اولور که حاضر از قلند علان امتناع اصرار و غایب  
تقبل خدمتک تقاعد کستور و جمعیتا نور و حضور قلوب همور بالکلیه متفرق اولور و انکا  
ملک و بنیان سلطنته قرار خلاصه نظر اولور که مرتب اولن مفاسد دایره حسابین بر وقت  
مرتبه قیاسدن افروز **نظم** خند قلمت صاحب غرضند کاتک خالی کل علی خند کور  
هر کد وار نور سعادت بلکه اند و لانا دولت طو تر ذک حسد آینه سینی بر رشک آئینه  
سینه سینی **نظم** ایستد فریبه به کسه قولیه بدکان اولدم بلکه نا انک خیانتی نایت و ظاهر  
اولما چنه بمضمونم اکا متغیر اولدی مادری ایستد بی بقین صادق نمیزدراج پادشاه بر احد  
خصوصا که معتقد دکاه اول و واد کلد انک خیانتی ظاهرا و لایخی هنوز مجاب اشتباهه  
ایضا الله الفتن اولر نا که بوقضیه نک بوزنک برده کان مرتفع اولر انک حقیقتی روز روشن  
کجه عیان اولور که مرید عوامنا پادشاه هیدن بدیع و بعد کلدی که بوند جنایتکه کان مجرمله  
فریبه به نسبت اولدی انک حلم غیرتنامی سیضناستد تا بید اولدی و سوابق خدماتی مضرب

الین خاطر قلب اول ساعی و ماز که بود کاهه اندن صادر اولندی لوح ضمیر منیر دن زوال پذیر  
اولیید و هنرمندان کافی و مصلحت کرا حقند بی هنر که ترهات و فشار و فراخات بی خجای  
موقع اصفا و عمل انصاف بولید **نظم** سفله خواهد دگری دایکام حسن نکند دمسکی ایجام  
و هنران صدیقل از تو پیش تا خود کار هنرمند پیش **نظم** ای ملک عاقل عقل صواب نایه و واقعه  
حاکم عادل و دلی عالم را و هر جا نشسته مشیر کامل بلکه شرف کوه مرید منای عقل و خرد **ربیت**  
عقل است که بنیاد شرف حکم از دست و افروزی حرمت بی ادم از دست **نظم** خیر و فریبه و آستانه دکن  
مرتبه منیعیه و درجه رفیعیه از کورد و منعیه و نازم بلکه در بند نیابت و او کورد و بجا  
انک مدح و ادب خلق تر به عز و شایسته از نانی بیوردک حالیا ستمک ثابت و وقار که  
لایق بود که قول سابق از دین قرار ایدوب تقصیر عهد و ابطال اقرار دن قرار اید سیر و دست  
تربیت کله بنیاد انک کله بنای اتق و داد ابله بر باد اقیوب شتابت اعتداد و شان کای  
حساد ده غاراده سن و حقیقت حالی تقصیر استکفاف عدل و انصاف که لایق نظر احتیاط  
و فو و مهاله فده قصدا اقیوب عقل حضور دن مدد و اولسن و اظهار حقند خوابید صبر و تقوی  
محمود اولیوب عند الناس ثواب تقصیر دور و عند الله ثواب صبر جمیل و شایسته با خود  
اولور عاقل خردمند بوشید و کلد انک ماضی کامل و هنرمند خیانتی اندن بلند که این  
امانتم و خیانت زکار بله مکدر قله و دامن یاقی بر جنایت بجاستیله الوده اولر متور و در که  
خاغان هر طبع انک مشرب زهد و ورع کلد و رنشد و هر کد زوینار آمله سمند پر خیز  
واحقا زی کردار مد مشد اولر زاهد دیانت مال و صیانت نصایب بویاید انقا و نیایم  
انصاب اولدن شریع و اکل سمد احقا و اجتناب امتد انک سابق مدحی و صافی مرور و بیا  
موصوف و موقوف ای و کوشه قناعت از و اسی و اکل حیوانا اندن ابا وصیت و صدای  
دع و تقوایی میان انام و الله خاص و عامه مذکور و شهادت **نظم** بیرون  
بدین داری بنویسد و انت خواهک اغلبی بوند و وظیفه ملک فخر فریبه ده بر انک عده و دینی  
قرش اولر حساد ده بوقد افساد چندان بید کلد در ناک اهل حسدن بعضی بوند کرم آخر  
ضهر شتک قصیده کند و هلاکن دخی اختیار اده و قتله خیانتله خیزد اولور شته که اول



خواجه غلامی چون کوریکه غلامی کداری بنام  
نابغه در ده روز اولی غلامی می درون و مییم چنانند مییم و مییم که روی کاردن رخ حجاب  
اندری در جسدین بر جاکاه ایوب ایستی بل واکاه اولکه روزاهلایدن رشکی بنی هلالک  
اندری دایک بودرا اقتدار داشتاری غیرتند عنان اختیار الملت کندی مقدم بود که اکا  
بر نوع نکبت یتیم بلکه انک نام و نشانی روی همانند کونیم هر چند که بر باید فوجیه کداری اجیم  
و دلم کرد و زویر فکر و تدبیر دانه لرون صاحبم بکار چاره دین غرض قلایم و انشی حدتور  
جسدین را به چکوب راحت زندگانی یکا نصف اولوب غم و غصه دین پیر و لذت حیانتان  
سیر اولدم روزماندن بری سکه بار بختکی بوسیدن جگر و غم هر و بختکی زمین سیدن  
بوسیدن اگر که بویچه جان بنی زاهدانه بایم و سندن دج اجمیل کیه قربان اید سن  
و جان اولکانه خاک و خون ایچره غلطان قویسن کیه سن صیاح چون بنی اند کشته و خون  
اغشته کوره زهر آینه بوسیدن ای طوطی لک و عرض و مال و خانان ویران  
اتسه لک و انک بشیشه نام فاموسن شکست و صیت و صدای ذرق و سالوسن پست  
ادوب انک حقه خلقک اعتقادی بوزله کرک بودخی زهد و تقوی دعواسن اقرب  
صفحه حالته بوسیدن فحوائی باز لسه کرک بیت زاهدان حدی بردیایر بر افکن بر  
تا بیدن اهل علم افق پنهان اشک غلام ایستای خواج بوقلمون قانع اولک و بوقلمون  
دخی چاره بول اگر ماد بوردن خلاصه ناهدی قتل انکله دخی محض اولور و بوعقد بو  
تذییر دخی کشایش بولور خواجه ایستی اول اندیشه دور درازد شاید که اکا قادر اید  
بر غنچه بیکه قادر اید محله که غریب فرقت بولیس بنم در جسدین طاقم طاق در  
بکاهلرت دمن تکلیف مالایطابق در اگر حق ضعیف بولور سکر و شکر فنی ادا قور سکر فنی فرانه  
اطاعت قیل و تکلف بولور شروع ادب بوضعی جانده منت بی نهایت بل اغد عنق نامک حاضر در  
سکا سلیم اده بن و بر بده زرک بقیه العوم عیشت که کفایت اده سکا ویرین نابو شهره طویو  
کیدن بر ولایت دخی اقامت اید سن غلام ایستی ای خواج هیچ عاقل بوقلمون انک سن اید سن  
را بحدار اید بوشه سی اولن بوطرینه کتر که سن کتبت غم زمان دولند مطلوبید و

خواجه غلامی چون کوریکه غلامی کداری بنام  
نابغه در ده روز اولی غلامی می درون و مییم چنانند مییم و مییم که روی کاردن رخ حجاب  
اندری در جسدین بر جاکاه ایوب ایستی بل واکاه اولکه روزاهلایدن رشکی بنی هلالک  
اندری دایک بودرا اقتدار داشتاری غیرتند عنان اختیار الملت کندی مقدم بود که اکا  
بر نوع نکبت یتیم بلکه انک نام و نشانی روی همانند کونیم هر چند که بر باید فوجیه کداری اجیم  
و دلم کرد و زویر فکر و تدبیر دانه لرون صاحبم بکار چاره دین غرض قلایم و انشی حدتور  
جسدین را به چکوب راحت زندگانی یکا نصف اولوب غم و غصه دین پیر و لذت حیانتان  
سیر اولدم روزماندن بری سکه بار بختکی بوسیدن جگر و غم هر و بختکی زمین سیدن  
بوسیدن اگر که بویچه جان بنی زاهدانه بایم و سندن دج اجمیل کیه قربان اید سن  
و جان اولکانه خاک و خون ایچره غلطان قویسن کیه سن صیاح چون بنی اند کشته و خون  
اغشته کوره زهر آینه بوسیدن ای طوطی لک و عرض و مال و خانان ویران  
اتسه لک و انک بشیشه نام فاموسن شکست و صیت و صدای ذرق و سالوسن پست  
ادوب انک حقه خلقک اعتقادی بوزله کرک بودخی زهد و تقوی دعواسن اقرب  
صفحه حالته بوسیدن فحوائی باز لسه کرک بیت زاهدان حدی بردیایر بر افکن بر  
تا بیدن اهل علم افق پنهان اشک غلام ایستای خواج بوقلمون قانع اولک و بوقلمون  
دخی چاره بول اگر ماد بوردن خلاصه ناهدی قتل انکله دخی محض اولور و بوعقد بو  
تذییر دخی کشایش بولور خواجه ایستی اول اندیشه دور درازد شاید که اکا قادر اید  
بر غنچه بیکه قادر اید محله که غریب فرقت بولیس بنم در جسدین طاقم طاق در  
بکاهلرت دمن تکلیف مالایطابق در اگر حق ضعیف بولور سکر و شکر فنی ادا قور سکر فنی فرانه  
اطاعت قیل و تکلف بولور شروع ادب بوضعی جانده منت بی نهایت بل اغد عنق نامک حاضر در  
سکا سلیم اده بن و بر بده زرک بقیه العوم عیشت که کفایت اده سکا ویرین نابو شهره طویو  
کیدن بر ولایت دخی اقامت اید سن غلام ایستی ای خواج هیچ عاقل بوقلمون انک سن اید سن  
را بحدار اید بوشه سی اولن بوطرینه کتر که سن کتبت غم زمان دولند مطلوبید و



فوت عهد اوقات حیات مرغوب در سن دولت حیات در دور اولی آنک نکبت و مانند  
سکانه لذت حاصل اولور و سن محبوس نفس کور اولی آنک شکوه و جسدن نه  
منفعت واصل اولور **سب** چون بنایم در کلستان لاله کوه کمروری چون برقم از  
چمن شمشاد کوه کرمبانی **سب** هر بار که بونوع کلماته زبان بندی بر کار اندی معنی و لمادی  
و ابیضیتی است در روزه شتار قلدی سکون بولادی چون خواص نک رخصتی اند  
مشاهد اندی ضروری بام خانه زاهدان و زده باشی کسب جسدن که جمع جسد و حسدای  
اندی قودی کندی و همان عتیق نامه و بعد از بنیادی کور برب دارا لاس و الا بان مدینه  
اصفهان جانشین روان اولدی یا رنداسی خواجه بدینی زاهد نیک سیرتک بامی او شنبه  
مقتول بولوب زاهدی طوطی در **سب** و امر شرم و عذله قید و بنداد ب زندان اندل **سب** چون شریعا  
قتلی موجب جنایت ثابت اولوب اکثر اعیان و ارباب بغداد آنک عفت و صلح شهادت  
اندل اگر قصاص اقتل اما باندن دخی خلاص اقتل مدتی متادای اند محبوس قالدی قضای  
الهی بچنه دنا ندن صکر معارف تجار دن برسی اصغها اند غلامی کوردی غلام خواجه  
وزاهدک احیال خواندن صورتی تاجر دخی خواجه نک قتلندن و زاهدک جسدن  
خبر و یردی غلام ایندی اولی کناهه عجب ظلم اولمش بواشی فرمان خواجه ایله بندن  
صام اولمش زاهد بهمان واقفان اولور بار ساین اجار دن بخر و برونمتدن  
متراد **سب** خواجه نله الحاج و ابرامیله قتلنه اقدامی علی التفصیل اعلام اتقی تاجر  
دخی قار بغداد دن جمع کنیری مضمون قضیه یا شهادت ادب شهر بغداد کجای صورت حادث و  
کیفیت واقعه و با تمام حکام اعلام اندل زاهد استقامتی بر کینه اولور و طردن نجات بولک  
حاند ستقامتی خا امیله نشانه میر لغت و رسای دنیا و آخرت اولدی و در پارسا و قلم  
غرا نک فو استی که بعضی فضلا نکه زاده طبع شریف در زبان حالله ادا و ابوی خیا الله  
املا قلدی **قطعه** در باب من زودی حسدیک و دنا شناسی دمهازند و کور و ترویر  
تاقتند و اندر خیت ضلال بسی و کان مکر موی غرض بنا و کجالت شکافتند و غافلانه  
همینکوی رسیده ویشان جای خیل بد خویش یافتند **سب** بومش کی کتور دم تا ملکه معلوم

اولی که اهل کینه و ارباب حسد دن نه فتنه و فساد لوطا ظاهر اولور مش **سب** بعدا که بولک کتور و ایند  
بویله آنک مقرر اولور پس مرغان اوج هواده و ماهیان قمر در یاده و سیاح کوه و صحرا و بکالک  
قتلندن ایمن اولور بخیم میسر اولور خدم و حشم دن آنک که منزله و فرسیده دنا کمر اولور کمال  
حسد و لطف آنک حشده فکر مکر استه و اغطاء مرتبه سی ایچون قصد غدر استه و بعد  
و کلمه هواب برده که تعیل و شتاب بد اجتناب اده سن و زمان علم و وقاری الدن قویوب **سب**  
تا تل کاف و تد برینا فی بیره سن و ابی و بوجمله تدارک و تلافی قلا س که عدالت و شهادت شانه  
لا یوت اولر بومره تاخیر لطفی ایکنی خالی دکلر اگر مستحق قتل اولیه کتور و نفسی بجنایتدن  
عیانت ادوب جری اعا نک و بال خون ناحق شیت اتمن **سب** و اگر فی نفس الامر واجب القتل اولر انصاف  
الکده و تاخیر نسته فوت اتمن **سب** عیانت کتور دن و لیکن کتور دایان زندان توان **سب**  
**سب** شریعتی و کلامی عمل اعتبار اولور و بیزان عقله طریبعین یقینله کوردی که بر صحت ک  
سمت غرضدن مترا و بر مو عطفد که وصیت نایب معراج حکم سیاستن توقف کوردی و توبه  
بر امان و پرویا حضار دن فدا داندی و داری غیارت خالی قلب ایندی بر بوندن سابق سنی بک  
امتحان مجرب انشور و سنک ماهی کلک غوره او شرم و حقیقت کل کینه غمخوردی حق الیقین  
بلور که سنک قولک سازا و اولد **سب** و نور صدق جبین احوالکدن بیتی دنا بوری  
همان وضع سابق اولد تمام مصالح خاسر و عامده و قور سعی و اهما مکی بدیخ اتمد سنک با بک  
واقع او ان کت و شنبه دن متاثر اولوب ادهام بعیده و وجود و یرمه فرسیه ایندی اگر چه  
غالت سلطان ساینه عیانت فوق حاله اذانی بوردی و غواطف خسروانه دن شان شریفیه  
لایق اولانی بدیخ قلدی قایم این بند نک ساضه دعتی بونقشندن بری اولر مکر اول وقت که  
ملکد چار فکر لده و بر تدارک ایله که کیفیت حال مطلع اولر نیم دامن دایم بوجانیت لوشندن  
ظاهر اید که یقینم و اودر بیک بی احتیاط تام و اهما تمام برات ساحت دعتم ظاهر اولی امر  
دشوار **سب** چون اختاب غیبت ملک کامکارک فوق حاله سایه دار اولر امید دارم که بوضیعتک  
حقیقی و له برده خندان **کالتی و سب** ظاهر انکار اولر **سب** غناک نیاید بود  
از لطف خودای دل شایده که جوایب و خبر تو درین باشد که کجای ایندی و وجهه ای تحقیق



امک میسر بود بر قضاوت نه در قضاوت الملك شعور و فیه جواب و دریکه اول طایفه که بر فتنه  
کردنی خوب میسر بود احضار اولی که کرد که بر بندگی با وجود که متعصب در که گفت چاشنی  
گوشت کام مذاقند بهیدند به بخیا نشله مخصوص قلب اول کسه لری که مدع العر گوشتد و غیره  
نشه یزاع بر زمان قان اجسه لرا انشرا و لرا بری الساحه جرمه باعث مذمه هاینه چون  
ملك بو نکتی بحقیق اید انلر ده واقع حالی نقیر و نظیر تقریرا تک مقرر در اگر  
عناد اولر سه تقدیر و تشدید به کیفیت واقعه به وقوف میسر انکلامی اولر سه امید صحت  
و وعده عنایتله رخسار یسندن نقاب یقین و تخمین مرتفع اولی مقصود در تا بنم کوا و استکم  
دیاک داسلکم تمام خدم و حشمه روشن و خلوص نیت و صفای طویم ضیوض منیر حضرت ملک  
مبیوت اولر **سبب** یوز مدن کید بو نکت طانی اجیل که کون که رانهای **سبب** هر لکه خبر بود  
شب پنهانست چون روز شود بر هر روغن کرد **کلی** کاغوی ایندی انلر دن صورت واقعه و بعد غوبله  
تحقیق اولی کرد نهید غفور و عا طفته مستحق کلامه رینا که انلر ایست که بنم قبل و مقبول  
امین و مقدم حشده حسد ایدب قصد کید مشغول اولر لغو و اغایه مبذول فانی بعا  
نام مقولدر فیه ایندی هر غفور و مغفرت که کال استیلا و قدر تله وجود کله محض هنر  
و فضیلت در که **العفو عن ذنوبه** بوفصله اصل فصل بود که خصمه قدرت قاهر و ارکن جراید  
جرایمه قلم غفور چکله که عدویه قدرت بر نیت و غنیمت در که انک مقابله سند شکر و دست غفور  
مغفرتک غیر به میسر کله **سبب** چون کنه کار اولر سن قاده غفور اولر دفته شاکر  
کاغوی چون کلامه فیه ی کوثر هو شله استماع انلی و انار صدق و اخلاص صفات عالیه عین نیتله  
معاینه قلدی فرمان ایدوب اول طایفه ی که بوفتنه عیارین قوپریشلری دیدانه کوردی و بوقضیه  
نک اشکاف و خبیات و استخراج غوامض و خطا اجتها و احتیاطی جذبه القه و درجه افراط تیر  
بر و عد به که اگر بیات واقعه و تقصیرات تیر دامج اللری در جرایدن ابغفورله نظیر اولر  
و بوزن غیر صلات و شرفیات پادشاهانه یله دخی نواز شس بوزله و اگر سوبله که مغفول  
قضیه به انکار ادب باج و عناد اوزره اصرار ایدوب عقابین عقاب و بیخه شکجه غلام کرفار  
اولر چون بوزلر بایده تاکیدات فراوان و تمهیدات و پایان اندلر دخی بالقرور

و مانه ادعان ادب صورت واقعه ی علی هو الواقع در بیان انلی آفتاب امانت خریبه زیر  
سحاب شبهه دن تابان اولدی و ذلک شک و ریب کذب روی اینست یقین نایان اولدی  
**ع** استخوان کردیم و حال هر کسی معلوم کشت ماده غیر ایندی ای ملک زمان و جماعه امان و درک  
نکشیان و نقص ایمان خلاف خطایمانند اما ساکابو باید بر بخره حاصل اولدی که اندک غیر طالب  
من بعد کوشی هو الله هیچ بر غایتک سعایتی استماع انلر کرد و تا دلیل صادق و برهان باهر  
بر قضیه ثابت و ظاهر اولیه و هات اصحاب اغراضه التفات کوسر ملک کرد بر شخصک مقابل  
حشده سوبلنی کلام اگر چه سلاک ایمان و غایت اختصار اوزره انظام بود موزن قبول  
واقع اولی کرد که چون کسه و از که ماده سی از ایکن مقرر بجله بر صورت یکیر که تار کی خبر امکان  
کل انهار عظیم کیو که اصلی بر جوی مختصر ایکن سایر میاهل مدد یله کاه اولور بر مرتبه یه دارد  
کشتی و غیره اندن صورت تصور اولر بین خلقه منا لبندک کثیر و قلیل هر سوز که عرض  
یشه افی تا دبل ادب بحسب الظاهر و دقتله سایر لره طریق تکلی سدا تک کرد تا خلقت کار  
و حاققه مغضی اولیه و عاقبت حال شامه انجام اولیه **مصرع** مرچشه شاید کرفتن بر میل  
کاغوی ایندی عین الیقین بلدم که نصیحتک خیر صر **در** و دلیل ظاهر بر کسه یی متمم قلی خلاف  
مقتضای عقل صحیح مامری ایندی ای ملک اول کسه که بی سبب ظاهر احبابین رنجید خاطر قله  
اولر نزدند که اکابر انلر مصاحبتن مجانبند تاکیدات و اذیموریشلر کاغوی ایندی  
ای دمه در بیان بر مجلی زبان تفصیلا بیان و بونکتی عبارت ووشله عیان انک کرد  
مامری ایندی حکما و اوان صحایف و صایایه قلم حکله املا آتشلر در که سکر طایفه دن بخت  
واجبه و سکر کرده ابله مناسبه مناسب اولر سکر نر شخصی دست و واقعی انلر دامن  
مراقتندن چکله کرد اولر کسه در که سفلر حق یقین بلیه و کولان عیالند اضرا فلیه  
ایکچی اولر کسه که بی سبب غلبه و خشمی اوزره غالب اولر **در** کاغوی اولر موزن عمر داز و رعایت  
حقوق خالی و خلا یقین فی نیاز اولر در که ایندی غفور و مکر کند و به پیشه قله معنی  
اولر که دروغ و خیانت طریقه کن و صفت صدق و امانندن کنار اده التجوی اولر شخصی  
شعوب پرست که عنان نفسی خالی بلیه و نوسن مرادین میدان هو او هوند رها بلیه بدی ای و که



فك حيايله موصوفه ولا و قاحت و سواد بيله معروفه اوله سكر بخي اولكه بي سبيل خلق  
حقن بركان اوله دي بهان باهر اهل عقل شتم قله اما اول كونه كه مصاحبه طالب اوله كره  
بلكه انرا بوانست اقم طالب اوله كره اوله اول كس هر كه ادا شكر نفعي داشته لایم بيله رضا  
حقن بيله سته واجب قله انگي اولكه عقد عهد بخي مردن روزگار به نخل اوليه ورشته  
دعوى مودتي غلبات اوار از انصاف بوليه انگي اولكه ادياب لطف و مروتك تعظمي و آيه  
بله و قولا و فعلا مقام مجازات و مكافاته اوله در بخي اولكه عفو و بخورده احتراز و نخت  
و وفورده اجتناب قله بخي اولكه كه حالت غضب نفس ضبطه فاراد و انبجي اولكه  
لواي بخاي دفع ايدب فزانك تحصيل مفاصده مقدوني صرفا بيله بخي اولكه دامن  
شرم و حياي الدين قومه و طريق ابدن بخاي و جاي كورميه سكر بخي اولكه صلحا و اهل  
عفته محب و خفا و اهل بدعتند بجنب اوله هر كس كه بوطايعه اكره كاليان ذكر اولدي  
مقام وفاق و اتفاق هوا اولكه كه سابقا مذکور اولدي عرض لاف و شقاق اوله  
انرا لبر كن صحت اهل علا اخلاق ردي اندن زانك اولوب مزاج حال اعتدال حقيقي به با اوله هر كه  
كچه بوقد حوت و موصوفه چون عمل معق بيله امتزاج بولور عرض حوض صرفه اذن زانك اولوب  
بوقد برك از اسني و حيا اوله **نظم** چو سكر كشي و در با بلكين آميز كداف عرض و راحت  
روان كوي مباشره دل و عدي جان بگرين كه ان صاحب جان تو بوجان كروي چو سايه  
باش ملازم به پیش اهل صفا كه افتاب صفت شهر جهان كوي **نظم** چون شیر بدخلك تلافی شدن  
و بر واده نك تدارك كن مادرك جهد تمام و جد و اهتمام شاهان ابدی تعهد قواعديان  
و قدیم و طایف شكری قیاسدن صكره ابدی ای ملكه زمان سلك بركات نضای و نفعات  
مواظك **بیت** شبتار كيم اولري روز تا بان خود شوار اولر اولري آسان بولر كافي  
و كاردان و رطه همت چه تان زن بخت بولري و ملازمان در كاهدن هر برينك حاله  
اطلاع كافي حاصل اولري من بعد متنب اولدم كه بونله بجه مسلكه سكونك كوك و سوا لاله  
جوابن و كلامي سلب و ايجاب بجه صوب صواب كوك بفرجه نك امانته اعتقاد  
ادب و انواع مذهب و ملاطفت بوجوب اولكه دعوت ايدوب ابدی بخدا كه بونله

مذوق اعتقاد و سبب فطرت اعتقاد اولدي هان حسن اهتمامك مفوض اولان احكامك انا سنده قرار  
سابق او زره قیام اتمك كره فرمید ابدی بوقضايله بوقضیه بجه فیصل بولور و بوسر كشت سبب ظلم  
بر من بجه نخل اولور كه ملك سوابق بولور فراموش **نظم** و سمانت حلاله و وفایتار بار افشا  
سمج بولله كوش ابدی **نظم** ای انك دل از وفا پر داخته باد من بتمام در ساخته كره بجه كس  
عشق چنين باخته هر كس بجه كس نشاخته **نظم** كاي بوي ابدی بوا موردن خاطر كچه بجه بجه خطور  
اتمس كه نه ملك خد متكل شده قصور اولمشده بونم همتزده شایسته فتور اولسه كوك  
خاطك جری قلبكی قوی طوت و استظهار تامله اتمام مصالح خاص و عامه اهتمام ایت فریه  
ابدی **نظم** هر روز عماري و دوستان نیست جانم اولدم كه بوقضیه بكا قصد فاسد حساد  
دن معرفت مایه كلاله اما با ناز جهان مفاصل اهل فساد دن كاسد دكلد تا ملكك بنم  
حقن عنایت باقی اولاحاصد كوك قصد فاسدی و قرار اولق مقرر چه چون ملك سبع ساعی ارك  
كلامه شرف اجتماع بیورب بلدیك ملكه جانی عین ولین در هر خطه تعهد مقدمان تخیلی  
بجدید ادب هر ساعت زبان نفاذ بكار و كلام شقائق تكرار اتمك محققه هر باد شاه كه كلام  
ساعی فتنه انگیزی استماعی جان كوك و سخن چین و نفاق آیینك ذرق و شفیق سده التفات  
كوسر كاخ خدمت اتمك جانباز افقه جانله باری اتمك اهل خرد ناملايم و امواف **نظم**  
هر روز را از تو زود بد جانك اكری ملك صواب كور رسه بن بند تقبل اعیان و زارتون ابا انكلا  
سین انفا ابدین شیر جان نوری فریه ابدی اكر ملك بوبند جان بخا اید بیداد  
جلاد دن ازاد اندیشه تلف و تنقل جهت دن ایدی انی نعمت عظیمه و عنایت جیمه ملك  
كوك انا كیفیت الی تحقیق ابدین ارباب غرض كلاس بقدر ادب امریاست بایند شتاب انكلا  
خانه و قلوبشان شاهی بی خرابی ای لاجرم بن انك مكارم پادشاهان سندن بولان و بولان  
حرفانه و مكارم بكار سندن نا امید اولدم زیرا كه كذونك سوابق تربیتی و بنم سوال خدمت  
بلا فائده هیا مشور ادب كذونك پورده نفع و بر آورد دست هان ای سبب نفع ایتند  
مجبور بلكه دایره حیات دن دور اتمك دلری و بر همت خیر اكر ثابت اولور غی نقد بر دم دخی  
مقدار و قی بنی كی ظاهر در عقوبت عظیمه روا كور دی پادشاه شویله كوك كه جنایت عظیمه



وهرام بکثره دین مرزب معتمدی نیزه اقیانوس فکیف که پسر صمصام شاه بود کند و حاجتی چربه عظیمه  
وارکن رسوا و ملاست ایوب دامن عفو و مسامحه که اندک شناعتی ستاندهی کاجی کاشان  
اندکی که بخار و طغیان اول **حکایت** خزینه اندکی روایت آید که در آن ملک بینه بر پادشاه واردی  
فروغ صبح سعادت جبین بینند با هر دله نور عدالت چهره آینه باطنه ظاهر ایوب **نظم**  
شهی کاسان در هر شکاه بان ز پروین و جوز افشاندی نشان نشسته بر تن کسری و کی فریدون  
کر شاه فرخنده پی بر کون بر حاجینه سفیر اولوب درگاهدن آتی رد و باب عواطف شاهان  
اندک سدانندی بچاره حاجیه معارف درگاه پادشاه طاعت کتوره مدی و جلای وطن  
و ترک دیار انگیزه صلاح کار و مصلحت روزگار کون مدی ناچار گوشه کاشانه تنه  
اختیار آید بگاه کندونک حال پریشانه اغلر و گاه روزگارک اطوار عیالشان  
گلدی **بیت** هر شب از نوزد درون بر حال بیماری خویش گاه کیم جوشع و گه تبسم میکنم  
**نظم** عاقبت شدت حال وقت مال و کثرت عیالند متفحص الیال اولوب خول حکام ده که شاهک ضیافت  
عظیم و بار علی اولدی حاجب بچاره بعض احبابند اسب لطیف و جانم زین استوار و ادب  
بندی درگاه پادشاه کلای در پانلر کان اندر که تشریف خروانه به اختصاص بولمخدر  
و بوند کشته فرمان شاه باعث اولمشور کسه افوخ اندی حاجیه اقدام آید ببارگاه  
کردی و شانم مناسب مقام طوری شاه برضای لکته چهره شاهان و درمش و ارکان  
و احباب ابله بنم شراب او تو مشدی **نظم** ساطع بنم در نش که کشته کش ساغر افشودن  
طبقه یکباب کیک و دراج صراحی خروس آتشین تاج تند و باد و به جام اشیا نه به طبعین  
او کند نفلد **نظم** چون حاجی کوردی درای خاطر اضطرار و آتش غضب التها به با شلیب طرین  
سیاسته ای ظاهر اولدی بینه توقع ادب و لمدی که مجلس غریب منقش قله و نشاط باد  
جو شکواری اندوه ازاره مبتدل اوله کرم اصلی اندک کنه اندن مسامحه ساقیه کسرتدی  
و محاورت جلیبی آنک بر یکس کالعدم فرهن قلب بومصر ملک مضمون خاطر عطرانه عرض قلدی  
**نظم** قواوه و نوح کرم و درو الضمان علی چون جلیب بزر شاه نظر قلدی و هشاش و به شاش و نشاط  
و انبساطی بر قرار بولدی فی الحال سائر مظلوم جان سپار که دامن خلق کمر جان استوار و ادب

۲۴۶  
اول مقام مناسب اولی هر غله اقدام در شغله اقدام اهتمام اوزنه قیام قلدی تا فرقت بولوب  
فی الحال بر طبق زریج که وزنی بیلد مشغال امی داسنی التمه الدی شاه اندک بر حرکتی مشاهده  
اد جله بلدی که اندک بوجرشته باعث فقر و فاقه و ضیق معاشه عدم طاقه در دامن حمله عیبی ستر  
اندی و اول جریه برقم عفر چکدی مجلس آخر ابلق پاشی کیم لاندک طلبند شور و شغلی صدون  
بکوردی و حضار مجلسی شتم قلوب قصد اندیکه روز و زار لاندن اقرار اندور و شاه متربان  
درگاهدن بوندن اسفارا اندکی بوجا عمل بویله انقلاب واضطرار به علت ناولی صورت  
حالی اعلام اد جله پادشاه اندی خلق بجهنم را تک که افانرا لمدی الا دی کون مدی اول کسه  
الدی ایدی ویرمک محال و اول کسه که الان بلدی ایدی دیو و دیمک متع حاجیه بارگاه  
طره چتر بونک کندی و بریل تمام اول طبقه به سلیه معیشت اندی عام مستقبل ده  
هان اول جشن خاص و بار عام حاجینه بر حیل یله بارگاه دخول طر بولدی و مقام  
مهر و دند طور سبب و نظام که خدمه مشغول اولدی شاه چون آتی کوردی او کتوت اندی  
و آهسته ایدی بکر که طبقه مشکون اولن در تمام اولمشور و کیمسک کاشانه و باب کنی طایط  
ز رینه خالی قالمشور حاجب دیو فقر و بنیه نیاز اوردی و جبین مسکنی خان مذله سوردی  
و نهان انکار و اعتذار ایدی **بیت** کاسکار اچشمه باز ما چاهت دور باد خانه عمر تو تادور  
اید معمر باد **نظم** فضل شمع که بنم در صدار اولدی بوفکر اولدی که شاید پادشاه و یا متربان درگاه  
دن برمی کون بکاسیات بپوره که ابلق عتقندن حیاتدن طوبی طور دم و نهان حسرتدن  
جاندن از یوب دور و دور و دگر بوسعدت سعادت ایوب بوشاعت برده خلد قاور سه  
باری بر تیغ کون سدرق ابلق قوت اله کتورم عین الیقین بیلوم که ضییر منیر پادشاه بنم  
حسب عالمون اکاه و صدق مقامه کو اهد **بیت** داره ان شمع دلفروز اگر از سوزنا و اندر  
دعوی کوا ماضی و پاک **نظم** که لایمکی راست سولر سن سنک کیفیت حالک بکاظم حرم و حق  
مفانکه حسب حالک برهان با هر دم رحمت و شفقت لایق سن و عنایت و عاطفته مستحق پس ای  
نواخت ادوب بینه منصب باق و مرتبه اولی سن از لای سوردی بومشکون ایزادندن مراد بود که  
قلوب ملوک نامدار در پای ذخایر که بکون و بی کنا با و لوق کرک تا خسی و غشاک سعایتله







راه شخصی که رفتند اندک اندک اولی از اولی اندک اندک اولی از اولی اندک اندک اولی از اولی  
نیم حادی کرد علاج پذیرا بود و چون ناله ناله بدید که گشایش بود و فریسه ابتدای اول  
که عاقل در تحقیق بود که انزل و باین کلامی نابت باطلد و او هام خام و تحولات نامای  
حلیه صدق و صولید عاقل در زیر کوه بود و چون که مایع نرنه حادث اولور بنیاد  
اعتقاد جانینک احکامه باعش اولور اول سید که اگر ضمیر عذوم خادمی اعال  
و تقصیر هم اندک اطلون تفرید بر اولور سه اکاشم در جانیه مناسبه و کوشال  
او جل لاسک خاطریدن اثار انفعال زایل اولب کثیر و قلیل غیره اولن عبار صرته و ملال  
مغفل اولور و چون ماسد اول تعویبات فاسدی ادکن به ارباب غرضه و نهانه اعتبار  
و التفات بتوبه و کسک فوط اخلاص و اما نشسته اعتقادی و کمال صدق و دیانته اعتماد  
و غی زیاده اولور و ضومتکار که غی کو کذل خوف و هراس اولج کوشمال بولج این اولب  
انظا بلا عذابت خلاص بود **بیت** در غم افتادم و زانده غم زانده غم در پلاماندم  
و انیم بلا و ادرستم شریک شفا لیک که چاکر دینم نغم سواطن اتمن کن که جوابی بر دی که اوج  
نغم بر اول که بنای جامه پادشاهه اهل بیسل و اهل اوله و یکجی او که پادشاه اوی عین غنا و نظر  
قلدر غی اطلون بدخواهرا کاظر بوله او چچر او که کدیین و عرق جینت که تحسین اتی که پادشاه  
طی قلب اندک اولجی ابتدای نغم طریقه ناله ناله ناله ایست که نونکه میتر که عذری اندک  
رضا و صفا دزده اوله و هر لحظه اکاعایت تازه و عاطفت و انداز و با عبور چون ممکن بود  
نک حال ندارد که لب رضای کلی و صفای تمام از ناله کور و خساره خلطه نره و جمل حور و ازاری  
باقی ناله و اعراض غرضت بولی با فساد بابت نغم طریقه و نعت بولم بجمیل به امید دارم که ملک  
بنم اعتذار و قبول سیر بر جی هام افته گرفتار آینه و بی غیبه که بویا بایند این و مر قه ساکن اولم  
و صفای نیت و صدق عقیده ناله و ناله ناله و عادت نای ملک ادا قلم **بیت** بر فردی شای می کنم  
فریضه طیفه نغم تو می کنم نگر **بیت** کجای ایست که قوی قلب اول سن اول بند لر عدا دند و کسکی  
سک حکن بون مقول تمتمل سمع اوله و سسک با بکن ناما کلام سعایت آمیزی عمل قبول  
و عود رضای اولر سسک که حقیقت که واقع اولشتر در و عین البقین بلشتر که وقت مخته

صفت صبر و صوفی و زمان نغمه اولی سکر مشغوف **بیت** خلاف دیانت و صیانتی نشان که  
عظیم شیه بلرین و رعایت مردوت و تقوی ذمت که دین بلکه فرض عین فلور سن پس بنم غنا  
و غایت نغمه و ان اول که سسک و نور عقل و کفایت که اعتقاد و کمال صدق و اما سسک حلیه نغمه  
مضاعفه نغمه من بعد هیچ وجه کلام ختم موقع استماع بولج میسک کلام و هر قریضه و کفایتی  
قبح هر چه محول اولی مقتر **بیت** زین بسج خنان قشر انگیز حسود در باده دوستان نغمه  
شوق **بیت** فریسه ابتدای چون عنایت ظل بر دلی او سسده سلیبان اولر حساد نا پاک ک قصه  
کیدند نه پاک و دولت رضای سلطانی حارس و نکبیه ان اولجی خضم بیاندیشک معارفه  
سند نغمه نغمه نغمه **بیت** بعد از نیم چند غم از تیغ امان حسود چون بویگان ابروی نغمه  
پسوستم پس اتمام تمامه اتمام مصالح خاطر و عام قیام ادب ساعت ساعت نغمه نغمه نغمه  
و مصالح تقویت و تشدید متضاعف اولی تا کمال صلاح و سداد اعلی اعتقاد کلی و محرم اسرار ملک  
و ملای اولی **بیت** خاثر بیاد کون شد نغمه که از آسمان سیاه بر تو فکند **بیت** بومر اولی که  
داستانی که ملا ناله اشاقی می باشد بعضی خالفت واقع اولوب اظهار تمام خشم و غضبند نغمه تمام  
کال رضا و طلبه کله عاقل کامل و هوشتند فاضله مشبه دکلیم که بویا بید مذکور اولی اعلی  
و حکایات انواع فواید و اصناف شافی منم لدر اول که که تا بیداستانی ایل مؤید و سعادت  
جادوئی ایل منم لدر اغان حق کشف رموز حکایه معطوف قلب کال غریب نغمه نغمه نغمه  
معروف قله نادان انشاء طریقت ددای جان خدای حقیقت و اصل اولوب برکات معالجات  
اطباء و حایند به علت و خطر جهالت دور افتاد بولم **بیت** داروی قریبت از بی طریقت  
بستان کادی بایر از علت نادانی نیست **بیت** روی که چند پری چهره و زیبا باشد نتوان دید  
در اینم که نودانی نیست عابد و زاهد و صوفی هم اطفال دهنده مر که هست بخت عالم زبانی نیست  
**باب دهم** طریق کافاته خرای اعمال و سزای تعالی بایر با بایستیم  
تمام نغمه و نغمه بید بای حکمه ابتدای استماع اقدم اول داستان که منم لدر شاه و سیاه  
می باشد واقع اولن خلاف و خیانتی و فرمان عقوبت و سیاستی و عاقبت الامر بید براسم  
عاطفه مراجع و نظام مالک و مصالح ظایر ایچون بر اینم کافیه نغمه عقیدت و غنائی







ساید و شفقت میبودن همچون مرغ ابرسن **بیت** مکن بدی بدی را جزای باشد بکیش  
 اهل مرقت بدی دی باشد موش آنکه زار لغیم التفات و اعتبار انیوب همان اول استکار لق  
 لغز و مصر و مستر اواری برانگاه و ناکا و بر عار کاندن تیر چرخه کمیندن چندی و تیر قصدی  
 موشه راست ادب هاندم قلاب غنچه سورخ دهانته جلدی سیاه کوش بر صورتن تخریه  
 حاصل قلوب بلبل که از از اند از از اند غیری سینه کور مرزش و خارد کن کل مرده از مر و خار  
 خاردن غیری غرور مرزش **بیت** بد میکنی و نیک طبع میداری جز بد نبود جزای بد کرداری  
 همان اول زمانه که مار اکل موشله تشویش جوعی و زاموش اندی و خوش حال و فارغ البال  
 بر دخت سایم سند حلقه اولوب یاندی آفتاب بر خاربشت بوی طعمه به اول دشتی کشتی کشتی  
 اول مقام کلدی افی خواب غفلت بر لوب موت و غنچه طردی و فی الحال دم مادی غریله  
 طوبت باشن ایچری چکوب فارغ اولدی مار قایت اضطرار بندن کانیکه هیچ و نایب دب سپر  
 سینه سن آنکه تیر خانه آوردی تا جمله اعضای بول خارد و یک سورخ سورخ اولوب  
 هزار نام زار جان مالک ناره اصلدی سیاه کوش صفحه روزگار دهم اعتبار آخر معاینه  
 قلدی امل چون مار کاردن قلادی خار پشت کربان خفادن باشن جز بعضی حشای ماردن  
 کما عذا اولغه صالح ادی شلول اندی بعد باشن کین کون چکوب روی سطح زمیند که خفیف  
 کج طوب اولدی یا ندی ناکا بر رویا هر سینه اول صحاده کوزن اول مقام آوردی خار پشتی که  
 تخریب و شیرین ایدی اول حالت دزد کوردی بلدی که با وجود حذرت خار کل مقصود ایدر  
 میسر در و کلید مکرر دیر آرزوی اجمیع مقصود پس خار پشتی پشتی او دند دودند و او  
 تولا بدی کجی از در و جع قلم کوندی خار پشتی بابان اول مقصود به صدق که باران شغفند  
 باشن طشر چوردی رویا هاندم بوغزین حکم طوبت باشن بدندان قوردی کوشن اشتغای  
 تمامه اکل اندی بوستن اول مقامه قودی کندی هنوز رویا هر فراغت کجی حاصل اولدین  
 کوردی که بر سک دوند کوردی که در دند بر کوشه دند جفته کلدی رویا هر خواب خر کوش اولوب  
 باره باره قلدی و لم و شمعون جوع الکلبین دفعه جک مقدار ییدی بعد حضور  
 قلبله بر کوشه ده یا ندی اویدی سیاه کوش بواجوب لری که هر بری تحقیق کافه طبل ظاهر

فیه  
 میرا و دیگر

او کوردی نه غناء تضاده فضا قدره کجمله حالات آخره منتظر اولوب طردی ناکا کوردی که  
 بر پلنک تیر چنک خشنای بر طرفدن کلدی سک بودند متبدا و لجه فیندل شکارده سینسون  
 دلوب کلبک قلبی طشر چوردی پلنک مکرر صیارک کینکا هندن خال و لشن و معیاد تیر خدی  
 شست کانه راست لوب اردن دوشمن ایدی چون پلنکی سک مشغول کندی امان و بر میوب همان  
 قبضه کاندن خنده دل دوزی پلنک جانی کوندی تیر راست صیاع طرفدن کدی صول  
 جانی خند چندی زمین تو که قوت ددی زمان افرب و احسنه او قدی **بیت**  
 فله کما خوش استان قبضه و شست زمین کنت افرب باد ابرار و ست نهونز پلنکله  
 دفعه حیاتن رقم رمق واد کن صیاد کلوب بوغزنی اددی و سر غله بوستن بدندان روزی  
 اتفاق اول مقامه بر اسب دار یشتی اول پلنکله بوستن که بغایت منفش و دلکش ایدی طوطی  
 صیاد اول باید عناد ادب عاقبت مکالمه لری خاصه به و بجا اولدی مقانله ییاد شدی انای  
 گلزار در مرد سوار غنچه ایدار صیاد کلبه باشن لشکر اوردی و بوستن پلنکی اوردی بوانه کدی هنوز  
 و فرستک کتمه شادی که اسب خالقلدی سوار پشت زمیند روی زمینه شویله بکلدی که همان  
 اول زمان اول کاند جان ووردی **مصلح** زمان بر دم کاکامان و برمدی سیاه کوشه و بخر بر کر  
 هر برین عین یقینله معاینه قلدی **بیت** زوال ظن و کات و موجب تیر یاقان و اطمینان اولدی  
 غیبه چون اندن بطلک شاهه اندی حضور دعوت ادب ایستدی بنم سایه و ولقد راحت  
 ایکن و استانه فله رفعت و معز احسان و مستغرق فخر ایکن در کاهدن کتمه و ترک خدمت  
 و ملازمت ناکه **بیت** سیاه کوش ایستدی ایملک کجا به خاطر خطراتی و سواد کلدی بر سوبا  
 ظاهر اندی که نه تکله اقتدار و وار و نه سکوت صبر و قرار **مصلح** سولیم اولیم سولیم سم راز  
 آچور **بیت** حال دل خویش از قوت نفقش مشکل و زیم رقیب از کفش مشکل **مصلح** کاکم کاکم ملوکانه  
 امان و بر و بر وجهه عهد و بیان بیورد که آنکه نفی امکان پذیر اولمیه حال خاطر و علی وجه اتمام  
 خلایق بلکه اعلام دم شبی امان ووردی و عقد عهدی مقرر قلوب یا مانله موکل قلدی سیاه کوش  
 ایستدی خویله معاینه قلووم که شیت ملک آنکه خلقه مود و در و عنان قدرتی و کنایه ایزا و اضرار  
 مطلق و لایق خفا سیله ریش در سینلر خارا زار یله پرقتشش بیجی و بدندان بغایت و سام







و روز با صبر و ایثار که تا شایسته دلوری اول زمانی که بوند بر او بره و صد امتحانی  
 اند بر صیاد آنکه ده پیر برین صید امتحانی شمرند و آنکه تفرغ و زاریسته التفات  
 انجوب بچه لریم بچه قهر لعل لای اندی اندی صیاد شیرک بچه لریم تیغ و درین قتل  
 ایرب افشته خون و خاک اندی **بیت** مکر در غنایان خودی که بر جانها پسنیدی بدی  
**نثر** آهوی مصیبت دیدن نهیب بفرستیدند رسید اولوب فرزند لوی فراتندن هر طرفه  
 سر اسیمه کوزکن ناکاه سینه کوشه طوطی کلدی سیاه کوخی اهنه و پاد و آهن کوروب سبب  
 جنج و فرغی صورتی چون کیفیت حال مطلع اولوب اهنه انشایا جان کدازندن یانکی  
 یاقلدی واکا موافقت ایرب بو بیتله نوحه و ناله اغاز قلدی **بیت** هر که دلم از غم دلدان  
 بناله از ناله زار شد در دوار بناله خوش و فغان و فریاد فراواندن صکن سیاه کوش  
 اکاشی و رب ایستدی صبر ایله که در مصیبت داروی صبر ایله درین بزرگوار و مجنون اوله  
 که اول بد فعال اندی افعالک عن قریب جراس بر لور **بیت** شمع پروانه را بسوخت ولی  
 زود بریای شود بدوغن خویش اما اول جانندن چون شیر بیشه بر کلدی و بچه لریم اوله  
 حالت اوزره بولوب باشلی بد نلر نلر اوزلش پوستلری نلر نلر یوزلش کوردی  
 صغیر افغانی صام شیرانه ار کردی **بیت** درون خلون اندی انشایا قادر دی دوریل  
 خرکه ما **نثر** و جهله خرو و ادب بر و در ناله ناله اوله که اول بیشه اهایسی آنکه حال دارن کرمان  
 اولور دی و بر حالت اغلر بر زاریله اکلر دی که مرغان هوا آنکه سوز و کمانندن بریای  
 اولور دی **بیت** چو سحر خیز دود از دیده های پر غم چه جلوی دوست که دشمن بگریان  
 غم من **نثر** شیرله همای سی بر شغال داردی که کرد تعلقات دنیا دن دامن سلکشن  
**ومن قنع شیری** نلر سر اوج توکلدن او قویب کر بیان قناعه باش چکتدی **بیت**  
 قادی میدان توکل شد مخمه بصحای قناعه نلر **نثر** و در رسیده خدمت شیر کلور و فغان  
 و شیوه نله سیر صورتی شیر صورتی علی التخصیل نلر اندی شغال ایستدی ای که  
 صبور اوله صبر نیست و پناه منزهان سیاه قلوبه و حواله که عمل قلب کن عساکرم  
 و کرمه سنگ ایتم و مصیبت و دلدان اوله کین کاه صبر و محنت غنای کین

س  
 ۲۶

و قرار اوله **نظم** دفع آنکه تیرم کن شوخ بری عالمی تحمل که هر کس بر اوله که مصیبت اهل  
 خنقل **نثر** و صبر اندی علی و ذوق خنده شکر اوله **نثر** و حال اوله با قوت صفت اوله  
 یکم صوب و کراشته دو شبه ضرر اوله **نثر** و باب مصایبه جل متین اصطبار شکدن غیری  
 نه جان که چه بر مشام کلش علل و غار جفا بوی وفا استغاثم اینه شده و صفار و کبار  
 دست ساقی و زکاردن بی محنت خار باده خوشگوار اچمه مشد **نظم** از در جنب  
 پیشه و فای نتوان یافت در کردن ایام صفای نتوان یافت زخم دل بجز در جگر  
 سوختن کاغذ انسانی مراد صبر و ای نتوان یافت **بیت** کوزک آج خواب غفلت کوزک  
 اچ یوز و کعبین عبرت صوغی صام **نثر** و در حکمت کس کس کس نلر نلر و کداز دنیای  
 غدارک حقیقتن سکا احسوس جدا و زره تصویر اده **نثر** و برای بلبل شیر و خورشید بران  
 حکمت پذیر اولوب سمع قولله و باطل و فضیله شنالی سماعه مشغول اولدی شغال چونه  
 کوردی که تنبیه و تذکره صبر شد و فی الجمله تأثیر اندی مقتضای بقایه مناسب دلدن  
 کلامه افغانی بایستی ای مالک هر طلوع بر و زوالی و هر شرفه و بوالی و در هر نلر  
 بر انتقالی و هر اقامتک بر آنکلی مقرر **نثر** و ابتدا بر انشایله و هر فاحه بر خطه ایله نلر  
 هر روز که اخیری بر غم مدغم هر سودله عقبه بر ماتم منضم بر مشرب عیسوی داری که  
 شواهد والدن مصنی اوله **نثر** عطیه عمر بستر میدی غویال عین الکالدن مبتدا اوله  
**بیت** دلدی بر ضلک که خدمت خار خاری اولیه قانی پرورخ که حوادندن غیاره اولیه  
 بوکستان جهان مرمر قلم نظر کوردم بر کل که خار جات کدازنی اولیه نیچیلد ایلم بر  
 خوابی طواف اچمه بر باد که هر کز خاری اولیه **نثر** و فایتنک تا نلر نلر و هر غلامیکه تاجی  
 متصور الاروح که نول بدندن کوجب کمتش اوله و جان که مرطبه سکدن **نثر** اوله **نثر**  
 کلدی غلبه یوب و قایب الموت لایعوبه **نثر** و مدت عمر آخر و زمان اجل حاضر اوله ملک الموت  
 بر آن امان و کوز اچوب یو محمد زمان و بر زره قوت و زور و مال و فوز و جوار و محصور  
 فایه و در و نه مشیر و وزیر و اعلان کثیر و حیل و تر و بر چاره قلوب **نثر** اوله **نثر** و لا مانع  
**ملکه لبقتی الله امرکان مغولا** **نظم** و اهل اوقی ایلم بر منیع **نثر** و در هر مایل اوقی بر یاق







الان بباد صیاد جلادند نام و نشان کور مردک **نظم** توان کرد بر خلق بخشایشی بجایابی  
از خویش اسارتی بود لها زیمت بنالدمی که بجان ریشتمند می نگران بوسه و تازنده  
ندادم اولب خونخوارلق و ستمکار لك صفتی گفت که لانم قلم من بود کل خراخرا بدینك  
كه بلا نره كرفار اولم سن و مادام كه خلق جهان سنك پنجه جو كند و رتبان و چنگال تهرلك  
هرسان اولم لوفایب زمان بران امان و برمیوب بی كان كشاكش و در لند اندك ظلم  
و عداوتك جراین بویسن ای ملك غافل اخلاکوی زیور رنج و مرجع ادا ست قل و تنذیب  
حیوان بلا فایب دن احتیاز ادب عین البیقین بل كم دل ناز روزگار دن راحت بوزین كور مر  
و ستمكار هرگز مقصود نه ادر و بوستان آرزوده مرادی سوسن در مرز **مراع** کسی نیست  
ازین كان تیر مار برودف چه شمر كوش و شله بود كلك استماع قلدی حقیقت حال اكانكشف  
اولوبیلدی كه هرگز در لكیم نیاسی ایدوا زار اوزره ادرم عاقبتی نكاملی و هر ملكه اسای  
افساد و فساد اوزره مبتنی اولم خلتی بد فرجاملق در روزمان حال باضی فی تذکر و مال استقبای  
نگرانق دانق افعال نداشت ایدوب زبان ملائمه كند و بایندی بهار عمر اوقات شبنا  
ادی خزان شبیه مبدل اولدی و قدیم قدم واه عمده كلك و سفر دور و دراز عمر اكل لان  
كلدی **نظم** عالم باغینك ادری خزان و كندم زعفران ارغوانه عجب نقش ایلدی چرخ كهن بركم  
اولدی كندم و یوم قیرا كین شیخ اولوبن تیر قدم با سوزن خم صتب قاشم كافی اولدی در **نظم** بید  
معقول بود كه تحصیل ادمان مشغول ادم و از اخلقون فراغت و قوت قنایله قناعت قلم از چوق  
فمنیم وار توق اكسك المن حكیم **نظم** هسته نیست بر عیان صبر و خور دل باقی كه نیست  
سراجام هر ملكه هست ازین رباط دور چون ضرورت دجل رولق و طاق معیشت چه سر بلند  
و چه پست **نظم** پس شربم و اكل و سم دن فراغت اندی و اول پیشه ده و لوبن خشك و ترمیوه لوب  
قناعت ایدوب كند و كند و بایندی **مراع** هر كه قناعت شد بخشك و توشه بجز و راست **نظم** شغال چون  
كودکی كه شیمك غاسی بیرون تجاوز اتمز اگر حالی بی نوال اوزره كدره شغالك بریمللق قوی بر آیه  
یتیم زاده بی حضور اولدی برودم فی شرب و شسته كلوب حال و خاطر صور دی شیخ ایدی میان  
هست و بر كات نصحتكله خلائقون ملائقی قطع ایدوب شك بر ستمكلكه خلاص اولدم و كودم

گرفت دنیا بخشنده دگر مجاهد و ریاضتله اختیار قدم **سبب** زین بحر اکتون چو کسی آب خور و خور  
دل از ابا خور و جهان سر و کرد **نظم** شغال ایدی بز فکر موی و ابدن دور و سمت استقامتک بقا  
مجبورده که خلائقك بو و ضرور دهان شکار تله كنده **نظم** بلكه خزر لر حال با بقدر زیاد  
شیخ ایدی خلق بند نه سبيله متضرر اولم که اول زمانك الی بو شاهذا الان بر حیوانك  
كاشم ریند بر قطر قان اچدم و چو دندانی بر شمشك جاننه تیرا قیوب دهان خونخواری  
بر نفسك ازار نه اچدم **سبب** ورم بختیر بیدار باره كند **نظم** بهیچ كس ز سام بهیچ نوع  
خراش **نظم** شغال ایدی بل انا مقتضای زهد و دیانت بو میدركه ازك زالد سكا قیوب اولن  
وزق مقصودی ز داده سن و طار جانور لك در قند ستمك بو عك شیو مادر كی حلال عدا كنه  
بلمر مسك بو سینه مك میوه سنیك ده دوزخ و تله وفا اتمز و اول بچاره كرك قوت لایموت لوی بو  
میوه لره مخصره غریب هلاک اولوب انك و بالحا با لایا د كرك نكلك كتم بن خوف ادرم كه  
بو جهان دخی انك مكافان كورب سنك ملك همان اول خوك حلالی مثالی اولم كه بوزینه كرمیوه سنی  
غصباتدی و ذخیر بنی تاراج و نهی ایدی شیخ ایدی نیم روایت اولم در اول **حکایت**  
نخال ایدی امثال كلك كرك بر بوزینه به مدد توفیق میتر اولوب ایسای جنسی میاستك كنده  
قلدی و بر پیشه كوشه سندن توشه قناعت اختیار ادب ایدی **سبب** عارفه كوشه می اولور  
كیخ فراغت دن لوب عاقله توشه می وایكیخ قناعتله **نظم** اول پیشه ده و نه ایچیر اغاجی و ایدم كه  
بوزینه آنكه ایچیلرله كچوردی چون مرد و زمانله اول مقصد علالت نقصان مشاهد اولم  
عاقبت فكر بر ادوب كند و كند و بایندی پیدا مکه حیوان جنسی طلق اغا سزا و لمر ماگولات نوعدن  
بر پیشه ایچیردن غیری نشه ده و لومر اكر بو ایچیر لردن ادخار اقبوب طری و تازه یكن جگر سن  
اكل ادرم وقت شاده و برك و نوافلق متر در سوادى بودم كه هر كك بو ایچیر اغاجی سلكباند  
قد كفا امله كچوب باقیسن قدیم تمام تابستاند فراغتله كچوب هم زمستاند حضور ادم  
**سبب** زهر توشه باید كشدن ریح تابستان اكر خواهد كسی كاسی نشی باشد زمستانش **نظم**  
بو اولوب اوزره بریخ اغاجی ملكوب میوه سندن بزی دی باقیسن خضر قلدی بركن بر ایچیر اغاجیه  
چو قناعت سابت اوزره ایچیر در كن ناكله بر غنر بر صیادله زخم تیردن و هم امله عجب



اول پیشه به تحقیق اندی هرگز خسته که از روی میوه دن خالی کوردی تا اول درخت میوه که پوزینه  
انکه او سستند انچه قدر دی چون پوزینه نک تیر نظری خنجر به راست کادی غایت نظر اند  
کلان کوی و تاب اندی آهسته کند و به اندی **بیت** انجا پیدا شد آبا این بلای کاهان زین بلای  
ناکاهان مارا خدایا و ارمایان **نوروز** چون پوزینه بالای درخت کوردی مرچا ادب خط غنچه  
کوردی سافرم غریب نواز ای ادیب هماغه نطقه بقولای در سر دی پوزینه دخی در سلام دهی  
روی نقد در متعلقه کلامه اغان ای ادیب **بیت** باغ آینه به بر سر درخشان کادی خانه  
عالم غنچه دینه همان کادی خنجر خنجر ای سینه مبارک قدم چون شرف خلد از نانی بود دل نا  
دیکه الدن کادی خدمت ادم خوک استادی ای **نوروز** **ماحضر** رسم ضایفند تکلف لایم  
دکل علی القصص که شاید دادند بر کلام و غلبه **نوروز** **بیت** لطفایه بی کادن کور و قفاته  
و ماضی نک و ارسه کور تکلف چکه پوزینه دخی زبان اعتبار به بلایان اندی و هماغه دخت  
انچه دخی که از اندی خنجر برشته کادی کلامه دخی غنچه بلای سبب اول درخت میوه دن تمام  
اندی بعد پوزینه بر متقبا و لب اندی ای پوزینه کادی هنوز ستور اشتها انتهای و نفس  
حریص غذا طلبچون دخی اضطرار **نوروز** لطفایه اگر ضیفند سنت رعایت ایله و درخت اندی  
نوروز ای ادیب بنی بهین سنت ایله پوزینه طوعا و روعا بر دخی دخی سگادی خوک از متلا  
انکه غمزدان از قوسوب درخت اخرا اشتیاق اندی پوزینه ریاده بچسود و ادوب اندی ای  
همان غمزدان از انضافه طنز کینه و غمزدان و حالاته بوم کاشان اندی که بنم بر ایلی و کینه  
موجود است نشان قوم یوقد **بیت** زین پیش کرم نیستون **نوروز** خوک خشم اولاد ادوب ایلی  
پوزینه بر مت سنک تصرف اندی من بعد به متعلق اولسون پوزینه جواب و دی که اخرا  
ملکوت غضبایک شوم و عاقبت قهر و عقوبت علیه که مذموم در ظلم و عقیدین فراغت وقت  
کنایه قناعت ایله که ضعیف و غنچه انکه ای تیجه در مر و فراقی آزرده قلن ایلم غمزدان  
در **بیت** کوبند اندیش کوی دل خون کوی در دنانست بکیر و چون کینه خوک چون پوزینه دن  
و کلامه اشتیاق ایله بوجرا شدن تمام منفعل و انش غنچه ریاده مستعمل ادوب اندی ای کیناخی  
ادوب و کلامه ادوب **بیت** او تا ندین سنک سوزی سوزی و کندن اولور و بضمه ایلم سوزی

غیر تمام ایله که سوزی بود درخت میوه اندی و حشکدن کلب پیشه غنچه کوندم و دی و فی  
للال اقدام انتقاله اول درخت جفته اقدام ایلمی هنوز شاخ اول و زنه قرار آمدند  
که شاخ صفت جوی سزگون و غیب جان خبیث زبانیه زیاده دوزخه اصرار ای بو منی اول اول  
کوردی که سر دخی همان اول درخت طریقه کلدین که بوجان لایم چون تعیین اولنان در دخی کندن  
سوق ایلمی جوی جماعت رنج جماعت هلاک اولان اولان اولاد و انسا بنک قلوبند  
سکافند و عداوت قائم اولوب دایم سنی غیب و مذمته مواضع عاظم اولور و هر نفس بر نفس سنی  
مساویدن خالی اولوب اهل عالم ذکر مطالبی کند و لازم کلوز و نه که سابقا از ظلم جانلور  
ساری حایا ضرر زده زبانه جاریه ایکی جلاله دخی جا نور سنک بنجه قهر و خشکای جور کور  
خلایق دخی محالور که کور و ستم و فساد اول که کور و ستم و فساد اول که کور و ستم و فساد اول  
متصل نبی و در کور و ستم و فساد اول که کور و ستم و فساد اول که کور و ستم و فساد اول  
قلین **بیت** انیر لنت قن مانده و کور و ستم و فساد اول که کور و ستم و فساد اول که کور و ستم و فساد اول  
شغالیه بر ضل بر اصلی اشتیاق اکل یومدن دخی فراغت و آب و کاهله قناعت ادیب اندی  
کناهلن قناعت و انابت اندی **بیت** سینه پر تاب و دیده پر خوناب دیدی تبنا الیک یا قناعت  
و جمیع حالاته و ابیات حقایق سنانک مضمون صحنه حسبه حالته اثبات اندی و زبانی لنت  
و ملائکه کندی و خطاب ادیب در دی **نظم** ای دل ازین جهان دلازار مکنده و زنگنه کندی  
دقار در کون کار جهان ز لایق اهل بصیرت مردان و از سر این کار در کونده چه میتوان کش  
روحانیان رسیدن سنی نای و زین در پر خار مکنده در پر غم زخمی غم غم غم غم غم غم غم غم غم  
نکور شهوار در کونده اول ظلم خونخوار و ستم کار قهار کداسانی که جهانبانی ظلم و ستم کرای  
و انش پیدا ایلم بریان ادیب تبعات جور و جفا و خواست عاقبت ظلم و ایذا دخی بدید اول و قاف  
الامر مقلدان و کلا و جهانتک نظیر مبتلا اول و حق و باطل و صواب و خطایه کون اول وقت ایله  
و طریق رشاد دین مضیق فساد اول ایمان تمیز قله شیر که تاجک کوشه برین انش پیدا مستیاد  
بریان کوردی قلبی خونخوار لعل بری قلدی چون بوجرا عالم و احوال اولدی عالم و ثبات دن  
اعراض ادیب بر کون دخی انکه از انش و اصلنه التفات قلدی **بیت** نوشته اند بر این جهان











در پیشانیام سالی در کارالیدن بجز بر فزونی و فاقه شراب ناخوشکوارین آنچه هست ای که بوضع  
 منتفع اولوب معاشم و صنعت و رفاه هیئت که در پیش آید بودی و در آنک سبک معاشک بر  
 حرفه موقوف و عینک اعتنا شک بوضع جهت معطوف آید بوقت حالیا سبک اما  
 میباشند آنکه در سرباز و دیوار و در کار که در شغل و در راه شایکه اندک از آنکه کاس  
 خفته قیام قلمیست و وظایفند که با بنی عهد سبک کلیمین نهانخانه آرزوون هر اهل  
 کتله و کله شویله و کلند که البته و قوت را و از و محصل اول **بیت** دانند رفیقان که در  
 دور و دراز است از کوی مقصود بیازار **نقار** فضول لقا عه کند و طریقند طریم کتمه  
 هر که که کند و حرفه ن فافت قله و کند و به ملایم اولین صنعت مشغول اوله اکا اول  
 بلا باشد که اول کلند که پیشدی بن استعارانتم که بخار و لشکر اول **حکایت** پیرایه  
 و طایفه ای که بر او و در جملک دارند کار و مشغول آید هر کون کوردی که بر کلند جویبار  
 کنارند که بولد غی حشر قشکار آید و صاحب حدت اخشامند که آنکه قناعت یار و شکام  
 شانه ما وی سبک کندی بر کون اتفاق بر باشد نیز بر اول نواحید بر فزونی کبوتر شکار  
 اندی و گوشت نمند اشتیای که به بران بیب باقی من اند قودی کندی کلند باشد که  
 بپیش من کوردی که و یله اندیشد اندی که بوجا و در جبهه حیرت و کبوتر شکار آید  
 بن بویال و استعاره و شکال و بومحقره قناعت آدم لاجرم بوسورت دناک خمدن  
 ناخی در بن بخت بومیشل خرسند اولوب همت بلند در بهر مند اولیم صلاح بود که  
 من بعد بومحقره تنزل القیوب باز بلند پرواز کوزا چدریم و شاهین کون و از کا و ج  
 هواد او چدریم نسطرا آسمان نیز منقاد مدد خلاص اولیم و سیم غ کوه قاف بجهت  
 چنگالمدت کجالت بولیم **نظم** رود که نشسته بکوب بر بنام بر نیارد فرود زنده دلاقی که  
 بیالایند از از همت و لا برند پیش شکار و شراک ترک آورده و صد و تیر و کبوتر و مرقه  
 اولدی طوری که از چون کلند که حیرتی و اولی حرکتند فراغت کوردی و نتیجه و تیر اولوب  
 دیدن عبرتله ناظر و عاقبت حال منتظر اولدی طوری که ضایع کور که اول فضا و کبوتر ظاهر اولدی  
 کلند کبوتری حیدر قصد آید و در طایفه کبوتر لب آب متوجه اولوب ساحل جانب او چدری کلند

کراه کدرکن ناکاه کنا جویبار و دوشدی اتفاق ساحل جویبار کل آید بخیاره ناکه باقی کله  
 باقی هر چند که طوطا بایوب اضطراب آید دخی چدری کندی کار زنی لاله کلوب ای طوطی  
 و سرور و موفور ایلر خانه سبک کدرکن بر اشتیای آن کورب صورتی که **اشهدا یا بیضا**  
 اعرای جواب و دردی که **تکلف بالعبید و وقع فی القید** یعنی و کلند که باشد پیشه  
 صورتی که کندی دخی قید حیدر گرفتار اولدی بر منی اول جلد کتوردم تا یله و هر کس  
 کند و صنعت مشغول اولوب طریق قدیمند طشره کتمه کون و شاه ماه حرفه ن غراف  
 اقیوب کند و به لایق اولین صنعت میل اتمک کرک چون پیر عزیزدن بوشلی استماع انتم  
 بنم دغدغه نوم دخی زیاده اولدی اول نصیحتی که محض خلاصدن منبشادی کوش  
 هوخله اصفاون استماع انتم و اول هوس و زور ثابت قدم اولوب همان دم خیار لغوی که  
 ایوب دهفت اسباب کوردم و بضاعت مزاجه که قاندا ایم آلات ذراعت و ادوات  
 حاشه و دردم و بر مقدار تخم اکب دین انتظار دی ماه حصول حصول طوطی طوطی در حاله  
 بنم و عیالک رفز عیشی را اولدی و کلاه زندگانی با شمر طار کندی خیار لغوی باری  
 خرج روزمره و اصل اولدی حالا بر میل مقداری تحصیل حاصل انچون منتظر اولم و اولم اولدی  
 کز و ما بتدم خطا آنکه که تضاع شایع اشتد ک و در باب تجارت کلامی بنای امور که  
 پیش نهاد ادب آنکه مویله ایشاند و شمدی خرج بومی در غلبر من هیچ مهندسکا  
 حبه و اصل اولم و محقق موهوم انچون ضایع آنکه اولور سده بر سیله دك حاصل اولم  
 حال اصلاح بود که بر کشته دن سرایه انچون بر غلجه استقامت آید من وینه خیار لغوه  
 مباشرت ایدب اسکی طریقه که **سبیت** آنکس که کار خویش سرکشته شود بران بنود که با  
 سر رشته شوک پس شعله خام لرزدن بر مقدار مبلغ استقامت ادب ینه نانو دکانی لاجرم  
 و اول غلجی بر خط شکاره سبارش ادب بن تحیر و تردید غنی زمین دله صاحبم گاه ذراعت مصلحتی  
 صورتی که کدرم و کاه کسب را انچون بازاره کوردم چون حال بر زمان بوسوال اوزر یکدی  
 ختمکار خجالت ادب مایه و سود دن موجودی الی قیری و محصول نذاعت دخی انواع آفتب  
 خرجه انچون مشرفین حاصل اولدی پس اول هسایه در رجوع ادب عالمی علی تفصیل طوطی ای علم



دخی گفتاری و آنکه شکر دخی زبان کوردکی اعلام اندم پیر عابد چون سرگذشتی استماع اندی  
خدا اینست ایستد عجب غایب در سنگ حاله اول شخص و مویک حاله که ریشی اکی و سنگ الله  
و بر روی بن سقنار اندم که عجز اول و اول **حکایت** در پیش استی روایت ایدر که بر  
حریفه اکی و بر روی بری زیاده در **و بری** بر کل کوی طری دیدی و شخصی که اولی تر می  
دار مشدی و شوق غنای و در عا مینک اکثری اغوشی و عود طرنک ایکس خج رعایت  
اوردی و باب قسم رسم عدالتی مرغی طوبی بر کج بر نه و بر کج بر سینه کدوی هر کج که بر سید  
اولوری هادی بودی که صبح قالیق که الی یوزن یوردی باشی زانکه زانکه قوی و زبان  
ایوردی بر کون زانوی زانکه خواجه وار منکن پیرن انکه دوی و سینه نظارید و کوردی  
بنفشه زان غدار نه یا سیمینا جلیش و صفی عارض شکبار نه غبار کافور صاحب **سبب** حبش  
ملک الشکر و م **ما** و چون زان قوش بر نه بوم **مکذوب** استی ظرافت بود که در شجره یزدن  
موی سیاهلری بران تخفیف آدم تالیهی تمام حلیه شاییده عا طرا و له و اول زان اعتقاد کی  
لوی جاک خیال تشنه باطل اوله و افی و بی سفید که کوردی ضروری اذن نوبت قله شوهر دخی  
چون انکه اینست حاله و زان شتر معاینه اده انش محبتی انطفا بیه و قلبی اذن تفریق  
ایبب بالکلیه بکامتعلق اوله بر سودایله ممکن اولد دخی و در شجره یزدن موی سیاهلری کردی  
**مصرع** بر کون بان دیش که در سوزن است **نار** دخی شخص بر بخانه ناز غیمه و ارب و عادت  
مهر و یوزن باشی نگار که کناره قوی و یوزن زن جوان دخی نگاه محاسن شوهر نگاه اده  
موی سفید ادا سنده متراض پیر زنده باشی قدرت مش بر ج دان موی سیاه و اردی کوزن رکبت  
کلیکند و پیر ایدر لطافت بود که موی سفید لری منقا شله بر بر بر قویم و کلان ارجاری  
بو خا و ل زاردن قوردم تاریحات خطی تمام سبز اوله و چون اینست حاله و نگار عیش شیده  
محلی کور منزه پیر لک غبارین دامخا طرقت کدوه و کندی جوان بله و صحبت پیر زدن  
نوبت قلب بکار غمت کومنه **میرا** دخی قادر اولد دخی قور موی سفید لری کدوی چون بو  
حال اندزه بر زمان کدوی بر کون شخص بر کوردی که بر ج حریف سولیش کدولر بلکه بونک  
سقا لذن قیل و قال ایدر نه جز اصلی و سبالی یوزنه اوردی **سبب** کوردی صلا قالمش و زدن

موندن اشته جزین ریشی تمام اولش بر نه بل **سبب** چند کفر ایدتی سودمند واقع اولد **سبب**  
سنگ دخی مالک هان بونوال اوزر و **بعضی** رایه کی باز کا لقا و بعضی دخی هقا لقا  
تفت اندک حالیه باغ معاشکل غر و سوت کور روز و نه خزن اشعا شکله تخم نر و ت بونور  
**سبب** روزی بچنان کدشت و روزی بچنه کنون که بک که زانست و این شخص بونلی استماع  
قدم متبدل و لب کوردم که ادرین اصحاب جمله دکی حق و زور قدتم در ای دینه مستور قدتم  
ما ملکم دخی دینه وفا اتمک اتمالی یوقد **بکمال** **الفرار** **علا** **ایطاق** **من** **سبب** **اول** **کجه**  
ترک دار نه پیر اندم و مارندی هاد شهره و جویب و سان و هراسان و میرای و سامان  
بر طرزه کدتم تا مسافه دور و دراز قطع ایدب وقت متما دخی نصکر اشندم که جمیع متعلقاتم  
اوتیه کفخل و سوزا قی صابت صاوب غرایه تقسیم و داینلره تسلیم انظار و سولطانوس  
مراجعتدن مایوس اولوب خیلی زمانه که بطریق سیاحت کدتم و اتم دله صاحب دولتلر و ک  
دارا الشفا کرمند و اطلبه دم و جراحت شفا بد راهه زیارت قدم اهل الله دن مرم ادرم  
و نفقات انفا و بار کلریدن وقت القاس قلدیم تا بوزمانه د که بحمد الله تعالی اینست عالم  
بویاب فرخند قالك صیقل عجا و رتبه بجلی و مشرب روزگارم بوجناب کرامت نصایک کفار  
شکر اریله معنی اولدی **سبب** المنة که اگر دخی کشیدیم دیدیم ترا و تو بقتود رسیدیم **نور**  
قیمت بر خورده **بعضی** که روضه خفاده منقضه عرضه پیشوردم و اهدایندی سنک صورت  
طالع صدق متا که شاهدیم اما نم یه که سکا بو شلاید و چون فواید عایدده اگر چه که برین  
راه مهاجرت و طریق مسافرت ساکرا دلک اما نچه مادی و مریح تجارب با لک اولد و کشت مالک  
و سیر ساکرا دایه احوال عالم و احوار و ادب بنی ادمه و قوف تمام حاصل قلد که مزید کار خاطر  
خار دامن کیر خوا طردن خلاص اولسه کون و قلب بی غشک نبش دغ غره و تشویندن خالص  
اولسه که **سبب** پونه نار سوزده خالص اولسه بر کخی **سیم** قلبی صاف اولوب لقا و اولور اکاشی **نور**  
القصه همان مصاحبت بکمال خوش حالی اولدی **میرا** بان دخی صحبت مهمانی غنیمت بلدی  
و شیوه مصاحبت کال با سعت کوستردی زاهد مکر اصلندن خج اسرا نبل سلندن ادری  
اگر چه که لغت عبرتین غیر لغت و قوف فارسی اما چون لغت عبری فضیلت و و رقی ادا قی کال



ضاحکه سولیدی و مرغان کندی خراسانه اول زبانله تکلم ایلدی مهمان فرنگی اهل لغت  
 عربیه واقف دکلدی اما انک ضاحت تغییر و مصافت تقریری خراجنه غایت خوش کلدی و اهل  
 انک که اکثر اوقات اول لغتله تکلم الیه زاهد دخی چون انک و فور رغبته کوردی دهان ضاحت  
 اجوب بکلم **ان من البیان لیسحرا** ادای لغت عربیه سحره کوردی مهمان زاهدک  
 طوق زبان و ملاحت میانه عن صمیم القلب متعلق اولوب و الما اصل اول لسان جان و دلاله  
 متشوق و متعشق اولدی و غم و جزم اندکی لغت مزبور یله تکلمی زاهد مذکور دن تکلم اده  
 و وطنی مانوفه تحصیل هنر و معرفتله کلم **سبت** چو شیرین نکته لودی کارا دودی ایلعلینی  
 شکر بار دودی چو مهمان کوردی کنتارین شکر بار و لاطولی که اولدی خریدار چون روزمانه حجاب  
 تکلف میانه کلب بیکانه لک بیکانه لغت معنی و مقدمات و داد نتیجه اتحادی مقتضی  
 اولدی مهمان زبان تفرغ و نیازله زاهد دعا و ثنایه آغاز ایدب ایتدی **سبت** ای لفظ توکلید  
 نه غایه کمال نثر تو نتیجه نایید و لبلال **بوجه طرز سوق کلام اولور** و بجه رعایت مقتضای  
 حال و مقام اولور چو صاحب نظرله دینه عقلی بوکال فصاحت کلام مشاهده مشد و بجه  
 بر سخن شناسک کوش هوشی بوضع الفاظ جواهر نظام اشته مشد و بوضاحت زبانی  
 صافی کورسه باقل که لال اولیدی بولاعت سیانی سبحان اشته دعوی فصاحت انک  
 محال اولیدی **سبت** کوریدغی این و ایل اولیدی کا قابل دیدی که اشته فقه مر قائل **نثر**  
 حالا اول اجناب کورید توف و تفرغ اده دم که بکوزبانی تعلیم و بولعتک معانی سنی  
 تفهیم که بکامنت عظیم و نفعت جسیده لطف عظیم دریغ بیور طبعه چون بساتنه معرفت  
 رسم رافت و ملاطفت دریغ اندک و بقره و توقف و ظایف ضیافت انواع تکلف رعایت  
 انک حالاکه دابطه محبت واسطه مصاحبتل معجم و محکمه امید و اید و اید که شفقت بویرب  
 ملتسمی اجایه مزون قلم سن و کرم ادب تذوق صفی حاله چکین قنایه سبیل غم امتحان  
 مرده جانکه سن اسید که حقیر دخی وظیفه ذکر مرده تقصیر اقیم و شرایط شکل فنی کا  
 ینبغی مرغ طعم **سبت** چون شکر و کفایت نتوانم بحقیقت من بند پرورده احسان  
 نویاشم زاهد ایتدی مهمان کلامی بونه منت علی در و نه معذرت معافی بن استغریحی که

سنی حسیین جهالتدن ذروه دانش و معرفت یفتندرم و اسفل سافلین نقصانند اعلاقی  
 علیین کمال عرفانه ترقی اندرم اما غنوا ولیکم لغت عبریه زبان فرنگی میانه بعد فائات  
 و تمام منافات و ادر **ششان بینما نشان ششان** ایا ادا که انکله لغت و خاطر اطرکم کلغیت  
 یقشه و کمال کد و جذبی حد **سبیل** طبعک و رطله حیرت و و شبانک حفظ و ضبطندن عاجز  
 قلم و سنک بوجه زحمتن نافع اولدقدن غیریتم بولکوا و اقام ضایع اولم مهمان ایتدی هر که  
 بر غنوی تکلیف طالب و بر صنعتک تحصیلند افضا و له از کتاب شیدای صبر و تحمل انکر کون  
 و قاصد کینه مقصود و تقب بادیه محنت مانع اولیوب مقصد معهود صدق نیت و قدم  
 و غبتله کتم کون **سبت** سودم و بیین کنی کعبه صفاس چکر خار مغیلا ناک جفا سنی  
 بولر شویله عانم و بوعزم اوزنه بروجهله جانم که جسم ده هر سر بر شخ و دریغ اوله  
 بو غنمتدن یوزد و نه منم و چشمه هر زکات بر تو یونیکان اولسه غنان نظری بولر  
 دخی معطوف قلمم **صیحات صیحات صراع** هر که میل کج دارد دریغی باید کشید **مقرر** که طلب  
 معرفت و محنت عاقبت مضته مبتدا اولور و بوطر بقدر جراحتک آخری راجحه نهایت بولر  
 نند که اول صیاد طلب علم اندک زحمت و طایفه علمایه جزئی خدمتله نفعت کلی دست رس  
 بولدی و تنکلی احتیاج و قلندن خلاص اولوب قضای استغنا و ثروت و اصل اولدی زاهد  
 استفسار اندکی خبر وایت اولمشد اول **حکایت** مهمان ایتدی احباده کلندر که بر  
 درویشی واردی مییاد و صنعت صید مرغ و ماهی و ماهی و استاد صید ماهی اندکی دم نام کی  
 دکی جیچشم اولوردی و ضد مرغ اندکی بام اندامند هر و حلقه دام کیمچ و غم اولوردی  
**سبت** اولدی بچرخ اخضر دامکاهی ادر قرقش اولسه قورقیزی ماهی اتفاق برکون دامو بر غراز  
 قوروب کندیک کاه کردی و قورقیزی و هزار زحمت و انتظار و حوالیت اچ قورق کوردی  
 بیچاره لره خلقی حلقه دامه چکیر علم ناکاه بر مرید آینه اوان ایتدی مباد صید بوسدا **سبیل**  
 رسید ادر دیو کینه کاهدن چندی کوردی که انکی طالب علم میاحنه ادر بر وجهه که غولاری  
 صامدالند بکشت و قیل و قاللری کال زاع و عدالم یشمش مییاد ادر و اوردی و مقرر و دلدی  
 ادب یلواردی که ارباب فضل و اصحاب کرم **صراع** دم در کشید تا بخورد مرغ دام دم لطف ادب



برهان ارام اوك تا بوسيد و ريدن اوليه و بنم زخم ضايح اولوب اغظام حال عاشمه  
 اختلال كلميه دانشمند را ايتدله اگر بزي بوسيدنك هر مندا د ب هر مزه بر مرغ عهد  
 ايليك سكا موافقت قلوز و بخت و عرب دن فانغ اولوز و صياد ايتدي اي عزيز ل  
 بن فقير و عيال مندم بوجامتك جهت معيشتي بوسيدنك منحصر اوك دخی الكيسن الحق  
 بكانه قلوز و بری بوجده جماعته بجه كفايت قلوز ايتدلسون ايم بوفتله منعتمس و نك  
 القم شوراي عمارت و بونايه رياضتله كچوب هنون شكار جاشني سى طمشر و **خبر مايسر**  
 لذت ذوق اتمشور بواحتلا دره كه دود سواي كباب دما غزن زایل و مشروط مهورى تنبل  
 اندون هم بر منسك بوفتله قتل اوله البته يار فرهاد دخرين صيدى بباد اتمك كركه يا  
 شطرن بودا و زره هر بر مرى بردا مرغله يا ايدب دل برغن اكله شاد اتمك كركس بچاپ  
 هر چند كه مرغ بسيل كه طيطاب اتوى و فرهاد واضطراب ادب ايتدى بى سنله علامه معلوم كركه  
 رسن دامى طلب مدرسه بوشد و دولا نامدوس اند برجه اتمشور دهر داي زين وقفه اتمشور  
 و غله مدرسه دن اكادانه صابجا اتمشور شرمه بكا لارندرك كذ بيم و عرق جبيشله  
 محصيل اتمك صيد حلالى ثلث و ثلثان طريقه تقسيم ادم قطعنايد و بروردى  
 و انك عناد و بجا جارى اصلا مندم ادمدى ضرورى شرط بوري موطوب رسن  
 داي چكدي اولقو غلله اوچن دخی ميد اتمك وينه آغاز تضرع و نياز ايدب ايتدي  
 اهرامكان زمره علما **الروايف الارض بر حاكم من في السماء** لطفايد ببن فقير و رم  
 اوك مصراع سوزكده در جهان ببايتن سوادن كچك وارك شغل كركك شوراي جرجلان  
 وارك بونى ندر و طواي نيازت كچي بون اولور كن بون درك طبع ادرين دانشمند را ايتدله  
**بيت** نه عجيب غايشن زاي صياده تاكي بوشد و فرهاد سواي بسورى دخی بملك  
 كنه من و شطرا اتمك و عديه يوخه وفاقين سن صياد كوردى كزاج رجسته  
 ورشته ايتد كسته در ناچار شط مهورى تقديم ايدب صيد بوري كند و ب  
 اول ايكى طالع ميانك على السوية تقسيم ايتدى بعد ايتدي معلوم كركه سز حوق  
 خدمت اولدى اگر حق خدمت دعايت همت ادم كن و بنم صيد حلال سز حرام اولسون بركن

اول لفظ اكله بحث ايتد بكن بكا تسليم ايلك تا كين دخی برك ماشا فائيد كوندن بى بهر عالم  
 دانشمند لوتنم ادب ايتدله بلفظ غنث و ميوان خنث و بخت ادمك صياد صورتى ك غنث  
 ندر ايتدله غنث اوكده ندر اوله مونت صياد اول لفظ غنث ايتدى و ملا خاطر ايتدى  
 كندى و صورت حال اول و عيالنه حكايه ايدب اول كچه اول قوت لا يوتله قناعت ايتدى  
 چون صبا اولدى مرغ دزين جناح ادياب ايشانه افندن پروان كلى و ماهيان سيم  
 انام انجم دام خطوط اشعه مهر دن قوب مقبره جرافضر سپهره پنهان اولدى **بيت** جرخ  
 صياد و شيرشته زرد ماه مهربا بدم آورده مرد صياد دامن كوثر لب درياه فاردي  
 و قوت قائله داي درياه صيدى حكمت الهى شسته بر ماه راست كلى كز آب زره كرسر تا كوشه  
 اكابر بزر و جوشن بوشن اتمشور و ندر دم آي ايشانه ايلك ماشا دى ب صورت معانيه ايتدى  
 جسم لطيف سيم مذاي كچي و تر و بركر تاكي قطر سيماب كچي خبره و تر **نظم** سینه صاف  
 صلكه سيم صفيه چش كركه چشمه خورشيد بيشنى كويالاس بوقلون و كى حديقاسدن برون  
 ميناه اكله دنك صورت و شكل و هيئت دن بر زمان تحير بجز طالبه كرك ايتدى و تعجبله باشن  
 صالب كند كند و ب ايتدى هيج بر صيادك ديلاه ايمى دخی بوشد بر ماهى كور مشور  
 وفاق بوزيا لند بر بالى دخی خلق اتمشور و صواب بودرك اخوند حفظ ايدم و تبرك  
 رحمت استانه سلطان محمد ادم شوبله كورد و قهقهه بله بنى اقوام ميانك سرافراز قله  
 والا بوشد نداين باقى بلمنه خالق بله پسر اول ماهى بظرف اب قويدى و راه درگاه پادشا  
 متوجه اولدى مكر بويو بفرمان شام قصر ملك ايشام اوكند اولن كلشنى اصل و جام خاله  
 ملكه مخمر سيم خامدن بروض بنيد اتمشور و اب نلاله مالالاد بياچنه غير شناه ايتدله  
 و نودار شكل علان روزى دوزب اول و بوشه بوشال اوزره روان اتمشور دى و مكر كون طبع  
 پادشاهى نكشاي اب و ماهي ميل ادب لى بوشه حاضر اولور دى و خام و ايشال اول دوزق  
 هلال غلله بوب ماهيل ل حال اوكان و سكتان تفرج طورى اتفاق اولر نيك **بيت** بنو  
 اول روزى كردن معار درون حوض ايتدى و نزاره نيكاه صياد كلى اول ماهى بوايتدلى  
 نزاره شاه كوردى شامانى غايت خوش كوردى و قيله خلد دينار تمام عيار جايون مورو



وزیداد بر کسی پادشاه حضورند منصب قری و بحال جراتی و اردی اغان کلام ایندی  
یوزند آهسته پادشاه ایتدی صبر منور شهنشاهی و محقق دگر که قور در پادشاهی و صیاد  
بجده و غیره شاهی در اگرین در افغان سلطان پرمای ایچون هزار دینار از زانی بوز  
نیزان و غایب اتمک میسر و در خراج مملکت کفایت اتمک متصور بر ماهینک اعلی قیمتی بزرگ  
ظاهر و بر صیاده مقدار جائزه جایز ادوکی معلوم خاطر در یا مقاطیر عطا استقامت اول  
کرک و خراج عله موافق **بیت** هر آن حوض که صد بر آب کیره دو صد من درینش نقصان برورد  
شاه ایتدی حقیقت حال بیان اتمک سوال اوزده اما بعد الوقوع د کیفیت ابله خلف  
وعد میگرد و وزیر ایتدی بویاید بر تدبیر کند که هم خلف و علان کلمه و هم در بسیار  
دخی ضایع اولیه صواب بود که اندک سوال اول که بویاهی مذکور میر یا مونث هر قنونی  
که اختیار قلم سوز که وار یولار غنی کتور و معدود و معدودی کتور و ضروری جوابی مبروت  
اولوب چون کمی صحت اوله کرک اول وقت از نشسته پله راضی اولوب جری رعایت شفاعت  
قلعه کرک پیش شاه صیاده متوجه اولوب ایتدی ای استاد بویاهی مذکور میباید خوشه مونث  
صیاد صاحب تجرید خیم اندک شاه نه بیور و بوسوال فتنه نه اندیشه قلم و غوغای فکر بی  
تدبیر و صالری و برینان فکر دیراسته طلالی قالدی آخر کار همان اول الخط که علامه یاد کار  
المشدری یاه نه بکوی فی الحال جواب و بر دیگرهای شاه بویاهی میخشد بر معنی مذکور نه موندند  
شاه صیاد ک سوزی بجایت خوش کلدی و وزیر صاحب تدبیر و نصیر و غیره میوردی و  
دینا و صیاد اوزده هزار دینار معدود و دخی زیاده قلب صیادی جمله نه ماست قلدی بولک  
فاین حال دگر که صیاد طلبای یکی مرحله خدمت ایدب المردن بوانظر حفظ اتمک الکبیک دینار اند  
یکوئی و در کات ذل و هواندن در جات عز قور عطا اوردی پس معلوم ایدلی که تحصیل عکس فایده  
چو غش و خدمت علما اندک بانی و غش نه که بعضی کار بریور شد **نظم** بیاموز علی که کرد عزیز  
که بر افغان انسان نیز دیشین ز دانش فرا بد تو جا و قدر و صف خالت رساند بصد  
زاهد ایتدی ای مهان چون بود کلو الحاج و اقتران ایدرسن و بیابان جهری قدم جلد پایا  
بیرمک دلسن بکالانم اولان بود که تعلیم و تلقین بایند متورج و بیع اتم و تعلیم میاد

و مسائل و توضیح قواعد و دلایل و هیچ دقیقه مهمل و نامرعی قسیم مهان همان غنا و غری اول  
مقصد بعید جانبیه معطوف قلب مدت مدید لغت عربیه اشتغال ایدلی اما طبعی اما مساعد ایدر  
اول لغت الفت ادمک و قدم دخی اول زبانک معنی خیم و طریق خطی جانبیه کتوری زاهد  
هر چند که باب تعلیم شرایط جدد جهتی تعلیم اوردی اتمک قوت دگر که سی مساعد اوردی  
و هر بار که شوره زار خیالند تعلیم و تعلیم نهان دگر دی شاخ امل اوزده نمره حرا فتن  
غیر نیست مشاهده قلم دی **بیت** اگر از سخن توفیق عطا برسد سعی سودی کند  
جهت بجای رسد بر کون زاهد ایتدی ای مهان عجیب صعب و بر تعب طریقه کتور و عظیم  
غزایان ایدر کتاب اتمک نفس طمعه که روزیانه موانعت ممکن دگر و طبعی بویاسانه  
مناسبت تمنع بوا مخطرات دگر دشوار دن فارغ اول و بر میدانه که جولانکه لایق اولیه  
قدم قومه و سن بوسعتدن هر مند اولیاده **بیت** در هر چه نمیتوان بر دست آورد  
حیفست بهره عمر ضایع که نگر کنی کتور دنگ اسلاف طریقتدن جقی وایا و اصدادی دنگ  
غیر به نکل اتمک مناج استقامتدن بید و مذهب عتله فکر بر میدید در مهان ایتدی  
خلاق صوابه اسلاف اقتدا المزم و بدر قله تقلید بر طریقه کتور و روش رفیق عقل  
و طریق توفیق تحقیقت کتور که تقلید کند اغوی خطاند و تحقیق هادی مناج صدق  
وایقاندر مالک ایت **انا و جزنا ابا نا** الایه طفلان باذ یحکام تعلیم کوشمالدر تا وحشت  
ایاد تقلید دن جایزه از السلام تحقیقه میلاده و جلد یقینله **بیت** الله بوز من پیشاه  
پرتوانوز مشاهده قلدی **نظم** آنکه دار پرده تقلید جت هم بوز حق نیست هر چه هست  
ار محقق با تقلد فرقه است با وجود اودست ان ویکر صراست **نظم** زاهد ایتدی هله بن حق صا ایتی  
ادا اتم و شرط مناصحی بر نه کتور دم قدوم بومر که بویاهد اتمک عاقبتی ناسته و خاتمی  
مؤدی اولایا لسان فرکیله نکل قادم سن و قیل و غیورک لغتله تغییر اده بلور سن  
یکل که چون اکثر روز کار که تکرار لغت عبریه صرف اده سن لغت فرکیلیدن دوزد و شنه سن  
وزبان غیر طله دخی نکل قادم اولیه سن و سنک حالک اولیای مناج استاده که رفتار کتور  
هوس ایتدی کتوری رفتار دن دخی ایتدی مهان استغنا و اتمک که میروید اول حکایت



میزبان اجده زوایت امر که بر کون بر زاع کوردی که بر یاع کنانند بر کیک دوری خرامان  
 کوره و اول ز قنار موز و ناله دل نظاری کند و به منقوش ادربیت بیک نوبت که سوی  
 من خرامیدی لم بری خرامای نوبت دیگر بیا تا جان بر افشام **نکته** کیک ارام خامی بقایت  
 خوش گلی و تناسیم کات و سکناتند مقیر و شجری قاری افراد شوی به خرام حای  
 سوزای دند ظاهر ادوب اول منوال اوز و رفتار خیالی ضیاع زنده جا بیکر اولدی ضروری  
 ملازمت کیک در یه که بغلیب سودای کسب خرامه سود خواب و ارامی کند و به علم اندی و روز  
 و شب اول کات به العجیه تقلید ادب بنویسته کیک عقیقه کوردی و آهسته خرام  
 و جلوه لرین و رفتار شیره لرین تا غا ادب اکا شقیه قصدا اندی و دردی بیت ای  
 کیک در جلوه کنان میگذرد لکان لکان من از عقب **نکته** کیک خوش رفتار بکون کوردی و  
 ناع بیکر اراک خرامنه تقلید ادب و حکایت نامور و سکنات نامعلوم اله عقیقه دوش  
 کیک بیت با نند مایه و منی بدم کسله اوتمه اکلام اوصافه **نکته** کیک ای یه و خرام  
 و اهرم و دیر و عقیقه کوردی و خرام و جلوه لم تا غا ادب من **نکته** مقصود ندر  
 و بی سودا و سکا سود نه زاع ایستای ز باخوی و خندان روی بیت رفتار تو دل برون  
 اکنون زینت و فریاد کنان در پردی **نکته** کیک کاسنه رفتار ک سودا و شمشاد  
 نیمه منت که قدمی کورم و المید کیک بجهز ک قلم ادرم امید که بجهز سبیل پای  
 افتخاری هر لم سر نوبت بین الاشاره و الاقران مشار الیه بالبناء ادم کیک چون زاعک  
 بیکان اشک قنیه کنان ابتد **نکته** کیک هیاهان ضرب فی صید بار **نکته** ایات و کجایا  
 نیم نیم فرام صفت صید در سنک رفتار و صفت جلی ذاتیات علی حال قابل ندلا و لسنز  
 و ما بالذات لا يزال بالمرض بن خراشون سولیم سن بر افتد بن یقیندن خبر ددم سنا افتد  
**نکته** بین تفاوت را نکاسته تا بیکر ای ک طبع و باطل خیالند کیک بر سودای حال کجای حال  
 اول ک **نکته** کیک این کاد با دوی تو نیست زاع جواب و بیکر **نکته** شروع ملز چون برار  
 شروع ادم فسوف و فساد بلر جوع اتمز و با بقصد مهوره واصل اولیم شاه راه مقصود دن  
 طر ک **نکته** کیک صبر و ای غم انداخته ایم یا بایرم دران یا بکف ای کمر خنجر چان هر چند که

کیک عقیقه کید آنک خرام و جلوه سنه تقلید اندی اندک محروم اولدقت غیری رفتار قنیه  
 دخی و نندی و به وجهه رفتار اصلی بر جوع میسر اولدی **نکته** ان دست غاد و ره این رفت  
 ز دست **نکته** کیک تابلو سنه سنی باطل ایستد و به یه و به زمت چکرین و نیم سیمی  
 ندین شور و ما کین **نکته** کیک حق خلاق اولد که بر عله اشتغال ادم که نه حرفت لایق و طبع  
 سوافاد و به حالت بینه جان اول حکایت در که نازاق دن فراغت ادب دهقان لغه مشغول اولد  
 و عاقبه الامر به مقتضای **نکته** کیک **نکته** کیک اکینک دخی سر رشته سن الدن چودک  
 و غریب و بلا و کیت و جلاده و کس وی نوا قالدک **نکته** کیک کنتم بدم جان و بوسلت بدم  
 جان دادم و امر نرسیدم بوسالت **نکته** کیک همان نصیحت جزای سمی قبوله استماعدن استماع  
 اندی و از غمانه دکل کی لغت عبری تحصیل اندکدن عبری کند و زبان دخی و نندی **نکته**  
 اول کیک بیکر کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک  
 مناسبه ملین صفت هور قله و باب حکمت شاط طوک حرم و احتیاطه متعلقه پس  
 واجب که هر کیک ضبط مالک و ترفیع خلاق و رعایت رعایا و استیصال اغیار مایل اولد و بیانی  
 دقایقه تفکرات و تأمل فایق بیورب و جیبله عامل اولد و رو کوریه که هر باصل وی  
 هنرمند اصل و پاک کورمه مسا و معادل اولد و زیاده که بی فرومایه و کندی لرین شهر سوار  
 میدان فضل و خورم باید و هم تصور اید و مضار کفایت کند و ک لاشه انوشه لرین  
 انک لرین فراستگر بله هم عنایت خیال اید و بلو جود که انک کورنه و ان لرین اترین جی  
 کورنه لرین **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک  
 با ننه تفاوت مراتب شاه میان کیک و اراذل و اسطبل بر کف اذ و نوره و اسطبل  
 لاف مقابله اوز جهاندار که مهاجتنه اخلاق طاری لوب بو خلائک اناری بنیاد بیک  
 و مکه ساری دلم بوسیدن در که سلاطین سلف مردم نا اهل و نا خلقی قلم علم کتابت و صفت  
 استفاویا قدرت منع اید لرین **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک **نکته** کیک  
 کلوب ارباب دولت اعمال اصحاب حرفه ارتکاب دن اجتناب قله لاجر مانک مفرق شایع مستغنی  
 ادوب اصحاب و اشخاص عام علی الاطلاق مختل و نام تمام قله بوسیله جمیع صنایع و اعمال







اندر ثبات و وقار و دوام و قرار اولیه عاقبتی نهنگه و خاتمی خفت و طیش و تنبیل  
نخلدن فایده بولیه و اول بزرگ بری و اول جلال غری کوریه **بیت** باثبات بر طری برود  
باری بگو که هر که تلکین پیش دارد پیشتر دارد شکو **نظم** و بادشاهان اندک حکام جلال متابعت هوانی  
جایز کوریه و عمل خشن مطاعت نشود برای و ابیوریه که غضب غلبه انش شیطانیه  
و بشو که نه سزامت و پشیمانی و ولایت و بجهانی **بیت** خطر انشی امله غضبنا غضبنا  
انشی اولور خطرناک و متکدر که صفت علم خاضع رسل الجنا بود و وصف غضب و صفت غضبان  
کلان بود ارباب تصدیق و اصحاب تحقیق بونک اوزر و متفکر که شولکم که قوت غضبیه  
مستوی اولیه صدیق در چه سن بولیه فواد ظلمات حکامه کلندر بر حکمدن الناس  
اولدیکه متفرقات حسن خلق بر کلک جمع اولیه تا انک ضبطی انسانه آسان اوله بوردیکه  
ترک غضب مستجمع محاسن اخلاق و احاسن خصال در و خشم و غضب مستلزم جمله قبایح  
احمال و مضایح اضلال **نظم** خشم دکن و صفت صباست و ددان هر که را خشم است و کین است  
از زبان اهل خشم از دو خست کین و جزای کل است و خشم و دین توه پس توین و دوزخی پیش  
دار من سوی کل خرد کبر و قلند و حق بیک که باد شاهله بر دوزخ ناهج کامل و مشیر علوانی  
احتیاج اول جهندن که اگر انی غرور جباری و غرور کامکاری متعجلم و بر دباریدن منحرف  
قلعه و وزیر صاحب بدینا صحت بر مبله راه صلاحه ارشاد ادب جاذه سکون و وقار و درون  
نایب و برقرار قلعه و نورش جادوی موعظه مؤثر از عدالت و ادب و بخت سلامت  
اورزه استقامت و در تمام احوال فضل کردار و میامن حلم و وقار و خلوص نصیحت و صفا  
نیت و ذریه کامکاره جمیع اموره مظفر و منصور اوله و هر جای که توجیه قلعه فتح و نصر و رفی  
و قوی و اقبال و انت نامر و موی اوله اگر احیاناً متابعت هوا و موافقت نفس بد فرط عیبیه  
و تا تل و تدبیر بر حکمی نفاذ یتشدر سه و ای عالم ادای وزیر و دشمن ضحیر لم شر ضرری شکین بوله  
و تلک خلل و تلافی نمی آید اوله **نظم** اوله پادشاه هند که قویله خصی متکدر واقع اولدیکه  
دای استغفار و انکه بخیر اولدیکه اول **حکایت** بر من ابتدای اختیار کند که دیار هند  
هیلا در نام بر پادشاه بنام واری کنون و دقایق و کرا و امسال تر این دیوان ادی **بیت**

تج نصرت کسوفین دین و دنیا مستظم روح دولت پرورند ملک و ملت مستقیم سلطین روی  
زمیندن انواع مفاخر ممتاز اولمش **نظم** و حقایق چین و ما چیندن احتیاج با اوله اختصاص  
بولشدی ایکی فرزند دلبندی و اردی که چشم خور و چهره خور که روی جلوی زردن جوی نور  
اخری و ما سطح بام فلک دن اکمل طراوت روه و لطافت برو لزه بقری برسی تیره و نکشاید  
کانه در جله نشینان صوامع انزوای کندیم اگر دی و زنجیر زلف تابدار لم بجایان بیارستان  
عشق موی کتان سلسله رده چکری بونک نظاره اعتدال ای جانفراست حسرتدن سرو سونک  
امام و قرار مدلت و شاخ چنار ک عثمان اختیاری الدن کتمش و رفتار عجیب و حکایت دل  
فریب غیر نهند کبلک نیز تلک خرامن کندیم عالم امتشدی **بیت** بونک لاله و ش روی در خشت  
بر بسینک ای اهل بدخشان **نظم** هر بری با وجود حال صورت کمال حسن بر ظاهر آراسته و نهال حال لری  
از هار حق و کاله پیراسته **بیت** کثودنه هر بری بر یک ایکیسید بوی بونک **بیت**  
چشم کردن صورت و منی بدست این چنین و چنین و صورت افروز باد افروز **نظم** و سهیل  
در روی پرینه ما خشتی بویکی بزرگ مادری بر دخت نیک اخوانی که رشک عارض نکینندن  
روی عروسی افتاب مستور حجاب اضطراب و شرم طرطری چین بر چیندن جعد سنبل بر رخ تاب  
ادی **نظم** حال عالم عالم تاب غایب بر پرینه اعضاسی مناسب طوتمش غضب فرخند ظلی کشتی قید لاله  
حسب ای یوز آرد و بکوشه زین مشکوش کلیده ترکش و لعل و آغوش و غمهر رسیدی غمغبینک  
شکوهش می شیرین لبینک پادشاه اول کوه و پائندن و اول ایکی فرزند دلبنده اولقدر تعلق  
و پیوندی و اردیکه بران اظفر اول بوردی و برندان املی کورسه زنگاریندن لذت بولید  
و بر وزیری و اردی کا بلاد هر لیدی و بر بزرگاردی کفایت رایله مشهور و زرات عقلله  
معروف و مذکور دلائل فرات و کارهای و خواهر ریاست و کشور ستان چهره حال و سیمای افعالند  
لایح ادی و ما تصدی و اخلاص و میامن کمال اختصاص مسای حبله و اجتهادات جزیه سندن و لایح  
ادی زبات زمان وصف کالند بومقالله شکم ادی و بلبل ناطقه کلان شرح قدر و جلالت و ادب  
حسب لاله مترنم **بیت** ای احسنی که صاحب بیان چرخ را در مجلس تو منصب الای سده  
انجام کاتبان تو تحریر میکنند حکم قضای صاحب جود انی رسد **نظم** و کاتب السری بر دیو بی



نظیر و واریدی که بر چرخ آنکه حسن نیانی گمان چکر مردی و منقش فلک قدم تا نملله مدارج بدایع  
 صنایعنه چهر مردی گوید که تزیین خانه زبانی نغز اسرار فصاحت ادبی و مرید زبان خامه سی  
 مطمح انوار بلاغت هر معانی در برین که الماس فکر تله دلردی هاندم دهنی ثاقبی سلک عبارات  
 زینا و عتد استعاران غزاده نظم ایلمردی و هر لطایف کوه لرین که غزاص فطنت در رای  
 خاطرت استخراج اوردی فی الحال صرف خیالی نظر خبر باران بازار معارفه عرض ایلمردی  
**بیت** معانی تو جانیدی زبانی فصاحتی می عجبان ثانی **نظم** مر کب خانه سندی بر پیل  
 سفیدی واریدی میدان در زدن باد که سرده و آتش که کرم و ذلک خانه شکافی قند  
 سنگ اهریوم که خرم لوی اگر چه هر زمان اهریوم نمان اولوردی اول خلق عادت بر که  
 ادی که اهریوم نمان لوی و علی الدوام بی ستون بر مقام سکون قلردی اول خلق بهی  
 بر بی ستون ادی که چهار ستون اوزره دوان ادی **نظم** سود بگردون سرخیز سای و دن  
 شفق رزق شکر زای چرخ خرم بسیار کند از مری افتاده ز کوه بلند که کوه فیض زری  
 داخل واریدی بغایت شکوه و جسات جبه و ضامت هیکل مانند کوه البرز و الوند خرم  
 چو کان مثاله سر کردن کشانی کوی میدان و پای عروج کرد اید کردن سر کشانی خاک ریکسالی اهریوم  
 و دندان بلورین ابله سینه اعدادن شاخ مرجان بر زر **و بیت** عجله معدن بدت  
 دشمنان لعل بخشان جگر لری **نظم** فلک طوبیت ایلمردی بری خرم چو کان اوردی  
 بی خیر نامه نیز دندان برینک شاخ دندان صاردی خرم به سایه قودی خلقه خرم بری کرد  
 نوبیا **نظم** و ایکی بختی شوی واریدی پیل جفان هاسون نوره و کوهان **بیت** سعادت  
 هم چون کوشی بیکان **نظم** است طوطی چون بویی چو کان **نظم** گویا افلا بنظر و الما لیل کیف خلقت  
 انرا شانت نازل و مشدی و غزوهاش **نظم** اول باد پاودشت پمال و وصف  
 حالند بیان بیور مشدی بر کجده بر ایلق و لکدر **نظم** بلکه بر کوند بر مسکونی طی اهریوم مثلاً  
 اعضا و متانت اجزای ماله نسبت قریح خاک و باره خیرادی و جیم خلک بر و صله حریر **بیت**  
 هاسون نورد کوه و شاد لب غل کرده خوش هر روز تاشب خاکن تا روز شرب بار کوش **نظم**  
 و بر تند خرم و نه کام سیمین زین وزیرین کام بر سندی مانند واریدی که اگر غنائی رخا و

کمان زها آتش لر صبا جهان پیا اثر زدن اثر کوره مردی و غمال کیق نورد کرد که غار مردی  
**نظم** سعادت غم و نالند و خشان کوزی بر آق صی برق و خشان **نظم** ایفندی نعل پاره  
 اولوردی کوشی چو شوهر و غبارینه از غم زنج عاصف و ایو باس اولمرا کابرق خالفت **نظم** کتاس خنک  
 فلک حوالی کوزه خاکند و اثر در آنکه نظیر یاسب کورمش و اما ایلق پیل و نهاده عصا دوانده  
 در آنکه مانند بر سندی آشته مشدی **بیت** تاشاه روح بر فزین جسم شد سواره ایی  
 چون او ندید درین سبز مرغ **نظم** و برینج ایدار کوه بخاری ولردی که لعل شاهوار ایلار است و  
 جواهر تابدار لب پیراسته گوید که صفحه سبز زاری که در قطرات شبنم بهرم **نظم** یا ساحه سپهر  
 که نواقب کواکبه مونی و منم ادی جوهر فانی صغیر الما وده پای مورج کوستر **و بیت**  
 میانند بر مکن ظاهر قوروی اول تیغ دکل بلکه بر میخ ادی اما خون باران و روی و تابی ب  
 جوی آب ادی لیکن آتش افشان **بیت** چون برک کند ناست بسزی ولی شود در بوستان  
 موک چون شاخ از غوا نیل و زانند اب نهان باشد این عجب نیل و نیست کوشن اب اندازان **نظم**  
 ملک بود کورانه کار مرتبه دلبسته و ستاق و هواره سلاطین افلق اوزره انرا متفاخر  
 و غنوق ادی اول اقلیم بر اعه دن بر طایفه طایفه واریدی که دین قوم و صراط مستقیم دن  
 منقاد المثل **نظم** و خلقه عقای بی متغیر و بادیه ضلالت و هاویه جهالت و غیبه قلندر  
 پادشاه اول قدر که انری اغوا و اضلال خلق و ابطال الاحلال دین حنیت جود زبر ایلمردی  
 مترجم اولدوره و عادت دینیم و اعتقاد سقیم و راه نامستقیم لرین روح قلندر و اخلاص  
 پادشاه حیت ملت و غیر دین و دولت مقتضای اوزره اندر دن خم غیر و جماعت کثیری  
 هدف تیغ و علف شمشیر ادب خانما طرزه امتش نهیب و غارت اوردی و زن و فرزند لرین قید  
 اسار و نل خساره کفر و قلدری اول جماعت دن و زن عدد کسند که فزون علم حکمت پیاوند  
 و افواج دانش و معرفت بدین مندا دیل و حسن لسان و کف لسان پادشاه بهر مختصر اولد  
 قران عالی بر موال اوزره جاری اولد که الما دایم پایه بر اعلا ده اقدام خدمت اوزره  
 قائم اولد که انرا حق با ضرورت امر اعتال ادب خدمت استانه پادشاهی اشتغال اولد  
 و حکام انتقام منتظر و مترصد اولد و فرست کوزی یلقا و کجیکه ملک مورع عشرین **بیت**



صوبت سائر اینه ساقی خواب آید و نگین اول باد سیرانیم پسترا است مانند استراحت مشغول  
ادی بدی آواز مهیب و صدای غریب باشد و آنکه هول و نفیستند بیدار اولوب بر زمان  
نامل و قتل اندی **بیت** او میدی بختی یکی او بخوسند برزم چکری و دوش و خوشند **نثر**  
انشاء بن خواب غفلت غلبه ادب **بیت** یار پای خیال اولی سوار غیب محال فی قلدی **نثر**  
عالم غماص کوردی که یکی ماه با کی تابان و شغفه و لغاتند و دین خیر و غفلت حیران  
دملی آوزره طورب شاهه سلام ورد در ملک منه بیدار اولدی و اندیشه دور و دراز من  
خواب واری من کوردی که یکی بطریق از و بر قاز کورد دراز اوچ جهاده پروان ایدر و اوچند  
ایکسی طورب ایچندن برسی یاد شاهه یار از اغاز در ملک منه منته اولوب بواقعه کورد  
مخیر اولدی که رله منه خواب واری عالم رو یاده کوردی که برماز در کدر و خط و طبع  
مخطوط و خال سیاه و سفید و منقش و منقش خطا اشال ساقی ملکه حلقه اولدی افی ناخوش  
طلعت اول شاخ صد لیه حکم طوندی صارلدی ملک و هند منه او یاندی و اول بار یکبار  
دن که و راه دریغی مفصل بدن کوردی زیاده بخون و اند و هکین اولدی کوره آخری که موکل  
خواب کسان کسان فی عالم مثاله کوردی آینه خیال و سوزی که کوردی که فزون تا قدم  
شاخ سر جهان و نهال بزم دم اندود و دهان و دندان یاقوت رمل و دمل بر خنک کج خون  
الود اولمش یاد شاه بیدار دل بر خوابیدن به مضطرب و مضطرب اولدی و خدام بارگاه دن بعض  
اکاه امله دلدی ناکا بن خواب کا غالب اولوب **نثر** خوابه شاهد قلدی که بر قیاس کوردی  
و عکری که بر قیاس بر استر و سوار اولوب عات حرکت جایت شرف منور قلبه کوردی و هر چند  
لراحت جوانه ناکا بیدار خیال خشم و خاوس و خمد دن یکی پیاده فراش کوردی که بجه کدش ملکه من  
بواقعه و حشمتند بیدار اولدی **نثر** خدی دهم که خواب واری کوردی که باشند استغنی  
و شعاع شعاعی اطراف جهان منتشر اولمش بواقعه من چشم شاهد بن خواب دفع اندی  
بدی که خدی خدی غریب خوابه دفع اندی کوردی که بر مرغ انک باشی او سندن طور و منقا  
نقارین انک فرقه دور و بکوته شاه بر مغر اوردی که حوالی بارگاه اولان خدام فریاد اندلر  
و نه واقعه حادث اولدی و کوردی برین پائین نخت اندلر ملک انک مسکین و سکی و رب و قدر کوردی

۲۵۵  
باد شاه و مهیب واقعه لاله نفیستند مادرم برین و مردم مار کوبن کجی بخت اولوب و هند  
کوثر چهره من و نکل از غوا نکل برله زغدر کج و قان اولدی شرایب خواب باشند کندی و خطا  
دماغ ضرورین خواب اندی و کوردی و کوردی خطاب ایدر بریجه نقوش و قلوب و مور کونو  
دکه کلاه قضا باشند مرهم قلندر و بویجه عاکر قسته و نوازند محمد که بری بری عقیقه قدوم  
و هجم انشد **بیت** نشست یکی عربین اشوب ذکر خواست و مارفت یکی قسته برای کرم آمد **نثر**  
بوصورت واقعه فی کلاه در بیان آدم و بوقضا یای بر العیوبی بجه بخت بیان نام بواسطه کی حرم  
قلق و بوجراحه کون مرهم ادمی کون **نثر** ایچنده کوا کرم و در مان زکیم **نثر** ایچنده  
بیشتر شبی فراغ صبحه یقودی کاه اما القیس و مار شب نیر و دن زبان شکری و مار  
ادب بوشی نکر ایدر **نثر** الایات الیل الطویل الاغلی و الاصلح منک یا منک و کاه  
اندی طلوع تابان **بیت** دلم را چند زمان داری ایچ **نثر** دوزن اغزار جان  
داری ایچ **نثر** اول فانه دله کله زلف شب ر عارض من نهاره تار مار اولوب غرغری بیاح  
دیدار دل و کج انکار اولدی و عوض ناله و غیر دماغ کندی و غیر نمانه کافور و طودی **بیت**  
دماغ زمین ارتقا **بیت** زمرام سودا دلمد ز خواب چون دست تقدیر جلال و ز جهان افزون  
دن نقاب ظلامی کوردی و خرومر بر کردون بالای نخت مناکون آوزره او قوردی و سلامی  
عدلو زبانش و ضیا بخش مسامح جهانیه یقودی **بیت** کشف یکی اولی سلطان سحر خیز **نثر** جتب  
تختینه دیوان اندی **نثر** و طایفه بر اهری حلال مشکل و علم تقیر و تاویلده ماهر و کامل  
اعتقاد انشدی دعوت قلدی و بی تکلف و توقف اول و عایل واقعه لری شاهد انک کی تقریر  
و تفصیل اندی **بیت** دوشی اندی ملار ترمیدی و در شی ایلک بکاتیب **نثر** چون انرا  
قریده سیمای شاهد انان خوف و اوس احساس اندلر **نثر** اشراط اندی زیاده التهاب و ریا بیدلر  
بوجا بل ریایت سمناکر و بواقعه لر زیاده خطر ناک معلوم دکلر که بر اصد و زمانه دک  
مرته ده هولناک فاقه لر کور من اوله و یا اهل تقیر جستن بر فرد بونوع و ریا اشتی اوله  
افا شو که ملک شرفا جازت بیوره نابز بندلر اتفاقله بوفتند مصنف ارن کتب و طالع ادب نامل  
کامل و تقصیر شامله جمیع جوانیت احاطه قلم و نه امیذمه کمال حدس و کیاست و صفای ذهن و فرا







غیر به مرتفع اول **سبب** در وضع بلای که نصیب تو میاید بدو نیست که تغیر افتاد که شاه چون  
اندرین بوکات و حشت آنکری استدی انتق و حشت نام سید مکنون نار و نود و باد خشت  
خرمن ارام و حضورین هب، مشوراتی و استدی ای عدا و دست صورت و ادیان اهری  
سیرت تکرار مرگ سزوک بو تدبیر کوزدن یکرک دکلید و نریت هلاک و یوار سزوک و عجز  
ظلمت حاصل اولن اب حیات صدمان ازید و خوشکوار دلی چون بوطایفه که بعضی  
کند و نسیم منایب منده و بعضی برار ملک و مال و اسباب زینت جاه و جلال در هلاک ادم  
المرحیاتت عجز و احتیاج و زندگانیست نه و جهله لذت و **سبب** عراض از برای ارجاء  
نارنجی باید که دولت نیاشد زندگیکار آید **سبب** حضرت سلیمان و بوتیار دانتان استماع  
قلندر زرد و انارک کیفیت سوال و جوابه متفق و لطف زرد و برادر استعاره اندیک که بخرد و ایستد  
اول **حکایت** پادشاه استدی اخیار و کلند که حضرت سلیمان صلوات الله علیه  
و پادشاه مدی قلم الشان جمع است و جز و خوش و طیار آنکه کرامت یاد و اذعان میان جان چکن  
و منشی قضا مشهور سلطنت و **سبب** ملک لا ینبغی لاحد من بعدی طوایف و منشی قضا  
و مایس قدر مرکب صیاق **غده** هاشم در **روایه** هاشم الله صفت میوی نونه سید  
انکه زین نمکینه ترین امتدی **سبب** فلک بند و افتاب غلام زمانه مطیع و جهانش  
بکام شده است چون جان چاکر زده و خوش چون طیر صف برش **سبب** مکنون اتفاق  
**ماین** بی **الادق** و **نخیر** حدیثی موجب و بربان صواح ملکوت در بری افیانه کلدی  
و پادشاه ملوک و قریح کوردی و استدی سید عکلی جل شانه و غم برهانه سخی و قلدری و بیورگی  
در مسک و جایی نریت و تا اخر الزمان **کل** انفعی **الموت** بخار و فاسد و دلدرد و نریت  
زمانه ناسودن در خوش و صف و فاسد الفضل لاهوت خرام ایله و غوغای جن و انس و توفیق  
خضار انس و فرادیس قدس ارام ایله سلیمان علیه السلام بر زمانه و بی فکر اندیک که قدس  
سرمه و درگاه بازار قیامت دوسه و زمانه تحصیل آنکه میسر و وعده زندگانی بر مرز و که  
اندا و دولت و جهان و خن آنکه و سعادت جاودانی حاصل کو و مکن **مصور** **الدینا** **مزرعة** **الآخرة**  
پس بر آنکه و خیرات کاغذ و نریت و باج و بر زمانه مرکب مایه سید تحصیل رضی و حسن اولدی

اجل در یک لیل و روز نیست ثان یا تمدن احوال و واضح **سبب** عمو و لکه کچه سوزنی و نریت  
ینه بو تدبیری اندیک که اکابر انس و جن در کاغذ حاضر و و اما غل و خوش و طیاره دیوانه ایوان  
آسمان عاقلند صواب بود که بوباید ستار و عمار و سرحد اطباء و پیشقدم **سبب** تا هر که رقم  
انتقاله مرقم اوله بوکاره پیش نهاد و هر یکی که سمت جماع و اجتماع علم منسجم اوله بوبیان  
اما و بنیاد ایدم پس جمله انسان و پری و سایر جانور لری در کاغذ دعوت ادب انار کله  
بوابید عمار و و بونصومی مشاوره قلدری جمله سی متفق الکل و خواب حیوانی و حیات لری  
و حیات جاودانی که صلاح جهانیا و فتنه مستطیر و مستبشر اولوب **سبب** بر خور حیات  
ابو و محمد کا بنیست دعا شام و عمر بر و جواز **سبب** سلیمان علیه السلام ایستد **سبب** تحت ایلان  
ساکن و عرصه ولایت و متکی اولان در کشته قلدری کمالا و مجلس حاضر اولیه ایستد لری بو تیار  
بر استیاد در خبر دار اولدی اجل در و محمد عاقل و حضرت سلیمان علیه صلوات الرحمن اسبه  
فرمان اندیک انی جنت جوی اندیک و هر قلند ایسه انی بولوب استانه نبوت منزله دعوت اید و چون  
اسب فرمان بخیر اقرار ادب بو تیار ارباب بولدی بر موجبات واجب الادان جانب دیوان  
حضرت سلیمان دعوت قلدری بو تیار آنکه دعوت اجابت انی و کلامه التفات کوسرتدی  
نوبتانی فرمان سلیمان کلیه متعلق اولدی شک و موجب فرمان کندی و بو تیار و حضرت سلیمان  
نیمینک دعوت اعلام اندی بو تیار آنکه دعوت طوع و رغبت اجابت ادب بی تراخی و ناخیر  
انتقال امر ساقی شیر ایلدی چون بو تیار کلام کلی قبول ادب دیوان اسما و ایوان سلیمان  
مشول اندی سلیمان علیه السلام کا خطاب ادب (متدی ای بو تیار شدن بر مشکل استفسار اتم  
کود دی اما مشکل جای کن ایکی اولدی حالا موجود که مشکل معهودن سابق بو شمه یف  
حل اده سن بو تیار عجز افتاد ادب استدی بند آنکه نه قدر و دستکاری او که مشکل ناهنق  
بنامی حل اده یله یا آنکه که پادشاه سپهر اقتدار بجلین خاکسار و فقاری نواز **سبب**  
بو تیار و هر که هر ادم دعوتی میاید سپهر ادم نه قدر اده نور حقیر که سلیمان اوله سلیمان  
**سبب** من که باشم که در آن خاطر علم اکر **سبب** **مصرع** اما قدی سید و بود عادت **سبب** اکا و علی مرتبه  
اصا و ساقل نریت تفقد احوال اده کلند و و خوارندان نعت دعا کو بیان دولت



نکته در بیان این که این کتاب است

در استحضار اخبار و رخصت و ریشتر که **سبب** نظر کردن بدو و شی برنگی بایستاید سلیمان  
 با چنان بخت نظر حکم بامورش که اگر قلای بیرون پناهی بدو و لغو از دین بود که اشتباهی  
 حل آنکه بدو را میداند که بخاطر بر فتور و بوابد هر خطور ادرسه بیقصور غرض و موز  
 لمبوره عرض اولنه سلیمان علیه السلام ایستدی خاص و عام تمام بونک اوزرنه شفق که انشا  
 صکن جنت حیوانک شرفی است و خبیثی کلید پس سبب که انرفتن دعوتنه اجابتدن  
 اباده من و اخشنک ادق اشارتیه کله من کل من بویما ایستدی یا بنی اقه اسباب که زیور  
 و جلاله اراسته و زینت هنر و کماله پراسته در اما و فام غرارند ری و جلاله اراسته و جلاله  
 و نکه چینه سارند آب صفا اجمت **سبب** از اسب و طالع می باید که اسب و نکه و شمشیر و فادر  
 از انکه هر چند که کلید شست و دنا اقله موصوفه و لونه و نجاسته مشهور و معروف لیکن وفا  
 دارتی تو بیل نشو و نما و لشکر و حق کردار حق استخوانیله مرزا و اشد **سبب** ادب سله خلقه ظاهری  
 در کوش حقوق نفی قلم و لیس اول سبب بدین بند اجابت دعوت حق و فواید صوفی  
 و صفاد و وفا و خلق استماع استماع و اشارت قول و فاداره اتماد ادب اله امره استمال  
 و اتباع اتم سلیمان علیه السلام بویما ایستدی یا بنی اقه اسباب که زیور  
 فقیر و قطیر در میان اتدی بویما ایستدی یا بنی اقه اسباب که زیور  
 سکا اختصار و وارید بر خسه احباب و احباب و سلا و متعلقا که دخی اندن حصه دار  
 مید سلیمان علیه السلام ایستدی بولکات با خاتمه و سایر خواهر اندن حصه دار  
 بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی  
 و فرزند خویش و پیوند و احسان و احد دنیاد که اسبق فرزند دنیاسی و مصیبت دود  
 بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی  
 کچه متع اول **نظم** اولم بوند اندر که مشکل نام مکانه بارندن ابریه ادم فری و دستاقت  
 دلبر حیرت دوست زهر قاندر **نظم** صحبت یار غنیمت دان که نقد زندک خامه از بهر نشان  
 صحبت یاران خوشتر بود بهر قاشا کاشن عزیز و ان قاشا هم بدیدار و احوال ان خوشتر  
 حذر بنیوت مایانک جایخی استخوان و استخوان بدست یار زهر امیر فزادن اجتناب ایستدی

نکته در بیان این که این کتاب است

و شربت حیات و شرب بقا اوزره جرم جام خنظل بناق فنا اختیار قلبی بونک تو دم با به سیر که  
 بر جاعت مزگانزد کافیه سیر کلام و کسوف حلا کلامه انکه فراقی میانند و فوق تصور و کل بودی غیور که  
 هر ملک صد در زواله و در ملک خفا و حال و انتقاله بوعادتک اخی خرابید و بوشرا بک  
 عاقبت سرب بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی  
 رنک بقیه بولور می کسب کنند کور و فاقوس و افر صومند اند کوش و شمشیر و جلاله  
 اس بل و در فاقوس **شعر** ترنایم بویما و اوار غلنا کمال دنیا نزل و اوار غلنا  
 مقام فوات و فساد و برج کوه ارام و ظلم ایچون بود و خون حرامه از کتاب و اقدام طوز  
 عقلان دور و کشتی کس و الیه خرم عیش و حضور بین هیا مشورتک مقتضای فکر  
 صبح دن بنات محبوبه اگر کن ایسه بوشکله حلتد بوندن اسهل و طریق بونک  
 و بونک الله نکه دفعند قدر نکوز و اریسه بر حیلله دخی بدارله کله که بن تکلیف مزبور که  
 عهد سندن کله مزین و طور عقلان محدود و مذهبش من منی و عطور اولن ابورده شریک  
 قلم مزین بر اهرتد لکم لکم کلام حق تلخ اولور و نایع صاد قلر کولی در شت کلور **نظم**  
 املای عالم انای ملکدن بغایت مستور که غیر یاری کند و نکه نشیبت و غنیمت بویما ایستدی  
 و انکه جهنت بقای ایچون جان عزیز و جان لایزاله ندر فراغت قله غلصله نصیحت حق استماع  
 واقع اولور که بویما ایستدی کلامنه عین اعتبار نظر خلق کون پادشاه نفس غنیمت ملک و سیدک  
 قدرن بکن و بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی  
 اقدام انکه کور و غللا شند نفس غنیمت بویما ایستدی بویما ایستدی بویما ایستدی  
 کالعدم و ضیومیر ملک بوشید لولیکر ادی لای مقام استقلال و استبداد و اصل اولور  
 و سود و جود که با ناکسانند اندر رایج مویخ بود که خرج نفوذ و بذل بودم حاصل اولور  
 حالیا هاویه مای زایه حیات اوزره و حج و تقیم انکه و ضحیت لری و پر وجودت  
 قویب تکلیک کور و ماوی مار و مود کلامه روش خرددن دود کور و نکه که دان ملک باقی  
 و بایارده زن و فرزند اقتدار و ارج و نامک استوار و برقرار اولر خدام کافی و اسباب طبع  
 بسیار **نظم** که هیچ باشد و جوی باشی هست **نظم** ملک چون بوضو استماع بویما ایستدی و دفع



خاسته مانند انکه بوجزات و اقدام کوردی غایت مقهور و تسلیم اولوب بارگاه و خلوتگاه  
 خرام قلدی و صفت ابراندن کوشه بیت الاخره منوجه اولدی **بیت** چونتوانم که با کسی حال درختان  
 گویم دوم در کلبه اخرازم با خورشید من گویم **بیت** نرسیدی مرا غایت خاکم ندانم سورب خونابه حشر  
 فوارده دیند سندن روان **بیت** و صبر حیرت و حرمان خیزم صبر و ارمان صابر باد خزان  
 اخرازم برک و بار سرور و حضورین در زبان ایست کند و کند و به ابتدای ایاب و غام غم و طوغا  
 هم که اندن برف خوف و ترکه مرگ نزل ادر بنده فضای تضاد و هجوم اندی و بوسم کرد  
 که صغره صیای موم و سنک خارا و ارباب سوره ایدر بنده و خیالات زار بلاد و صوبای تری  
**بیت** من بودم و کجی و می و سروری غم را که نشان داد و بلار که خبر که هر چه بفرود کند و نک  
 خوشتر بودند که قتل و رضا و بری با بر احدی جمال فرزند و دیدار حلیله دیند بجزه و فانیله  
 قانع و فرستاد و لودی بویسرم که کونک نوزی و کونک سروری و دل و جگر کاله لری و در بانی  
 غنی و لاله لری و حال حیاتم ده ماده استظهارم و وقت و فائد مایه افتخارم در نظام  
 او بلعق نهال عمر و بنده بر خور دارم که دولت و سلطنت ده نه لذت و حلاوت بولم **بیت**  
 قالمی حق کشیدن صوکن بر خیز خلف **بیت** حیف حیف اول عمر که اولور عین بیرون تلف و ایران خست  
 که چشمه خورشید تابان چاه زغند اندن بر قطره و لعل ماه رخسان عکس رخ نور افشانند  
 بر لجه رخساره فراسی روز و صلت کی تابان در طره مطا لب شب وقت که بی پایان **بیت**  
 منور مهر رخساره آفاق یکی تاشیله ماه نیک طاق قدین که سید رخ شمشاد قدیمی نیش  
 سرو آذک است در با سنی مدح این من مصاحبت جان فراسنی شرح این **بیت** دزین  
 دزین که ابدای دین کوه کوه دین سنگباری و دین **بیت** که انشراحات بنده مقصور در فرهنگ عمر  
 لوح مقداره متاع عمر و انشراح بنده **بیت** و اگر بلاد و دزیر که رای منیری روزنه خانه و بر  
 افتاب نور افراشته و بر تو شمع منیری شب واقعه بر نور ظلمت زدا **بیت** رایتک امضایین  
 عنوان دیوان **بیت** شمشاد شمشاد طریقه منقوش راجل **بیت** دوست یاری کلم و قرار و تخت  
 ملوک را نبود پای و قران **بیت** شوی که در حضور مد حاضر اعلیه و عین تیر اصابت پذیر احوال  
 ملکه ناز اعلیه عارت ملک و رعایت خلایق و رونق اعال و تیر خزان و توقیر اموال و وجه

ملک و دین اوله و چون صحنه تدبیر کلاه بیک نقش بند مهر متبر شاگرد بنانی و تیر بدیع التی  
 ریزه خور سفره معانی بیانی و لغز لاکی منظم که دکشدر و خطی جواهر منقوش که فرج بخش  
**بیت** لطف لفظش داده بام اب و استغنی را قرار حسن خطش کرده بام و زو ظلت را قریب **بیت**  
 مصالح اطراف و حوادث اکتافه نه طریقه علم حاصل اوله و مکاید اعدای دولت و غرام مدعیان  
 ملک نه حیل به اطلاع قابل اوله و هر که که بویاکی نامی امینک بلکه بویاکی خرمینک فقر  
 وجود نه رقم عدم چکله هر آینه انکه فزاید رای و صایق و منافع حسن و کفایت اقطاع  
 ملکد انتفاع بولسه کوله بوقدیر صبه و رفیع امور و نظام تمام جمهور قبیل استقامت  
 لولسه کوله و اولیل سفید که شخصیم ماه که تابان و کرون کردات که رواند **بیت**  
 بند حصص صابر و آخر نغم دندان او حصار افکن **بیت** که بایله ادر ایچو میدان موه که مبارزه  
 بنده و اتم اول یکی فیلسف و حق که صف مجاهد سیل که خروشان و در یک جوشان در **بیت**  
 زخو طوم سازند بچان کنده برارند یار بلاد **بیت** که شکست و غاده و صاف اعداده بنده طویم  
 و ایام رزمنه غافلری بر برینه بخاردم و اول یکی جازه لر سر کدقت سیرده بیک صباای جهان  
 بیما المرحه انز کوره من و برید غمال پروبال استعجاله در حکم دار لری غبار ناره من **نظم**  
 سعادت قصر نه پای ستونک تنی او ستند کوه بی ستونک طیر سه یلک اولور تند و سرکش  
 سکر مه هوی او را آتش قناعت پیسته زاهد که که خوان تحمل اهل یکی یار برد **بیت** حال  
 اقطار و اطراف دیار بنده مطلع اولم و احکام و بشادت نامه لری جوابت مانکه و سامع  
 خلافت نه طریقه منتشر قلم و اول هر ترک و پولاد رک صاعقه کردار برق رفتار اول سمنده  
 بی مانند شکر انشغل پای جهان بیجاست دان و خوش رستم دایغ عزیزت یقر و رشک سرعت  
 سیر زدن دین شیدر خرو و ان اسنک کلکون آق **بیت** کوز عالم ایچن بر جمد چون **بیت**  
 ایکی نزلد اکا غلبه شرق او در برق سیانک کوزن **بیت** ایچن قوزن ایدر مرده الدون سیه لقی  
 بنده شغیه اده دل که قوزن کور سیه یل سیه یل **بیت** که نیر اذ و دیگان نشاط نه و جوله کترم  
 و کیل و میدان جهان بنده چوکان جیلد یله کورم و بی تیغ کور کار که بر آب کلکون آتش فتنه  
 امل حرکتی که کوزن و آتش فضل که آب روی ملکات انک بر کیتله مصفی اولور **بیت**







عقله قادر و ایوب ضروری میگویند زیرا که اعلام ایوب ابتدای سخن کینه و خوف واقع گردید  
و آنکه هولند زیاد خوف ایوب حقیقت تغییر و کیفیت تأویل و برآوردن ضروریست  
اولیای و حدود نازل و حایله ایله تغییر ایوب دفع خائنه و غلبه بویه و تدبیر اعدا که  
سوی اولیای پس از نبی و بلاد و زری و کلا دیری و سیل سفید شیر افکند و سایر سیلان  
کوه پیکر لشکر عکفی و جهان کان خادایم و خاوار خاری و دست جهان نورد و صبار خاوار  
شیر کوه کاره آتش خون و خان ایوب هلاک اید (تا اول بنا ملک اشرفی منیع و نزد  
شری مرتفع اول ایران دخت که بکلای استماع ایلاری و دود اندوه آتش کرده دندن روزن  
دماغه صبور ایوب فریب اولدی که قطرات عراق فواره دین سندن کوی بر رخساره روان  
ایضا و طایر عقلی اشیا و دماغه هوی حیره طیران قلعه و لیکن کلا فراسد و حرمی بسپیل و غنیمت  
جاگدانی صفم ابتدای و تغییر وضع ایوب بویینک خویشی سلطان داده بنظم ایوب ابتدای  
**نظم** ملاحظه شود تو فانی شوم بقای نوید هزار جان من و صد چو من فدای تو باد بادشاه  
بوا را چون فمید سن و بر خصوص ایوب الم چکه سن که نفوس زندگان سپار فدای مصالح شاه  
صالح و اوست و خیمه مصلحت بران نادان بزرگوار باقی و رتبه اقتدار برقرار مر و جلیان اهل سهل  
و اولاد و اخضاد مجال دار و اسباب شاهی بسیار و ظلم کافی و جدوی شمارده و انبار طایفه  
غبار من اعتقاد اولندی و اندک عرفات فشار و کمان ناهنجاره بذات اعتقاد قلندی  
ملکه معلوم که ناحق بره فان حکم و اساس حیات نفوس بسبب هم اتک کناه عظیم و  
بر معصیت که عاقبتی خیم و خاتمه می دیم و جزای ناچشم ده غلبای الیم و نفوس با الله شوکیه  
واقع اولد بعد حشر و عذاب و ضحیه و ملامت غیر نافع و زحاک ملاحظه است حال و مرده  
احیا متع **مترع** این کار ز دست مر و تو بر نابینا شد و در بین ملکه معلوم اولسون که بویین  
غلبای این هر چند که بعضی علوم و ماهر و بعضی فنون و مستحضر و اما خاین و متدلسر و اجماع  
ادای کما و نفوس و اجماع انتظار سالکان مراد مستقیم بونک اوزده در که طبع سقیم و نفس نشیم  
هم و جمله پیرایه استقامت قابل اولد و زخارف معارف و زور و فاع و حقیقت را راسته قلند  
سلک که هر چند که یافت و ز بعد در طوق مرض بند اید و انجا سخاوت و خست سنانی متغیر اولد

تعلقات شاهین بر پایه شغلی ایستد و کلام که سلاطین ذات مبارک شاهی جمیع افاق تدارک  
 کافی **صریح** هزار جان کرامی فکلی جان قیادت و اگر عیادت ایافته اول حضرتک نفس نیست متعلق  
 اول الله دخی اضطرار جان کور ملک کرک و خاطر طاعن خاطر و یول ذریع کرک بلکه بر موجب  
 این **عزیزه من عرفات اندو که** عزیمت مردانه به ملازمت و صفات صبر و وفات ملا و متبیر لوقه که  
 کجرج و فرج حضوری ساطع دلان دور و اظهار عجز حال و وضعیت بال احتیاجی رنجور  
 و اعلای مسرور اید هر گسته که وقت حدوث حوادث و زمان وقوع وقایع جلوسین  
 اصطیارت نسک اید عاقبت الامر مدی چند من عین یقین ایله مشاهده قله و سرور  
 و شادی مدی آنکه کنان جلوه کراوله فضا که فایده دنیویه کامت خیا و طبیعه بی شبهه  
 مشوبات اخرویة دن که اتم مقاصد مدی بهر قائمیه **نظم** ایچ چون زهر صبر غیظه آب  
 طو کو اولور صدق در خن ثاب دل کان صبر اولور پر کمر دن صدق و قیاس اولور اولوی تودنه  
 قیقلار صبر ایل یوز قان اولور سنک سینه لعل بدخشان **نظم** اولر صبور باشی برافا  
 روزگار نیکو شود بصیر انجام **ادبی** نپاد شاه موفق من عند الله اولدر که چون بهر مسم ساخ  
 اولوب بر حادثه واقع اولد وجه تدارکی و طریق تلاقی آنکه کمال کیاست و وفور فرامتنه  
 مشبه و مستور اولیه خصوصاً که اسباب دولت و حشمت شد فتور و مقدمات تحت  
 و موجبات سرتنه شایسته قصود اولیه **نظم** هم کج حاریم خدم هم ملک داری هم حشم  
 بیرون نه از خلوت قدم بریام عالم زن علم رخ جانب مقصود کن اندوه رانا بود کن اجنا  
 خشنود کن بر داران دل بر غم **ملک** ایستی که کوه قاف با هم اشارت اندک لری احوال بر احوال  
 بر حرف اشبه طور موسیقی که حرکت کلوب و **بسیخ خیال** بستیا صفق اند ظاهر و هویدا  
 اولیدی واکر اولد موزیکر سوزدن کوش روز جهان اخروزه بر مراد شسه قشاونده  
 شب یتری که تاریک و تار اولوب اندک آثار **خطبات** بعضیها **فوق** بغیر پیدا و اشکار اولیدی **بیت**  
 که مر سیه نبوشد لذت غم سیاه و روست و بار خون نگریدارین غصه و حیات که گرم ایلر بویان  
 با کلام سوله و آنکه تحقیقند ابرام ایلله که نه بکا نکه قدرت میتر در نسکا استماع طاقه  
 منصور ایران دخت و دخت و دخت ز نام اقدام جانب ابرام عطف اندی ملکاتک الخاف و ابرامنه











بیکر که صفتش کرد و چون دیوان ایلده خرطوم زبرد کن عملش را بیاورد و اول شبان  
و ماه که کوه اجندک معقد بر من بر علی خراب و بیایا بدست **بیت** بیکری برزگو  
او هامون و ستونی روان بچار سقون سلطان شام و قاهره اسطبل عامه ارسال  
ایب شهریار کا کاراکا کاه سوار اولسه کون اول اختر حوزان که فرج سبارت  
مکن برق کچه فروزان اولدی بر بحر اهره که کنکره قدری غرقه قصر مینا نکر آسمان  
**بیت** رسیدن کلان تاج مرتع بچرخ ماه چون غام مقنع بونایم مکر سیلا  
یاج و خراجله خاکبای ملکه روان آتسه کون اول مرغ که متقارن تارک مبارک ملکه او  
اند خایبه مکره متوقع اما اکا اول قندار و سندان ضرر بر تبار و لغایت مانی  
الباب بر بار چالند و بر عزیز مهربان بر زبان هجران لازم کلور انکه دخی مالی  
ملاح حاله منتهی اولور و بخا بلر ان تاویل معج و تعبیر باصولی بود که تقریر اندم  
و بدیضم کور مل دلالت ایله که رسولگری بدی فیت هدایای ملوکانه ایلده درگاه  
دولت پناه عودت این را و ملک اول نمونله حصولی و اول فیت لکر و صولله  
شاد کام و شاد مان اوله و نبات دولت و دوام عمر ایلد پیوند ایلده اختصاص  
جوله باد شاهه واجب که مریدان بنی کند و اسرار مطلق ایلیمه و تبار کسنه  
تجربه قلیله و صدق و دیانتی کاینفی ایلیمه آنکه مشورت و اکو ریه **بیت**  
کسی با امتحان ناکرده صد بار مکران پیش خویش صاحب اسرار اصل خود بود که  
مطلقا محبت مردم بباله و نایاله بد کوه و زشت سیرت دن اجتناب انکی دمنه  
واجب ایلد و کوه با فیت نفس نفیس اشخاص سفل طبع و نعت و لیم مزین و دنی  
خلقت سکند منتظم قله دن استوار این **بیت** آب و این که چون هی نالد  
مردم از غمشین نا هو انحر ملک بکافی استماع اید جلک فی الحال عبادت شکر تقدیم  
اندی و اول پیر مبارک نفسند که مسیحا صفت دلدره سده حیات ناز و  
روح بر مرده سده نشاط باندازه وردی عذر لری و ایتدی بجد الله که  
عنایت بخدا فی مدد نصرت از زانی بیوردی و بکا بجناب حکمت مائنه کرامت

نصایه یول کوسردی تا بوجهرتک میان اناس منبر کیشله شد این محنت فایده اخت  
بذل اولدی **نظم** بود قتل چو قتل لاله نوشکافی جوابک اولدی دل مرزیه شافی  
جزاک الله که جام کوزن اجندک کوفه قشوجانان یوزین اجندک یولم بر نوزاد بای  
مهر و شر خلاص ایلد خلالت ظلمتدن **بیت** یا دخی خاطر باخته کورده بود  
عیسی و جذا بفرستاد و بر کوفه **نظم** و الحمد لله حمدا یا ابراهیم بوس ملک دل فرحان و خاطر خاندان  
سستقر عز و اقباله نزول اجلال از زانی بیوردی و بر هفتقه متوالی رسول الرحمن و خدا  
اقایم سیمدون کلوب بشتند که هان اول وجهله که حکیم کامل پور مشیدی معن  
رسالاتی موقوف عرضه بشتند که بدی کون ملک بلار و زری و فرزند لرب و ابر  
دخی و دبیری خلوت دعوت ایدوب ایتدی عجب خطا قلدیم که سزجا عدا مد افتنا قلدیم  
اگر سپور رحمت الهی انزلد تبرکیده حایل اولسه و ایران دختک نصیحتی غرضی  
قبول بولسه عاقبت اولایلا عینک مکر بنم و اتباع و اشیا ملک هلاکته مودی اولور که  
هر کیه سعادت ازلی بار و کثایت ابدی مدد کار اولد لاجرم نایم مشفق لک نصایح عزیز  
طوبت مزاج مصالحه کردن عقاب پیرا بنام دل و تانی دن عاطل قلندر و و خات مافند  
اندیشه ایدوب مقام خرم و محل احتیاط دن غافل اولد **نظم** هر کوی تدبیر کاری  
کود سامانی نیافت **نظم** بیوردی که عزیز لک خاطر بواقعه سیلیله ملا لردن حالی  
دکلی لازم اولدیک بوهدا یا بونزه قسنت عاده ایلد توزیع و تقسیم اولنه خاصه  
ایران دختک بوجاد نیک تلا فی سنده سعی تام کسردی و بلار وزیر که ایران حتی  
بوفسادک تارکند ارشاد اندی بلار ایتدی چاکور اول صلح با همی ندر که وقت حد  
حوادث کند و لرین سپر تیر بلا قیوب جان باشد قلیله **نظم** هر که سر تو دارد بروای  
سرندار **نظم** اگر بر بند به معاونت عنایت و مساعدت سعادتله بوسیرت ملازمت  
و بوسنت ملاومت میسر اولد و طوع و رغبتله مال و جان ولی نقتل خرمسته فنا  
قیله اکا مرده و عطار جا اتمله کون و مقابل انعام و احسانه مکافات توخ قلماسن  
کون اما پیدا که ملکه زمانک بویابد سعی بلخی روز روشن که هویدا و بونو کاتک



تاج مجر و جامه ارغوانی مکه را کارداد و هر قفسه که درخت این ملک عنایت پیور سه  
 و فور عواطف شایسته این دور و دکل و مکه فرات اندیکه ایکسن دخی مجرم خاصه  
 ایلندیلر و کندو بلار و وزیر حرم سرای کتدیله هرید بر کینک و اردی که اکا بزیم افروز  
 در لردی بر ما روی اوی که افتاب انک بختند **حتی توارت باحباب** نفاذی یوزنه  
 چکش ایدی و بر هلاک پروادی که بار بلای غرق ماه نول طاقن طاق اید بن بکشد  
**نظم** طرماش نظیرن مادر در هر یوری آینه واکم کوچه و شهر کفر خادم اولوب در  
 دشرینه قول اولش سرودنی عربینه جبیندن نه نوبر طرفه مصفی کو دخی بوج شرف  
**مشهور** اکا خلق غای و اردی با وجود که ایران دخت حسن و ملاحت قننه رغان  
 و لطف و ظرافتند آشوب جهان ایدی شاه بزیم افروزی اکا انبازا تشیدی و با  
 قسمی تمام رعایت ایدب ایکسن دخی عدم خاص و محرم راز انتمو ایدی ملک پیوردی  
 تا بزیم افروزی دعوت ایدب تاج و جامه حاضر قلدر و مثال وردی که هر قفسه که  
 ایران دخت اختیار قله باقیسی بزیم افروز که حصه سیاوله ایران دختله تاجه  
 و غنچه زیاده اولدی و اولد بوج مصنع که کنکر آسمان که کوکب جواهر در صقع ایدی  
 انکه نظر بنوش کلدی اول جانب میل ایدب بلار وزیر نظر اندی تا بلکه مکانه رایشان  
 بونلر قنقی راج در بلار گوشه چشمیله جامه جانینه اشارت ایدی بوانشاده ناکاه  
 بادشاه اول جانب نگاه اندی ایران دخت کوردی که ملک اول مغاوضیه واقعه اولدی  
 جاننه ترک ایدب تاجی اختیار قلدی تا ملک بوج واضعه بلیه و بلار چشمی اول حال  
 لوزره قردی تا شاه اشارت مطمح اعلیه بوزن صکر قوق بیل دخی ملازم درگاه  
 شاه اولوب هرگاه که شاه قننه کلیدی چشمی اول وضع اوزره قلور دی تا ملک  
 ظنی یقینه مبتلا دلیا ایدی و اگر وزیر عقل و تدبیر و فی نظیر ایلسته ایکسن دخی اشارت  
 جانلرین باد قنایه و بره لردی و خانما لردی تا شعله که اوده لردی **بیت** هر کس که  
 ملک کار بر عقل نهاده و شبهه فیلد بید بلاها ناکه چون ایران دخت قبول اجله سرافراز  
 اولدی بزیم افروز دخی خلعت ارغوانیله سرو قدان جهانند ممتاز اولدی ملک

و بعد موجود و غایت مهم و اوزره انک مقام خرام ایدی ایران دختله در دخی طرز  
 و زلف دل اوزره **نیت** دشتک تاده بکینک نوبی شست یابن زکافی روی شست **نشر**  
 تاج مرضی باشه قیوب پالوده شیر نیله مخلوب طبق زرینی اندا طوبت ملکه اوکتدا  
 قدم خدمت اوزره قیام ایدی ملک اول طبقدن خاله تناول ایدوب صحن خاطرین کل  
 و صایله کلشن و دینا دن بر تو انوار جمالیه روشن قلور کن ناکاه بزیم افروز جامه  
 ارغوانیله دست افشان سلور کنان اندله اوکتد بکدی عذاری کل سحر کی کلشن  
 رخساره عرقدن قطرات شبنم ساچم **نظم** لبس ارغوانی کوده در بر تو کو بیست  
 سرواز لاله زبور و چشم نول بدلیا که سازد و ابرو بر جگر هانا و له انداز و دخی  
 تابان زچیه زلف پر تاب سچان کاندرشب تارین مکتب **نظم** ملک ایدی اول حال اوزره  
 کور بجه زمام اختیاری قبضه اقتدار ندن کتدی ولایت چاشنی طعای اوندوب ایتدی **مصرع**  
 کوردم بزوی دین کو یازده ال بودم **نظم** انکه مصاحبه صدق و رغبت و موافقت غلبه  
 شوق و طوق طبیعت عنان اختیارین و زمام دلی قرارین کار نازنین جانینه توجیه  
 ایدوب مراسم تحسین و افریندن حکم ایتدی **بیت** کای مرو خرامان و کل نازه رسید  
 تو کس کل و سروی چو تو در خواب ندیدم **نظم** تو حرکتله غلکین کو کلمی شادانده می بوجر امله خرمین  
 صبر و امانی یاد اند **مصرع** زنی بامدنت بخت مرچیا کور **نظم** پس ایران دخت توجیه ایدب  
 ایتدی بوناج لایق فرق بزیم افروزی عجب عطا قدم که لی سکا عطا قدم ایران دختله  
 سیل غنچه عشق باشند اغوب و شعله محبت و رشکله در دخی طو تشب بونکته جان  
 موزله باندی باقلدی و با اختیار اند اولن طبق زرینی سر شاه نکل و نسای ایدوب  
 اولان مایوده توله روی سویی ملکی الوده قلدی اول واقعه که حکیم کامل انکه تعبیر  
 و تاویلنه اشارت پیور شدی در جبهه و قننه ایتدی ملک بوضله زیاد و منفعل  
 و اتش خشی بنایت مشعل اولوب فی الحال بلار وزیر دعوت ایدی و ایران دختدن  
 مسام اولن ناخایسته حرکتی حکایت ادب خشم تا مله ایتدی تیغ بونادان و ایدی ار  
 قیغ بی درخ ایله ز فرق وجودن کور با بدنه سال تا خاص و عام بلر که انکه امثالی



اولی مقام در قلندر که بر نوع حرکت جرات قبله او و زین و سوار و طاعت و سبب ملکه الهی کند که  
خاطر به بخت و راندی که بر فرمان امتثال استحال شرط احتیاط در دوزخ و زبراکه بوزن  
فصاحت و علاحتی بی بدل و کیاست و فراست بی مثل و بی مثل و ملکه ملکه ملکه ملکه  
خلد کی محفل خصوصاً که آنکه بکات نفس پاک و میامن رای تابناکیه بود که او شخص  
در طه هلاکت نجات و طاعت بود که بیک که بعد از آن ملکه بر تعبیه انگار بود و آنکه  
بوعی نظریاک شاهد عین هنر کورنه بودند قطع نظر بر موعود اموره شتاب خلاف  
نای صواب اولی بود که بوار که اساسی قاعده تائی اوزر و بنا قلم تا وقت سواد عمل  
عقاب اولیوب حاضر جواب اولی **سبب** جو قانی بنفرت نویسد سبب نکره در ستار  
شدان **سبب** و واجب اولی که بوار امتثال تعبیل امیوب توقفه مجال و بریم شو  
ملکه جانبدن علامت ندامت ظاهر اولی باری فرصت مدارک فوت اولیامش اولی  
اگر البته آنکه قتلی بایند حکمی اجرا و قضای امضا اتمد در سه موجب فرمانه  
اتباع حیز امتناع در قلندر مقرر در که بونا خیره بکا اوج شفقت کی میسر در اولی  
شویت ابقای نفسی کناه تابنا امره نادم اولی در سه تحصیل رضای پادشاه ثالث  
جمع اهل ولایت منتی فایسته بواسطه ملکه ملک که خیراتی عانه اهل عالم کار و عمل  
و مبراتی کافه خواص حاصل و مواصل در وجود نک عت بقای اولی و پس ای برمان  
حرم سلطنت بر طایفه ایله کند و سر اینه ایلمندی و بیوردیکه احتیاط قاطبه ای  
محافظه قبله و تعظیم و تکریم بایند مبالغه لازم سبب او و کند و سی تیج و خولم  
ملول و محزون و سرنگون بانا هر طری و ایندی فرمان ملکی بر نه کوردم و اولی  
کشیام و ادبی که قدم جراتی صاطع و خواجه در از انقوائی سزاوار سنه میوردم مکرملی  
فالحال صورت غضبی زوال بولش و در پای تواج خشمند تلاطم امواج سکون پذیر  
اولشیدی چون در برودن بوجیه صیبت آوری استماع قلدی ایران دختک یا بال  
وحس و حال و فعل و کالی خیال مطلوب زیاده متأثر اولدی و اثر تاثرین اظهار  
آنکه عار ادب نفوذ برای بی برین و وصل آمدن که اجتماع فیضین حکند در



است از اندی پس کند نفسی ملامت آغاز ایوب ایستد بکناه ششند که علم و تائی  
بر طرف قلندر و کند و مجنون که جزوی جزیه ایله که با وجود حق اهل طرفی اندی تلف  
بیخ تلف قلندر که کردی که بوقدر عصیانله فرمان قضا جرایزه از خا عیان امیله  
و آب حمله انش خشی تکیه ایوب طریق کی قریب صیق شتاب کتیدک **نظم** بار و انش  
بودان بر کنه کوبدی شعله برارد بلند ادی انش خورد از حد فزون مکررم اودم  
نیارد برون **شعر** وزیر سیمای شاهد علامت غم ندامت شاهد قلدی ایستد  
ملک غناک اولسون که بر تیر که شخصیت دن چقه سرانگشت تدبیر رذایلک  
عالم و کشته زرد زورله زنده قلای محض خیال غم سپه و اندوه بی فایده  
مقتی قلب و مضطرب بدن و بر شجره که مرئی بر احوال دوست و راحت دشمن  
هرگاه که سلطان بر حکم مضایه و بر فرمانی نفاذ یستند که در نظر علی انصاف پشیمان  
اولی بیکان مراد کابنا مرکان دوام شکوه شاهی و ثبات وقار شاهنشاهی  
بدگاه اولی که کرد که پادشاه ملک ذی القراع که فرمان شیطان غضب تباع انیوب  
و بوباید تعبیل و شتاب بدن اجتناب و امتناع ایدیدی تا عاقبت کار تمام ندامت  
و در طه ملامت که گرفتار ایدیدی ملک استفساد اتدی که نه کیفیت و احوال و اثر  
اول **حکایت** وزیر ایستد روایت اید که تختگاه و عند بر پادشاه واری عظیم  
النان بر شاهنشاه ایستد بخت پیر و برای جوان کورون پیرو ملت سیرت سپهر  
سلطنت او در آنکه نظری میورید شاهنشاه انز مش و مامور روزگار ملادار نمای  
چهار سوی جهان آنکه عدلی فرمان فرمان فرمای اشتهشیدی **نظم** برین افتاب  
عالم اوزید زرمه از در جهان و جهان سنون جهان عدلی و دایله او دایم مخلص  
سایسند ایدی انام و بوباد شاهک کاری که زبانشکار ایدی بر کون میدان شکار  
گاهه مرکه نشاطه عیان و یوب کید و دیدن تجمل عجیب و راسته نگاه  
ایستد اتفاق اول زمان و خوش و طبع و دنام و نشان کورمدی و غیر نظری  
شکاره لایق بر جان و ایرمدی ملک بر صورتدن زیاده تخمیر و مزاج نشاطی تا مقبر



اولی که بخواهد مکرر بفرستد و آنرا که قزوین است از آنجا که  
اول بیا باند خاد که گفته شد ایندی اتفاق اول حیدر اذل شکر بقصد رفاق  
طاق اولوب بر پیشه کنارند یا نشی و خیل خواب جمیع جوانین احاطه  
انتشایدی قضای المومنین شاه کا مصادق اولوب آهوان اندی و هانم کان  
کیندن خدنگ دل شکافی کافی نافته راست ادب آندی **شعر** شعله تیری که در  
اورد غرق **جست** بران سوخته خرمین جو بوقه فتنه محابای بلای کرد که خطای  
و خطای کرد **نظم** قصه چون ملک شکاری اوسته و اردی اول جبار سینه مجروح  
و دل پر خونله بولدی زیاده غناک اولوب متاسف اولدی و ناخن ملائله چهره  
ندامق خراشه اغاز قلدی و اول بختی که موجب تحسیر و تحیر ایدی متاسف خاطر اولوب  
خاکنه بسیار اعتدال ادب مرهم بهار دینار عام عیار ازانی بوردی و عتفا  
مزیتی جانب دار السلطنته معطوف قلوب بر زاهدك صومعه منه که اول شهره  
متف و عباد تله معروف و مشهور **بلکه** عرصه عرصه دهد ارشاد و هدایتله  
مذکور ایدی و زلف و اجلال بوردی و زاهد دن دنیا و زهد دولت و جاه و آخری  
کفایت جرم و کتاه ابلق دعا و نصیحت استعدا اندی زاهد پاک طینت دخی طریقه کشف  
و کرامتله ایستدی ای ملک بوجصلت که دولت دنیای و سعادت عقیای جامع اوله  
غیظی کلم و خشی نظم و هنگام غلبه غضب میل جانب **نظم** کسی کو بر فروز ایش  
خشم مدارا زوی طریق مردی چشم غضب چون نفس تو من را کند کم عنائش  
و اکثر انجانا خود **نظم** ملک ایستدی بلدم که جاشق غریب حنظل مذاق حلاک کام علق  
لذت گای و ارد فانا هنگام خشم حلی هوای نفس که فله زین و اوقات التها بیاثوره  
نفسد عقاید ضبطه کوز فرین زاهد ایستدی بن اوج قطعه رقیبه بعضی نم یازین  
سوان خواصکدن بر اینه سفارش ایله که چون ناصیه هالک امانت تغییر نازج مشاهد  
قیله و آتش خشی کانون دودنک مشتعل کوره اندک بر سن نظر که عرض ایلیه  
یکن که انک فایده سی ظاهر اولوب نفس که تسکین و تسلی حاصل اولد و اگر خوب غضب اولد

ز لایله اظفار بلند ایستدی که کوه ستره اگر نفس تو من را کند کم عنائش  
رقعه اظهار اید امید دارم که بر وسیله یله طبع مکدن غائله عین و خشت کین  
ظلمت خشم بر طرف اوله لغه حلم انک بر نه خیر الخلف اوله **مصرع** دیو چو بیرون رود  
فرشته در **نظم** ملک و کماله خوش وقت اولدی و زاهد اوج قطعه رقیبه یازین خواص شاه  
دن بر سنه و روی معنون رفته اول بوردی که محل اقتدارده عنان اختیار ایدی  
هوای نفس بر فرمایه و رمه که سخی و رطبه هلاک القادری فحوائی مکثوب نانی بوردی که  
هنگام خشم زیر دستله رجم اول تا وقت جزاء و ببردیتلر سکا هر بان اوله رجم  
کتابت ثالث بوردی اجرای فرمانده حد شرع و تجاوز اقمه و هیچ بر زمانه دایره انصاف  
طشره کینه **نظم** اگر چه حکم تو جاریست درجهها نداری جفا میکنی که نه کار نیست مردم  
ازاری **منازاکه** بخت هیچ غنچه خدا نیست که هست دین مظلوم ابرار ایدی مباحث  
غریبه بستان سزای دولت خویش که عنقریب از بکذری و بکذاری ملک زاهدی و داع  
ایوب دار الملکته کلدی و همیشه مجلسند خنوم سا که هنگام غضب و ررقه لوی  
الحاق فراموش و بوی مناسبتله اکا ملک ذوالار قاع در لردی بوی ملک بر کیزکی  
و اودی خوب روی پاکیزه خوی و مروت لاله خد باقی لبه سیمین غنچه کبک زار  
طوبی افتخار **بیت** ماه روی و مشک بوی و جان فراد دلزب و دلنواز و دلبر **نظم**  
تو کی محو آفت خشم بپاری و عقیق باقی افش لعل شکر ایدی خوب رویات  
خطه خطا بند چین و لفتند اسیر و عشق فروشان کشور کشمیر هوای سلسله جعد  
برتابیله مقید زنجیر ایدی **بیت** خلق اولدن نگارخانه خاک کلدی نقش که  
صورت پاک مجال الملک و املاک خالیه اراسته و چهره جالی رنیت کمال عفتله  
پیوسته ایدی اول شاه انک شما یلنه شویله مایل ایدی که مصاحبت حرم خاصه  
استکاف و سیاه جوار یله استیستادن استکراه ایلدی **بیت** باغی شاه هواره دین فیر  
خونابه حرمت و کرم و انک دخی بایند فایت رشک و حسد ندن درین دلم مکر  
حیله تخن اکر دی القصة غصه سن هضم این بیوب بالتمام مشاطه حرم سلطانه



اعلام اندی و اندن شامی قتل و کینر کرد و اقلان با نیک مدد طلب اندی و مشاطله اندی  
 بلمس که ملک کینر ملک اندر اندن نیز سه متعلق و اعضا سنده قنق عضونه زیاد و متعلق  
 و متعلق و خاقون اندی که انکه خلوت اولدجه هرگاه دگون که زرخندان مشاطله  
 که غایت صفاد کویا آید که قطرات چشمة حیاتن مترشح اولوب جمیع اولمندر یا  
 آید که دست قدرت بالای قریح غیبیه و زره و مشور و شفقا الوورد و زبان حالله  
 بویستی انشا قور **بیت** بخلم دھوت او زاهد معزای که این سبب زرخ زان بستان  
 مشاطله اندی بویله اولوب قضیه اساندر و متعلق شامی تباہ اتمک بکا اقلان بکا اندر  
**نظم** صوابین حیلہ ایله اکابر جام که عمری جامی مللدرسون ایام ایچیر جری کبی  
 قانی قوی **بیت** قرایر المی اولد جسنمیری قیاسلر قریب و چالنه صور و ستارنم عدود جانی  
 محنور بر نایه خاری روز محشر قوی بر کس کی بردن کران **نظم** مصلحت بود که بکار بر مقدار  
 زهر صلاهل ویره سن تا نیلله حل ایدوب کینر ملک حوالی ذوق و غیبیه اندن  
 خالدر ایلم ملک چون کیفیت حالند لبین اکا دکره همان اول مقام امری  
 قام اولوب عمری سرانجام بولمکه دخی بوشندن فرج و بر مضیقندن عجز میتر اولد مشاقون  
 بونکر دلشاد اولوب اولد و دوکی دروی مهیا قلدی و مشاطله سوال مذکور او زره اظلاط  
 حیلہ دن بر ترکیب ترتیب اندی و حقه قزویره قیوب کینر ملک و ناخنه کندی  
 و میاه کالغندن اول ماهلک چاه ذوق کنانند بر شامه رسم ایدوب کویا هاروت  
 تیر روی ایچون کنان چاه بابلده جای قرار اماده قلدی **بیت** پروانه ایست  
 انضالا افتاده بر زرخندان یارب نکاه وادی را سبب روزگار و شمشک بر غلای  
 کرم سرایه محرمیت قایم وادی حکمت الهی وادی جبارین خاقونله مشاطله  
 سوال و جوابا شندی و مشاطله منزل کینر که کدوکن و زرخندان حوالیستند خالدر  
 رسم اندوکن معین بقینله مشاهد اندی و دواعی خلوص نیست و حقوق وقت و سوابق  
 خدمت بقی اقتضا قلدی که کینر کی اول کردن خبرداراده هیچ بر طریقله وقت بولدی ملک  
 دخی حالت کرده بیدی بونر کا کشف اتمک هیچ وجهه میتر اولدی اخراپد شاه عادت بیدی

بیشتر

اوتد کینر ملک خوابگاه و ارب جابه خوابنم کیرب سورت کیفیت شرب نابین خوابه  
 و اردی غلام حق شناسلله شفقتی دلمو کیر اولوب آهسته آهسته کینر ملک بالینی  
 قریبه کلدی و گوشه استینله حوالی ز قنندن کد بلی کیددی بو حالتدا شاه بیدار  
 اولوب ناکاه کینر ملک زرخندان غلامک دست دراز لکن کوردی تند باد حیت آتش  
 خشمون یزادب تیغ انفصاله قصد غلام اندی غلام خلوت مرادین طشر قیدی  
 ملک عقبی خنجر خواب اندن قیوب چقدی اول معتد خاص اندا طرب رقم لری  
 اندن دوردی چون ملکی تغیر کوردی رقعه بر بوسن مونی و بردی در باخی شنگ  
 متوجنه مانع اولدی بر بوسن دخی و صی ایلدی آتش غضبی انکه دخی سکون بولدی  
 او چینی رقعه عرضه یثند در جل ملک سوریت خشی منکر اولوب شدت بنصر غلیظ  
 کظم و شربت لخنو شکوار غضبی هضم اندی و تملط طریقله غلای خدمتند دعوت اندی  
 ایندی ای غلام راست سوبلکه بر جرأت باعث اقدام نه ایدی غلام ماجرای علی جری اعلام  
 ایلدی ملک خاقون طلب ادب بوا می نشیند و بومرکی تحقیقند ترقیق مبالغیه یورک  
 خاقون انکار ادب ایندی معاذ الله غلام اقرا اید **بیت** بونکر اتله غلام جابریله بونکر  
 اشالی افعاله مطلع اولپدرم اما ملکدن شرم ایدب انک اظهار جرأت اید مرم علی  
 لخصوص احتمال دارد که دشله سبیلله اقترایه حل اولنا بیدی بحمد الله که ملک حقیقت جالی  
 کدو کوزبله کوردی حالیا اول مفسد لک هلاکنده که حم شاه فلک احتشامد بونکر  
 فضل شیعہ اقدام اندر توقع جایز کور ملک ضرر عامی و سیاست سلطانیه زبان قادی  
 وارند خشم مذموم خشم ناعمل در اما موقند واقع اولوب مرابطه خلون افضل **بیت**  
 خاگر بر تو خلق شاید در بیان مونی نیله آید شاه غلام جابینه شاه اندی غلام ایندی  
 ای ملک کامران و واسطه امن و امان امکان وار که الان بونکر بقیه بی مشاطله حقه  
 موجود اولد اکوانک اجزاء مقال واجب الانتال از نانی بیورده شاید که کلیا بوشه  
 نایل اولد ملک بوردی تا مشاطله حقه سبله حاضر قلدر و اول نیلده بر ذره اکا جاشنی  
 ورد لره اندم که دهانه کیدی نقد جانی خزینہ دار اجله وردی چون حقیقت حال



سکه شکستند و لدی قتل حقتن کلوب علامه عتق نامه بنوردی و اول ولایتک بعض بلاد نک  
 امانت اکا قنویق قلدی اول پادشاه با انتباه چون چهره سالن خال حمله راسته قلدی  
 شش طعنک مضری اکا بشقیوب خبر و تانی برکایتله اول سینه کارلک دام مکر دخت  
 بولدی و بونجیلین راز نهان اکا هیان اولوب احبب و اعدانک حال اکا هیان اولدی  
 بونجی کوردن تا اینکه روی روشن ملکه بوسورت جلوه قلدی که ملوک هر باید تعجیل و شتاب  
 اجتناب واجب در و هر امره تا مثل فراواندن صکر فرمان مناسب **بیت** حکم سلطان  
 بسان آتش و آب دره و علی قزاق کند بر چنین حکم دارا بنوده که شه از روی خطرا کیندر  
 ملکه ای خضاک بر حکم کار خطا واقع اولدی و زمان خشم زبانه بر کاره بران قلدی  
 کالانم اندیکه بوباید شرط نصیحت رعایت و بکار طریق مضیق خطا در شاه راه  
 صوب صواب هدایت ایدیدله سندن بدیع و بعد ایدیکه طریق تأمل و تانی قویب خفت  
 و نهنگه کند که یول و یروب بونجیلین وجود ناز نبی و توقف و تکلف تیغ و ریغ  
 ایله هلاک اید سن وزیر ایستدی ملکه مناسب بود که بر عورت جهتندن خنجر  
 مبارک می مکدر قلیله تا هم سراید اولان سیار جوابینک صحبتیه غنچه قلیله که  
**بیت** کور و بر رفت نارون هست و رلاک ناند یا من هست چون ملکه خوی کلام  
 و زردن جرم اندیکه ایران دخت رخت اقامتی کو تر علم علمه کندی در فتنه لدی بران  
 جاناک اندی و کرداب غمنا و در دشت کیند و کیندی ایستدی **بیت** خوش بوز از غمنا  
 سینکه اینک دل این بهمین کار میان بسته و بر خاسته است **نظم** درین اولده و نوق کلزار  
 شبیکه بر لک که از زمانه خراب اولدی و حیف و لاله لاله یا فرامال که تنک با دخران آفتله  
 یا مال لدی **نظم** سربالای تو در خاک در نیست درین وزیر فاکان کور پاک دین است  
 درین معایان بود که جای تو بود دیدی راستی جای تو در خاک در نیست درین **نظم** و نیز  
 متوجه الطوب ایستدی امر وزیر حقا که تیر فراق ایران دخت قلیله زیاده تا تیر اندی  
 و شکر غم عم کسور خاطر بر وجهه قدوم و هجوم اندیکه عنان صبر و کون قیضه  
 اقتدار مدد کندی وزیر ایستدی اوج طایفه هم اسیر بندم و بسته قیدالم در اول

اول کینه که عنان حق بکار اوقایه بنیت معلوم قلدی **نظم** اولی حاله قلدی قلدی  
 لطف و مرقق رعایت اعیه او چنانکه که حرام تعجیل و شتاب ایله از تکایب این مکر  
 ایستدی ای بلاد ایران دختک قتلند بر مقدار بترتف اعیوب سنک سنی با ملکه  
 هلف شت پر یوار اولدی جواب و بر یکم بن انک هلاک کس سنی اقدم بلکه فرمان ملکه  
 امثال اقدم بوباید ملاکت و ارسه اول حضرت عایشه که بومثالک رای فاقین ملا حظ  
 عواقبت بر طرف قلدی که کردی که تعجیل اعیوب خواتیم امورد تا قلی واجب بلیدی  
 و نظر و افعاله عواقب حوالی حاطه قلدی **بیت** مثال شاه بایستی که از روی خرم بودی  
 و باز روی خرم بودی چنینها روی نمودی **نظم** ملک ایستدی ای وزیر فرمان بوفسون و  
 فسانوی قویا بوباید بر فکر ایدوب بوباید بر چاره ملا خطه ایله که تیر از روی دیدار دلدی  
 هلاک اندی و دست غم و اندوه که میان صبر و قراری چاک اندی وزیر ایستدی من بعد  
 بوباید دامنه دست تدارک از مر و بنات و ملاکت بوباید قطعا فایده و غیر هر  
 کسکه غشایا به بر همه خوض اید و برایشه که بعد بذات فایده مندا و ملیه و اندیشه  
 شروع قلدی اکا اول بلا پیشه اول کبوتر پیشدی ملک بوردی که بخبر وایت اولدی  
**حکایت** وزیر ایستدی امثال کلدی که ای کبوتر اولی ایستاند بر قلع دانه جمع ایستد و نماند  
 ذخیر و لیسون دیور کوشد قومش لدی دام لک مکر غناک ایدی چون فضلستان نهایت  
 بولدی تا بومرارت هولدن دانه لویو مست بیدر اولدی و او کوی جانندن جالا از کوردی  
 کبوتر من مکر بروقتلدره اشیاء دانه غایب ایدی چونکه حاضر اولدی دانه از کوردی  
 غایت شرم و اندون چغنی ملامته اغاز ایدوب ایستدی بودانه لری فضلستان ایچون  
 از خارا قشدر که چون شدت سرباطا هر اوله و کثرت برفدن روی زمینده چینه بولیمه  
 انکله بکنه و نه بوا و قاتده خود صحرای پر دانه سن ذخیره ویر چون دست او رد لک  
 و لری حرم و احتیاط لادن اغراف کوسه لک مکر اشندگی حکایه بر مشرق **بیت** کونکه  
 بول و نوایت هست بعد کن ذخیره به ان بهر و نوایت خورشید **نظم** ایستدی بن بودانه لردی  
 حبه یدم و هیچ وجهه بوند تقریر ایلم کبوتر خچون دانه لری اولکی حالندن کبوتر کوردی



انکه انکاره باور قلیوب **الفصل** و اولی در مدنی او و او را اندر دی  
 بسوی ستان فصلی که برق و باران بتواتر اولوب انار ز طوبت مرد دیواده ظاهر اولد  
 خانه رینه فتنه اولوب قرار اصلیته یستندی کبوتر و چون دانه لری و کوروب سابقا  
 کتور ندکنه سبب بلدی جریع و فزع غان ایدوب زار و زار اغلدی و مار و قوا و باغک  
 جگرین ملغدی و ایستدی لغو مهاجرت احباب و مفارقت اصحاب صعبه کار و با ایدوب  
 سفید اولد و غی این دخی دشوار **در سبت** بکار خویش تا قبل نای کن تغییر زبان کنی و کسی  
 زبان ندارد **در سبت** بوملک فایده اولد که مرد عاقل کرکده باب عقوبت شتابا ایلیمه  
 تا اول کبوتر کی غلاب ندانند طوطا ایلیمه **نظم** چونکه کوزلدا ایشو خری حکیم  
 اولم اخراست اکانیم **جمله** چون همان کوزند کمال ادرانی تاشقا استقبال **در سبت**  
 ایستدی بن قولن شتاب اندیشه بوفعل شتاب انکه بوسیل اسخان عیسی خراب اولد  
 وزیر ایستدی اوج طایفه کند و لورن خلایق اولد اول اول کسکه وقت مصادف کند و دن  
 غافل اولد مبادینه زخم کران و جراحت بیکران و اصل اولد و اول کسکه و داریت اولد  
 وجه حرامدن جمع اولان مالی تا راج حوادث اولوب اکا و بالی قله بری دخی بر پیکری  
 سال که بر زن جوان صاحب جماله مبتلا اولد اول مران انکه خیال ایل خوش حال اولوب  
 دولت وصال دلیمه و زن هر زمان جناب ملک متاعه انکه ترکن بلکه هلاک  
 و مرکن دلیمه ملک ایستدی سنک بوفعل مزاج فکره لیل و وعلا سنک قلت تا مل و کثرت  
 تهتکه دلیل و وزیر جواب و بر دیکه تهتکه الکیسه نک چکات و سکنانند ظاهر اولد بری  
 اولد که کند و مال خیریکانه قند و دبی قیر **ایکجی** اولد که کند و ایل خصمی بایستد بر ایل حکم  
 قله بوفعل تهتکه ایدم غایتی بکه امضای فرمان شاهه سابقت کوستم ملک  
 ایستدی ایران دختک فراقدن انیسم در و بلا و جلیسم رخ و عنایه وزیر ایستدی  
 بلن سادان اوج طایفه فوج چون غمناک اولن روانه بری اولد که اصل کرمی و نسل شریفی  
 و صورت جمیلی و عیان کاملی اولد بری دخی اولد که دانا و حلیم و مخلص و سلیم اولد بری  
 اولد که خجسته فال و مبارک نفس اولد و سوزن عین قدی ظاهر اولد ایران دخت او صا

مذکور نک جمله سیه ارانسته ایستدی اکو ملک اندکچون الملکان ملالانسته عجبیدر که  
 یلوفادار منزه محمدن لذت میسر دند نه حیاته راحت متصور **در سبت** فوقت یارافت  
 دل **در سبت** جملدار در قاتل **در سبت** ایستدی ایستدی ایستدی ایستدی ایستدی ایستدی ایستدی  
 و حضرتن سرخدا ایدوب طشره کیدین **نظم** خیله غن آدم که سندن بعمی اولن صوب  
 صواب قریب و وزیر ایستدی عاقل جانم کی طایفه دند دور اولن لاندیم بری اولد که احسا  
 و اساق یکسان عذابیله و ذواب و عقاب عقیان حساب المیه **ایکجی** اولد که ظاهر  
 شاهین و باطنی ملاهین طاهر قلبیه ملک ایستدی غالباً سوزن عین استحقاقه  
 نظر اولور سن که بولک ادا ایدوب بوقدر خصمه جرات بولور سن وزیر ایستدی اکابر  
 اوج طایفه نک نظر ادا اصغر کوروره اول اول بند کستخ کاه و سیکاه خواجیه  
 برابر او توره طوره **خواجیه** داخلی انکه هرل ایدوب مایستد حجاب ادب کتور له  
**ایکجی** اول بند خاین که خواجیه اموانه مستولی ایدوب مشوریکه از مدت تمام مایله  
 خواجیه نریسه مالک اولوب کند و دخی خواجیه لق طریقند سالک اولد **ایکجی** اول بند  
 باغلاوکه اسرا خواجیه محضت ایل اختصار بول ملک ایستدی بوزماندن فرض سنی زان  
 ایستدی اما انکه اولی ایش وزیر ایستدی سرکسته از مایش اولمزا الا سکر مقام شجای  
 محارب ده بزرگری مزایده اکبری هنگام غضب باز کای زمان حسابد و دوستی  
 وقت حاجت مردم اصیلی ایام نکبتک ناهدی احرار از نوابد عالی هنگام سؤال و جواب  
 الفصه اول قلد که ملک وزیر و معاوضات کراحت انکین بوردی وزیر مقابلده نیر  
 خونریزدن سز بوز جواب و بوردی و تیور و شمشیردن قوی تا نیر ایدوب سوزلر سوزیلدی  
 ملک طریق و غله سالک اولوب اول ناخوشکوار شریکری بخیر **نظم** عمل کند  
 هر که اقل هست نه عقلی که خفتی کند زبردست **نظم** چو زهرت ناید **نظم** ولی شهد کردو  
 جو در طبع **نظم** عاقبت دهان دوا ایچ و خاکبای شاه جوهر ثانی باجوب ایستدی  
 سایه دولت شاه مفارق عالمیان اوزد پایند و اقبال انقت ظل اینه اوج شرف و برج  
 عظمت تابنده اولسون **ع** تا ابد ماه دولت تابنده **نظم** بند که اقدام برانکه با



انساب اوزره قیام اندی و بتصدیع جناب رفیع مزید ابراه اقدام المدم اول ذات  
ستود صفات امثال ایچون ادی المنة لله که مظلومین زیاد بولم و برزگوار  
کورد که ذات جلیل الصفاقی جلال علم و کمال حمله اراسته و نفس نفیسی زینت سکوت و وقار  
وزیر صبر و قرار ابراسته بر ملک ملک خصاله که مثلی علم مثالده غیری برده بولم  
و بر افتاب جهان تابدر که نظیر اینده و آید غیری برده کور **مصرع** جز در اینده  
توان یافت نظیر **لاجرم** علم عزت و عظمت بوقوله شهرارک ید شها مسته مسلم در  
و برزگوار که نامته علی سبیل الاستحقاق بوجایب نامدار فلک اقتدار زار **نظم**  
بوزکی ناموس کفایت نیست بلندی بدعوی و پندار نیست ازان نامور ترکیب و بجوی  
که خوانند خلقش پیستند خوی **نظم** ای ملک ایندی ای بلاد سن عین یقینله بلور سن که  
بن شای کار خلافتی اساس یافت و رحمت اوزره اور مشید و شهر بارک بساطنا  
شفقت و کمال ازل که قدیمی اوزره طور مشید اگر احیا تا بعین کسکه لروک تادیب  
که بخون و نمر باظهار اتمشلا و لا تا ملوج و بصریح ایله مقام معارضیه کلوب سرخا و بند  
طشمر کتمشلا و لا اشارت صادر و لا محافظت ادب سلطنت و تمهید قاعد حفظ  
مملکت جهشتند در و الا بسعت عان حق آسمان رفتم اول در جده و کلام که بوقوله  
حوادث و بونوع کلمات و مباحث اند امواج خشمکه ظهوره باعث **اولا نظم** من  
بیدم که بهر یاد بلر ز برکش یا نکاهم که بکاهد تنش از شعله نان یا نه کوم که بنالد جدای  
مردم یا نه ابرم که بکیر و بهوای حد با شرفا بود که بن ایران دختک قتلک فرمان  
خطا اند اما عجب دکلر **الحوادث یکبو** یعنی **مصرع** این خور و تیز که کاهی  
سکدر می خور **نظم** و تراستی ملک فرمان مذکور و معذور در که با اختیار صادر اولی  
بونوع حکم نادر الوقع **در التادیر کلام دوم** با وجود که الان مسئله بند میانند جاری  
اولان احوال جبر نقصان امر که هیچ بر زمانه نشان و در مد که بر باد شاه کامکار و پشمار  
ساحل اقتدار شمشیر بران و فرمان روان ایل مستند سلطنت او توره و بند کنه کار  
مقام عبودیت خضوع و خشوع اقدام خدمت اوزره طور و اول حضرت اقدام و جراته

دخت بولوب کلمات و محابا ایلین و کند و داین مستند قدم بیرون قلوب دانه کانی  
و تکلف و توقف سولیه بومقامه مانع اقامت و سهم سیانت حلم عظیم و غفوریم و طبع  
سلیم شاه کویعدن غیری اولسه که **مصرع** هر چند کینه بیش کم لطف تو بیش **نظم**  
ملک ایندی چون بند کندی کناهنه متفرق معترف اولام و انا و انا جز من صفات حالده و  
قلوب مقام اعتداله کله لاجرم مرد کتم بوقله عذرند معذور و عذر قبول قلعه کور  
**العذر چند کرام القرآن قبول** و وزیر ایندی بند انصاف ایدرم و کند و کناهنه اعتراف  
ایلم که انصاف فرمان شاهده تاخیر و اکورد و بوجال هول تکبیرک هیتند و  
خطاب جناب ایدرک هیتند و مع ادب ایوان دختک قتل با بند توقف کوستردم  
حالی احکم و فرمان یا دشاها هما نکدر **بیت** کولطف می نمای و کویع زنی کردن نهاد ام چه  
اسیران بچند **نظم** اولدم که ملک بوبشارت خبرین استماع بوردی دلایل فرج و ابتهاج  
و علام فرج و ارتعاج سیای مبارکند لایح اولوب رایت ادای عاقلها الهی در جات علییه  
یتوردی و نغره صفا و سروری سپهر برینه ارکوب خدمات عجدات نامتناهی  
یور کوردی **بیت** مرده ای بخت که مقصود ز دریا آمد برون خسته دلان جان دگر  
باز آمد **نظم** غنچه بویشت لب جان می خندید رخ دولت ز گل افروخته و باز آمد **نظم**  
بورد که ای بلاد اگر چه که میثاق کلمات و مضمون مفاوضا نکدن ایران نخلک هلاکند  
غیری شنه فیم اولمیزی اما بن سکه کال اخلاص و شافعی که بناء هنوز قطع امید شدیم  
و جایدیم که اول حکم انصافند بقیف رو کوره سن و اول مثاله امثالده احتمال  
اقویا بهام بحال و بر سن و وزیر جواب و در که بنم مقافونتم اکا مبتنی ایری که عزیت  
ملکولم الکلام و کورم اول حکمت نادی و یا اول عمر اوزره جاز می در شویله که ملک  
هان غم قتل اوزره مضروبم غایبان اول منی اقامه یتورم اما چون کوردم که خاطر  
شاهی نولک ایتاسی جاننه مایل در کند و تقصیر اعتراف ایدوب کند و کناهنه اقرار  
و تاخیر موجب فرمان واجب انقذیم ایچون حسب المقدور اعتذار ایلدم ملک ایندی  
سکه حرم و کیا سکه و فیم و فراستک بکا کندن روشن اولدی و بونقد خدمتک که



کمال خلوص و خصوصیت منبتی که قبول بولدی این شاه الله تعالی قریباً نیکو شایان  
 کورس که و غیر آنکه دست مراد او سک کون همان بر آن توقف بقیاستها و عام  
 کون کون و ایران دخت بر جان بدست معذرت فراوان ادوب انوک قدوم که  
 کلید ابواب حصول مافی و مرایه بازار حیات و زندگانی در احسن وجهه اناس  
 انوک کون بیت بیک وصل ترا از خدای می خواهم بیک کوش بر آواز و چشم بر دام **نثر**  
 وزیر سما و طایه دیوب و قلال بارگاه شاهین جعوب ایران دخت اشارت نجات و  
 بشارت وصال ایصال اندی بیت دلا جو غنچه شکایت نگار بسته مکن که باد جمع کنیم  
 که کشا آورد **نثر** ایران دخت مثال احضاره امتثال ادوب خدمت مسارع ساق سی  
 تشبیه اندی و وظایف دعوات و قیاسها با قلوب زبان منت و سپاس شکر شکر یار  
 شکر یار قلدی ملک استدی ای نگار بومنتی بلاد مانک کون که شرط مناصحت کورب بر فرمان  
 تنبذ تانی بوردی بلاد استدی بنم کال علم و رافت سلطان و وفور شفقت و رحمت شاه  
 جهان و وفور تام و اردی بر تانی به باعث اول اولدی و الا بوجا که و فو اجرای فرمان سلطان  
 بجه توقف و کوریدی ملک استدی ای بلار قوی جهان او که دست تصرف بنم  
 بلکه مطلق العنان و حکم نفاذ و جریانه بنم فرمان واجب الادانزه یکسانند  
 فعل و قول و عقد و حاکم و بسط و قبض و ابرام و نقصان چون و چرا و انکار و **نثر**  
 بتراد و بلاد استدی سوابق تربیت شاهانه و لواحق ماطف خروانه که خدمات خدام سده  
 خدو مقام اوزر و فضل قای و تربیت بالا کلامی بر وجهه ذکر و رضا که هزار سال عمر مبارک  
 انوک بیکه بزنک و طیفه شکر تا و انوک متصور دکلر بیت با انکه به زبان سراید سون  
 کی شکر بهار و افانده کردید اما مخلص بندار و ک مرادی بود که مزید بر مقوله امورد و تمجیل  
 بیورلیه تا اینه خیر شام غبار ملائکه مغرب و مشرب خاطر طاهر شاهنشاهی که در دنا متله  
 بلکه اولیه ملک استدی ای وزیر سک بومنا صحت صفیه ضییه کله قبوله عزیر و انفسد  
 من بعد ان شاء الله الملك المتعال مشکله مشاوره سر بر عزم جنم ادوب بر امر مثال و بر ملک  
 احتمال الخالد بیور زره و ایران دخت خلعت کرافایه از لای بیوردی و حیره مفارقت

۲۷۲  
 مجله مواخات خرام ایدوب مجلس طرب با راسته قلدی **بیت** بیوردی کم قورلای مجلس  
 عشق اولدی لهره ماه و قاص اولی جینی طیفه نقل اخذ شفق باد و نه توانای ماسخن **نثر**  
 حاقی سین ساق و ذریع نطق شعله کاسه می نایله مجلس زمستان و باره خنکوار  
 ایله بستان سینه مستان نهال نشاط و طریه اب و وردی **بیت** صفی کایه ال آوردی  
 علی که دیر روح واحد عراقی **نثر** طرب خوشی او آن احک نای سازله مرغ جلای اهواز  
 کوردی و نغان افای غواقی نوید عیش شاه قای بی مع سکان آسمان بیوردی زخده دلوان  
 عود نغمه هزارستان کورستی ناله دکلر چنک اینی سینه مستانند و نیک اندوهی  
 کندی **نظم** غشیل الدن اکندی چنک فک او جند زهر طوری آهنگ چینی شرح  
 اندی ناداشیاقی اوده یقادی ضاعان و عراقی **نظم** با شلیخه بومنه ککن **نثر**  
 قوریدی هر بیزی **نثر** اول کون اولی کجه نام نوش جام و عیش و طریه اتمام ایله سیر  
**نظم** صبح اولدی جو یوز کورستی خورد غنچه فک الله العالی انجام جشید بخودت  
 کورین ابدی **نظم** طاف غنچه جندی **نثر** ملک بارعامه صلااد بترید حالت  
 اوزره او قوردی و بلاد وزیر شرط بوی قی بریز کتدیه قدم خدمت اوزره طوری  
 واصلتله کندی و کالتله ملک اصلی و ولادی بر اهدودن قاده طلباندر و اولی بیلک  
 تعبیر ک نظام کورلوزر بترید امتحان و تکرار و یلیدیلو و فرمان سلطان کارید  
 حکم احضاره شرف نفاذ بولدی و کال عقوبت بر اهدود ای سیکه نفوذ بیوردی  
 کاریدون و بیورجیب فرمان شاهی هر بیکه کناخته مناسب جزا بیوردی سرار  
 برادر و باقی کله بعضی هدف برده ماد و بعضی علف شمشیر ابدان اندر اول  
 ملائیکه دین بادشاه عدل آیین حقد انوکلی غیثانک جزا سراسر اولوب  
 مضمون **نظم** دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله الموفق بابتدا اشکار اولدی **نظم**  
 هران کز ستم خجری بر کشید **نظم** بیان خجری بر رسید چو سندان کسی سخن قی  
 نکره ز خایسکه تادیب بر سر خور **نثر** اهدا اخذ و ل و مقهور و اودا منصور و مسرور  
 اولد قد نصک رای جهانکبر احکام سلطنتی و نظام ملک قی نفیر و قلی اولد وزیر ثاقب



ضربك راي اصابت پذيرنه نفوذ قلوب كذا قيل و نهار ايران دختله معاشره مشهور اولون  
 بنجهان فائده كاكار و كامران روزگار و مجوردي **نظم** غنیمت کو به حضور و ستانی  
 و قاسم و قاسم جهان بزرگین مهلت اولد قبا جلون صفا سوزمك كرك كلكجه الدن **نثر**  
 بود فضیلت علم و ثباتك داستانی و سایر اخلاق و عادات ملوکدن اوله و جهانك بیانی  
 خرمند فاضل و خوشنما کماله پوشید کلاله بوحایك ایرادن مراد بود که استماع  
 ادلر بودند عبرت الوب همانك بغض و حکانك اشارتین بنای کارونه پیش نهاد ایدلو  
 مصالح دین و دنیای و مزاج امروز و فردای قاعد حکمت و اساس معرفت لوزده بنیاد اولو  
 و نفوذ و تهنگدن اعتواز ادب جانب وقار و بره بازی احتیاز ایلیر هر که غنایستل  
 یار و هدایت ابدی مددکار اوله لاجم فوق قوت حاج فاضله زینت بوللو کف مشقبتی  
 دواج حلاله دایسته اولو که تواضع و علم اعدای اجتناب منزه سنده کوز و احتیاز اقربا مرتبه  
 میور **نظم** سلطنته اگر چه رفت و ناز شاه اولدر که اوله بنده نولن مهری کور کورکن  
 افلاک یزدا در بین دایما خاکه **نظم** با حلم و با تواضع اگر غشبین شوی اغیار و شود  
 بوفای غار تو با هیچ کس ز خلق جهان دشمنی مکن تا بر مراد دست رود روزگار و تو **نثر**  
**باب سیزدهم** ملوک عالیجناب قول اول غرور و خیانت استماعدن امتناع  
 و اجتناب واجب ادا کن بیان اور بیت حکیم جهان فیلسوف زمان بوجهله قلری  
 نویای میان که چون زای دایشلیم اول داستانی بید بای حکیمدن استماع اندکی مدحت  
 و ثنا و طایفه که ذواج فواج مقام ملائکه ملوک تیار و مطلع و ایوبی طلوع تیار و صبح ملوک  
 خبر و تیر تقدیم بیورب اییدی **بیت** ای عقل بلور این روشن شدن مسائل و علم راز  
 ذهنت حل کشته خله مشکلی میان انعام حکیم بزرگوار صفت علم و وقار و متعین  
 تمام بلدم و طیش و خفت و شتابکار نفع مفرق معلوم قلم الان مراد مرید صادی الامتقا  
 بود که بیان بیور که ملوک ظلم کریں و ملازمان امینله بنده مسکله ملوک لک کرک  
 و بولردن بنده طایفه تربیت قدیرین بلور و نفرت شکر بلور بولرک خابین و امین و غث  
 و سمین تین و فین دهنه طایفه کمال کرک بید بای حکیم ثنای دایشلیم مقابله سنده هدایای

محبت و دایه قسیم ایوب ایستی هر شاهد دولت که **نثر** من الله و قسیر **نظم** بتقدیر  
 چهار کومتر و هر مرد و سعاد که **نثر** و ما النضر له عنی منصفه سنده جلوه کراولا اول جناب  
 سلطنت قیاب و خلافت تضابك نصیب و حیای اولما غله اختصاص بولم **نظم** تابسترد  
 بدست صباد ایچن که دایه جبین لاله و رخسار و رخوان کلزار دولت تو کردار و نسیم  
 غله محفوظ با دانا ثر غارت خزان **نثر** ملک معظم بیور و غنای دکن اعظم اتباع و  
 انبیاعده لایق احسان و مستحق اصطناع کیم اید و کن بلکه پادشاه واجب دیکر  
 خواسته نقد اخلاصی کراتله علی امتحان اور و هر برینک عیار دای رویتن و مقلی  
 قلب و خلوص طویتن معیار عجز ایلله نیز ایدوب صدق و صلاح و صیانتی و حسن  
 وفا و امانت مرتبه صراور سرایه لیاقت تربیت ملوک سبیل دیانت و امانته  
 ملوک در دیانتکده مینای حضرت عزتدن خوف و خشیت در نشا خوف و خشیت  
 دخی چنای عبودیت علم و معرفت که **نثر** اغا غشی الله من عباد العلم هرگاه که خدام پادشاه  
 دیندار و دیانت شعار اوله مملکه نهال استغفار ای اوله بیور سندا و لور م رعیت  
 ماده امید واری اذن مدد بولور **نظم** خدا تو بر باور رعیت کار که معارف ملکست  
 و هر کار و وزیر خدا باید اندیشه ناک نه از خوف سلطان و بیم هلاک **نثر** ملوک خابین  
 و کتابدن اجتناب ایدوب مریض محرمیت کوزمک کرک و اسرار ملوک انتر و مجال  
 مداخلت در عمل کرک که اذن خلل کلی ظاهر اولور و شر ضرری علی مرور الزمان امور  
 ملک و ملکه متطایر اولور رای ایستی بوجمل تفصیل محتاجه ریزو که بچینی اصل  
 و فرومایه لر اولور که ظاهر اوصاف حسنه ایلله اراسته اولور اما عاقبت بزم  
**کل شیء یرجع الی الخالق** اصل و صفت جلی لونه عودت ایدوب خیش سیرت و  
 خاست سر بر تلی ظاهر اولور **بیت** نایاک اصل که چه در اول و خاکند ایزان  
 بکورد و عزم جفا کند برهن ایستی بفرعک اصلی و بوبایک فضلی بود که ملازم  
 پادشاه بواج صفتله موصوف اولق لارم ده اوله افضالک امانت کور که مردابین  
 مقبول خالق و خلائق و حریمت اسرار ملوک و میانز امور عالمک سزاوار و لایق



اگرچه اقبالیه صادق و مستقیم اولی که که نیست کذب عیب عظیم در فضا که بر شخص انواع  
فضایل از است و حق کردار و وفا حادق ایله پیراسته اولسه دروغ کوی و لجن  
فروغ اولمز و شرف امتداد و رتبت اعتقاد بولم **بیت** هر که سوزد که اوله بوی دروغ  
کور مزاج بصیرت اند و **نثر** از چینی کرم نسب و شرف حسیه که لیم بی وقت قد انعام  
و حق کرامت بلز و یاد هواسی هر جایی که میل اید اول طره کند **البته مال چیست نیک**  
بوی ایندو نسبت بوی مشله **بیت** در طریق دوستی ثابت قدم چون خاک باشی چون صبا  
تا چند هم بر سر کوی **نثر** پادشاه لادم که خدا شکار لکن محاسن اخلاقه نظر ایدوب  
تحمل و استظهار لکن اعتبار اینه که نیت خاتم سلاطین عقل و کفایت و بوی طایفه که ماده  
استظهاری دانش و درایت چون بر کسه حلیه فضایل حلی و شایسته زیاده لکن خالی  
اوله و عناق نسبی اصلاح مکتبی **نثر** و نقد مالی بوی امتحان غلط مزبور و نسبی نکر  
اوزر خالص و غش ظهور کله **نثر** و واجب در که پادشاه اوله عریقی بایست سعی بلیغی  
بوی سیه و علی سبیل التدریج مراتب تقرب و مدارج نمکته بیشتر و تا اوله عریقی میوند  
و هستی قلوب متکثر اوله حکامور مشله در که ملوک ملوک لکن تربیت طیب خاذق مسکنه  
سلوک اتم که اول بهادره عالی و سبیل انعام و کثرت مدد و کیفیت علقن تمام بلبل  
و اسباب و علامات نفی و قار و ریه و فو کمال و شعور شامل حاصل قلبیه و معالجه خیر و  
مدار و اخلاقی **نثر** که پادشاه لادم که خدا شکار لکن محاسن اخلاقه نظر ایدوب  
و هر یک اندازه کردار و مقدار کفایت و روش و رفتارین تشخیص قله و اول چاکر که  
تقویت و تربیت از لای بوی اوله مستند و ثانی و تأمل اخروک قبح و غیبت وطن  
و نیت اعتقاد و اکرمیه تا عاقبت پیرایه نجات و هدف تیر ملامت اولیه و خصوص  
اصل الباب بود که ملازمین سلاطین معتمد و ایما و لکن که تا اسرار ملک و مالی و قوق  
اغیاردن مصون کله و لکن کشور و زار دین محفوظ و مأمون اوله اگر قرآن پادشاه  
برسی عبادا با الله صفات خیانتله موسول اوله و اوله کلای ملک حضورند و رتبت قبول بوله  
یک که بوی کلامی معنی تلفه القا ایدوب پادشاه که بنیاده بد ناملفی موجب و آخری

بد فرجاملفی متوجیه اوله و قضیه نه صدق حکایت پادشاه و زر که دستاخور دای  
استقرار اند که بخرا و لشکر اول **حکایت** بر حق ایدو اخیارده کلدر که دار الملک  
خلید بر پادشاه نامدار و شاهنشاه کامکار وادی که سلاطین روزگار حلقه انقیاد  
بر کوش و خوقین عالی مقدار غاشیه امتحان بر دوشی **بیت** سروری که فرزندش  
نشته از قهر و زین **نثر** قیصری که فرزندش داشت اینها زمان **نثر** هر یک از جهات لکن  
کوان کردی **نثر** فتح نصرت و ابدان جانب سبک کشی **نثر** بوی پادشاه که بر دوشی  
پیکر و ناخیزد نظری وادی که انظار افتاب رخساری چهره روزگاری شود و بوی  
زلف و فوای مشام ایامی معطر اشدی **نظم** متودی جمالی مشتمل بر دهان قلم  
ادی آگشتن دین و دخی نمکند اولور دی و اولور خم زلفی و دردی تنه لعل غذا  
قبله استیستان لب شکر فشا فی نقل وستان **نثر** پادشاه اول که هر یک دانه دین بیگاه  
محافظه ده مبالغه قلور دی و اول در کوا غما به صدف ساق و حلاصه پرورش  
و پردی **نظم** یوزن کور و دیو چشم ستاره کجیه ماهه اتم و غیظان و صیه  
آتمیزی کف و نیمی که ملک و خشی کور مایه و زین **نثر** بر کوان اوب کوان بر پیوایه ترتیب اتم که  
و بر استاد زر که که صنعت صیافتن مهارت و بر اعق اوله احتیاج واقع اولدی مکر  
اول نه ده بر زر که وادی که کویا کوا افتاب اوله اوله کور سندن مذاب اولان دزدی  
و سبیکه رخشان ماه اوله بوی سندن قال اولان سیمه بکر دی صیه فیلقه بر مباد ده  
ادی که مجرد بر نظره صدف که اجند اولان در لایقی و در بلور دی صاحب یار لعل بر مرزیه  
ده ادی که محله کوی بر کور مکه غشی خالصدن تیور قلور دی **نظم** روز و شب کوشش  
هر که و زهر کار خود چون زر کرده هر چه بتوان رسیم و زر پرداخت ساختن انچنان  
که بتوان ساخت **نثر** ملاطافه صیت و صدای هنرین اشدی و اوله بعضی مصنوعات  
زیبا و مصنوعات بهمتاس شاه اشدی بر وقت که انحراف دعوت اندی و ترتیب  
پیرایه بایند گفت و کوسر جذا اطباء یتدی مرد زر که بر جوان ادی طریق روان شهرین  
زبان رنگین بیان دل پادشاه اثبات محاورات اوله مقالاته مایل اولدی و خاطر



مبارک علی الدوام انوار ملاقاته رغبت تمام کوسری هرگاه کلام غریبه و صنایع عجیبه و نکات  
دلنریزه بادشاهی شیفته قلوروی بادشاه دخی ساعت بساعت انوار حقه عنایت و رعایت  
ارقدردی رتبه تقرب به بر مرتبه اختصاص بولوی که روز و شب محرم خاص اولدی  
و دخی بادشاه که زر کور خورشید و ماه انوار دوی سفید و زلف سیاه چشم بدله  
نگاه انتمندی **سب** قراریش کلای پایه سته کونفر از مش کلای سایه سته **ن** اکابر و انکه  
ماه ووردی **معراج** هر که غد محرم دل در جرم یار باند بادشاه مزبور به روزی ووردی  
مناجات عقله مشهور و اصابت دایله معروف و مذکور در کمال جهان کنشای خانه نامه نصره  
ادی انورای عالم از اسی طراز جامه شوکت ارباب دین و ملت انوار رای روشنی به اغضا  
ایدردی و اصحاب ملک و دولت خانه خضر خالصیتند ماده حیات استمداد ایدردی  
**بینیت** بولوی کلای قرار به جهان ملکی قرار بولوی رای با نیاتله قوام ثبات **ن**  
وزیر چون کوردی که بادشاه زر کور تربیتی حد اعتدالین بکوردی و ترب و اخلاص  
اقتصادی غایت سودی محض بصفت و خلوص طریقت بر محل موافق و وقت مناسبه  
بر تقریب به عنایت جواد مقالی نذکر وک حسب حال و مالی جانبیه معطف قلوب ایددی  
شاهها سلاطین ماضیه ارباب حرفی اصحاب دولت معرضه کور مشلرد و انلری **ن**  
خواطین شاهانه به مخصوص قلندر اما اقرانلری میبایند انجا و در مختصر مشلرد  
حال ملک بر شخصه بر مرتبه اختصاص و بر مشلرد محرم هر طایفه انتمدی و انکه سابق قلندر  
نخل امتحان اور مشندی و تربیته لیاقتی نه مرتبه ده ده کورده مشندی بنم ظنم بود که بو  
شخص دناات ذات و خناست صفاتله موصوفه زیرا کوردم که علی الدوام عنان کلای  
خلافتک اینا و ازاری جانبیه معطوف و در فام اهتای اجرای اولم و احکامان خلقه  
دشنام و انهم استقام و انتقام طرفه معروف بر مقوله کشیدن آیین و فاد صدق و صفایات  
دورده و بواسطه اکتله مصاحبت مقتضای طبع سلیمین بغایت **مهور بیت** هر که از انکس  
طبع دارد و فاه از دخت بیدی جوید **ن** انگاه امتحان انهم که هرگاه که ملک متر بزنند برون  
انعام و احسان بیوردی اول سفل طبع و دخی کمال جسدندن بر مرتبه ده منفعل اولور

که کند که صلاحه قابل اولور حکما بیرون مشلرد که علامت غایت و ذالمت و دناات غیر کرم  
اولور و غیر کرم که عدم طاعت **نظم** سفل خواهد کردی را بکام خنر کذا در کسی را  
بجام مکنه نک با جوشانی بخوان **بیت** تو از نام خود افسوس نه سلاطین غنا اصله  
شرق فضیلتی جمع ایدن طایفه اکر ام و اعزاز ادوب و تربیت لونه اهتر از انکه کون و تربیت  
لینم بد کور جاهل و هنر دین اجتناب ایدوب غنا طللون احتیاز اقله که بر طایفه ایله  
مصاصبتده انواع آفت ظهور مکلور و احوال ملک و ماله خلل کلی متفرق اولور اول سبدن  
که هر که که خناست ذات و خیانت صفات اوله صراط امانی ملاحظه انمزدین و دیانتی محافظه  
قلندر چمن صفت اما اندن محرم و مست خناستله موسوم اوله لاجرم مرعوب که حیث  
انگاند اوله اندن مستعد و مستغریا **نظم** کی کرامات نداد نصیب اگر بد کند  
بنود از وی غریبه خیانت زهر فضل بد بد ترست تمام بدیهه در و مضمض **ن** ملک اینک  
بر جوان خوب صورتدر ملاحظه صورت لطافت سیرت اما رتبه که **الظاهر عنوان الباطن**  
کلام اکابر عالی شاندر **حسین** لطف معنون نامیه نشاندر **نظم** بسوزی خوش و مشدد  
اول کور و که کلمه خوب و ولورن یاد و خور **ن** انکه کم اوله بوزی خوب به و شی اولور خوبی بوزند  
دخی دنگش **بیت** هر که عاقل بود از خوبی عنوان داند که حرا ن نامه جزه های کور خواهد بود **ن**  
اول حدیث که حضرت رسالت متر بدن صلوات الله و سلامه علیه روایت اولم و ذکر  
**اطلبوا الخیر عند حسن الوجوه** بو نکته به اشارتند یعنی دفعه احتیاجی بر کسبه  
عزیز ایدر که صفه عنادری زیور حسن صورتله آراسته اوله و خیر و احسانی بر انسانند  
وقع ایله که رخساره خالی خال جلاله زیب و زینت بوله **بیت** انچگون دیدی سلطان خنیت  
کوند بولورن امتحان اوله حاجت **ن** و زیور ایددی **دبی** ستان حکمت و حسن صورت سورین  
انبر قلندر و این کال حقیقت خصال حمیده و صفات پسندیدن غیری سته بلر زرا جوق  
کسه اولم صورت و نیلایه قلوب نای برونه قلور چون نقد قیاسی ملک امتحان اور لور که  
عیار و اعتبار بولور **امثال** حکاده کلندر که بر حکیم و خوب صورت جوان کوردی جان و لک  
مصاحبتنه مایل اولوب الروادری تا سکه ما هیئت محله امتحان از فایش اتدی



مقدار کالین معیار اعتبار بود بلیق ایتدی **مراج** ایوانانند کواویدی دیار **بیت**  
 به بعضی بکه در صورت دوقی مانند بهم از یکی خیزد شکر دان به زهر بود ریاست **نظم** ملائمتی میم  
 ملاحت و جیم جبال اعتدال مزاجه دالدر مزاج معتدل صاحبك تربیت قابلیتسه دلیل در چو  
 بوعدتدک تربیت اولندی یکن که انوک بعضی اخلاق نفع اعتدالین سمناختله میانی اولانی اولانی  
 حالاکه نظر تربیت اوزانی بود بود مقرر ذکر اکشای خصال ستوده ایله درجه کاره واصل اولسکر که  
 زینکه انی کس بر تربیت خاک تیره میسیم دندر و سنک سفار لعل و کوه و خون سیلک مشکه نایا  
 و قطره بارانی در خوشاب ایله **بیت** چون ایله تربیت خورشید رخساره اولور سنک سیه  
 لعل بخشاد **نظم** از تربیت است کابکوه کرد خون در ناز مشکه ازو کردد و لایه می  
 تیر روی و قیمت راه اکیر جو تربیت کند زر کردد و زر جواب و پردی که ای ملک پیرایه  
 تربیت اندک کردی نزار در که اصل خلقتند جوهری و ارد که هر خاک زر و هر سنگ جوهر  
 و هر خون مشک از اولور وضا که بر شخص لیمه بر کیم هزار سال جوی تربیتدن آب  
 ویره و فند قلبه روز و شب اتش نازیب و توبه تقدیبله تاب ویره اندن حصول  
 مهر و وفا احتمالی باطل در و خلوص صدق و صفا توفیق حاصل **بیت** بید را که پرورند  
 جوهر بر نیا بد نسیم عود ازید خنجر ناکوه تربیت اولور دخی پیشه خنجر او لور  
 شک که که بوند قلم طاهر اولور بلکه دخی بخت اولور بعضی اکا بر که دیوار تحولات خمیر نفق  
 اور شدند بوباید خوب بیور شدند **نظم** هر که در اصل ناکو افتاده است بنفالیب  
 دهر کس نشود سک مکنزیا اگر که مغلوب قلب و غیر اصل مکس نشود چون بوی حق  
 اولدی احتیاط بود که پادشاه او باقی و اسلاطه اختلاط قلبیه قناره و طه مذلتد گرفتار  
 اولیه نکه اول شهادت صحبت کفشکرو واسطه سیله غلغل بودیه دوشدی و موایست  
 جوهر بدین سرحد وادی هلاک میشدی شاه استفسار بیوردی که بجه اولمشده اول  
**حکایت** و زبانی دی روایت ایله که بلاد فارس سپاد شاه و اردی یکسورت  
 و پاکیزه سورت جهاندار لایق بناسنی رعیت پرور ملک اساسی لوزره اور مشق و شهر یاری  
 سریند معدلت کسرتک اقتضای اوزره طور میشدی **بیت** زمین عدیل و مور اولمشدی

جهان جوهره سرور اولمشدی اقتضای بر پیر و جرح کندی که اثار شد و نجابت ناصیرند  
 پیدا ایدی و انوار مجد و سعادت سیمای زیبا سنده هویدا **بیت** نجابت نوزی سیماسند  
 ظاهر سعادت لعلی انند باهر انوک کتفند کف دست موداری خال سیاه و اردی  
 پادشاه اکاکاه اوجک پریشان اولدی و حکای زماندن اولینه علامت و نشان ایله کن  
 صورتی جلدی مشق الکله ایتدی و کتب فلاسفه ده کور مشرقه هر کس که بوقول نشان اولانی  
 صفوان عمرند جوی بلیتانه مبتلا اما عاقبت صاحب قران و کسورستان اولانی **بیت**  
 غم دکل عمرک اولورند بلا مشکل اولور که اخزن اولانی **نظم** هر که ایله خوش حال اولدی و  
 اولک تربیتنه کال حقی مصروف قلدی مکر جبار برای ملک بر کفشک و اردی غم و وفای  
 و بی حفاظ و نایاک ملک حق جبار و حق جوار رعایت ایدوب اکا وظیفه معینه رسوم مرتب  
 عنایت بیوردی هواره سائر انتفات ملکن مرقه و آسوده کردی ملک زاده چون بش باشد  
 کیوردی و عقل هیولانی مرتبه سندن عقل بالکدر در چرخ اردی طبعی ملاعیه بر مایل اولور متفصل  
 کفشک و کجمر سنه کلور کور و انوک کلبه سندن لعل و لعلبه اشتغال اردی وزیر کفیت  
 حاله اکاه املحق صحبت کفشکرون شهادت نکه منع و دفعنه بلکه کفشکری اولنزلور  
 قلع و قمع قصد ایدوب ملکه ایتدی طبع شاهی که مظهر انوار الهی و عمل فیوض غیر مشافی  
 پوشیدن اولیا که نهال طبع صیان سقامت و استقامته قابل و غایت لطافتند  
 و جانبیه که تحریک اده لر مایل اولور و مرور یا مایله اول حالت اوزره راسخ اولوب استعجا  
 بولور صلاح بود که شهادت صحبت کفشکرون منع اولور تا انوک اخلاق ذمیمه سی ملک  
 زاده نکه طبع لطیفند سرایت ائمه و دنائت حق اول کوب سپهر سلطنتی اوج غرزه  
 حسیض مدلتد اندر میله که اندن انواع شور شر و خطرات کلی صادر اولق محتمله بلکه مقرر  
**مراج** که نفخ خنجر هر چه کوی اید ملک ایتدی دکال کوی در اما اول هنوز صبور در  
 صحبت کفشکریله مالون و انوک خانه سندن لعل و لعلبه مشغولند **الضیعی و لوکان نیا**  
 مثلی غم مشهور و معروف **بیت** چشم کورک ندک کور رسد عجب کویکن اچر نکه که  
 لعل و طریق با وجود کیم قائم زیاده عزیز بلکه جان شیرینند لذت در احتمال وار که



آنکه صحبت منج ادبک خاطر من ملاقات داشت و او را ملاقاتی بنم انتقام باعث اولاد  
اولاد بود که بر مقدار توقع ایاد بر مروت ارام این وز و چون قد و قامت چکوب نشو و نما بود  
و چند شری و نفع و فزونی تیرا اولاد تازان نادیده تو من فرام این وز و در بر خاوش  
اولدی شاه گفتگری دعوت ایدوب آنکه حقند انواع عواطف از زلف بودی و مواعید  
خسروان یله امید و ارایدب ایستی من بنم همایه من بوجک کوشه من سوله الفت  
طوئش و خانکله مرانستاشده و در که آنکه انیس و رقیبی و لاس و آب و اندرون  
محافظه ده ساله قلعه من گفتگری دعوتی و جبین خدمتی زمین مذلته سورب ایستی  
**بیت** کل باغ شده علم افروز اولاد چراغ شبی شمع روز اولاد **نظم** من بند بودن بوم منصب شریفه  
لیاقت مشاهده قلزم و بومقانه صد اقتضای خاص و عام در کز و من استحقاق اکرام  
نکن نظر شاهنشاهی بر کیا که ساک تیر و ز و منک خاوری و کوه ادر **بیت** منک  
و خاک کور المسکری نظر **نظم** خا و التون اولوردی منک کوشه امید و ارم که میامن عنایت خسروان  
ایله و طایف خدمات بنده کانه بر وجهه مؤدی قلعه که عزاستحسانه مقرون اولاد القعه  
شهره به بدوق جانته منت بلوب بی تکلف هرگاه بارگاه شاهدن کونوب کلیمه کتوری  
بلکه بغیر لایق حرم سده یا قوری پادشاه گفتگری که شهره به به به اولاد از خدمت زیاد فرج  
اظهار ایدوبی گفتگری دخی امثال و اقوالی میانند ملازمت پادشاه و خدمت شهر لایله  
افتخار و استظهار ایدوبی که خدمت شهره به به بر وجهه در میان آنکه کوند کوند پادشاه  
جنورند رتبت قوتی ایدوبی تا کلیت معتد علیه اولب چون خدمت سلطان یله کوی  
فرقی اقوالی میانند فیدی **بیت** سبید غریه خدمت بلور **نظم** انکون که کا خدمت قلور  
هر وقت شهره به به و هر وقت گفتگری **نظم** و صبا حدن اخشامه ک قاشا و غیره مشغول  
قلور و کاه که تیغ کاهلر که کجه ملکه دخی واقع اولوردی اتفاق بعضی اوقات ملکه  
سفر اقلانم کلوب خواص و خدمت جم غفیر و جم کثیر غریب منی منم قلور **نظم** بوسه گفتگری  
طلب ایدوب محبت شهره به به کا سپارش ایدوب حفظ و حرطی ایند تا کید ایدوبی و کشت  
باغ و راع و سیر کلزار و سر زار و اجازت و بر و ب ایستی **نظم** بهار یای کلور ای گفتگری

زیبایی ایدوبه آید و نای قری و آوای بلبل جهان باغینه ملدی شور و غفل و طفل نازینه  
اول هوادار که اندر کشت محرا کاه کلزار به به به اولور خانه دل کوه و توشیراتسون اولور  
سیردن سیر اجلس کل که کلشن چند و شره غنچه و غنچه و کلشن **نظم** گفتگری خجین غنچه  
و زمین مذلته سورب حلقه اطاعتی در کوش و غاشیه خدمت و عبودیتی پرورش اندی و  
تعمد احوال شهره به به بر وجهه اشتغال ایدوبی که کز و معاط با کلیه فراموش اندی و مکر و خج  
شهره به به باغ و ایدوبی شعله روضه رضوان و نوز و هنکاه چنان حساب نشسته سنگ  
زلف بر چینه دن ناز منک تا تا که معطر و شمال جمد بر کنش نیرینند کلیمه عطار که بخت  
ریاحین جنت ازهار کلزار دن شمه طراوت دردی و سیر و طوبی اشجار کونا کوندن قامت  
موزون استعاره قلور دی **نظم** لطافت دیدی جنتدن نشانه **نظم** چندی کلور و راع  
کمانی و و عری نهایی آنرا طیف طایف منتهای زمین و روضه رضوانه بکر و دخی بند  
و طوبی **نظم** نای بلبل و آوای راع دل دجانه صدی ایدوبی راع **نظم** شهره به به بستان سلطان  
بر مثال شمایل ایدوبی جان و دلدن اول با غله قاشا شده مایل ایدوبی بوردانند که شاه سفر  
دور دسته کندی شهره به به عنایت معبود عا و زده قاشای باغ نر بود میل اندی خدامدن  
بر قاج غلاملکه خدمتدن نایم لارم و استامه سندن ملازم ایدوبی و سر و کج جانبها غلام قلور  
گفتگری که شهره به به ناله اخضر ز سرندن و جانته بر کوه برندن و جواهری مکرندن طینت  
خسین و سرشت خبیثی مقتضای مکر و خیانت ایدوبی ظهور کلوب اندیشه آنکه بوتاج  
زده و جانته مجر و مکر بر کوه و بچه باز کانه سر بانه دکان بلکه دلو المال هزاره را و کاندن حالا  
پدری دار الملک دن دور **نظم** و مادی بیجا اهل حمله قبضه تصرفند مغلوب و مهور در  
صلاح و صواب بود که بر حیل فکر ادم تا بوییری دیار ماورا النهر بلکه ایدوبی دخی عهد  
ولایت و شهر الوب کدم **نظم** و لایسن بلکه کندی نفس نفینس بهای کرانه صانوب باقی  
عمر جهان فایده کال فراغت و تمام رفاهیتله بکودم **بیت** چون جهان باقی دکلر این  
زمانه برقرار **نظم** قوت ایدوبی الیه و مشیکن روزگار عاقبتاد لاکسار هوی نفس غدا کون  
غبار فتنه و غبار و آب روی ایمانی زمین خیانت نثار اندی و غنچه منه قصد ایدوبی کندی



غلام که محرم اسرار ایدی اظهاراتی و خدام که هر روز بر تو فریاد دارند و بعل ایوب شهنشاه  
دخی عقل و باطن اوله و صدف لطف و نور و نور که هر که بر صندوق ابرو یا تو روی چون  
شیرین کون جانم کل و جریه و عاقل و قوی و بر سر اتری بیت یتره اولوب کنیدا آینه زنگ طریقه  
فلک آینه من بینه زنگ صندوق بر جازه یکم باد تو کرد بر سر عتله کرد راهنه ارم زدی  
و بهر جهان نورد سر رسیدن اترین کور زدی بیت غم جازه کم داشت و مست او کند  
کو صدمه هاوند که بست اشاعه نیز در میل و اندک یو طری اولی چقدر دود و دانه استوار  
و کند بر سجد سوار اولدی که عرکام از که رفت و اجل ناکاها فی که رسد و بدو که یقین لکه  
سکون کردی بر طوق جلال کلد جگرین یزدی بیت ارم زدی توزینه باد صرصر یدی  
منزلدی اکاهفت کشور ایامی التند قائم دیوناگاه او کند حاصل و باد صرصر غلامن دخی  
بر باد باد بای آفرینای در صمد و عظم بهایه سوار قلدی بیت صهیل آینه سهیل ابرو  
صیبت هجوم آینه بخود این سبقت از کتات دخی دیوب دیات و براغ مهیا ایوب یوله  
کرد و متاثرین روز کوفه و روز ظهور ادبجه مسامه دور و دراز قطع اندر علی اصحاب بر مقدار  
آسایش ایوب ینه سوار اولدی و برق کوی ضایق مسالک و مضاعف و مهالکند مرور و عبور  
ایوب الی کون سرجه ماله شاهد یکوب بر ولایت دخی ایدر بوجا بد خدا مکار لرهر  
بری بر کناده دوشب نصف النهار دله میدار اولدی و اولد ارونک کیفیتن افاقت  
اولد و آخر الامر باغبان انلک حاله مطلع اولوب هر چه دوقن باد امله سرکه تجرغ اندوز  
عقلی با شلر نه کلدی چون شهنشاه و کف شکرت از کوره مدله و اطراف چندان که جست  
و جوی اندر نام و نشان نلند خبر بلدره ضروری کیفیت واقعه دن ملکه فاکا اندیل  
ملکه سوکل سوار اولوب باغه کلدی اولد و خراماندن از کوره مدی و اول کل پنهان  
مشامنه شهادت دخی نظم رفتم سیاح ضر و خرامان من بود فان تو شکفته غنچه خدا  
من بود چون ابرو بهار هر سو کریم کان روی پیشی دیدن کربان من نبود چون ماه و بار  
نوردید سندن نشان بولدی فغان جان کداز اندر قلدی و فریاد سوزناکی نزل سما که  
یتشددی نظم دو کوب دو کوب کوزی یا شیو که کوی کس و کردی که با شیو یوه یغور

کوی یا شیو یزدی دو توف آهنگ کوه اغری و یوردی اطراف و اکثاف باغی قدم طلبه تک و  
پوی اده و نوازی و ضوای دشت و طایفه جد و جهد و جوی اده و چون نفیض  
فراوان و تجسس پایان دن صکر سر منزل حصول مقصود و وصول میرا و لوی قاصد  
نا امید و شب صورت حالی مرصه عرضد انها اندر ملکه تک جوهر طوبت غریزه سی  
اشرفیت و لغزیندن ذوبان بولدی و شمع سوزان که شعله هجرانله باغبان  
حال دن بو بیتک معنای عیان اولدی بیت دادم امشب که در سر که نیشتم زبای  
تا سرا پای وجود خود نسوزانم چو شمع اول کیمه تمام و قرار و بدارام سوز دله اتمام  
اتری و عود دود و لی سقا فلاکه و کوب و سیند درد پروردند برام سر چکوب  
ایندی بیت همی صبحم بکنفس باقیست کوه دینار یار دلبزم کورخ نماید جان و افشام  
چو شمع آخر ارجی بی تل بر دانه سی شب شمع روح و روانی کل من علیها فانت  
تند با یله سویندی و خرم حیات شعله اتش حاتم اللان ایل کویندی مصباح رفیق  
کلزار و خار حشر تنه پرا مانده مجاوران حرم فی الحال صورت واقعی نوید هاوند نوردله  
ملکه ابلاغ و ایصال ایلدره ملکه فی بال استجا الله معا و رت ایوب دام الملکینی مستقر ایا  
و نغم عز و جلال قلدی و فزای فرزند و زنت دل بندند با توه اسکان اولان جزع  
و فزع ده قصور قومدی عاقبت کار خط مصابره باشی قریب ناچار جیل متین اعطیان  
تشیب اتدی بیت در صر حال چو با پیر خرو کرم رجوع کنت مرجع نیست جز  
انا لیه راجعون بوجا بد کفشک اول ما سپهر سلطان شردن شهر کوزدب ولایت  
ما و را انهره المکی جواهر دست خرقی دلازان کد فکرا فی بزاجر بیع اتدی ملکه  
زاده اوبن بل مقداری بازگان خدمتند اولوب نهال قدی انوار ماه تربیتله نشو  
و نا بولوب ملاحت و صباحت بر غایت یتدی که یوسف مصری نیک بیع و راجع فلسد و باران  
حسنی کاسد اتدی بیت حالت و غنچه یوسف طر لیدی کوچه مسکه سحرانه طر لور سیک  
المقن اول بهایه هر بار که اول کل و خار کلزار خانه سندن طشره کلیدی هر کنار دن خاک پاینه  
خار حیات و دل نشان ایدر دخی و هر گوشه دن اولها لرافرازان قدیمی دواز و لغیر



دست دعا بجانب سماء رفیع ایدوب نیاز ایدوب **بیت** بشهر روی که گذشتی برای دیدن  
 هزار دست دعا از آستین برون آید بازگان اهل عز و صاحب کفایت ایدی و ذهن  
 و ذکا و فطنت و دها ده آیت ایدی چون شهزاده ملک نوحان شاهان اندی کندویه  
 ایتدی من بعد یو غلامه مصاحبت بکام مصلحت دکلده زیرا که اگر پرده خفا در پنهان آدم  
 بود و نابوری یکسان اولور و اگر میات ناسد عیان آدم آتش فتنه همچان ایدوب  
 خلق جهان اوله تماشا سده حیران اولور **بیت** رسید دلی من ای نظاره کنی زهار ببند دین  
 کورت جان بجاری آید **بیت** حساب بود که یو فارس میدان ملاحی تحفه رسیده پادشاه فارسه  
 و برم که کرم شاه دقیر جو خانی طی اقتدر و بدیل و احسانه جراید سخا ال برکه خط  
 نشان چکشده مقرر کرده یو غلامه اصناف قیمتی بکام انعام پیوسته کرده و بر واسطه  
 پای استظها نام فری فرستاده ارسه کرده پس بزرگان اخی دیار فارسه التوب تحفه طریقه  
 ملکه پیشکش کردی پسر شاه فارس کنار پدید و مادر دین اوک میل مقداری جواد و شب  
 ماه تمام که منزل چهاردهم تشویب **بیت** چارده ساله بی چایک و شیرین دارم که بجا  
 حلقه بکوی استه چارده اش **بیت** نه خانه شرق و بعد و خاندان ابا وجد رجوع میز اولدی  
 ملک فرزندى خاندان خافل باز نکات غلامه شریف قبول از دانی یوروب ختام خلق سکنت  
 اختصاص و انتظام وردی و علی الدوام انوک تربیتی بابت اتمام بیوروب از زمانه اولدی  
 میانشان امتیاز بولدی و اول صیرفیه که دائم خزانه ملکه ملانم ایدی و تقویم جواهر و قیر  
 لایزال و اهری چون اجلا استانیه لایم ایدی موقوفه مانور اولمشدی همواره اکا تعظیم و رعایت  
 اندی و هر تحفه دن که ملک اکا احسان ایدیدی جوهری حصه سن عنایت ایدیدی جوهری  
 چون غلامه کار حرمی شاهان اندی طبع بد که هر هنر طبع خام ظهور ایدوب کندوب ایتدی  
 بر حیل یله ملکه خاتم خاص غلامه کورده بن و اکا استظها را طالع ملک مهرن بوزوب  
 ذخیره و لغو و جواهر فاخر ال کوریم پس شهزاده به ایتدی ای سرو آزاد و مله دل ناسیاده  
 کاه انواع احسان و اصطناع بکینه یاد ایدوب و هر کون اضاف الطافه خانه دل ناسیاده  
 اباد ایدوب و دگر بند خدمان پیستیدن ایل اول احسان ملک بعضه مکافات قلم

**و فصل جزاء المحسن الى سبک** چند بنفول اولان بعض کار ملک عهد سندن کلم  
 ملکه خاتم مبارکند بر اسم مرتسمه که نقش خاتم سلیمان و هر که که اول نکیته بر انکشتن  
 میسر اولد خنک مراد زیر رانند منقاد و ملک جهان معارف و مایله آباد اول **بیت**  
 کویا هر طبع نیست نقش خاتم هر که باخود دارد آید در یکین ملک حش اگر بوز حقه مقول اولان  
 و اول ملکه که ملک شکوای استراحت مستغرق اولد اول انکشتن بی اشته انکشتند زخاندان  
 بکا کوروسن تا آنکه مهری سوزک ایچون یانم برخاتک قصده قائم من و قریب بر سلطنت  
 فرجبال با کله زینت بولده اما بشرط آنکه مال و زارقی بکام مقرر قلاسن **بیت** بخشش مرا  
 زخون ذرات نوالد جوهری شهزاده به یونقش فرستاده قریب وردی تا کجی خواجگاه ملکه کلون  
 دست بر آن انکشت ملکه درین اندی و آهسته آهسته خاتمی انکشتند چقرمه آغاز اندی  
 ملک بیدار اولوب علامه ایتدی سنک خود اسباب و تحلیق قصوره یوق مال و منال دن  
 سکا کفایت اید چک وار بوجرا تیر باعث ندر راست سوبله که یو خاتم سوزک نه مصلحت توک برادر  
 شهزاده تیر بر حجت عاقل اولدی و نایز غضب قلب ملکه ملتهیب اولوب متالی طلب  
 قلوب انوک قتلنه مثال ورنی سیاف همانم که غلامه اندامندن خواجه سحر پردی اول  
 خال سیاه که شاه انوک کیفیت حالنده اکاه ایدی انوک گفتند غایان اولدی ملکه  
 انمشاهد اید طبع به یونق اولوب سیاف ملکه به یونق کوز جل عیاس سندن ال کجیدی  
 چون شاه کندوب کلدی فرزند نوک کوزلرین ایدوب ایتدی ای نوردید صحبت گفتن ز راق  
 بنی بوکر اب فراق اندی شهزاده دخی غنچه ولیم ایتدی ای شاه عالم پناه محبت جوهری کلاه  
 بنی بوکست خنقه غنچه ایتدی شاه جوهری سیاست پیوردی و شهزاده به نصیحت اندی  
 که حلاله ایدون عبرت الوب رفان مستقبل بیاصل و نا کسلر همچسندن اجتناب ایلیم  
 تا بویلا لولک امثالنه مبتلا اولیم بو مشلک غرض بود که خاطر عاظمی بی نظار اولد که  
 ناکس و خسیل انفس را یله مصاحبت شاه بند و بند بی مرافکتن ایلر و زکود فی اولت  
 مقول دند که انوک غنا طسندن حذر واجب اولد حال بود که ملک انوک تربیتن سرحد افراطه  
 یورمشدن و اعلا و درجه رفیع کوشه دکان ایکن پای حرمین فوق و قفانه یستند مشل نظر



احتمال بود که انوک تقریباً افراط اولیه و تربیت جانب اعتدال آن تجاوز میورلیه  
 که مبادا اکاذیب کل مترتب و لا که متذکر حیث امکان داخل اولیه شاه کلام وزیر القات  
 ایستوب ایستوب ملوک و سلاطین بی تکلیف دولت بر امر شروع قلمه و بعد الحام مهم  
 خطیر خوض بود منزلت نسب کرم و خان دان قدیم شرف فان و کال صفات ادیدن نعل  
 وادری سبب احترام و موجب جلال و اکرام مآثر فضل و ابدیدن مفاخر اصل نسب کلار  
**نظم** از هنر خوش گشایند راه مکن نسبت دیرینه راه آب کمرهای کهن را بجوی  
 در چون کهن گشت بود زرد روی شرف زندگوار دمکه اول گشته مزاول در که باد شاه و فنگ  
 نظر اکثر ائمه منظر اول ملوک عالی شان ده بری بومعنائی بود که به بیان انشود در که  
**حق الزمان من رفعا و از غم و شوق** یعنی هر کس که دست تربیت در رفیع این وزن  
 سر رفتی فرق فرقا نایز اول که بایه قدرت پست این وزه کوکب بجای حصیض مذات  
 از هوشیم لطف ششم شده بجه مشوره زاری روشن کلزار ارم قلور بوق قهر من تبسم  
 افسه در از خرم اعتباری باد فنا به ویر **بیت** نسیم لطف اسیدی روی خاک اکر حیات  
 ناز بولیدر اجنه عظم ربیم موم قهر من اسیدی قهر حیر کزد صدقا چند اری به  
 کندی در تبسم چون بر بوجوانی دست همت خاکدن کوزدن و فوق رفعت ذروه افلاک  
 بوزدن امید و اند که گانم از خطا فلیه وزیر چون قدم همت خاص اوله تربیتی باشد  
 ثابت کوردی ساکت اولوب برجی اول نوع کلام اولم اندی اما چون حال بر زمان بنموال  
 او زده بکندی زکودست اختیار کشاده و تربیت اعتبار حدی زباده کوروب  
 پای خدمتی دایره استقامت چهره مغایان ویم امید و وعد و وعید له احوال  
 خلافت دست قهر و دانا اندی ناکاه دختر شاهک نامی ایچون بعضی جواهر احتیاج واقع اولدی  
 اول نوع که مقصود اندی نه خزانه عامه و موجود بولند و نه شهرک جوهر بلذی ان کوردی  
 ذکر نفس و تجسس ارب خبر اندی که بر بازگان قوی انجلیین جواهر قادر بلکه اوله  
 در چند اول مقول جواهر وافر در کر طلب جواهر ایچون بر کسه کوندی دختر وجود  
 مقصود انکار ایدوب اول قندک مبالغه لایق فایده و رمی القصد ذکرانی جبر و

اگر اهل باز کا کتوب دختر شاه ایستوب بکا معلوم اولدی که بوزکان پیچه نک  
 چند عدد کور شاهواری وادری که تا میر فک جواهر و از اینجده طبعی و بریدگار  
 انماند جلوه و در مشد دید مردم دید صفا و ضیاء اول لای ایدار منالی مشاهده  
 انمشد و تا دایه دریا دریتی مهله صدق پرورش قلمشده غوغا بصیرت اول کوریک  
 دازو مانند کور کور مشد اشته مشد **بیت** بجز زهر بخورد در خشنده کی کورین  
 از مه بنایندگی و انوک نقر فند و حد و بی قوت زمانی وادری که مانع خورشید تابان  
 رحماند هزار خون جگر پرورش قلمشده و کوه سناق لایحه پیل سینه سناق ای جانیک  
 صفتند **بیت** قطره های باده را مانده در حکام دی منعقد کرد و درون جامهای  
 لعل فام و نیم قطره زرد ریخانی وادری که قید مردم چشم افق که انک نظار سندان  
 خیره قلور و مردم دیده اول سبز و دلکشانک مشاهده سندان نور و ضیا حامل قلور  
**بیت** زو نور بصر فقه معلوم شد کوسین شود و شوق چشم فروز **نظم** و دج  
 جواهر در غلر قطعه لعل بهشتانی وادری که کلزار بستای که ابصار اولی انتظار  
 اشق بختاب التهاب اور و نیمه دانه خوش رنگ صافی فیروزه ای وادری که سینه اسمانی  
 لطافت لولف اندک آکتا بایید **بیت** لعلش غوغا و سهیل عقیق رنگ فیروزه اش  
 نشاء از برج سرفام ملک فزان انک کز که بود خنر اول جواهر حاضر قل و وقت  
 وقت مره ایسه سبز دن آله اگر طوع و رغبت با احضار ایدب بها تعیین ایدر سه دنها  
 و الا بقید و تا دیله در رنگ و تشدید و تقدیر کور قل کورک شهراده دخت  
 باز کاه احضار جواهر فرزان اندی دختر عصار انکار و تحسین ادوب ایمان غلاظ و شد  
 یاد اندی که اگر چه بند جواهر قدر اما سرفیض انک کز او زریو قلدر جمع غوغا و مکنون  
 عیان و کند و اول خرد و بریزه لری در میان اندی زککه معیار اعتبار دن تمام  
 معیار کلوب تصحیح و ترفیضه ملکه بی روز و زارم اوار اندر سینه خنر اندی دختر  
 شاه خود **نظم ناقص العقل والدين** جام جهالت انجا منده مست و بجز ادی حدی  
 شیطان انسان اکایار و خنر سلطنت بجز نفس خوار و مودکار اولوب بازگان لایق







بکرای زندان چاه در چترینه سن که ادبی به عهد اول و احسان مقابله شده اما ای  
 لازم بلور آنکه جمال ظاهره خرفیه اولم و کوه و قبح باطن و مضرت اختلاط بدن احتیاط  
 قلعی که **سبب** بکند از صورت و سیرت بصفا دار از آنکه ادبی شکل بود که بترازد  
 باشد که اگر اهل عالم را پیش صورت مایل و اصلاح معین غافل گردد علی الخصوص بر آدم  
 آنچه دمد که بر ماله **مصرع** صورت یا یوسف در معین کرد که آنکه خلق و جملتی  
 تمام ترش ایدوب سیاه شده و فاشا هدا اتمه مشرق و مشرقه صفای معاینه قلم مشرق  
**بیت** وفا بجوی خویان که هیچ کس نشنیده هیچ دور زکوار و هر بوی و فاشا هم نفسی  
 سامعه قبوله اشتریک و بوجده منو جیبیه که محض اخلاص و نبوغه را شایسته بود که  
 اول که نام اول سن اما شجره نبات منفرغه ملاست اوله سیاح انزله اعتماد و کلا ترزه التفان  
 اقیوب طرف رسی فرج چاه جالی و روی و مناصحت بی غرضی کوش قبوله استماع اقیوب  
 زکری دخی طشره چهره زکری در کوه سیاحه اعتذار ادب شاهک بودند اعراض و فرمودن  
 و کند و نکه خوف و خشیت و هشتند بر شمه اظهار ایلدی و تفرغ ایدب التماس ایلدی  
 بکون آنکه جانب قدم رنجیده شاید که اندکی احسانک مکاتباتی برین کوزه سیاح  
 ایستی حالتی پای فریتی رکاب سیاحت قوشیده برنج کون و منته نیند کتسم کرد و قدم  
 عزله اطراف عالی سیرا تسم کوه اما شطر طبریا و لیسون که اگر قصه امان متیل و لورسد و قهر  
 قدر مساحت کوه سوره بر دق و دخی شرف صحت کله مشرف اوله و و بوقت و صا کله غنیمت  
 بلور **مصرع** که عمر بویه باز غنیمت برسم **نظم** و معاهد اوزر بری وین و باغ اندل و جهان  
 اول کاندن هر بری مقصد لور کدله سیاح و وین یولنه کردی زکوشه کلب بر کوشه  
 ستاری اولدی بادشاه زر کون تربیتند پشیمان و مواعظ و زیری استماع اتمه کردن  
 منتقل و پریشان دختریک شاعتند تمام منقبض و بالکلینک جانیندن منتقد  
 معوض هبار که مادی تضرع و زاری اندی شرجا التفات بولدی و هر چند که اگر و سیاح  
 شفاعت تشیث اندل موقع قبوله واقع اولدی تا بوجال اوزر بر سیل کردی سیاح بجه  
 مسالک قطع ادوب جوق مالک سیر اندی و بوجده تمام اوج بوجده در خالص تمام عیار

انکه کوزی **نظم** ای صاحب الوطن ظهور ادب کند و یله فکر اندی که هر چند که دیار فرستد  
 احاط تمام ملد اوزر و وسعت بساعت دولت دنیا که سرانجامت عقب و نماز و یاد اوزر  
 ده اما **سبب** کوه طوری از روی وطن جان و ماغنی و اتدی بوی وطن **نظم** شوای نشا  
 و مولد فرج عایت سار کار و آب سرچشمه وطن کام دلدن زیاده خوشگوار **نظم** کرم  
 ترکس انما زیم و زدر سارده برای ترکس هم خای ترکستان **نظم** غریبند و وطن اصلی  
 جانیه و بطوری و شب هنگام اول پوزینه نکه مقامی اولان کوهک استه یشت  
 اند نزل اندی که دن جمعده کجبه قضا الهی یکی دنه خونین فتنه انگیز که من غ  
 خیر کوار آنکه زخم سهم د لشکا دندان و هم ایددی و سارک یزد دار آنکه حوالیخ خونبار  
 ترش ترش یوزنه چکره **سبب** جو چشم دلبران بر کین و خونین به قصد خون مردم تیغها  
 یون اول نزل آنی ملی بولدر نقد جنسند نسی و ارسه الوب ان وایاغی غم کشنده  
 باغله و در خطر ناک وادیه که شاردن دور ایدی شونه بسته و شکسته بر قدر و بیجان  
 باذل صد پاره کند و یله فکر اندی که هنوز که حیاتدن دخی و صفی زکایندن سبق **نظم**  
 شهد حد و نکر که ربه العالمینی کام دلدن مکرز آنکه کرد **نظم** هر شکسته پای  
 یاد ایلد سخطله یاد یله شاد ایلد قلبی که بر نفس غافل غافل و لای خطا و عاقل  
 دی بوی کسده بر بلا ناکا و حسی فقه لا اله سوا **نظم** سیاح اول که تا صبح مزاج با ساز  
 کانه داروی صبر مرز علاج ادوب حکم قضا و فرمان قور و رضا ویدی و وقت صحه  
 در قید و بنددن بی طاقت اولوب فریاد و زاریه اغا تاندی **سبب** فریاد بچی دم  
 و فریاد رسی نیست کویا که درین کسیده واره کسی نیست **نظم** و ابرید سندن با مان حشر  
 یا غنیمت و دوسیه اعی آسمانه اغنیمت ناله جان کدازله ایستی و درنج که بر مملکت  
 غنا و بیچاره قائم کسه بنم خالده مطلع اولدی و بود در جان سوزله لجه فتنایه طالع  
 کشی میلم کنار خلاصه وصول بولدی **سبب** بنده ایتم الم بسته حشره ضعیف و خسته  
 بر کائنات جلای وطن بر کائنات بلای **نظم** و عذر مکر و زینه طمع طلبیه کنا اند  
 چقب اطراف دخی کشت ایدی و اواز در دناکی استیجده بوسه دادن اشفاق را بچین



استقامت **انتهی صراع** آواز اشنا نفس و رخ پرورست **نور و هانم** صوتك عقبی كروب  
 سیاحك سر و قسته كلدی چون بار قدیم بسته بند بلا کوردی چشمه ار چشمه سیلاب  
 خونین روان ادوب ایندی ای بار غریزه حادثه حادث اولدی که سن بوبلا بندنه و شکره  
 باعث اولدی سیاح ایندی ای برادر محنت آباد و نیاده بر فرد و غصه جراحت جرحه راحت  
 نوش تمشدر و خرابه و زکاره بر احد و رخ و آفت بر کج لطافت کور معجزه **ربیت**  
 کس عمل و پیش ازین مکان نخورده کس طبع و خارا زین بستان نخورده **نور و هانم** که بر کس نکته  
 دن آگاه اوله و بواسطه خبر دار نه فتنه خارا زار زماندن ابرخزان که اشک ملالت ریزان  
 ادر نه جلوه ادهار تازه عذار روزگار نه موسم بهار که طرح و طرح احزان ادر که نه  
 انک غنچه مدار میسر در نه سرور و قرار مقصود **ربیت** انک کم عقل کامل اولایاری مهران  
 حالندن آتورا اعتباری کورب بوجرخ کردن اضطرار نه زمانه سر عتله انقلاب نه  
 لقائندن اولور تندر و سرکش نه ادا بارندن اور جانانه **نور و هانم** سر کن شستی مر اولی آخر  
 حکایت ایندی بجزینه ایندی خوش حال اول که باب حصول امید کشاده و اسباب  
 و مولد آماده در **ربیت** در نو میدی بسی امید ست پایان شبیه سفید است  
 میسر اوله و غنچه بوخللک تدار کند سسی اقل لازمده اما حال بند بلادن خلاص انک جلوان  
 مهم در پسر سیاح بند لری چوندی جوز که قابل اولینی بجه و در اندیشه چکب اوزدی  
 وافی اکرام و اعزاز خانه سنه انتی و خنده و ترمیمه در ضیافت انتی و زبان انکام  
 ایندی لطف ایله بوکون بو منزلدن طشر کتمه و دل فخر غله پسر اسایشه باشن تو  
 قند سنه حرکت انتی تابن کوکلم دیدار غریبه کله مشرف اولم جو فدی و سیاحی این قویب  
 حرامیلر اودنه و شدی حرامیلر خود سیاحك رخت و نقدین کورتوب اول کجه تمام  
 کمتلردی و علی الصحر کوفته و ماند بر سر حیشه به بمتلردی و لشکر خواب کشور و ما غلونه  
 هجوم ایدب رختلرین پشتلریندن اندوب انن یا قمتلردی و قلب این و خاطر مطرله  
 خواب و حضور و در مشلردی چاشکام پوزینه انک سر و قسته یتدی و انلری خواب  
 غفلتن بولوب فرضی غنیمت بلوب رختل طغنی طرفه ندانله یرتدی اول بدره دزی

کورتوب و کوشه به کورتوب زیر زینلده پنهان **انتهی** بعد نیر کلوب المرنه شبه اولور نسیاحك  
 بعضی سیاحین دخی الوب بر موضعن مختفی قلدی حاصل کلام سیاحك تمام رختن و در دلرونك  
 بعضی دی قیمت متاعلرن که بو طریقله اله کتور مشلردی کورتوب بعضی ماکن و مکامند پنهان  
 قلدی و ایراقدن بر درخت او ستنه چنقوب انزله عاقبت کار نه دیدن اعتبار له منتظر و متردد  
 اولدی بر زمان کجک حرامیلر خوابیدن بیدار اولدله زور رختن نشان کورمدر لر سیمه  
 و حیلن جست و جوی ایچون هر طرفه تک و پوی اندله انلردن برسی که اول طایفه تک لشی  
 ایوی ایندی ای برادر لر بر حیشه ادمیلر تهر نه بکفر و دخی نارا اقدام انسا فزین چشمه حیل  
 کور غمر ظاهر بود که بصورت ادمی زاددن صادر اولما مشدر طغ غالبیم بود که بوجایکا  
 پوزیلر خواجا هیدر بوکست خانه بون کلوله المریوز مزین بودق **بیت** ای اغما اوزدیب بی  
 ادیمه یا نندقا اویدق بی شبهه بزه بو بندی انلر کمتلدر هنوز عمل شکره که بزی هلاک قهد  
 اتمدر صواب بود که مرید بوند طور میه و نه اگر بوند دخی توقف ادر سله شویله  
 الا نوز که بیک جانم اولسه برین دخی قور قریبه و **ربیت** هست ازین بادیه دولاخ  
 خانه اول تنک و غم دل فراخ هر کدرین بادیه باطبع ساخت چون بکر افسر و مجوز هر که دلخست  
 هر که درین راه کند خوابگاه یا سرش از دست رود یا کلام **نور و هانم** پسر خندان دل زسانلما فغان و خیران  
 راه بیایا طوتد لک کتله و پوزینه انلرله معاود تندن خلطین جمع ادب فایغ البالد  
 کلوب صورت طلی با تمام سیاحه اعلام انتی اول کجه سیاحی محافظه ادوب صباح که چنده  
 غلب لباس ظلالیله سرچشمه خورشید خرا بندن رختی کورتدی و سیاح مهر جهانگیر  
 بند ظلمتدن خلاص اولوب کند و منزلته قدم کتوردی **بیت** صبحدم چون نسیم غنیم  
 کتای اولدی تمکینلره فرج بخشای شوقله بسته دلالر اچلردی جلا طرازه نور صاچلردی **نور و هانم**  
 پوزینه سیاحی اول سرچشمه انتی و نقد مهوری و درخ لرون الدوغی یا اثر سیاحی بر جوی  
 در میان انتی سیاح کند و حقیقه قانع اولوب سائر اسبابه دست تصرفی در ازانندی  
 و پوزینه بی وداع ادب شهر جاننده متوجه اولدی اتفاق اول بیشه که بر کسکتی  
 ایدی راست کلدی ایراقدن شیر تران کمی بر بر غران فایان اولدی سیاح اول شکل



مهیج کوریک خوف و نهیب قلبه بول بولدی. بر آواز اندی که امین اول **کسصرع** اتوکل  
خدمت هنوز یاد من **در** بسوق شوکلدی و اعتدال بسیار دن صکر التماس یلدی که بر سن  
توقف ایله سیاح انکه رضای خاطر بچون ملقسی قسبل اندی و بر شان سمان لایق نزل طلبته  
هر طره کشتادوب تا شهزاده اولدوغی باغی بندگی شهزاده کی کوردی که کنان حوض او توروب  
لهو و لعبه مشغول و کرد شد بر مرغ پختی مفتول. ببر بر گوشه دن چغوب بر پنجه یله لی  
هلاک اندی و پیرایه ی همان سیاحه نخذ اندی سیاح خدی رسم اعتدالی رعایت قلدی  
و امیر سیاحی و باغ ایدوب شهر متوجه اولدی بواشاد. زرکرا شانه لوالی فکر ایدوب  
خاطره ی خوشلور اندی که بهام ساعد حسن عهد مشاهد قلام و انکر که اشغال دن بودلو  
فایده بولدم. اگر زرکرم قدو مدن خبر یله هر آینه بنم مقدمه انواع اهتزاز کوسه  
کوک و فتح ابواب تلکدن انواع تکلف لازم بلسه کرد. و انکه امداد و اعانتیله و دیانی  
بهای منتها بود بلسه کرد. و بوی پیرایه دن که کفینه جواهر قیمت وافر اگر سه کرد. زیرا که  
انکه بویایب بصارت کامل در و هر برنک قیمت و قوه و مرغی شامل سیاح بونیق بندگی  
و علی الصبح شهر بندی اولدوقدن مکر او از هلاک دختر شاهله اسواق شهر لشدی.  
و غلایق سر اسیمه و حیلان بارگاه شاه جانم روان اولمشدی. زرکرم خدی تحقیق خبر  
ایچون گوشه خلوت دن طشره چغوب دلدی که باران دن بر سن کورد و حقیقت واقع دن  
خبر صورده. ناگاه سیاح کورب استخبار تمام اظهار اندی و اجلال و اکرامله کدو مقامه  
اندی رسم پرستش خاطر دضکر بر دضدی کندی حاقه سابعین و ملازمت شاه  
دور اولوب اسکی ریه سندن نزل اندکن و مال و منال دن اندن بباله مبلغ کدو کن بر  
سیل التفیل قریب اندی سیاح اکاسی و پر و پرب اندی ای بولم. اگر سنک معاشک باین  
و استعاشک اسبابند نقصان و تصور ظهور قلدرسه و خرمن نودن صهر حوادثه  
صادر لوب باد فنا کمدیسه. غم یمه کرم بوقد عدد دینارم وار در تمام عیار و پیرایم  
وار که جواهر زوهری اچکرار که یار بارینار بجهاد که قیصر عیار زرد. صاحب  
نظر سن و قیوم بها جواهر در استاد ماه و حد شرعیله بونری بقدر ایله توقفا نه

و مراد که لایق لب لب خراج ایله تکلف بیکه بونی ددی و هاندن زکوهری نظرنن قودی  
زرکرم که اندی پیرایه دختر شاه ایدوکن بلوب بفاشت تمام اظهار قلوب اندی بوجا و ک  
قیمت اعداد ارقام حساب دن متجاوزده و او هام حساب برنک بهاسنک مقدار نده عاجزده  
و ککله خوش طوط که هام بوساعت خاطر کی فارغ قلم سیر بوند سلاسله اوقد تابن کلم سیر بوند  
پس کندوبه ایتدی عجب دولت اردم و عظیم غنیمت له کتوردم. اگر احوال ایدوب فوت فرشته  
و خصم درم فایده حزن دن دور و منافع تجربه دن بغایت مجوز اولدم. بوند سابق  
مزاج پادشاه بکا متغیر ادی و اولدو حشت سبیل بهندن متصرف. بچو بود واقع جانگاه  
دن اکا اولدی لاجرم تمام اندو صاکم و دخترنک قاتلی ارایب بولمده هلاکده بولمده  
نک دفتند بوندن اولی حیل و بوندن اقرب وسیله میسر کلام که سیاحی شامه نخذ اندم.  
تا طریق قصاصه سیاحت ایلیه و شاید که بوجد متفلسفه سبیل کناهی عفو ایدوب ینه  
اسکرم نیمی عنایت ایلیم. هاندن عزم عذری مصمم اندی و اقامت اقامتله درگاه شاه  
و ادب جرات تمامه ایتدی بوجا دنه نکه اصلی تخصص سعی بلوغ اندم و شاه دق و اشتاد  
ملکه نکه پیرایه سق قاتلی الله بولوب طوقدم. شامه فی الحال بر سر هنک از سال ایدوب  
سیاحی احضار اندل. بیچاره چون هجرات کاری مشاهد اندی زرکرم عتاب آید خطایه  
اغاز ایدوب ایتدی **بیت** کشتی را بدو سق و کس کشته بود. زین لار تو کس را هرگز  
بدشمن **نکر** اگر چه که بوقضای آسمانیدر اما بود کل بکا ظلم بوند کبیر از نافه ملک کان  
انکه بیکاهکاره اکاره بجای یوق لاجرم جریمه اقرار ایلر و بولکان بد کردار قلده  
ککاف چشندن سوبلو پیرایه ی بونیق محقق و بومظنه ی صدق اولدی پس  
بیوردی تالی اقع هیئت او زره بر خرو بندره و و شهنشیر ایدوب اسواق شهر کوردی.  
بعد بند کزانله قور زنده قویه رکین **لر** چون شرایط تعزیت تمام اوله و لازم ماتم و نصیبت  
انجام بولمده اخذ سیاست ایله قصاص اوله اول ساعده که سیاح بیچاره بوقضا حمله  
کوداک شهر کی کوردی مارا بالی باره دن دیدن میرتله نظار مامردی چون یاز شهر بانی  
بند بلا کوردی عقبنه دوشب زندانه کد کدضکر حضور کلدی و صان صور صورت



واقعه واقعه ای چون خروش آتشی و آتشی بر سگاد مکنی مرد بیکدیگر دیود در بد  
در اسان و اسان انرا قتل یکسان و عیب و هزار اندر میزند برادر بنان  
اول زمان که یاران و غرضان کلامی اصفاده ابا اندک و شاید خلل در خالی ناصحتی  
استبداد امتناع گویند که جنم ایلوم که سنک مال حالک نمانده باشد که اول  
کافر نیست انکه انسانیت مکافاتند سکا اسان است که **بیت** من همان روز  
خود طمع بریدم که عنان دلشیدا بلب غیری داد **سپاس** آتشی ای صدیق صادق و یق  
مواقع حالا بوی که ملامت دن که بنم جراحه اکهن ریش و نشوین خاطر لا یقلون  
غیری حاصلیم بکار برده یتر که بند یاران از جندی کوش می شود بند **مصرع** بنام  
عالم اولدم و رسوائ جهان هم بودند غیر عالم بند کران و غم جستن نمان واد بیکدیگر هلاک جان هم  
**بیت** بکار خیزی بن جانند که ریش آوردن سخن بدختر او شده نیست **شعر** لا بر حله تارک  
ایله که بوغان لیلیا حسن و جلاله دفع ایلینوب بولبله یی و زرد ملک رخ ایلبله ما نایندی و نیکه  
کون ما هر شاهه بن دندان و احباب دهانند بر جاشنی و ردیم که بقراط زمان و جالینوس  
دوران انکه دارو می مانند حیرانند بویکیا می ال نگاه ایلله علی الصباح که سوز بارگاه شاهه  
النه صورت واقعه دن لیاگاه ایلله و بویکیا می لکاو تا مسوع بخرع ایدب شفا بولله  
شاید که بوجاه ایلله راه خلاص و طریق بخا تر ظفر میسر اوله **سپاس** اکا مستطردب دعا ل  
آتشی و ما زانی و داع ایدوب سوزاننده کندی و سحرگاه باد شاهه بام قصر نه چمتوب  
روزنه دن آواز انکه باد شاه اکاه اولسود که علاج مسوع و داء مار کزید بویکیا می  
که حالا اکا مالک **سپاس** بکناهند اول وقتان مکر ملک ما منله بالینی مانند او تورب غم قوت  
دختری الم مرد ما در جمع ایدوب مرهم زخم ماری اطبا یله استیشار امر دی اول قدر که  
تویان و قاذر عراض و دوا فحسوسه معالجه معاجره قلندر معید اولدی چون بر آواز کوش  
ملکه یشتی بیور دی که بام قصر و زردیم وار به له و بولکلام نه جهتن کلور تجسس قله و  
اول قدر که پاسیا نر خست و جوی ایچون تک و بوی اندر بام اوزره نوع انساندن  
بلکه جنس حیواندن نام و نشان کور مدله پس بیکه حل اولندی که بر صدانله حاجی هانت

غیر اول علی الصبح سیاحی زنانه چمتوب درگاه شاهه اندیل و علاج زخم ماری اندن  
اشکاف و استفا را اندر **سپاس** دعا ایدوب آتشی **بیت** همیشه که عدل و جناب  
احسانه جو کیم معصده حاجات اهل عالم اوله **شعر** ای شاه عالم پناه الم چیکه که بوزهرات  
تویکی بنم المده **شعر** ان شاهه همان بوقم ملکه جهان شفا اکا مل اولسه کرله و باذن الله  
بودار و یله ضرر زهر مار بدندن کلبا زایل اولسه کرله اما توقع بند بود که  
اولا احوال پریشا شدت مساح جلاله بر نک ما نیا ایلله عدل ملک آرای ملکه ده  
سزا بود که بر نفس کوش هو شده حال مطلوبه و کسی اصفایور **بیت** چنان خب  
کاید فغانت بکوش اگر دخواهی بر آرد خروش **شعر** درین دست که بیدار نیست جهان باقی اوز  
سزاوار نیست **شعر** مقام دل شاه کلام **سپاس** صدق استیقام ایدوب تطفط طریقله  
بیوردی که بی توقف سراغی مکی بیدادن منتها در کلام ایلله و بی تکلف غار و انعام حکمی  
بیانده سعی و اهتمام ایلله **سپاس** جرات تمامه اقدام اقدام اوزره کلوت جری الحان و فیه الم  
اولا سرگذشتی بر وجهه بیان قلدی که ضمیر شاهه اولی کناهنه برات سلحت ذوق روز  
روشن که عیان اولدی بعد اول کیای شیرله حل ایدوب مسوع عاچردی **سپاس** ساعت  
اثرب و علامت صحت بدندن ظاهر اولوب **سپاس** صدق بدل وقت خسروان بلا بق و خلعت  
کناغیر یله اختصار اولدی **شعر** زر که بد کردار پای دارده الم انتظار ده یدیکه تا **سپاس**  
بردار اولوب اول مقدار زر سرخ تمام عیار کندود قالدی و پادشاه قتل اولتوب  
و جاهی که سابقا بولندی بنه بولیدی ناکاه مثلا واجبه الامثال جامه اولدی که **سپاس** بی  
کناهنه نم البدل زر که غارتی بردار این لرا انلره آیین و مذهب لاند بویله یدی که  
چون بری کناهنه بر دفتر بنک افترا بنیابت اولوب اول جهان ضریح الم غرض فاسک  
ظاهر اوله اول بقوبتکم اول مهم مطلوب حقدن اقلت اولسه کرکدی اول کتاب  
غزل بابی تقدیم اولوزدی **سپاس** هان بعد دستور اوزره اول غدار بد کردار که ز روی فتوی  
واردی و نه بوی مرقی بردار اولندی و عرصه خاک لورن جیفه پاک کنند که جمع غدر و فساد  
و منبع جور و فساد ای پاک اولوب طریق مکافاتله کند و فضلند جزا و سزا سن بولدی



بنیت صفتی که غنای بیخوردار و دلور یا کسور یا بیخوردار و دلور **نظم** درین دلالت  
 آنکه بدو که با جان کسان با جان خود کرد و ماکر و مکر و کوباشی همیشه راست کار و راست خویش  
 بود مثل ملوک سلوک طریح اختیار خواص و داستان سلاطین تفتی احوال ارباب تقریباً اختصا  
 اگر ملک جلبد ز کربد اسلجادی تربیت آیتدی دختر ی خون و کناهه متفرع و لری  
 و شکجه سر بجه بترله مکافات بولری عمو یا سلاطینه واجب در که بی تجربه بر اصد  
 تربیه آیتدی و علی العیا بر اصد قضا و بر فغانی امضا بیورمه و یقینا به که انسا  
 قتل لطف و احسان ضایع اولری و جزا اسات و عصیان و راه پرده نسیان قالمی  
**نظم** نقش اولور نفس بفرده خیر و منفرد نیک و بد کورده احسانی او تفرقا ابدانسان  
 اولی بر عیله میل خدمت ایلمر قولل و آزاد اولور اوله مرزاند هرگز بند احسان اولی هرگز اولی  
 قضا سرب پرده دولتین اوج اسانه ار کردی و کار فغانی قدر تاج کرامت و اخضر خلافت  
 الملک فرخ فرود ساینه از زانی کوردی واجب در که بند محمود ادب انلردن بر علو جوی که  
 که سبب سعادت دنیا و موجب حصول نجات و وصول درجات عقول اوله **نظم** هر قدر  
 نظر کنی میکند سپهر هر نهایی زمین بکسی میدهد زمان و چون کام جاودان مقصود می شود  
 خرم کسی که ماند از نام جاودان **باب چهاردهم** انقلابات و ثبات عدم الثقات  
 و جمیع اموره قضای رب العباد رضا و انقیاد لازم ادکن بیان آدم چون رای کشوری  
 به داستان دل داری که بر کعبینه در طو جواهر حکمت و بر خزینه در ملو نقد بند و خجسته  
 کوش جان و سعادت خانه استماع آتدی طبق و خانه مدخ و شایع جواهر حکیم زر و کار و فزده  
 نشاناید و با اعتدال کنان آتدی **نظم** ای تشنگان بادیه شوق یافته از بحر طبع  
 روشن تاب زلا ایل بر داشته غیر منیرت بدست فکر روزی هزار بار نقاب ز جمال علم **نظم**  
 تصدیع ملازمان جناب حکمت مایب مردن تجاوز آتدی و باب ابرامه اقدام دایره نادیده  
 طشره کندی قریبید که اطباء طناب انقسام بولم و وصایای حکمت انعام اتمام اوله چون  
 حکیم الحیوان اویجی و صیتک لخواستی کاهی اعلام بیورب تربیت خواص و زما با بند داستان  
 سلاطین قریای بیان و مصاحبت انازل و مناسب ادانی و حاصل اولی خلل

و نقصانی دلیل و برهان و روشن که عیان آتدی حایا ملتد که اوین مرد بخ و صیتک  
 مضمون که اخرو صایا در طریق نشیله بر سبیل التفصیل شرف انهایه بشدره و سبب نه در که  
 کرم عاقل و دانی کامل دایما بسته بند بلا و خسته یزنا اولوب لیم و جاهل و نادان  
 غافل و عوار و مستغرق ذوق و صفا اولور که مقل و فطانت باخ اولور نه بیکم جهل  
 و عاقت مانع اولور و جلب منفعت و سیله و سلب ضرر و حیل نه در لطف  
 ایدوب بیان بیور و برهن حکمت مضایب جواب و پردی که ای شاه کامیاب آلتا  
 دولتک مقتدات و اسبابی دارد که هر کس که اکادست رس بولور سزاوار جا  
 و دولت و شایسته عز و رفعت اولور اما انکه نتایج و فغانی مشیت مستب  
 الاسبابه منوطه و جله سنک سر رشته سی قضا و ربانی و تقدیر یزدانی بر مربوط  
 چون قاضی قضا بر حکمی امضا و بر امری اقتضا قله جله و سابط ساقط و جمیع  
 و سایل باطل و زایل اولور زیرا که بجه دانان و وار در که با وجود استحقاق دولت قوت یک  
 روزه دن عاجز لرزه و بجه نادانل و ار که بی استفاد عزت سرور که سر بر نه جلوس اولوب  
 رفعت در جرده اوج فلکدن متجا و زر در **نظم** کج شامی دهند و نا نرا بهینه  
 نیم نانی ندهند سفله بر صده و اهل انشای بقلط به بر آستان ندهند هر آینه بی  
 قضیه قضا یزدانی و فرمان سبحانی دن عجزی و وابسته دکله هر چند که بر اصد  
 خرد تالی اولم که آنکله امور معاشی انتظام بولق میسر و یا عذر و کالی اولم که آنکله  
 اسباب انتعاشی مهیا اولق متصور و لا و با صفت حسن و جمال اولم که آنکله صید  
 قلوب نامراد و بیه جذب منافع و فایز ایلک ممکن اولم چون قضای کردار اکامیاد و مدکار  
 اولیه هر آینه انلردن جمیع نمره شجره ظهور کلیه و مقتدرات هنر و کال و خرد و جمال ذن  
 چندان قایده ولیه بر پادشاه ناده بو مسئله یی در و از شهر نشو رده آب زر له  
 یلوش و کتابه یابنده **کالتفیش الحجر** قاز مشور و بر مقامه مناسب داستان شیرین  
 و حکایت و نکین اذن باد کار المثلده نای استفسار قلده که بجه مرید اول **حکایت**  
 برهن آیتدی روایت اولور که بعضی مالک رومعه بر تاجیل و کامکار و بر جهاندار نامدار و ارکا



که سبزه بیدارک اکاشیت همان برنای داردی **بیت** بدانند بزرگ و بهمت بلند  
باز و دیویدل هوشمند **نثر** یکی فرزند **نثر** و کماله ادا شده و عدل و افضال پیرا  
**بیت** یکی لهار حمت شاد کرده یکی جانها بدل آباد کرده **نثر** چون شاه دعوت ایزدی بر  
لبیک زنان اجابت اندی **نثر** پسر مهری خرابین و دقایق دست قهر و تغلبه قضا بود  
قلوب ارکان دولت و اعیان حفری کند تلف و فترک تکلفه قید و کال تخلق  
و تلفله صید ادوب بدی مقامه جلوس اندی **بیت** بفرخ تر زمان شاه جوان  
بخت بایین پسر شد بر سر تخت **نثر** برادر کفر چون کوردی که های سلطنت سایه سن اولو  
برادر نک فوق فرقه سایه صالیدی و قائد دولت زمام توسن ایای آنکه قبضه مراد و کف  
انقیاده تقوی قلدی **نثر** آنکه جانبدان بباد بر غنم و مکر پیشه دیواندیشه ادوی  
رخت قراری داخله فراره خیل ادوب کوبت غربت و جلا دیار اختیار اندی و غم و ناله  
دن زاد و نواله کو توروب سفر منو و نوالدی **بیت** ز شهر خویش معلوم سر سفر دارم  
بجز غم توندان چه توشه بردار **نثر** شهزاده تک و تنها مسافر بعبه قطع ادوب غریب قریب  
وقت بر نزل بدی بر زمان تنها تک و حشمت و عزیمت دشتن کریان و غریبان  
اولوب ناله گمان ایستی **بیت** هر دو کام کرد چشم چشمه خونین روان حال رفتن  
چون بود این خود نخستین منزلت **نثر** القه اول کعبه بی تمام حیرت و شجرت کجوردی  
چون تبا شهر صبح ظاهر اولوب چهره زیبای عروس فرشت تنی افتد عیان اولدی  
ونکا طاوری زیر حجاب نیلو فریدن هزار رخشان و رخسار نور افشان عالمیان  
نایاب قلدی **بیت** چمن صحرا که شاهد خورشید عالمه و فرائدی نور جید **نثر** ملک زاد  
ینه ساز سفر با هنک اندی ناکاه بر جوان تازه روی سلسله موی ملاحظه بی نظیر  
لظافت دلیزیر اکاهرا اولدی شهزاده نظاره قلوب برمه یاره کوردی که خلعت  
لطف کال قامت حسن و جلال چون دلکش و ماه نو خرم ابروس کوردی اکسکلان **نثر**  
خط سبزی بنفشه تازه بدی که کلرک طری حوالی سند اچلش **نثر** یار زده مسک و عنبر  
ادی که صیفه کافور از زره صاحبش دی **نظم** خطش چون مورچه پیرامن کل که

غیر دیر می چسبند ز سبیل خطی ز غیور کدماه کشته خرد بر رخش کراه کشته **نظم**  
بیان اولم آنک حسنی کتابی و دیله شرح اولم فضل و باوه یاز لسه عسکه شرحه ابوان  
سرخشت اولور دی اندر بر باب **نثر** شهزاده چون اول خط دکش و رخسان اتش و شش  
مشاهد اندی کند و به ایستی یار محنت هجرانه مکر بوجوانک قوت مراقتیله تحمل اولم  
و ببادیه اتش افشان و دوزخ نشانک تابند بوسه و خرامانک سایه سده امان بولم  
**نظم** خوش است اوارم که انرا که همراهی چنین باشد **نثر** پس لولا یکی یاسمن چمن جوانی  
و اولر یکی نهال بوستان امانی جوی بر نک محبتیله خوش حال اولوب بیابان پرالمی گلستان  
ادم تصور اندک و خاستن شقیق و محقق کلشن زهت قرای حبت خیال ادوب کذل  
**بیت** سفره بولسه موافق رفیق بهشت اولور و لسه جهنم طریق **نثر** یونزلان دخی  
برادرگان زاده خوش یار کار دکان و کار کار صایب تدبیر روشن ضمیر که قادری وقت  
کتابه عقل کا ملله عقد بنی کردن روزه عقد ایستی و هنگام کسب کارده لطف خیل  
ایله دینا تمام عیار خرشید ز رنگاری چارسوی بانار فلکدن الم کوردی **بیت**  
حرفی جابکی شمعین زبانی **نثر** بدانند کار سازی کار دانی **نثر** انرا ملحق اولوب صورت تشیخ  
نظر سعادت بد بیلار اولدی اوجی کون بر دهقان زاده توانا که احوال زیاده عین بصارت  
شاملی و اطوار دهفتند مهلک کاملی واردی باغبانکلک ید طولی بی بر مرتبه اندک  
هر حال خشکی که زمینه دکری نخل کیم کیه سر سبز اولوب فرو تاز و خوش مزه نیول  
ورردی و دهفتند بین قدی بر قایتی یدی که هر خاک که نظر بین اکر دی اول  
زردن عین ز حاصل کتور ردی **بیت** باغ از کشته تازه و شاداب ذرع  
راست نظم بد و اسباب **نثر** انرا مصاحب اولدی و خانه مراقتلک اداکان اربعه سی کلر اولوب  
**نثر** خیر الرفقاء اربعة سر ظهور قلدی یاران مهران سرور صحبت دوستان عداوت  
ایله غم احباب و اوطانی فراموش ادوب کذل و بر بر نک دیار یله آسوده حال اولوب  
منازل و محل علی اندل **نظم** هر که باشد هفتین دوستان هست در کلشن میان  
بوستان صحرای جوی بصیبت قائم است نه زبایت گاهی آید نه دست دل زهر باری



غبار و بخور جان زهر طایفای هر کس فیضی بری و زرقان هر قرین چهری  
خوری چون ستاره با ستاره شد قرین ملائق هر دو اثر نایب **بیت** شمسافرد و در زلف قطع  
اندک نضک شهر بنسبوره بندره و کناره شهره آسایش و آرامش همچون بر مناسب  
مقام اختیار اندر جمله نیک زاد و نوره سی اخراوش **بیت** و دینار و در مری دخی نهایت  
بولندی یا با نین برسی آیدی حالا اول زمانه که هر بر مزقادر اولد و غمزه و کنا نیز  
کوستره و ز و نقد قوغری خرج ایدوب قوت لایوت اله کتوره و ز تا فرا غلبه برج  
کون و شهره اقامت قلمون شهره آیدی امور دنیویة تقادیر الهی مستقدر **بیت**  
جد و جهد بجا آمدن اندر مدخلی و قدره پس عاقل اولن انک طلبنه چندان مایل اولد  
و بر جیفه نیک که طالبی کلاب و آخری خراب و آخرین موجب حساب و عذاب اولد اکتفا  
از تکاب قلم **نظم** ای مرانا همی ندر غلبه و ان مرین راجی زنده مستقار آخر الامر بر پند  
و ذهبن مانن این مردان هر ذوق که کارخانه ازین مقصود اولد اما مدار هر مرد از ایل  
از یاد بولم و حریصه نهال حال و شجره اماندن نمره و بال و نکلان غیری حاصل اولد  
**بیت** کشی چنکه مقدر در نصیب ازله اکسور و نه ارترا در سحر طرب طلب فایده  
ایل چور زرق اولد مقصود حذره اضی قلوب چون اجلاره ناچار **بیت** جوان جانان لب خندان  
قندج کمان آیدی تحصیل مال و منال حسن و جمال سبب تا مقرر و وصول مالده علیت لطف  
یا ایان مسلم خالص عامده هر قدر که جیم جمال جلوه قله مال کا تابع مطلق و هر کس که  
ظا طرافت ظاهر اولد و رأفت اکا ملحق اولق محقق **بیت** ناچار هر که ضایع روی  
نکو بود هر جا که بگذر ده جشمی و **بیت** باز رکان زاده و اخرا نیک مقدما تی قبح و کدو  
عقل کفایتی بدی ایدوب آیدی سرمایه حسن و بها با دار نیاده بر نقد بقا و بر  
متاع که بها از زمانه مایه و سود الدن کیده و باد فنا بنیاد و بودین بها امر انا  
واضح که منافع دای راست و فایده تدبیر درست و وفور بصارت و شمول بصیرت جمع  
اسباب دولت اوزر سابق و راجد **بیت** هر کس که دست و سق تنک و پای معیشتی سکه  
فایده نیک اولد هر عقل و فهم و غیره اکاد و امیست کلد و هر کس که خراج طایع عدم

۲۸۸  
افای عموم فقر و احتیاجله محتاج علاج اولد **بیت** تریاک نیز ولوراکد و غیره آگاه است مقدر دکل  
**بیت** هر کس که عقل کامل هادی و رهبر اولد با وج طبرانه قضا یلک کوهرا اولد دهقان  
زاده آیدی سرایر عقل و خرد هر چه سودمند اولد و بیضاعت نیز و بصارت هر از این رواج  
و اعتبار بولمها کدانش حصول دولتی مقتضی و لیدی و کوی که هر کس که فضل و معرفت  
جملدن اکمل و رای و رویتن قودن افضل اولد و لای و ولقی اوج اسما جهان باقی به  
اریدی و نهال سعادت باغ جهان نمره کارانی و ریدی اما چندان ارباب فضل و خرد  
زندان احتیاج بند فقر و فقیر کور شدند و انک مشام خیشوم لری شمه کلان کفایت  
و مایند عموم **بیت** بوستان تفره و تودن و گلستان ترغ و دولت و تماشا کندان  
مشاهد اولم شدند بواجلدن در که دمشهر **بیت** فلک بدم نامان دهد زمام مراد  
تواحد انش و فضلی همین کناهد **بیت** اما بر کات کسب و طلب و میام جهد و تعب کثی  
حضرت قدس ز روه غریب و فواید حرفت و عواید صناعت ادبی مقام دنا و دت  
معرف سعادت کتور **بیت** کسب کن تازی بدست آید که ز عقل تو هیچ نکشاید غله  
با انکه تحت دارد ذیاج **بیت** بزرگاسان بود محتاج **بیت** بولم فو بولم تمام اندر شهراده  
دن التماس ایدوب آیدیلر لطف اولد سزدانی بولم بر دخی بر نکته بیان قلم  
و بر میاند جاری اولان کلام اسرار نهانند بر شمه عیان ایلک شهراده **بیت** بود دیک **بیت**  
ما آب روی فقر و قناعت نمی بریم با باد شاه بکوی که روزی مقرر است **بیت** بن جان اولد مذہب  
اوزر مقدم کم بودند سابق انک حقیقتند بر نکته تیر بر اولم شدند و یاران انک کلامنه  
ضحی که بوردیلر پیرایه حسن و جمال و سرمایه عقل و کال و بیضاعت مشقت اعمال و سیال حصول  
مال و آمال در چندان منکر کلام اما مدعام بود که اگر شاهد حکم قضا و راء تنو رضادن  
جلوه قلیه کوکب نور افشان حسن و جمال افق دولت و اقبالدن طالع اولم مونا کار گزار  
قد چهار سوی جهانند مشیت و کائنات اجمیه بازار عالم متاع بصیرت بنی اوم چندان  
رواج بولم فایده مایند کسب بر نواله در که نقد بر اذن حواله سیله ارباب جد و طلبه  
میسرند و خوشه کشت و زرع بر نوسه در که جن من ارادت لم تولید نزاران حرفه



مقدمه در هر دم تدبیر قلم اندیشه صیر له لوح و نك آمیز خیاله عمر بر اوله موافق  
تقدیر اولی حق خرابلق ایلله محمولق محقق در و هر افسونکه انی نفاثات عقل  
و خرد تقدیر ایلله فرام بخان قضا و ذاد جك افساء رنگین بولوق مقرر **بیت** چه  
نقشها که بر انگیزیم و سود نداشت. فسون ما برا و کشته است افساء **نفس** عقق اولدیکه  
هوا که ششیت حق بر کس نه طلبه متعلق اولامو کسب و قب بلکه و سبقت طلب البته حال  
و واقع اولور و چون ارادت جواد مطلق انک حصوله مانع اوله مقدمات جد و جهد  
وسی و کذب باطل و ضایع اولور لاجرم قضا رب العباد اطاعت و انقیاد ایدوب سر تسلیم  
خط تقدیر قومدن غیر عجز یوقدر **سراج** درمان اورضا بقضا داد نیست و بس **نفس**  
شکه اول پیر دهقان قضا به رضا و رب کند و ارف عنایت الهیه تفویض قلدی یاران  
استغفار ایلدیکه بخر و بند راه **حکایت** شهزاده ایتدی روایت ایلدیکه شهر  
اندلسه بر دهقان واردی که صفت دهقنت کا سحر اولوب حرفت زراعت کا ال  
و بر مشدی او قاتندن بر وقت دخلی خرجندن افزون اولوب اوج یوز عدد دینار  
تمام الکر مشدی استاد اولده دار دینار دله دلشاد اولوب **خاطر** زندان احتیاج و  
افتقار دن ازاد اولدی اما غایت تعلقندن وجه نفقاته اندن برجته صرفه اعیوب  
جانی که زندان سینفندن بغان ادردی کا کا تنهاده بر بر صایب و جمله سن بر  
یوه یایب اول زعفران سرور افزایله لب دهان عیشی خندان ایلدی **بیت**  
ذران میوه زعفران ریزند کم چون زعفران شادی انگیزند **نفس** عادت سهودی  
اوزر نفوذ موجودی شمار ایدوب در کسبه قلدی بعد بر موضع تحفید بجهان ایلدیکه  
برائنده اتفاق احبابندن بعضی فی زیاده کلوب و ق باب ایتدی دهقان بو خورله کناکه  
اول اجنبی که و بو غدره رختند روز که **استر** **حکایت** فریاد و جیلله جناب خیال  
مستور اولق واجب **د** اکاه اوله انکه اخفاسی ایلد شتاب ایتدی و غایت شتاب بشون  
الوب بر سبوی آیه ایتدی بعد کلن مهمل ایلله بر تم ضروری ایچون بر جانی کتمک  
لازم کلدی که جک محله خاتونه سفارش ایتدی که اتمام مراسم ضیافت احتیاج

ادوب اندر کلبه مناسب طعام احضار ایلله **خاتون** فرمان شوهر امتثال ادوب طبع  
طعامه اشتغال ایلدیکه لوازم الخ ایچون صوحاجت اولدی **خاتون** سبوی مزبور شتاب  
ایروب قطره آبدن تی بولدی ضروری کوتوب اوی قاپوسنه کلدی **ی** و بر آشا کچر دیو  
اند منظر اولوب طوردی تا بر قصاب دوستی که بوکا و المعین چون شهر کلشدی اول  
ایام کلوب دن دهقان در خانه حاضر کوردی چون نیالندن اشتغال علاقی اوردی  
الغاس ایتدی که لطیف ادوب بو زحمته تحمل ایلله و اول سبویله اول حوالیده اولن  
چشمه دن صو کوتوب حسن قبولله بن ملتقنی تقبل ایلله **دوست** ایتدی علی الراس  
والهین شرح مروتدن دوستلر موافقت فرض عایت **د** و مخالفت عیب و شین **پس** قصاب  
اول سبوی جانی که زدنایا نکه ایلد پشته الدی و شتاب تمامله آب جانینده ان اولدی  
اشاء راهدن ناکا **سبوی** ایلد بر حرکت احساس ایتدی **رسم** تحقیق بره کتوروب کوردی  
که ضرر زرد نشاط تمامله آستین نکلکه چکب ایتدی **بیت** دولت آست که  
بی خون دل آیت بکنار **د** و نه با سبوی و عمل باغ جنان این نیست **نفس** صد هزاران سیاح  
و منت حضرت غره جلوت عظمت و عزت که بی شایسته محنت و غافله ریخ و مشقت بکا  
نعت بسیار و ثروت و بسیار ازانی بوردی **حالا** بود ولت غیر مترقبه شکرت  
لازم بلکه کرن و کند و حرفتدن انحراف اعیوب بو ضروری روز احتیاج ایچون  
ذخیره قلو کرن **پس** دوستی غایت نشاط و سرورندن آب و سبوی اوندی و  
کذوره اولن سرمایله برکا و فریه صائق الوب خانه سنه **بجوع** ایتدی **شهر** و تحقیق  
خاطر بنو خطراتدی که اگر ضرر دزی در بغل قلم **خوف** روستان دخلدن بجهان اولم  
و اگر بر موضع دفن ایلیم و سوسه قلب و دغدغه خاطر دن بجه خلاص اولم **زمانه**  
کسبه اعتماد یوقد که بر اشفاده امانت قیوم **سراج** مجوی رسم امانت درین زمانه که  
نیست **نفس** بجهت وقت مصلحت بود که بو ضرر دزی کلون حلقه قویب بر جیلله یله  
انجام یوتدورم **و** اولدم که ذبح الیم زلزلی سلا مشله فی قصور الکتورم **دوست** ایتدی  
اول غم اوزن جزیر ادوب بچاره کاوی اول مشقته بیلا ایتدی و کوساله سلمی که



هوای زلم بر او لوب ماوی سی جانشنه کندی اتفاق یولان پسر نه راست کلدی  
پسر باخیزد نه منمات و یهدن تدارکی واجب بعض قضیه همین اتدی دوستیای  
جهت کفایت منمات ایچون شهر معاودت قلوب کاوی پسر نه سفارش اتدی بوزمانا  
مکر دهقان بارانیه و از دقلی یزدن دوت کور کن جسر قنار ناست کلدی درت  
مدید ایدیکه دهقان نذر انشایدی که بر کا و فریه قربان ایلیم چون اول کاوی  
اولم و شمشیر ایل کوردی اگا خربلدا ولدی و قضای زاده دن توقع اندوکی فایده دن  
زیاده بیع ایدوب کاوی شانشنه اتدی بوجله قصه در خاطره کلوب قصه  
اندیکه اول موضع دن اله بر محل حصین مدفون قله چندا که تجسواد کوردی  
بولیبوب سبوح بخا ولدی دیو خا تو ندن موردی دن صورت حال حکایت ایلیمات  
دهقان انشراط بندن بر باره اود دود دلی سقف آسمان عود اولدی  
دین حرصه حسرت زدن اغل و خر عاقبت بین انکه فصاحت حاله کلدی  
**بیت** جافه که بکریند بهر حال و حال یقین بزان تو که بر خوشین می خندند دهقان  
بر دغان کرداب بخیرد انقلاب ادوب غرقاب عتسج اضطراب اتدی عاقبت رضا و تقدر  
دینا العالمینه انقیاد دن غیری چاره بولیوب ایتدی **بیت** و کا چون چاره ایلیم  
کو دیم که نه کوسور تقدیر پس یوردی تا کاوی قربان ایچون ذبح اندل چون کاره شی  
امایه و کار تنقیه احتیاج ایتدی دهقان که کوزی مرزنده راست کلوب فرخنده  
بر زمانه موهوخی اولوب کند و دد کندی چون هوشی باشنه کلدی صریحی کوزوب  
لوش و ندن باله ایدب اچند اولان زری بر بر لوب اوپ و زنه کوزم سور  
ینکلیسه قیوب ایتدی ای مله دل شاه **مصراع** هر که خلد بوزن کارت مرصاد **بیت**  
پس کند و یله فکر اتدی که مزید بوضر نده بنم کرمدن غیری مقرا دلی که و تا نقد  
جان کیسه شد در بوقوت روح و قوت بدنن بر آن ایرلمی که **بیت** جلی  
از تو تصور نمی توانم کن کسی بجان کرای چرا جدا باشد تو بد نصک مرده دهقان بولخله  
بان اول صریحی کند و دد ای مردی خاتونی انکه فعلیه انکا ایدوب اکارضا و ددی

۲۹۰  
و اندر ملامت ایدوب ایدوب یک اساک و آذخا طریق توکلدن دوزر و صنعت انکار  
بحسب النقل و العقل منبری و مظهر در زینا که سبب ادخار حقیق در قلندر انکار ددی  
چون بحکم **الرزق علی الله** از نان خالق حقیقه خزانه کرمند و اصل اولور عاقل کامل  
اولدر که جمع مال مایل اولیمه و وصول نوالی فیض حق حواله قلوب دیدن تو کله پرده  
طبیعی ایل فلیه که هیچ بر ذره انک خول احسان و سفره انفا مندن بی بهره اولم پیش  
کلدر و اول عقلد و زری که علم ازلی و ابرم یزدن مقرر و مقدر و مبدی و زباده مولیضا  
بیز اولم متصور دکلدر **مصراع** که در پیمانه تقدیر پیش و کم کی کفایت دهقان ایتدی  
ای زن عالم اسبابه ملاحظه و سیایط لازم و محافظه سبب ظاهری ضرر ویدر صورت  
**الکاحیبه الله** بناس کوثر انکه کرب معنیده ساغر توکلدن **و افوض امری الی الله**  
باده من نوشی انکه کرب **بیت** غافل منشین که عالم اسباب است اسباب بکم دار و توکل کن  
زن مکوت اتدی دهقان مزوی زنی کرم بند ایدوب کند و کار نه کندی بر کون اتفاق  
چشمه عقل ایددی صریح بلندن چوب کنا ره چشمه ده قودی چون لوازم اغتسال  
قانع اولدی جامه سن کوب مزوی زنی ان او نو دوب کندی کویا که کند و سن اولهین  
عنا سقده پاک اندی اتفاق انکه عقبه بر شبان کوسفند لرین صوار میچون چشمه  
کلدی چشم اول صریح که درین غمت ایدی و امت کلوب علی العون لوب سرور موفور و نشاط  
نامحورده و نوب منزلت کلوب شمار اند کن اوچیز جدید دینا تمام عیار بولوب کلان  
ایتدی بوقعد نام ایچون بوندن بعضی خرج اقسام عدد مهوره نقصان کور شاید که  
موبعد بوقعد ینشک میتر اولیمه ادلی بود که صبر ایدوب بوضری ضرورت ایامی  
دی نوالی زمانچون ذخیره قلم پسر اول ساد دل و خلی قلین اگا بند ایدوب زری در عقل  
اندی و اغر نه هر یکون اوروب صوت کالموت ینه منقده مشغول اولدی اما چون دهقان  
زیاده کلدی دیدن حیرتندن باران حسرت یغدر فزاید جان کاز و اندوه بسیار  
یعنی و یساره تک و تازا ادوب اظهار اضطراب اغان اندی اخلاص با یوس و میهن و ملول  
و غرور منزلت کلوب صورت حالی میان تفریطی دل پر و دل غصه قصه زنه شوهر



بالامال ایدی چو کیفیت واقعی اشدی ایتدی ایی خرج بوزنك محافظه سنده بتمله  
بو قدر چنگله ایدردك وادار نفقه اسان ایدوب باب معیشتی میا لکه تنك ایدردك  
شدی مستحق سونکه ناز حسرت دینار له بریان اولمسن ووقت زدن زرد و زباز  
ووزر نكندن جانكندن بیزا اولوب لیل و نهار زاری قیلوب کرمان اولمسن دهقان  
ایتدی راست سویلر سن **بیت** بند و دوری اکر مبتلا شدیم سزاست جور و زحمت  
نکنیم شکر نت خویش **بیت** غیب خطا و خبط اندم که فکر اذخار و قصد ضیعت اندم و مالی اهل و  
عیالده درج ایدوب محافظه سندن جدی حد و جهد بلیغ اندم شایسته خوردن بهر بند  
بیدر اولم که سز زری در کر ایدوب شب و روز محنت و درد چکه دایمیش سینه  
ایچون ریغ نقدی قبول قلا و ناکاه کارخانه نقد بردن بر نقش که لوح ضربه مرتسم و کله  
اول صفحه ظهوره کلوب بخیلین کویاب حیرت و غرقاب حرقه دو خوب ساحل جانندن  
بعید و نوید حیاتندن نا امید قاله **بیت** انکه که دارد و کان میکند جان ز برای  
دکون میکند چند با فروغ غم افزون خوری شیر و میت هست جراتون خوری چند  
کشای پی پشی کردند کوش بخرسندی یا شار چند **بیت** پس دهقان نوبه وانا بشه مشغول اولوب  
نور و عهد اتدی که من بعد سخی اذخار قصد ایتمه و قلیل و کثیر مقدورنی ارباب استحقاق  
اتفاق ایلیمه لاجرم جبلتین توکله نوسل ایدوب جمع مقاصدین جناب حضرت حق  
و کرم جواد مطلقه تعویض قلدی و سراعتمادی خط تسلیم و انقیاده قویب قضا و ایضاده  
رضا و بریدی **بیت** بنشین و نکیه برکم کار ساز کن **بیت** اول جانندن شبان سز زری  
در کر ایدوب رمد کوسفند که کوه و صحرا ده تفرج کنان کزدی بر کون اتفاق بر چاهدن  
صوچکون اراقدن نیچن سوار بیدار اولوب شبان مباحا ز زوری حیاتندن اذر  
دیو خوفدن سز زری کویب اول چاهه اتدی چون وقت غروب قریب ایدی کوسفند  
ماوی لری طرفه سورب کتدی بر زماند نفسکن دهقان مکر و مکر کزدی اتفاق راهی  
اول چاهه راست کلوب شرب آب ایچون اول جاننه شبان اویچک ناکاه بر باد سخت پیدا  
اولوب کلاهن باشند کویب اول چاهه اتدی دهقان ترسان و مرسان قور چاهه

ازوب کلاهن ادا کن ناکاه سز زرا نه کردی **بیت** ریغ او مکن کسی کینه ایدوب  
یکی کین ریغ ایدوب و طایف شکر الحی قیام ایدوب سرور و نور و نشاط تا ماله دونیب  
مقامنه کلدی و قصه زور و هیای اهل و عیالنه در میان ایدوب ایتدی **بیت**  
مژده کم طوعی طالع آید جتدی کلدن سعادت **بیت** چون شمارا ایدیلر همان اوج بود  
دینار تمام عیار بولولر دهقان ایتدی جناب رب العباد بنم حسن اعتقاد و فطاعت  
بر کایتله اول مقدار که بندن استر داد اشدی بی عیب و نقص و نقص عیب خزان غنیمت  
بند میسر و مقدر قلدی پس دهقان ایتدی که نذر و عهد و قیالوب بزل ماله میل ایدی  
نقدن بعضی اهل و عیالی نفقاتنه خرج بعضی رضای خدا ایچون فقرایه  
بذل ایدوب ثوابی حسنا قدیواننه درج اتدی تا اول مقدار دن ثلثانی کدوب  
ثلثی قلدی اما شبان شبانگاه هم اعتمادن فارغ اولوچ سر چاهه نرور و کلوب هنر  
چند که باب تخصصه مبالغه اتدی قورچاهدن یوسف زیبار و بندن اثر کور میروب  
یقوب وار **بیت** دایوب ایتدی بوزماندن صکر و کاسر اید حیاتندن نرسوج  
میل اولر و اول محبوب جانانک حسرتندن بو عجبک جانی عمر و زمانه کاندن نه لذت  
بول **بیت** نعمت دیدن غلام که جانده بس ازین مانش چون دیدن ازان نعمت دیدار جدا  
پس شبان روزان و شبان مشافت و حیران اطراف بیابانده زار و سرگردان اولوب  
بعد زمان بعضی هم ضروری سبیل شهر کلوب اتفاق بوز دهقانک نایه سینه  
مکان اولری دهقان عادت کرام اوزره ضیفک اکر ام و ضیا قسند اقام ایدوب  
امر طعام اتمام اولد قدن صکر هرنوع کلام میانه کلدی شبان هر داستان که روایت  
اومر کویا کزدنک حسب حال اثار ملال خاطرین حکایت ایدردی و احیاناً کلامه  
اتنا سندن ایدریدن سندن باران حسرت مشاطر و فطرات اشک مترازا اولوردی  
دهقان انک لرحمانک و ملال و انقمانک سبب صوری شایه ایتدی نیچن شکسته  
خاطر و پریشان باطن و ظاهر اولیم **بیت** ایچانمن کم شده است ادا سلیمان کم  
شدی بر سلیمان بری هم بکر بیی اوج یوز عدد تمام عیار دینارم واردی که



وقت ضرورتند ماده استغفارم و نماز اجماعی سرایه روزگاتم اوقی مراخت درمی انگ  
و بفارنگه اکر دم و شاهد قوسی آینه چهره در نگارند ایلردم اول بر قاج ظالم کفرند  
فلان چاهه انشور و آنکه حفظی بایند بر حیلای فکر اشدیم بعد تمسک اوجک  
اندن اثر بوییم هر چند که غنیمت و جوی بچون تله و بواندم اندن خبر بپندم دهقا  
چون دهان شبانند بولای استماع اندی اشفته حال اولوب طرب خاتونی قنیه  
کلوب ایستدی بومالی که بزرق حلال نفور و دست نقری کا درازاید و اتفاقا  
بایند تهور اندک بومالی که حق صریحی ایش بر غفلت سبیل و رطبه بلا و کرداب  
وباله دشمنوز حالا بقیه محقری هدیه رسند اکا تسلیم ادوب بوسرک اخاسند و  
احتیاط و شرط اتمامی تقدیم انک کرک والا احتمال درک نام مانفی مطالبه ادوب برانکه ایش  
عاجز اول و زن چون شوهر ندن بولای اشدی بولای اید اکا موافقت کوسرتوب  
ایستدی چون حقیقت حال بوسوال اوزر در واجب درک قادر اولد و غرقه حقی  
بستحقه و ره و دامن قناعت و توکل تشب ادوب و رای پرده غیب در دخی  
نیمیزی کوره و ز بیت هر که تینش توکل کشید چه مقصود بزوی بدیدن پس  
و هقان بقیه دیاری تحفه رسند شانک نظایر قدی شیان صیم جانند منت بی کران  
ادوب ضرر و صایب تمام یوز دینار بولدی کند و کند و بایستدی صراع این و اول انا و جا  
افروزست **نمونه** نتیجه حصول و لذت چون میسر ولدی امید درک باقی سی دخی محصل  
اوله حالا در درک بونعتی غنیمت عظیمه بلوب محافله سی بایند مبالغه قلم ناب و دفعه  
دخی بوسوال دام بلایه گرفتار اولیم که **لا بدع المؤمن من الخمر** پس اند اولان عصای  
اژده سیای که آنکه کوسفند لرین تحریف ادری نجومیت ادوب زر لری اند تعبیه بوی  
تا دایم اند طوره تفهه جانند خالی اولیه و بر احد اکا مطلع اولوب دزد و راه زن  
اکا بول بولیه اتفاق بکون بر نفع جاری کنانند طوره کن غفلت طاری اولوب اند  
اولان عصای بوی که موکته کلوب آه دشدی شیان چندان که عقبه اب کج و وان  
اولدی حصول وصول میسر اولدی مکر اول نفع جاف شهر که زاده بوی اتفاق اول کون

زن دهقان شست و شوی بچون لب جوی کغدی کورری که روی آید و عصای عصار  
**بیت** سعادت چرخ ایچر خطه بکره ستون خیمه اقبال بکره راست کند و جاننه کلور  
چون قریب کلدی آلوب خانه سته اندی مکر مطبوعه هیزم قالماسندی دهقان اتمام  
حواج بلخ ایچون عصای پاره لیوب کورری که استین حامن سپهر برین که ذراتشین  
ایله پروا لری فی الحال زر لری صایب تمام یوز دینار بولدی حجه شکر ادب نیست  
بذل و اتفاق اچدی و اوج کون اوج کجیه تمام بیوب اجوب دوکب صاچدی بر زمانه  
مکر شیانینه خانه دهقان مهان اولدی سر سیمه و حیران و حالی اوکی حالند  
پریشان مینه قصه عصای بیان و غصه دیناری در میان اندی دهقان تأمل  
فراوان دن مکر ایستدی راست سولیه اول دینار لوی که اوله نفع چاهه قریب کتمشد  
بنظر قیله کسب ادوب نه هر کله جمع انشورک شیان کیفیت حالی بایند ادوب ایستدی  
فلان زمانه فلان چشمه کنارند برضه ایچنده اوج یوز عدد دینار بولشدم و دین  
اغیار دن خفلا ادوب اول چاهه و دیت قلشدم بویوز دینار خود معلوم کدر سن  
صدقه پور مشدک دهقان تبسم اندی ایستدی حد و سپاس و شکر بقیاس اول کریم  
ذواللال و قادی بوز و ام که حقه کند و مرکزند قرار و یروب مستحقه ایصال اندی  
بشرا و که صرغ سرچشیدن بن فراموش قلشدم و اول چاهه که سن اکا انشورک بن  
بولوب المشد بویوز دینار آنکه تمه سیدی که ساور بشدم خالی اعصابم الم کورری  
بوز جبر که کورر سن اول یوز دینار که حق جل و علائمه و روی شیان بر زمان  
مدهوش و حیران اولدی و ایستدی بوحکایت غریب بنمندن اولن عجیب احوال دن  
ظاهر اولدی کسه کسه که نصیب بزمش و تقدیر رازی تغییر پذیرا و لزمش بو  
منفی آبراد دن مراد بود که یا بان فضیلت قناعت قدر بین بلوب دین توکلین قدم  
بیرون قلمیه و و کرد و نه احوال کونا کون و لباس بوقلمندن غافل اولوب هنر  
و کلام و زیور جماله مفتوح اولیه که چهره حقایق امور حجاب قضا و قدره مستور  
و مال کاله سرانجام استقباله اطلاع و شعور دایره ادراک انسانیدن نبات دور



**مصرع** کجاست که ایام کار چیست **نثر** الفتحة اول کوفی بر محاوره بیه آخر اندر  
یارند سی که هفتان قدر کبرک اذتاب تابانی صحن گلزار اسانند نمایان قلدری و  
سبل غایله بار شب تار بنفشه زار سپهره و رای پرده خفازه قالدی **بیت** کورنه  
زلف شبیدن چون رخ روز **جمله** اولدی افاقه دلفوز **نثر** دهقان بچه برندن طوروب  
یارانه ابتدای سرفراغ اولک تاین بوکون نثر اکتسابدن نصیبی بضایه یورم و  
یارانک برکوننک نفقه سن تحصیل ادب نظر لزم کتورم و یارین که نفقه آخراده هر  
برکوز نوبتله وجه معیشت تدبیرن قله و رفیقار بورا عاوزره متفق اولدار دهقان  
فاده در دوازده شهره کلوب صورتی که بوشهره حواج ناسدن نه متاع رایج در ایستل  
بوایامدن هیثم زیاده عزیز **و** بوهنگام فاکه شتا فراک تابستاندن لذتدم  
چوان همان کوه جانبه روان اولدی و هیثم خشکدن برخوار هیثم جمع اندی  
و حائله لطیف وار کتورب شهره کتورب اون درجه بیع اندی و طعام و شرابین مشای  
وقت نه ایسه اوب جانب یارانه شتاب اندی چون شهره چندی در دروازه  
یاردی که کاسب کار کزاده نه عم که نتیجه کسبیک روزده **نثر** محض الکلام یاران  
اول کون تمام مانده طعام دهقانله عیش مدام ایستل یارنده حکم حسن جهان ارای  
خرشید درخشان لغه جلال با کماله چهره عالم تیره فی درخشان اندی **بیت** صدم  
چونکه روشن اولدی جهان خورده نا اولدی شاهد تابان **نثر** چوان صاحب جلال ایستل که سندن بو  
کون پنج و دلال و حسن و مثاکله کجرت مال و تحصیل آمال و وسیله کامله عذایلدی بر جله  
فکر ایله که سبب فراغ بال یاران و موجب فاع حال خلان لوله جوان ملتسلر نه اجابت اندی  
واندیشه مند جانب شهره متوجه اولوب کند و کند و به ایستدی بنم المدن برایش کلز  
برایش بچرمندن دو نکل اولم نه تقی دست کیمکه بحال وار نه بر جبه کسب افکاره اقتدار  
**بیت** کارم از دست تو دم شد و مشکل انت که کشادن نتوان پیش کی مشکل خویش  
بوحیرتله شهره کلدی و بواندیشه بیه غمزدن و ملول بر کوچ کوشه سندن زول قلدری  
ناکهان برزن نازنین موی میان سرو قامت نکار غنچه دهان که مطلع ملاحتده مهر

۲۹۴  
تابان و ذر و ذره فراغدن کوکب در خفازه ادی و مانی و مانی حسن و جمال یکی فی حد  
وی پایان ادی اول کوچه دن نمایان اولوب اولمده نازک رویه نوازند کوردی  
قد موزون و لعل میگون و حسن عجیب و خطه لغزینیه منقوش اولوب متاع صبر  
و سکوف باد هوایه وردی **بیت** آغیب باشینه زلفی بکی و دی اجینه دوشک  
آنک عشق اودی هولی سر قندی غالب اولدی اوسره از مکه کی راغب اولدی **نثر** آخر  
کنیز کلزندن کندویه همراز اولوب هر تانه ده مساز اولمده ایستدی **بیت** بلور میزنه  
بریک مایه بر بوه چشمتک تاشا کای در بوه نه کوشه الدی بر بومه نوه که صالده حسن بر جبه  
بویه بر **نثر** و رخسار زیبا به نظر ایلم که چهره رنگین ورد آنک طراوتی مجلستدن شرمین بکی  
زرد در و وقامت بالای طوبی همای تاشا فاکه که آنک لطافتی غیرتدن سر و سیهنک بی که  
اوستی پر کرد و ایچ پرده در **بیت** سرومن از چمن جان و دل آمد بیرون منبشتی  
نیت بدین سر که از آب و گل است **نثر** خطی کورم سرکه بر بالای فتنه آنک بزمه بلبلین صورت  
سرکه جشرب شکر امیزه **بیت** تبارک الله تان چه روی و آن چه خط است  
کل سباز رحمت خدا کرده است **نثر** جمال و کمال بنی آدمه اولق محال و بخط و خال  
روی عالمی مثال **نثر** ما هذا بشران **نثر** **کلام** کریم بر اندیشه ایلم که بومرغ  
جایون دامه دوشه و بر جله فکر ایلم که بونکار نازنینه المزارشه **بیت**  
کک افز برایلم لا او شورک بومرغ وحشی دامه و دوشورک و دوزک مکر بلبر بوکا دام  
و دام او دیم ایلمه نمرغ خان **نثر** کز کز سما و طاعة دیوب کند و جوان حضوره واروب  
آبتی **بیت** بوزک قنقی کشتا نک کلیدنه زبانک نیجه کلشن بلبلدره نه نامه لوحی در اول  
صورت چین نه خامه حریفه اول زلف مشکین **نثر** ای جان جهان بر نکاز نازنین که نقشینان  
چین آنک شکل زیبا سندن صورت بی جان که حیران در خاک پایکه عرض دعا و ثنا ایروب  
ایلم که سیماکورده علامت عزت و ار بوشهره عزیه بکر زمن **نثر** فریا مشکستد خاطر اولد  
حالا مناسب منزل مهیا در و اسباب عیش کامل مستوفی اگر بهمانق رختی قبول ایلم  
بر ساعت جان جا لکونه میزبانق میور مزه مزه عطر و ادویه حاصل اولور سوزدخی



نیاں اولیٰ فایده دیکاف واصل اولیٰ بیم اعتبار دین خاطر و غبار کلیه کم بوسی بر  
دن عزیز کسی بلز و بومر عسس دکل مکس دخی مطلع اولیٰ بیت  
نیم عسس واره نرسون برزن ارتق اندکس و افروز جوان جواب وردی که فرمان  
بردارم و بو بازار جانله سزیدارم پس همان جوان منزل زن مزبوره معائن  
اولوب و المااصل اول کون آخر اولیٰ جمع مرادات نفسانیه واصل اولیٰ  
بیت هوای دل صومرا شد عنان کبره شکیب از دست بیرون جست چون پیر  
مردید زیاده فرو بست متوری کرم خالی نان خرد بست اولیٰ زمان که جوان  
مرا هری جا بنده روان اولیٰ زن صاحب که حق قدوم و اجرت قدم تمام یوز  
درم کتوب همانک او کند خردی جوان دخی اولوب حواج معاش یاران ضروری  
در واز شهره یاروی که ارباب حسن و جال قلت مال و منال دن نه عم که برکونک  
تا شک جالک قیق یوز درم برکون دخی که باز رکان کارخانه حکمت کلید قدرت  
جناب عزله صندوق فلک اطلسی اجدی و دیبای زر بفت شعاع افتاب دکان  
سپهر و الادن بنامان بازار دنیا به دوکب صاچدی بیت فروختند زبیر  
کوهر فوش زبازار کردن برآمد خروشی باز رکان زاده بر یاری ایستد برکون  
سنگ عقل و کفایتک معانی اولیٰ سکره بلز رکان زاده علی از او دیوب ملتسرف  
بقول اندی و علی التوحید شهر کلوب کوردی که قیمتی متاع لر مشهور برکشید و روزه  
شهر کلدی غبار شهر متاع لر کساد بوسون دیوانلر که معامله بایند مساهله اندی  
باز رکان زاده انی دکر بهاسنه عقد ایوب همان اول کون ملاجه طریقه اون اون  
بره نقد ایوب تمام راست بکم و کاست بیک درم فایده اندی اسباب معاش  
یاری مهیا ایوب در واز شهره کتابه سنگ کتابت اندی که اصحاب فهم و درایت  
معلوم اولیٰ سکره برکونک عقل و کفایتک حاصل بیک درم برکون دخی که شاه سپاه  
انجم طارم فلک چاره نرفول ادوب منجوق رایت سلطنتی کنکره قلمه سپهر بیری  
بیت شاه خاور فلک دکر دی لوا جیش نورله جوشه کلدی هوا شهره یارایند

سن هزاره توکل لاف آورد سن و دایم تفریط و تسلیم مقامین طارم سن و کوا قبا  
بوصف کردن بر فایده حاصل اولیٰ واره سنه دروغ ایتوب بزم کار بزم بمارند  
سعی بلخ انک کرس شهره کلام یاری تلقی معامله بقول بیوردی و عزیمت کامله طرز  
اولیٰ شهره واردی قضای الهی پادشاه شهره وفات ایوب خلق علم انک تفریط و بمانند  
مشغول ایدی شهره عاشا ایچون شاهله قصره چقوب برکوشه ده خوش  
طوردی در بانک بریسی کوردی که جمع خلق بخردن و ملول جنج و فرجه مشغول  
طوردی کوشه قصره بر شخص ایکم که اغریه مهر کون او در با اسم او نورر بیت  
یومون غنچه و غنچه غنچه اسم او تودر طفل سوسن یکی ایکم زبازار طایفه زینه مطاق  
دکل و غلا یقوله بویستند موافق دکل مجاسون خیال ایوب فی الحال یاننده واردی  
واحواله تفتیش ادب خاطر نه تسویش و وردی ناکام شهره انک تلخ کلامی هضم  
اندی و اتق خشم اب حمله شکریه ادوب کندی کند و ایتدی بیت سفید  
ارد رشتی کنار غرور دن غیر می نیاید طلوع و راز من خوشی برکشید مدخوش  
مرا نا خوش از وی خوش آید بکوش چون جنازه شامی چقوب قصر طای غوغای غلا  
خالی قالدی شهره همان اندک قالوب قصر کحوالی سن تماشا و سیران ایددی  
جربانک زنجیر جنون بوکوره دخی زیاده عزله ادوب خشم تمامه کلدی شهره  
طونوب زندانه اندی بیت التدی لاری زندان اچینه قودیلر کلیه اخرن اچینه  
قوب زندان بویه اولیٰ همان و تندیدر دینه یکدی زندان مناسن چاهه  
کردی ماه نه شب اولوب زندان آنکه جا نخبش چون کجده اولدی یاران شهره  
دن اثر کوره مدله و هری که تجسس اندر خبر به مدله بری برینه ایستد بر بچار  
جوان کندی که تخته اعتماد اندی و بنای کارنی قواعد تسلیم او زده بنیاد اتمندی  
چون بویستند فایده بولدی غیرتدن متی دست کلکه ده راضی اولدی بویستدن  
بزم صبر بدن اعراض اندی بلکه عارندن باشن اولوب بر دیان دخی کندی کاشکی اکا تکلف  
مالایطای ایتدیک سینه مرده تی فراق و غلبه عشق اشتیاق ایتدیک بویست







و کفایت اذله وقت با و اولور که صاحب قضا استجانی ایا پرورش ویر و رشتہ تقدیر  
همایون ایا مدد ایر بود عوی فی تحقیق و بوقضیه فی تصدیق ایدر اول رفیقک  
حالی که اولکی کونند زندان محنت مجوس و له اکیچی کون دیوان سلطنت تخت  
شاهی اوزره جلوس خله پسینه مقرر و جلوه اقبال ادوب مستند خلافتانکه  
بها و بعجت بولدی و لشکر کا سحر و کشور کا مقرا اولدی **بیت** بخت جوت  
بر تخت دیرش تهنیتها کرد و گفت ای که بر تخت جهانناری قوی دانی شکفت **نرس**  
هر اهلین دعوت ایدوب صاحب عقل و کفایتی وزیر ولایت قلدی و دهقان زاد  
اسباب و املاک خاصه اوزره ناظر ضبط ایلدی و صاحب حاله بی حد و ویران مال و  
مال احسان ایدوب بپردی که هر چند که مفارقت احباب دشوار و مهاجرت احباب  
صعب کار در اما اصلاح حال و مال بود که سن بو خطه دن ارمحال ایدوب بر مقامه  
دخی انتقال این سن تاشنا ناقضات العقل سودای عشق کله مغبون و جمال حسکه  
مفتون اولیه و فسق و فجور که بحسب العقل و النقل منی و مخلوط در شیوع و ظهور  
بولیه بعد از کان دیوان و اشراف اعیان متوجه اولوب ایتدی واضح در که سزوک  
میا نکرده چوق کسه لر عقل و کفایت و فهم و درایت و زور و شجاعت بندت  
راج در اتاد ولت عنایت ازلی له و سعادت مساعدت ارادت لم یزلی له واقع در نشکر  
کلام قدیم و تنزیل کریم و احسان کثره و التقدیم ده **توفی الملک من تاشنا** ایق بومنی ک  
بیانده فقر صریح و برهان قاطع در **بیت** ای مقصدت بلندان مقصود دل نیاز  
ندان ما ز قسمت بندک و شاهی دولت تودعی بهر خواهی توفیق تو کنه نه ناید این  
لاه بعقل کشاید **نرس** بومنی بی وید و بود عوی و یوگد در که هر اهلک هر بی نفسلری  
برعله نفس ایدوب قوت لایحت و ستم بق کسب اندله بن نمکذ و دور و قوت  
اعتماد ایدم و نه حال صورت و نه تیز بضاعه استغلا ایدم بلکه بنای امور عیالی  
توکل اولره ایدوب قضای ربانی و مقتدرات آسمانی به رضا و یروب ایدم **بیت**  
سر قبول بیاید نهاد و کردن طبع که هر چه سا که عادل کننده حادث **نرس** چون شهزاده

کلام تمام ایدی حضار مجلسدن برداندا اقدام اقدام اوزره قیام باد و بیه وظایف دعا و  
تشیای ادا اندکد نصک ایتدی هر که که رشتہ کلام جواهر انتظام ملکه مسلک ایشدر  
بر لؤلؤ آبدار در که صد فخر و ده پرورش و بر زر تمام عیار در که محک حکمت ازمایش  
بولمشدر جهاندار لک اسباب بنده بضای عقل و حکمت و تاجدار لک استعداد لک  
شرط فضل و معرفت پس جناب سلطنت الکتابک باد شاهانه لیاقت به اشارات  
حجت ده و شهریار لکه استحقاقی بود لیل الیه مبین و منیت اوفیه کار عزا سه علم  
از لیل علم در که هر فرد ک انواع تربیتدن نه نوعه قابلیت واری و هر شخص اصناف  
تربیتدن نه جنبه شرا و در **بیت** زخوان نعمت فی منتهای و هر کس بقدر حوصله  
خود ناله می باید **نرس** بولایت اهلنک سعادت سنی بومنی کور دی و بومنی سکانک  
قوت طالبی سن های آسمان اشیانک ساینه هایون مرغان شکسته بال رعیت اوزره  
سایان ایدی **بیت** مبارک منزلی کا غافروید آید چنین مایه هایون مرصه کار در  
بسوی شریخ چنین شاهی کربا را عیانند بر نامدار دخی برندن طردوب ایوان دیوان  
کیوان رفعتی زیور شای شاه جوان بخت فلک تختها راسته قلوب بونظم جواهر  
انتظای طبق دهانله فرق شهریان کا کاره نشان ایدی **بیت** ایاشی کف کا کار  
در بخت کند در بر کردون کاملان انداخته شد از زول حادث جو آسمان این  
بر آن دیار که چتر تو سایان انداخته **نرس** تو اسلوب اوزره ارکان و اعیان هر بی نقصا  
مقامه مناسب کلام بیورب صحایف مناقب خسروانه دن بر نکته اظهارات لک عاقبه  
العاقبه بر پیر پاک خیر پاکیزه تقریر بساط کلامه اقدام اقدامی در اند و تقدیم  
لوازم دعا و مراسم شادان صکن بومنی اوزره کلامه آغاز ایدی که ای ملک باب قضا  
و قدر که زبان کو مرافشان شاه اول مجلسد و اندن فتح کلام ایدی بومنی لک بر  
سر کنش واریه شو بیکه فرزان جهان مطاع سرف خرد و بول و تقریر دلپذیر مله مرفوع  
خوب و بر جود اوله ملک ایدی سوبله کوره لوم سنج و واقع اولمشدر اول **حکایت**  
پیر ایدی اول زمانکه جوان ایدم ملازم ارکان دیوان ایدم چون دینی غدار لک و دقالتن



فهم اقدم و بوزنك استن نمانك مكر و خريت جنم اقدم و عين اليقين بلام كه عروس  
شوهر كش ديا نجه ياران و مسازك ساز بود و عود وجودين بره چالمشدر  
و بو معشوق جيله باز نجه عشاق سرانفازك بر لبيله اياغني المشد و قسمه ايدم  
در دمنده رشتند لك بر غوار حيله كارك محبتنه بنذاشمن من در كه صد هزار  
شهر بار كاكلك سينه وجوده دست رد او رمنذر و بي حد و شمار تاجداران ملك  
خرمت حياتن باد فنايه و رمنشده **بيت** قتي اولير يوزند شاه اولنلر  
سيه سلطانن ماء اولنلر يا توبلر شدي برالنتن ايترو قوا طير اغا و لشكر ايترو  
سلك بو سودا سودك يوقند تقب سيموده چلكه و بر ركلارده كه عمر كاربان  
ريخ و محنته زميل اقامت اتمه **بيت** هر كس كه ره رسم جهان ينك نساخت  
از بهر اقامت اندر خانه نساخت ماين كه من رباط را عمارت چه كنه اخر چوبديكر بشرايد  
پرداخت **بيت** خواب غفلت دن بيدار اولكه وقت تنك در سمنده حوار روم سوار  
اول كه مركب بدن لك در عمر كوتاها تو شده احضار ايله كه مسافه راه دور و دراز  
و قريه فنايي آب فنا غلبه بر قيل كه تاب آتش بادي جان كواز در **بيت** آرز طلب  
امر و بهر كوشه كوفي خردات بود تو شده راه تو دور آمد و منزل درانه برك ره  
و تو شده منزل بساز **بيت** چون بو غفلت دن متنبه اولدم نفس كشي جام نصيحتله  
زير رافه رام ادب نشاط تام و رغبت صادق له تحصيل زاد آخره متوهم اولدم  
و دامن طاعت خالقه نشيت ادوب رفيت دنيا و صحبت خلايقه پشت با اولدم  
**بيت** كوكلدن محو ايدوب دنيا هواس قومادم اندر حقله ماسوا سن **بيت** بكون  
اتفاق بر منم ايجون بازاره واروب كوردم كه بر صياد بر چفت حد صدي قعصه  
فويش كورن بيجاره لر عيس قفسه بر برينك حالت كريان و گرفتار لك بلا سنده  
تور غله بر يان خدادن مژده خلاص دليوب افنان ايدم بونلك بو حاله بر منم ايدم  
قصداقم كه صيادون انلري هستون الووب بند بلادنه و هاقلم و بره سيله ايله  
حبس عذاب اينرديدن دولت انا دي ابد به بر مترصد و متيقب اولم صياد انلر

۲۹۷  
اكرم بها تعيين ايدوب اكوك درضا و رمدي بنده جهان ايكي كورمه مالك ايدم مترود  
اولوب نفس حريص اول ايكي در ملك عدمني جاين كورمدي خاطر دخی قادر ايكن اول  
بيكانه لري بند قفسه و قومغه مذهب مردن رخصت بولمدي آخر توكل ايدوب  
قيمت معهودي و يروب اكيس داغني الووب شهر دن طشره بر خالي بره قورم و باشم اوزر  
چور و بر رضاي الله ايجون ماللان اناد اتم انلر دخی برويرانه ديوارى و سسته چوب  
بكا و از انديله و ننه كه حق شناسلك رسميد زبان سنان له اعتذاره اغان ايدوب  
ايتديلر حالا بو احسانك حق مكافاته و بوانفا ملك تمام مجازاته قادر كل ايتو اما  
بوديوارالتنه بر ضد و قچه واردم كه بر كور شاهوار حله اكر چه بونعت مقابله سنده  
بو قدر و بى قيمت ده اما بحاله الوقت شرف قبول ارناني بولر له كال منت در بن  
انلر و بونكندادن نجب اتم واستغرا به انلر خطاب ايدوب ايتدم عجب حكيدر  
كه زير خاكك صندوق پر جوهرى كوردمز زير خاشاكك رشتنه دامن غفلت  
قلورمز جواب ويرد لوك چون حكم قضا نازل اوله و فرمان قدير بربان بولده  
غفار مدجها التله خبره و روز بعيرت ظلت غفلتله تيره اولور اول بخلد عاقل  
بصيرت انلر قلور و نه عارفك بصيرت نور فرقا لور بر جمله بهر بايت اول حكم الهى كه بوجالا  
ضممنده حادث اولور **بيت** هر چي نازل اوله امر قضا هو شده هو شده لور بصيرت  
بو كايك شاه جهان پناه قضا و قدر بابتد بوب و غنه كواه در حكما حكمت شعرا  
بو معنى يور با عيله اشعارا متلر در **باغي** كوكار تو نيگست و بندير تو نيست  
و رنيز بدست هم ز نقشه تو نيست تسليم رضا پيشه كن و شاه برى كسليك و بجهان  
بتقدير تو نيست **بيت** پس ايتي اى شاه بن اول ديوار التنى فازوب ديدم كرى كچه اول صندوقم  
بولدم و ايجند اولان جواهرى سلك ضبط چكوب محافظه سنايى مبالغه قلم حاله  
استانه آسمان رفعته مرفوع بندي منت اولدكم ملك مثال مباركار زاننى سوره تا  
اولدو جواهر خزانه غلام ايجون قيد ضبطه ربط اولد شهزاده ايتدى بو نخمى  
اكلك برنن غير شريك اولم و بو خالى سى دكك نمنن آخرى مشارك قلى خلافت شرط



انصاف در بوجاهر حکمت که الآن سکه بهانه چگونگی بره یتر و بود و بح نصیحت که نقاد  
دانش و معرفت در بره کنایت این که صراف عقل قند کوه کلام صاحب خود  
و سر قلب اسیر حکمت در تمام عیار اولی میسر **بیت** در کوه در حرکت کلامی  
خصوصا حکم اول انتظامی چون حکمت سوزن فهم ایلیم کوش سماعی و می ایلیم سوزن و در  
دل و جان ایلیم استعجاله آهنگ در برین با صرغ و شنگ اول و بخندان آنکه چشم  
نمک بود و رشادی آنکه جان غنا در رسیده جسمه زند ایلیم دل و جان شمع  
تابند ایلیم تعالی الله ذم شان ایلیم ایداب حیات اصلی سیاهی چو بوشان ایلیم وارده  
جمعی بر ایلیم دل جان **بیت** چون بیدای حکیم بر فضل بر اصلی اخلاقی و مضمون  
وصایای هوشنگ بود استانه پایانه سیدی دای دای ایلیم مراسم خدمت و لادیم شغ  
اد ایلیم استدی بحد الله که من حکمت حکیم عالی مرتبه نقاب خواجه مقصود در نرفع  
اولی غایت مأمول و نهایت مسؤل سوانای سانی منزله برکت صحبت حاصله  
موصول اولی **بیت** جزا که که جانم کوزن اچک کوزمه قرش جانان و وزن اچک  
امیدم یوزنیک اچک نقاب کیدرک دبد و لدن حجاب یوم پر نور ایلیم هر روز  
خلاص اندک خلالت ظلمت در خورشید با که هر اولدک ای جان کایچوردک مرد جسمه  
آب حیوان **بیت** حالیا متضرع در که حکیم روشن ضمیر بوجیه ناصیه ملتسمه دست  
د و اوریه و بوجیه که فرط اخلاص در سده حکمت اختصاصه هدیه کوردم  
استکاف بیوریه **بیت** نیست بر طبع نازک بهان نکه نفعه الفقیر حقیقی و حق  
ایتدی ای ملک بن گوشه دنیا و فقره غری نفسیه پیشه و زاد قناعتی کز دمه و توشه  
ایدوب دامن دلی لوث علائق در پاک و آینه ضمیری رنک عوایدن تابناک انشکن  
هیچ وجه ممکن میدک بردفعه دخی رنک قاذورات دنیا یله الود و رنک کدو راک  
ما فیها یله اندود اولم **بیت** بدینی تا توان اسود بودن دروغ آمد مرا الود  
بودن اما اگر پادشاه سعادتمند دیرسه که بر خد متله بخار بخت ایلیم طوق نشین  
تلقیات کورده بنیاد ایلیم توقع ایلیم که بوجاهر حکمت و لای معرفتی رشته تالیف ده

۲۹۸  
ترمیم و ترصیف ایلیم جمیع امور پیش نهاد و قواعد احکام سلطنتی اندک اوزده  
بنیاد ایلیم و عوار بر وسیله یله بنی فریاد خاطر عاظر ایلیم اوقات مستطاب و دعوات  
مستجاب یله یاد ایلیم که بر موجب مضمون **بیت** دعد الامام العادل دعوت سلاطین  
علا آیین عزاجانه مقرونند دای کلام حکیم روشن دایه شرف قبول از نا فی بوردی  
و هاند بر همی و دای ایلیم دایبینه دار الملک رجوع قلدی اول جواهر حکمت که درج  
دهان حکیمدن انسه کردی دشته تألیف انتظام وردی و دایما سوانح امورده  
بر مواظبه التماس و عوار و قایع و حورده بر نضای چون استداد اوردی  
**بیت** آنکه اوتدی روی بند خرد مندان کرد اخلاص بر منزل مقصود رسید  
و آنکه شد مخوف از جاده راست روان داد که کرد و مقصود نشانی نشیند  
چون خجسته رای بود استان بی نظیری بنایند نهانته دیک تعبیر دلپذیر  
تقریر قلدی همایون قال کل میراب کی بساط نشاط اوزده اچلدی و نهال حالی چمن  
اقبال سرفرازمه آغاز ایتدی و وزیر عواطف خروانه یله امید و ایلیم ب  
دیدن دل کل الجواهر التفات شاهانه یله منور قلوب ایتدی **بیت** دخی تقریر  
ملجوبیت تماشاکه روحانی بیان شافیت زحمت فرای روح انسانی **بیت** بوقصه شیریک  
بیان یله کام جانمزی پر مشهد حکمت اندک و بوحاکایت رنکند اداسیه و زمین  
حالمده غم سعادت اندک من بعد دستور العوالم احکام جهانیا فی بوضای حکایتند  
غری اولسه کون و کارنامه اعمال حکم رانی بر مواظبه شایندن غری قلنسه  
کون بوحاکایت بی نظیر و رون دلدن بویله جایکی اولوب بوزمیده تاثیر  
اندوکت سبب دکلدر الاطوبت و زیر روشن ضمیر در زیرا که کلام کافی  
اگرچه فی حد ذاته شوب کذبیدن صافی اولد قانلک الوده لکی جهتمدن  
نتیجه صفا و رمن و مواظبه و نضای با وجود که عین حکمتدن لایح اوله  
کویند نک قساوت قلبی جسیله دلسامعه تا تیرا **بیت** دایم الود  
اگر خود حکمت کوبید بسخن گفتن زیبا سخن بدان به نشود آنکه پاکیزه دلست از



بنشیند خاموش. همدان سیوت زینبای نصیحت مشغول نجسته دای دعامر زین  
 درشته ادا میر بند. و کلام ملکی که ملکر کلام ایدی پسند ایدوب ایدی.  
 اول که زبان حکمت بیان شاهنشاهید شرف صدور بولدی. محض  
 صواب و کتاب حکمتدن بزباب در. واقعا کلام اهل دروغ بی فروغ اولور.  
 و انشی درمنه که براند انظفا بولور. اما کلام اصحاب صدق و صفاتناشیر  
 صبح صادق که دایما نور و ضیا و پرور. شعله خرنید که ساعت بساعت  
 نورانی کور نور. بیت نه دکلو صبح کاذب قلبه ترویر. قیل از قلب شیدا  
 نور تاشیر. طویلاور عاقبت کذب و خطاسی. همین یانینه قالور یوز قراسی  
 چون اورور صبح صادق صد قلعه دم. قدر مندد منور اولور عالم. هیاون فال  
 نجسته دای بر دفعه دخی نوازنی میورب. رایت رفتن دروه چرخ برینه  
 میوردی. نجسته دای انار صفات پسندید، شاهی و انوار اخلاق حمیده  
 شاهنشاهی مشاهد ایدوب بنای ثنای مدحتن و ادای دعای و لکن  
 بوابی آله تمهید میوردی. بیت قوای شد بخوبی اخلاق خویش. سبق بروی  
 از پادشاهان پیش زهی دین و داندیشی عدل و داد. زهی ملک و ملت که پاینده باد. ستر  
 مجلس بر مقام تمام اولدی و کلام بود عایله اختتام بولدی. هیاون فال دخی  
 دای دابشیم که بر لطایف اخبار و امثالی صحایف اخلاق و اعمالند ثبت ایدوب  
 تشبیه مافی عدل و احسان و تمهید قواعد نظام احوال انسانند سعی موفور  
 و بذل بجهور اندی. و صفحات روزگار دانه نام مدوح و ذکر محمود یا دکار قودی  
 کتدی. بیت دو چیز حاصل عمرست خیر و نام نکو. وزین چودر کردی  
 کلین علیها فان. میاش در پی آزار و کام خالق برآز. کرین دو کار بیانی  
 سعادت دو جهان. بود مراد لخواهر حکمت نشان که بر مقتضای زمان زبان  
 خامه و خامه زبان افی سلك بیانه چکدی. و دهقان قدیم حجامد آنک  
 زمین نظم و انتظامند سعی و اهتمام تخن اکدی. مکارم اوصاف فاضل

انامند متوقع و محاسن اخلاق اما نل مالی مقامدین متعین و دیگر بکتاب  
 ناسنجید و عبارات ناپسندید. ذیل اغراض و اغضای سامل قیلوب بو  
 کینه نک سقطنه عین سخطله ناظر اولیوب. عین رضا ارفاف بیور.  
 بیت در که درین سینه نهان داشتم. یک بیک از دل زبان  
 داشتم. کوبد و کوبی فکندم بر پیش. پوشیدامان  
 نیکو خویش. چونکه بدین بایر رساندم کلام.  
 بهر که کم ختم سخن والسلام  
 و الحمد لله علی الانام و علی  
 الرسول الصلوة

والسلام  
م



8316

کفر دم در بخت و فراموشی  
 مایه جز معلوم شد در افر

Süleymaniye Kütüphanesi	
İsim	İsmir
Yeni kayıt No.	
Eski kayıt No.	345



